

فیض الباری
شرح مختصر
صحیح البخاری
(جلد اول)

تألیف:
دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

عنوان کتاب:	فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد اول)
عنوان اصلی:	فیض الباری فی شرح «التجريد للجامع الصحيح»
تألیف:	دکتر عبدالرحیم فیروز هروی
موضوع:	حدیث و سنت، احادیث نبوی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

فهرست.....	أ
دعاء و اهداء.....	۱
پیشگفتار.....	۳
صحیح البخاری:.....	۳
اسباب تألیف صحیح البخاری:.....	۴
امام بخاری رحمته الله :.....	۴
شخصیت امام بخاری در نزد علماء:.....	۵
ترجمه صحیح البخاری:.....	۶
مختصر صحیح البخاری:.....	۷
مشخصات ترجمه:.....	۹
مؤلف مختصر صحیح البخاری:.....	۱۰
[طریقه اختصار]:.....	۱۱
(فیض الباری) شرح مختصر صحیح البخاری:.....	۱۲
اهم مراجع (فیض الباری):.....	۱۳
اول - فتح الباری:.....	۱۴
دوم - عمدة القاری:.....	۱۵
۲- مؤلف عمدة القاری:.....	۱۶
سوم: فتح المبدی:.....	۱۸
مسئله اول: اطلاق دست و چشم و... برای خداوند عز وجل :.....	۲۰
مسئله دوم - محو گناهان به سبب طاعات و عبادات:.....	۲۱
مسئله سوم - اختلافات فقهاء در استنباط احکام از احادیث:.....	۳۵

کتاب [۱]: ابتدای نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ..... ۴۷

باب [۱]: چگونگی ابتدای نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ..... ۴۷

۲- کتاب ایمان ۷۱

باب [۱]: این قول پیامبر خدا ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا یافته است ۷۲

باب [۲]: امور ایمان ۷۳

باب [۳]: مسلمان [کامل] کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند. ۷۴

باب [۴]: کدام اسلام افضل است؟..... ۷۵

باب [۵]: طعام دادن از اسلام است. ۷۶

باب [۶]: از ایمان آن است که شخص آنچه را که برای خود می‌خواهد، برای برادر خود هم بخواهد. ۷۷

باب [۷]: دوست داشتن پیامبر خدا ﷺ از ایمان است ۷۸

باب [۸]: لذت ایمان ۷۹

باب [۹]: دوست داشتن انصار از ایمان است ۸۰

باب [۱۰]: گریختن از فتنه، از دین است ۸۳

باب [۱۱]: این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که: من از شما به خدا دانانترم ۸۴

باب [۱۲]: برتری بین اهل ایمان در اعمال است ۸۵

باب [۱۳]: حیاء از ایمان است ۸۷

باب [۱۴]: اگر توبه کردند و نماز را اقامه نمودند، و زکات دادند، آن‌ها را به حال‌شان بگذارید ۸۸

باب [۱۵]: کسی که می‌گوید: ایمان عبارت از عمل است ۹۰

باب [۱۶]: زمانی که اسلام به حقیقت نباشد ۹۱

باب [۱۷]: ناشکری از شوهر و ناشکری‌ها متفاوت است ۹۳

باب [۱۸]: گناهان از اخلاق جاهلیت است و مرتکب گناهان کافر نمی‌شود مگر به شرک ۹۴

باب [۱۹]: اگر دو گروه از مسلمانان باهم به جنگ افتادند، بین آن‌ها صلح کنید ۹۵

باب [۲۰]: ظلم دارای مراتبی است ۹۷

باب [۲۱]: علامات شخص منافق	۹۸
باب [۲۲]: زنده داشتن شب قدر از ایمان است.....	۱۰۰
باب [۲۳]: جهاد از ایمان است	۱۰۰
باب [۲۴]: تراویح خواندن در رمضان از ایمان است	۱۰۲
باب [۲۵]: روزه گرفتن ماه رمضان برای خدا، از ایمان است	۱۰۳
باب [۲۶]: دین آسان است	۱۰۴
باب [۲۷]: نماز از ایمان است	۱۰۵
باب [۲۸]: اسلام حقیقی شخص	۱۰۷
باب [۲۹]: بهترین عبادت آن است که دوامدار باشد.....	۱۰۸
باب [۳۰]: زیادت و نقصان ایمان	۱۰۹
باب [۳۱]: زکات دادن از اسلام است.....	۱۱۱
باب [۳۲]: همراهی کردن با جنازه، از ایمان است	۱۱۳
باب [۳۳]: ترس مسلمان از اینکه عملش باطل گردد و او متوجه نباشد.....	۱۱۴
باب [۳۴]: سؤال جبرئیل از پیامبر خدا ﷺ از ایمان، اسلام و احسان.....	۱۱۶
باب [۳۵]: فضیلت کسی که به جهت دین خود پرهیزگاری نماید	۱۱۹
باب [۳۶]: ادای خُمس [غنیمت] از ایمان است.....	۱۲۱
باب [۳۷]: اعتبار اعمال، وابسته به نیت است	۱۲۳
باب [۳۸]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که دین نصیحت است	۱۲۶

۳- کتاب علم ۱۲۹

باب [۱]: فضیلت علم.....	۱۲۹
باب [۲]: کسی که جهت آموزش علم آوازش را بلند نمود	۱۳۱
باب [۳]: امتحان نمودن استاد شاگردانش را	۱۳۲
باب [۴]: خواندن حدیث بر مُحدِّث	۱۳۳
باب [۵]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: بسا تبلیغ شده که از شنونده فهمیده‌تر است	۱۳۸
باب [۶]: پیامبر خدا ﷺ اوقات مناسبی را برای تعلیم و موعظه اختیار می‌کردند	۱۴۰

باب [۷]: کسی را که خداوند برایش اراده خیر داشته باشد در امور دین دانشش می‌دهد.....	۱۴۱
باب [۸]: ذکاوت در علم.....	۱۴۳
باب [۹]: جواز رشک بردن در علم و حکمت.....	۱۴۴
باب [۱۰]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: خدایا قرآن را برایش بیاموز.....	۱۴۵
باب [۱۱]: شنیدن حدیث برای طفل چه وقت صحیح است؟.....	۱۴۵
باب [۱۲]: فضیلت تعلم و تعلیم.....	۱۴۷
باب [۱۳]: از بین رفتن علم و به میان آمدن جهل.....	۱۴۹
باب [۱۴]: فضیلت علم.....	۱۵۰
باب [۱۵]: فتوی دادن در هنگام سوار بودن بر مرکوب و غیر آن.....	۱۵۱
باب [۱۶]: کسی که از فتوی را به اشاره سر و دست جواب داد.....	۱۵۲
باب [۱۷]: رفتن جهت حل مسئله که واقع شده است و تعلیم دادن خانواده خود.....	۱۵۵
باب [۱۸]: نوبت در تحصیل علم.....	۱۵۶
باب [۱۹]: غضب کردن در وقت موعظه و تعلیم به سبب پیش آمد ناگوار.....	۱۵۸
باب [۲۰]: کسی که حدیث را جهت آنکه فهمیده شده سه بار تکرار نمود.....	۱۶۲
باب [۲۱]: تعلیم دادن شخص کنیز و خانواده خود را.....	۱۶۳
باب [۲۲]: موعظه امام به زن‌ها.....	۱۶۴
باب [۲۳]: حرص بر شنیدن حدیث.....	۱۶۵
باب [۲۴]: علم چگونه از بین می‌رود.....	۱۶۷
باب [۲۵]: آیا جهت تعلیم زن‌ها روز معینی اختصاص داده می‌شود؟.....	۱۶۸
باب [۲۶]: کسی که چیزی را شنیده است و برای آنکه بفهمد دوباره می‌پرسد.....	۱۶۹
باب [۲۷]: شخص حاضر باید [خبر را] برای شخص غائب برساند.....	۱۷۰
باب [۲۸]: گناه کسی که بر پیامبر خدا ﷺ دروغ بگوید.....	۱۷۱
باب [۲۹]: نوشتن علم.....	۱۷۵
باب [۳۰]: تعلیم دادن و موعظه نمودن به شب.....	۱۷۷
باب [۳۱]: بیدار خوابی جهت تحصیل علم.....	۱۷۹
باب [۳۲]: حفظ علم.....	۱۸۱

باب [۳۳]: گوش فرا دادن برای علماء	۱۸۴
باب [۳۴]: اگر از عالمی پرسان شد که از همه عالم‌تر کیست؟ بگوید که: خدا..	۱۸۵
باب [۳۵]: کسی که ایستاده از عالمی نشسته چیزی پرسیده است	۱۹۱
باب [۳۶]: این قول خداوند متعال که: از علم جز مقدار اندکی داده نشده‌اید...	۱۹۲
باب [۳۷]: کسی که از خوف نفهمیدن علم، تنها عده را به آموختن آن اختصاص داده است	۱۹۳
باب [۳۸]: شرم کردن در تحصیل علم.....	۱۹۵
باب [۳۹]: کسی که خودش حیا کرد و دیگری را امر کرد که پرسان نماید	۱۹۷
باب [۴۰]: بیان کردن علم و فتوی دادن در مسجد	۱۹۸
باب [۴۱]: کسی که سائل را به بیشتر از آنچه که سؤال کرده است جواب داده است	۱۹۹

۴- کتاب وضوء

باب [۱]: هیچ نمازی بدون وضوء قبول نمی‌شود	۲۰۱
باب [۲]: فضیلت وضوء	۲۰۲
باب [۳]: از مشکوک شدن، وضوء لازم نمی‌گردد مگر آنکه متیقن شود	۲۰۲
باب [۴]: تخفیف در وضوء	۲۰۳
باب [۵]: کامل نمودن وضوء	۲۰۴
باب [۶]: شستن رو به هر دو دست، از برداشتن آب به یک دست	۲۰۵
باب [۷]: آنچه که در وقت دخول بیت الخلاء می‌گویید؟	۲۰۶
باب [۸]: گذاشتن آب در بیت الخلاء	۲۰۷
باب [۹]: در وقت بول و غائط نباید روی خود را به طرف قبله نمود	۲۰۸
باب [۱۰]: کسی که در بالای دو خشت قضای حاجت نمود	۲۰۹
باب [۱۱]: بیرون شدن زن‌ها به قضای حاجت	۲۱۱
باب [۱۲]: استنجاء زدن به آب	۲۱۲
باب [۱۳]: برداشتن نیزه و آب در وقت استنجا زدن	۲۱۳
باب [۱۴]: با دست راست نباید استنجاء زد	۲۱۴
باب [۱۵]: استنجاء زدن با سنگ	۲۱۴
باب [۱۶]: با سرگین استنجاء نزنند	۲۱۵

باب [۱۷]: یکبار یکبار شستن اعضاء در وضوء.....	۲۱۶
باب [۱۸]: دوبار دوبار شستن اعضاء در وضوء.....	۲۱۶
باب [۱۹]: سه بار سه بار شستن اعضاء در وضوء.....	۲۱۷
باب [۲۰]: استنثار در وضوء.....	۲۱۹
باب [۲۱]: استجمار به عدد طاق.....	۲۲۰
باب [۲۲]: شستن پا در نعلین و مسح نکردن بر نعلین.....	۲۲۱
باب [۲۳]: در وضوء و غسل باید از طرف راست شروع نمود.....	۲۲۲
باب [۲۴]: هنگام فرا رسیدن وقت نماز باید آبی را برای وضوء جستجو نمود.....	۲۲۳
باب [۲۵]: حکم آبی که موی انسان به آن شسته شود.....	۲۲۴
باب [۲۶]: وقتی که سگ از ظرف شما نوشید.....	۲۲۴
باب [۲۷]: کسی که وضوء را بجز از خارج شدن چیزی از سبیلین، لازم نمی‌داند.....	۲۲۶
باب [۲۸]: شخصی که دیگری را وضوء می‌دهد.....	۲۲۸
باب [۲۹]: خواندن قرآن بعد از بی‌وضوئی و غیر آن.....	۲۲۸
باب [۳۰]: مسح کردن تمام سر.....	۲۳۰
باب [۳۱]: استعمال آبی که از وضوی مردم باقی می‌ماند.....	۲۳۱
باب [۳۲]: وضوء ساختن مرد با زنش.....	۲۳۳
باب [۳۳]: ریختن پیامبر خدا ﷺ آب وضوی خود را بر بالای شخصی که بی‌هوش شده بود.....	۲۳۴
باب [۳۴]: غسل نمودن و وضوء ساختن در طشت.....	۲۳۵
باب [۳۵]: وضوء ساختن از دو رطل آب.....	۲۳۷
باب [۳۶]: مسح کردن بر موزه.....	۲۳۸
باب [۳۷]: پوشیدن موزه باید در حال طهارت باشد.....	۲۴۰
باب [۳۸]: کسی که از خوردن گوشت گوسفند و سویق وضوء نساخت.....	۲۴۱
باب [۳۹]: کسی که از خوردن سویق مضمضه کرد و وضوء نساخت.....	۲۴۱
باب [۴۰]: آیا از نوشیدن شیر باید مضمضه کرد؟.....	۲۴۳
باب [۴۱]: وضوء به سبب خواب شدن، و کسی که از پینکی وضوء را لازم نمی‌داند.....	۲۴۴

باب [۴۲]: وضوء ساختن بدون بی وضوء بودن.....	۲۴۵
باب [۴۳]: پرهیز نکردن از بول از گناهان کبیره است	۲۴۶
باب [۴۴]: آنچه که در شستن بول آمده است	۲۴۸
باب [۴۵]: اجازه دادن پیامبر خدا ﷺ و مردم، بادیه نشین را تا فارغ شدن از بول کردن در مسجد.....	۲۴۸
باب [۴۶]: بول اطفال	۲۴۹
باب [۴۷]: بول نمودن در حالت ایستاده و نشسته	۲۵۰
باب [۴۸]: بول نمودن در نزد رفیق خود و حجاب کردن به دیوار	۲۵۱
باب [۴۹]: شستن خون	۲۵۲
باب [۵۰]: شستن (منی) و خراشیدن آن	۲۵۴
باب [۵۱]: حکم بول شتر، گوسفند، و چارپایان دیگر	۲۵۵
باب [۵۲]: افتادن نجاست در روغن و یا آب	۲۵۶
باب [۵۳]: بول کردن در آب ایستاده	۲۵۸
باب [۵۴]: اگر بر بالای نمازگذار نجاستی انداخته شود نمازش فاسد نمی شود	۲۵۸
باب [۵۵]: حکم آب دهان و آب بینی بر روی لباس	۲۶۰
باب [۵۶]: زنی که خون را از روی پدرش شست	۲۶۱
باب [۵۷]: مسواک	۲۶۲
باب [۵۸]: دادن مسواک برای شخص بزرگتر	۲۶۳
باب [۵۹]: فضیلت خواب شدن با وضوء	۲۶۳

۵- کتاب غُسل..... ۲۶۵

باب [۱]: وضوء کردن پیش از غسل	۲۶۵
باب [۲]: غسل نمودن مرد با همسرش	۲۶۶
باب [۳]: غسل نمودن به آبی که به گنجایش صاع و امثال آن باشد	۲۶۷
باب [۴]: کسی که سه بار بر سرش آب ریخت	۲۶۸
باب [۵]: کسی که پیش از غسل نمودن، ظرف آب و خوشبویی را آماده می کرد	۲۶۹
باب [۶]: تکرار جماع	۲۷۰
باب [۷]: کسی که بعد از استعمال خوشبویی غسل نمود	۲۷۲

باب [۸]: داخل کردن انگشتان در موی سر، هنگام غسل کردن	۲۷۲
باب [۹]: اگر در مسجد بیادش آمد که جنب است، باید همان طور بیرون شود و تیمم نکند	۲۷۳
باب [۱۰]: کسی که در حالت تنهائی در خلوت برهنه غسل نمود	۲۷۴
باب [۱۱]: هنگام غسل کردن در نزد مردم، باید خود را بپوشاند	۲۷۶
باب [۱۲]: حکم عرق شخص جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود	۲۷۷
باب [۱۳]: خوابیدن در حال جنابت بعد از وضوء ساختن	۲۷۸
باب [۱۴]: وقتی که التقاء ختاین صورت بگیرد	۲۷۸

۶- کتاب حیض

باب [۱]: احکام متعلق به زن ها در حالت نفاس و عادت ماهانگی	۲۸۱
باب [۲]: شستن و مرتب نمودن زن حائض، سر شوهرش را	۲۸۲
باب [۳]: قرآن خواندن مرد در آغوش همسر حائضش	۲۸۳
باب [۴]: کسی که نفاس را حیض نامید	۲۸۳
باب [۵]: هم آغوشی با حائض	۲۸۴
باب [۶]: حائض نباید روزه بگیرد	۲۸۵
باب [۷]: اعتکاف زن مستحاضه	۲۸۷
باب [۸]: استعمال خوشبوئی برای زن، بعد از غسل حیض	۲۸۷
باب [۹]: مالیدن زن سر و جان خود را بعد از پاک شدن از حیض	۲۸۸
باب [۱۰]: شانه کردن زن سر خود را در وقت غسل از حیض	۲۸۹
باب [۱۱]: هنگام غسل حیض، زن باید موهایش را بگشاید	۲۹۱
باب [۱۲]: حائض نماز را قضاء نمی آورد	۲۹۲
باب [۱۳]: خواب شدن با حائض در جامه هایش	۲۹۲
باب [۱۴]: حاضر شدن زن های حائض به نماز عید	۲۹۳
باب [۱۵]: حکم زرداب و آب تیره در غیر ایام حیض	۲۹۴
باب [۱۶]: حکم زنی که بعد از بازگشت از طواف افاضه، حیض می شود	۲۹۴
باب [۱۷]: نماز [جنازه] بر زنی که در حالت نفاس وفات یافته است	۲۹۵
باب [۱۸]	۲۹۶

۷- کتاب تیمم..... ۲۹۷

- باب [۱]: ﴿پس اگر آبی را نیافتید...﴾..... ۲۹۷
- باب [۲]: تیمم در حال مقیم بودن، در صورت نبودن آب و خوف فوت نماز..... ۳۰۱
- باب [۳]: آیا تیمم‌کننده در دست‌های خود قُوت نماید؟..... ۳۰۲
- باب [۴]: خاک پاک برای مسلمان وضوء شمرده می‌شود و جای آب را می‌گیرد..... ۳۰۴

۸- کتاب نماز..... ۳۱۱

- باب [۱]: نماز در شب اسراء چگونه فرض شد؟..... ۳۱۱
- باب [۲]: نماز باید با لباس خوانده شود..... ۳۱۷
- باب [۳]: نماز خواندن در جامه که بجان پیچیده شده است..... ۳۱۸
- باب [۴]: اگر کسی در یک جامه نماز می‌خواند، آن را بر شانه‌هایش بیندازد..... ۳۱۹
- باب [۵]: وقتی که جامه تنگ باشد..... ۳۲۰
- باب [۶]: نماز خواندن در قبای شامی..... ۳۲۱
- باب [۷]: خود را برهنه نمودن در نماز، مکروه است..... ۳۲۳
- باب [۸]: آنچه که از عورت باید پوشیده شود..... ۳۲۴
- باب [۹]: آنچه که در مورد عورت بودن (ران) آمده است..... ۳۲۷
- باب [۱۰]: زن در چند جامه باید نماز بخواند..... ۳۳۰
- باب [۱۱]: اگر در جامه که نقش‌دار است نماز خواند..... ۳۳۱
- باب [۱۲]: آیا اگر در جامه صلیب‌دار و یا عکس‌دار نماز بخواند، نمازش فاسد می‌شود؟..... ۳۳۲
- باب [۱۳]: کسی که در قبای ابریشمین نماز خواند و سپس آن را از خود دور کرد..... ۳۳۳
- باب [۱۴]: نماز خواندن در جامه سرخ..... ۳۳۳
- باب [۱۵]: نماز خواندن بر بالای بلندی‌ها و منبر، و چوب..... ۳۳۵
- باب [۱۶]: نماز خواندن بر بالای بوريا..... ۳۳۶
- باب [۱۷]: نماز خواندن بر بالای فرش..... ۳۳۷
- باب [۱۸]: سجده کردن بر بالای جامه در شدت گرمی..... ۳۳۹

باب [۱۹]: نماز خواندن با کفش.....	۳۳۹
باب [۲۰]: نماز خواندن با موزه.....	۳۴۰
باب [۲۱]: در سجده پهلوهایش را ظاهر سازد، و دست‌هایش را از پهلوهایش دور نگهدارد.....	۳۴۱
باب [۲۲]: فضیلت روی آوردن به قبله.....	۳۴۲
باب [۲۳]: این قول خداوند متعال که: و مقام ابراهیم را نمازگاه قرار بدهید....	۳۴۳
باب [۲۴]: در وقت نماز در هر جایی باید روی به قبله بود.....	۳۴۴
باب [۲۵]: آنچه که دربارهٔ قبله آمده است، و کسی که اعادهٔ نماز را بر کسی که سهوا به غیر قبله نماز خوانده است لازم نمی‌داند.....	۳۴۷
باب [۲۶]: خراشیدن آب دهان از مسجد با دست.....	۳۴۸
باب [۲۷]: در نماز به طرف راستش تف نکند.....	۳۴۹
باب [۲۸]: کفارۀ تُف کردن در مسجد.....	۳۵۰
باب [۲۹]: پند دادن امام برای مردمان در اتمام نماز و بیان قبله.....	۳۵۰
باب [۳۰]: آیا روا است که مسجد فلانی گفته شود.....	۳۵۱
باب [۳۱]: تقسیم کردن مال، و آویزان کردن خوشهٔ خرما در مسجد.....	۳۵۲
باب [۳۲]: مساجد در خانه‌ها.....	۳۵۴
باب [۳۳]: آیا روا است که به جای قبور مشرکین مسجد ساخته شود؟.....	۳۵۶
باب [۳۴]: نماز خواندن در خوابگاه شتران.....	۳۵۹
باب [۳۵]: کسی که نماز بخواند و در پیش رویش تنور، یا آتش، قرار داشته باشد....	۳۵۹
باب [۳۶]: کراهت نماز خواندن در قبرستان.....	۳۶۰
باب [۳۷]:.....	۳۶۱
باب [۳۸]: خواب شدن زن در مسجد.....	۳۶۲
باب [۳۹]: خواب شدن مردها در مسجد.....	۳۶۴
باب [۴۰]: چون به مسجد داخل شد دو رکعت نماز بخواند.....	۳۶۵
باب [۴۱]: ساختن مسجد.....	۳۶۶
باب [۴۲]: همکاری کردن در ساختن مسجد.....	۳۶۷
باب [۴۳]: کسی که مسجدی بنا کرد.....	۳۶۹

باب [۴۴]: بیرون کردن سرنیزه‌ها هنگام داخل شدن در مسجد	۳۷۰
باب [۴۵]: عبور کردن از داخل مسجد	۳۷۰
باب [۴۶]: شعر سرودن در مسجد	۳۷۱
باب [۴۷]: داخل شدن نیزه داران در مسجد	۳۷۲
باب [۴۸]: طلب قرض و تعقیب قرضدار در مسجد	۳۷۳
باب [۴۹]: جارو کردن و چیدن تکه پاره‌ها و خاشاک از مسجد	۳۷۴
باب [۵۰]: تحریم تجارت شراب در مسجد	۳۷۵
باب [۵۱]: بستن اسیر و یا قرضدار در مسجد	۳۷۶
باب [۵۲]: نصب خیمه برای مریضان و غیر مریضان در مسجد	۳۷۷
باب [۵۳]: داخل کردن شتران در مسجد به جهت ضرورت	۳۷۸
باب [۵۴]	۳۷۹
باب [۵۵]: رخنه، و راهرو، در مسجد	۳۷۹
باب [۵۶]: ساختن دروازه و قفل برای کعبه و مساجد	۳۸۲
باب [۵۷]: حلقه‌های درس و نشستن در مسجد	۳۸۴
باب [۵۸]: به پشت خوابیدن در مسجد	۳۸۵
باب [۵۹]: نماز خواندن در مسجد بازار	۳۸۶
باب [۶۰]: داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و در غیر مسجد	۳۸۷
باب [۶۱]: مساجدی که در راه مدینه قرار دارد، و جاهایی که پیامبر خدا ﷺ در آن‌ها نماز خوانده‌اند	۳۸۹

کتاب ابواب (حمایه) برای نمازگذار

باب [۱]: حمایه امام، حمایه مقتدیان است	۳۹۷
باب [۲]: فاصله بین نمازگذار و (حمایه) باید چه اندازه باشد؟	۳۹۹
باب [۳]: نماز خواندن به طرف عصای نیزه‌دار	۳۹۹
باب [۴]: نماز خواندن به طرف ستون	۴۰۰
باب [۵]: نماز خواندن در بین ستون‌ها در غیر نماز جماعت	۴۰۱
باب [۶]: نماز خواندن به طرف شتر و درخت و پالان شتر	۴۰۲
باب [۷]: نماز خواندن به سوی تخت خواب	۴۰۲
باب [۸]: نمازگذار مانع عبور دیگران از پیش روی خود شود	۴۰۳

- باب [۹]: گناه عبور کننده از پیش روی نمازگذار..... ۴۰۵
- باب [۱۰]: نماز خواندن به پشت سر شخص خوابیده..... ۴۰۶
- باب [۱۱]: کسی که هنگام نماز خواندن دختر خورده سالی را بر دوش خود نهاد
..... ۴۰۶
- باب [۱۲]: زنی که کثافت را از نمازگذار برمی دارد..... ۴۰۷

تایپ و صفحه آرایی:

گروه فنی مجموعه موحّدین



contact@mowahedin.com

دعاء و اهداء

الهی! دریای رحمت بی کران است تا جایی که ﴿وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾، لذا از تو مسئلت می‌نمایم تا به فضل و رحمت خود این عمل مرا عمل با منفعتی بگردانی که بعد از مرگ منقطع نگردیده و برای همیشه دوام داشته و ثواب آن برای صاحبش می‌رسد^(۱).

الهی! خودت می‌دانی که پدر و مادرم با شرائط ناگوار زندگی، در راه تحصیل متحمل زحمات زیادی شدند، لذا چشم به فضل و رحمت تو داشته و می‌گویم: ﴿رَبِّ أَرْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾.

الهی! همانطوری که خانواده نیکوکارم با تحمل مشقات بسیار در راه برآورده شدن این مامول با من همکاری‌ها و همنوایی‌های زیادی داشتند، الاهی! به فضل و رحمت خود زحمات نیک آن‌ها را ضایع مگردان، و خودت فرموده‌ای که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

الهی! خودت می‌دانی که حق استاد و معلم بر شاگردانش زیاد است، و من نتوانستم و نمی‌توانم که حقوق اساتیدم را اداء نمایم، لذا از تو که غفور و رحیمی مسئلت می‌نمایم تا آن‌هائی را که وفات یافته‌اند به جوار رحمت خود قرار دهی، و آن‌هائی را که در قید حیات‌اند، از نعمت عافیت و سلامت برخوردار نموده، و در قیامت همه ما را با کسانی که بر آن‌ها نعمت ارزانی می‌داری مصاحب بگردانی.

۱- در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» یعنی: «وقتی که بنی آدم مرد، عملش از وی قطع می‌گردد، مگر از سه چیز: از صدقه جاریه، از علمی که از آن منفعت برده می‌شود، و فرزند نیکوکاری که برایش دعا می‌کند»، صحیح مسلم مع شرح النووی، کتاب الوصیه، باب ما يلحق الإنسان من الثواب بعد وفاته (۲۵۳/۴)، حدیث رقم (۱۶۳۱/۱۴).

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ^(٦٩) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ
وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾ [النساء: ٦٩-٧٠].

پیشگفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبَّرَهُ
تَكْبِيرًا، والصلاة والسلام الأكملان والأتمان على سيد المرسلين وإمام المتقين سيدنا ونبينا
وحبيبنا محمد الذي أرسله الله شاهداً ومبشراً ونذيراً، وعلى آله وأصحابه الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ
عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، سِيَاهُهم فِي
وُجُوهِهم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، وَعَلَى الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

اما بعد:

به اتفاق علماء، کتاب (صحیح البخاری) صحیح‌ترین، و عالی‌مقام‌ترین، و بارج‌ترین
کتاب بعد از کتاب خدا یعنی قرآن مجید است، و از اینجا است که این کتاب نه تنها در
عالم اسلامی و نزد مسلمانان، بلکه در نزد همهٔ جهانیان شهرهٔ آفاق است، و این امر
احتیاجی به دلیل و اثبات ندارد.

و باز از همین سبب است که این کتاب، اولین و مهم‌ترین مرجع بعد از قرآن کریم
برای علماء در علوم مختلفه به حساب می‌آید، در استنباط احکام برای فقهاء، در تفسیر
بسیاری از آیات قرآن برای مفسرین، در مسائل متعلق به حدیث برای محدثین، در
توحید و نبوات و احوال آخرت برای علمای علم عقیده، در غزوات و سیرت نبی کریم ﷺ
و صحابه رضی الله عنہم برای مؤرخین و سیرت نویسان، و همچنین در بسیاری از علوم دیگر.

صحیح البخاری:

در توصیف کتاب (صحیح البخاری) هرچه که گفته شود بازهم کم است، و همین
کافی است که این کتاب، به اتفاق همهٔ علمای مسلمین، اولین کتاب بعد از کتاب الله
یعنی قرآن مجید است.

امام بخاری رحمه الله، این کتاب را در مدت شانزده سال، و از بین ششصد هزار حدیث
انتخاب و تألیف نموده است، خود امام بخاری رحمه الله می‌گوید: «کتاب جامع خود را
[یعنی: صحیح البخاری را] در (مسجد الحرام) تألیف نموده، و هر حدیثی را که

می‌خواستیم در آن ثبت نمایم، دو رکعت نماز اداء نموده و از خداوند متعال استخاره می‌کردم، و بعد از متیقن شدن به صحیح بودن حدیث، آن را ثبت می‌نمودم». این کتاب با احادیث مکرر دارای (۷۳۹۷) حدیث، و بدون تکرار دارای (۲۶۰۲) حدیث، و با معلقات و متابعات دارای (۹۰۸۲) حدیث است.

اسباب تألیف صحیح البخاری:

برای تألیف این کتاب از طرف امام بخاری رحمته الله چندین سبب وجود دارد، که مهمترین آن‌ها عبارت است از اینکه:

۱- امام بخاری رحمته الله چون دید کتاب‌هایی که در عصر وی، در حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع و تألیف گردیده است، مختلطی از احادیث صحیح، و حسن و حتی ضعیف است، از این جهت تصمیم گرفت تا کتابی را که فقط مشتمل بر احادیث صحیح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد تألیف نماید، و همانطور هم کرد.

۲- روزی از استاد خود امام اسحق بن ابراهیم حنظلی معروف به (ابن راهویه) شنید که شاگردانش را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «چه خوب می‌شد اگر در کتاب مختصری، احادیث صحیح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع می‌گردید»، این سخن در قلب امام بخاری رحمته الله تاثیر نمود، و تصمیم گرفت تا احادیث صحیح منسوب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جمع و تألیف نماید.

۳- خود امام بخاری رحمته الله می‌گوید: «شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بخواب دیدم، و گویا در دستم بادزنه‌ای است که با آن، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اذیت حشرات محافظت می‌نمایم»، و این خواب را چنین تعبیر کردند که: احادیث صحیح و حقیقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را، از احادیث دروغ و موضوعی محافظت می‌نماید، و این سبب دیگری از اسباب تألیف این کتاب بود.

امام بخاری رحمته الله:

وی امام المحدثین، قدوة الحفاظ والمحققین، مستند المتقدمین والمتأخرین، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری است، نامبرده بعد از نماز جمعه روز سیزدهم ماه شوال سال (۱۹۴) هـ در شهر بخاری که یکی از شهرهای مشهور ازبکستان فعلی است، به دنیا آمد.

حضرت امام بخاری رحمته الله، از مال حلال نشو و نما نموده و بزرگ شد، پدرش اسماعیل که یکی از محدثین مشهور عصر خود می‌باشد، هنگام وفات خود گفت: «به خاطر ندارم که در تمام مال من، یک درهمی از حرام مخلوط شده باشد».

وی از خورده‌سالی، به شنیدن و تعلم حدیث روی آورده و در سال (۲۰۵) هـ ق به سن یازده سالگی شروع به فراگیری حدیث از علمای شهر خود نمود، بعد از آن در سال (۲۱۰) هـ با مادر و برادرش به حج رفته و جهت تحصیل علم حدیث، مدت زمانی در مکه مکرمه باقی ماند.

بعد از آن برای همین غرض، به اکثر شهرهای مشهور آن وقت از قبیل خراسان، شام و مصر و شهرهای عراق مسافرت نموده و چندین بار به بغداد رفت و آمد نمود، و بالاخره به بخاری برگشته و در همانجا به سن شصت و دو سالگی در سال (۲۵۶) هـ به رحمت حق پیوست، رحمه الله رحمة واسعة بفضل و کرمه، آمین.

غالب بن جبریل می‌گوید: بعد از آنکه امام بخاری وفات نمود، او را کفن کرده و بر وی نماز خواندیم و در قبرش نهادیم، از قبرش بوی خوشی مانند بوی مشک بلند گردید، و این بوی خوش، چندین روز ادامه یافت، و مردم می‌رفتند و از خاک قبرش برمی‌داشتند، تا بالاخره مجبور گردیدیم که در اطراف قبرش پنجره قرار دهیم.

عبدالواحد بن آدم طوایسی می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با عده از اصحاب‌شان به خواب دیدم که در جایی ایستاده‌اند، پرسیدم: یا رسول الله! سبب ایستادن شما در اینجا چیست؟ فرمودند: «انتظار محمد بن اسماعیل را می‌کشم»، و همان بود که بعد از چند روز خبر مرگ امام بخاری رحمته الله برای ما رسید، و چون حساب نمودم دیدم که وی در همان ساعتی وفات نموده است که من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیده بودم».

شخصیت امام بخاری در نزد علماء:

همه کسانی که در علم شریعت به طور عموم، و در علم حدیث به طور خصوص اشتغال دارند، خود را مرهون خدمات‌شایان این شخصیت بزرگ عالم اسلامی، و بالأخص عالم علم حدیث دانسته و از مقام ارجمندش درین علم، توصیف و تمجید نموده‌اند، و امام ابن حجر رحمته الله در مقدمه (فتح الباری) که در شرح (صحیح البخاری) نوشته شده است، تعریف و توصیف بیش از صد عالم اسلامی را در مورد امام بخاری رحمته الله ذکر می‌نماید، که البته این مختصر گنجایش ذکر همه آن‌ها و حتی قسمتی

از آن‌ها را ندارد، و ما برای نمونه و مثال، فقط قول چند نفر از آن علماء را ذکر می‌نمائیم:

محمد بن حاتم وراق می‌گوید: «امام بخاری را در خواب دیدم که در پشت سر پیامبر خداوند ﷺ روان است، چون پیامبر خدا ﷺ قدم خود را برمی‌دارند، امام بخاری ﷺ قدم خود را به جای قدم آن حضرت ﷺ می‌گذارد».

فربری می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ را در خواب دیدم، از من پرسیدند: «عزم کجا را داری؟» گفتم: می‌خواهم نزد محمد بن اسماعیل بروم، فرمودند: «سلام مرا به او برسان».

رجاء بن رجاء که یکی از حفاظ حدیث است می‌گوید: «امام بخاری آیتی از آیات خداوند متعال در روی زمین است».

امام یحیی بن جعفر بیکنندی می‌گوید: «اگر قدرت می‌داشتم، از عمر خود به عمر امام بخاری می‌افزدم، چون مرگ یک انسان، و مرگ امام بخاری، سبب از بین رفتن علم است».

امام ابن خزیمه می‌گوید: «در زیر آسمان، شخص داناتری در علم حدیث، از امام بخاری وجود ندارد».

عبدالله بن حماد ایلی می‌گوید: «ای کاش من مویی در جسد امام بخاری می‌بودم».

و بالآخره ابواحمد حاکم می‌گوید: «... اگر توصیف همهٔ ائمه را در مورد امام بخاری ذکر نمایم، کاغذ به اتمام رسیده و نفس از حرکت می‌ماند، زیرا او دریایی است که پایان و ساحل ندارد...».

ترجمه صحیح البخاری:

و گرچه این کتاب عظیم الشان مورد احترام و تقدیر در نزد همهٔ امت اسلامی است، ولی چون مردمان زیادی از مسلمانان فارسی زبان - نسبت به اینکه به زبان عربی آشنائی چندانی ندارند - از فهم و درک معانی این کتاب محروم بوده و می‌باشند، بر خود لازم دیدم تا با کمی وقت، و کمی بضاعت، و کمی توان و قدرت این کتاب متبرک و با عظمت را ترجمه نموده، و در دسترس خوانندگان فارسی زبان قرار دهم، تا باشد که از این طریق، چیزی از مسؤولیتم را در پیشگاه خدای خود، دین خود، و مردم خود اداء نموده، و مردمی را به احادیث صحیح نبوی آشنا ساخته باشم.

اگر در این کاربس بزرگ موفقیت نصیبم شده باشد، که همین چیز قصد و آرزوی من است، این از فضل و مرحمت خداوند متعال است، و اگر تقصیری درکار باشد، از طرف خودم بوده و از خداوند متعال طلب آمرزش و مغفرت می‌نمایم.

مختصر صحیح البخاری:

طوری که اهل فن حدیث می‌دانند، امام بخاری رحمته الله در قبول حدیث و شروط صحت آن، اسلوب خاص خود را دارد، و همین شروط سختگیرانه این امام بزرگوار و جلیل‌القدر در قبول حدیث است که کتاب او را در بالاترین درجات صحیح، و در عالی‌ترین مقام کتب حدیث قرار داده است، و شرح و توضیح کامل این شروط، در اینجا نه لازم و نه مناسب به این مقدمه مختصر است، و بهترین مرجع درین موضوع، مقدمه (فتح الباری شرح صحیح البخاری) تالیف امام ابن حجر، و مقدمه کتاب (عمدة القاری) شرح صحیح البخاری، تالیف امام عینی، و مقدمه کتاب (ارشاد الساری، شرح صحیح البخاری) تالیف امام قسطلانی و شروح دیگر این کتاب عظیم است.

و آنچه که مناسب به موضوع ما می‌باشد این است که امام بخاری رحمته الله در کتاب خود (صحیح البخاری) غالباً یک حدیث را در بیشتر از یکجا ذکر می‌نماید، و این کار، اسباب و فوائد متعددی دارد، که از آن جمله است اینکه:

۱- این تکرار، حدیث را از غرابت خارج می‌سازد، زیرا حدیثی که فقط از یک صحابی روایت شده باشد، در اصطلاح اهل حدیث به نام غریب یاد می‌شود، و این یک نوع ملاحظه در حدیث است، ولی بعد از اینکه حدیث از صحابی دیگری و یا از چندین صحابی روایت گردید، از حد غرابت خارج گردیده و سبب ارتقاء و ارتفاع مرتبه حدیث می‌گردد.

۲- بعضی از روات، حدیث را کامل، وعده دیگری آن را به طور مختصر روایت می‌کنند، و امام بخاری رحمته الله با مراعات امانت علمی، همه روایات را همانطوری که هست روایت نموده و سبب رفع شبهه می‌گردد.

۳- در بعضی از احادیث، عبارات روات در یک و یا چند کلمه باهم مختلف می‌باشد، و هر کلمه دارای فائده مشخصی بوده و ذکر آن در هر روایت و در هر باب فائده دیگری دارد.

۴- یک حدیث معین، از یک روایت به طور متصل، و از روایت دیگر، به طور ارسال روایت شده است، و روایت ارسال را از آن جهت می‌آورد تا نشان دهد که این ارسال، سبب رد روایت متصل نمی‌گردد.

۵- از یک حدیث، در ابواب مختلف، احکام مختلفی را استنباط نموده و حدیث را در همان باب مناسبش دوباره ذکر می‌نماید، و چندین سبب دیگر.

به طور مثال اولین حدیث صحیح البخاری که حدیث: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...» باشد، در هفت باب مختلف از (صحیح البخاری) ذکر روایت گردیده است، و هر روایت فائده و یا فوائد خاص خود را دارد، و این ابواب عبارت اند از:

۱- کتاب بدء الوحي، باب كيف كان بدء الوحي إلى رسول الله ﷺ.

۲- کتاب الإیمان، باب ما جاء أن الأعمال بالنية.

۳- کتاب العتق، باب الخطأ والنسيان في العتاقة والطلاق.

۴- کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي ﷺ وأصحابه إلى المدينة.

۵- کتاب النکاح، باب من هاجر أو عمل خير التزويج امرأة فله ما نوى.

۶- کتاب الأيمان والنذور، باب النية في الأيمان.

۷- کتاب الحيل، باب في ترك الحيل.

و بدون شک هریک ازین روایات مختلف، در ابواب مختلف، دارای فائده و مناسبت معینی است، ولی با این‌هم برای خواننده عادی که از یک طرف نه از صنعت حدیثی چیزی دانسته، و نه قدرت علمی استنباط احکام را دارد، و نه هم شاید وقت کافی در خواندن و مطالعه همه این روایات مختلف را داشته باشد، و در عین حال، شایق و علاقه‌مند اطلاع از احادیث نبی کریم ﷺ می‌باشد، بدون شک برای چنین شخصی، در دسترس بودن اصل احادیث، بدون تکرار، بهتر و مناسب‌تر خواهد بود.

و شاید روی همین منظور بوده باشد که کتاب (صحیح البخاری) را عده از علماء، از آن جمله عالم برومند، امام زبیدی که سوانحش عن قریب خواهد آمد، به اسلوب علمی متفرد به خود، اختصار نموده، و آن را به نام (التجريد الصريح لأحاديث الجامع

الصحيح) مسمی نمود، و کیفیت و طریقه این اختصار به قلم خود امام زبیدی بعد از این خواهد آمد.

و همین عوامل، و عوامل دیگری که ذکر آنها در مقدمه خود امام زبیدی خواهد آمد، مرا بر آن داشت تا این کتاب را ترجمه نموده و در دسترس فارسی زبانان علاقه‌مند به شریعت اسلامی به طور عموم، و دوستان احادیث صحیح پیامبر خدا ﷺ به طور خصوص قرار دهم، و این ترجمه را به نام:

(رحمة الباری ترجمه مختصر صحیح البخاری)

مسمی نمودم، و از خداوند کریم مسئلت دارم تا این عمل ناچیزم را خالصا لوجهه الکریم گردانیده و آن را سبب شفاعت نبی خود حضرت محمد ﷺ از این بنده ناتوان در روز قیامت، روزی که ﴿لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿١﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٢﴾﴾ قرار دهد، آمین.

مشخصات ترجمه:

در ترجمه چه موضوع علمی باشد و چه غیر علمی، اگر از ترجمه حرفی استفاده شود، بدون شک آن ترجمه نه تنها آنکه رکیک، غیر مرتبط و غیر موزون خواهد آمد، بلکه سبب تشویه عبارتی که می‌خواهد ترجمه شود، نیز خواهد گردید، از این سبب است که امروز در همه جهان و در همه زبان‌ها، ترجمه حرفی را گذاشته و از (ترجمه به معنی) استفاده می‌کنند، به طوری که معنی عبارت اصلی را در نظر گرفته و آن را به غالب عبارات ادبی زبانی که می‌خواهند آن متن را به آن ترجمه نمایند، می‌ریزند، و به این طریق، هم جانب امانت علمی را در نظر گرفته، و هم عبارتی را که به آن ترجمه نموده‌اند از سکتگی و بی‌ارتباطی می‌رهانند.

من هم در ترجمه این کتاب، از همان اسلوب ترجمه به معنی پیروی نموده‌ام، زیرا به علاوه از آنچه که در خوبی‌های ترجمه به معنی گذشت، این را هم باید در نظر داشته باشیم که: این ترجمه، ترجمه سخن و یا نوشته فلان عالم و یا فلان نویسنده عادی نیست، بلکه ترجمه کلام رسول رب العالمین است، که از یک طرف بعد از کلام خدا در عالی‌ترین اسلوب بلاغی و بیانی قرار دارد، و از طرف دیگر کلام شخصیتی است که (جوامع الکلم) است، و از اینجا است که به عبارات و الفاظ بسیار کم و کوتاه، معانی زیادی را احتواء نموده و اداء می‌کند، و در چنین حالتی اگر عین لفظ بدون در

نظر داشت معنی ترجمه گردد، به علاوه از رکاکت عبارت، بدون شک سبب نقص معنی نیز خواهد گردید.

مؤلف مختصر صحیح البخاری:

مؤلف مختصر صحیح البخاری، احمد بن احمد بن عبداللطیف شَرْجِی زبیدی است، شَرْجِه منطقه در اطراف مکه مکرمه است، و زبیدی رحمته الله در شب جمعه دوازدهم ماه مبارک رمضان سال (۸۱۱) هـ در آنجا بدنیا آمد، و سپس به (زبید) که از توابع یمن است رفته و در آنجا به شهرت علمی رسید، وی از علمای مشهور احناف بوده، و از مشایخ زیادی کسب علم نمود، که از آن جمله می‌توان از: نفیس علوی، ابن جزری، ابوالفتح مراغی، و سلیمان علوی و ابن الخياط وغيره نام برد، شاگردان زیادی را در علوم مختلفه تدریس و تربیه کرده و به جامعه اسلامی تقدیم نمود.

وی در علم حدیث، فقه و لغت شهره وقت خود بوده و مؤلفات سودمندی را از خود به یادگار گذاشت، که ارزشمندترین آن‌ها: همین مختصر صحیح البخاری است، که نام اصلی آن - طوری که قبلاً یادآور شدیم - : (التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح) می‌باشد، و از تالیفات دیگرش می‌توان از: (طبقات الخواص فی سیر أولیاء الیمن) و کتاب: (الفوائد) و کتاب (نزهة الأحباب) نام برد.

و اینکه وی در اختصار (صحیح البخاری) چه کرده است، و چه از منهجی پیروی نموده است؟ بهتر آن است که جواب این سؤال‌ها را از خودش بشنویم، وی در مقدمه کتاب خود بعد از حمد و ثنای پروردگار، و درود بر نبی کریم صلی الله علیه و آله می‌گوید:

اما بعد: بدان که کتاب (جامع صحیح) [یعنی: صحیح البخاری] تألیف امام بزرگوار، یگانه عصر و زمان خویش، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری رحمته الله، از ارزشمندترین و مفیدترین کتاب‌هایی است که در اسلام تألیف گردیده است، ولی با این هم احادیث مکرر آن در ابواب مختلف پراکنده بوده، و کسی که بخواهد حدیثی از آن احادیث را در باب معینی مطالعه نماید، مواجه با مشکلات زیادی می‌گردد، و چه بسا که به مقصود خود هم نرسد، و گرچه مقصود خود امام بخاری رحمته الله از این کار، بیان روایات متعدد در یک حدیث می‌باشد، ولی مقصود ما، دسترسی به اصل حدیث است، زیرا ما متیقن هستیم که همه احادیث این کتاب، صحیح بوده [و خللی در روایات و سند آن‌ها نیست].

امام نووی رحمته الله در مقدمه کتاب خود که در شرح صحیح مسلم نوشته است می‌گوید: «و هر چه که امام بخاری رحمته الله است، همه انواع مختلفه را در ابواب متفاوت از یک دیگر ذکر می‌نماید، و چه بسا که حدیث را در غیر بایی ذکر می‌کند که انسان فکر می‌کند این حدیث مربوط به آن باب باشد، و از اینجا است که پیدا کردن همه روایات حدیث... برای طالب آن، مشکل می‌شود».

و می‌گوید: «و من مردمانی از حفاظ متأخرین را دیدم که در چنین مواردی دچار اشتباه شده و وجود بعضی از احادیثی را که بخاری رحمته الله روایت کرده است نفی می‌نمودند، حال آنکه این احادیث، در (صحیح البخاری) موجود است، منتهی نه در جایی که انسان فکر می‌کند باید آن حدیث در آنجا باشد، چون چنین چیزی وجود داشت، خواستم تا احادیث (صحیح البخاری) را بدون تکرار جمع‌آوری نمایم».

ا ط ر ی ق ه اختصار:

امام زبیدی کیفیت اختصار (صحیح البخاری) را در چند نقطه خلاصه نموده و می‌گوید:

- برای آنکه زحمت زیادی در رسیدن به اصل حدیث نباشد، سند حدیث را حذف نمودم.

- احادیث تکراری را در موضع اولی‌اش ذکر نموده و در مواضع دیگر، اگر با زیادت دارای فائده آمده بود، آن زیادت را هم ذکر خواهم کرد، ورنه به همان روایت اولی اکتفاء می‌نمایم.

- گاهی می‌شود که حدیث برای اولین بار، به شکل مختصر روایت گردیده ولی در روایت دیگری، به طور مفصل ذکر می‌گردد، که در این صورت، روایت اول را گذاشته و روایت دوم را اختیار می‌نمایم.

- احادیثی را ذکر می‌نمایم که دارای سند بوده و متصل باشند، بنابراین، از ذکر احادیثی که سندش مقطوع بوده و یا معلق باشد، خودداری خواهم نمود.

- همچنین از ذکر احادیثی که مربوط به اخبار صحابه و یا غیر صحابه بوده و ارتباطی به حدیث نداشته، و یا در آن، ذکری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد، اجتناب خواهم نمود، مثلاً: خبر رفتن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سقیفه بنی ساعده و جریاناتی را که درین قضیه گذشت، و یا قصه کشته شدن عمر رضی الله عنه و وصیت کردن به فرزندش در

مورد اینکه از عائشه رضی الله عنها در دفن کردن وی در پهلوی دو یار دیگرش اجازه بخواهد، و یا آنچه را که در مورد شوری گفته بود، و یا قضیه بیعت عثمان رضی الله عنه، و یا وصیت کردن زبیر رضی الله عنه برای فرزندش در ادای قرض وی، و امثال این قضایا را ذکر نخواهم نمود.

- در هر حدیث، جهت آنکه راوی حدیث دانسته شود، نام صحابه که آن حدیث را روایت نموده است ذکر می‌نمایم.

- غالباً همان لفظی را ذکر می‌کنم که در اصل روایت آمده است، مثلاً: [امام بخاری رحمه الله] گاهی می‌گوید: از عائشه رضی الله عنها، و گاهی می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما و بار دیگر می‌گوید: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و همچنین در مورد ابن عمر رضی الله عنهما، [یعنی: گاهی می‌گوید: از ابن عمر و گاهی می‌گوید: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جایی می‌گوید: از انس رضی الله عنه و در جایی دیگر می‌گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه، گاهی می‌گوید: از فلان صحابی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و گاهی می‌گوید: فلانی گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند...، و یا می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمودند... که در همه این موارد، از وی پیروی نموده [و عبارت خودش را ذکر خواهم نمود]، و اگر در این کتاب، چیزی خلاف آنچه که مقرر داشته‌ام به نظر آید، شاید سببش اختلاف نسخه‌ها باشد.

و این کتاب مبارک را به (التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح) مسمی نمودم، و از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که به جاه و منزلت حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و آل و اصحاب وی، آن را سبب منفعت و خالصا لوجهه الكريم بگرداند، و اینک إن شاء الله تعالی به اصل کتاب شروع می‌نمائیم ^(۱).

(فیض الباری) شرح مختصر صحیح البخاری:

بعد از اینکه خداوند متعال برایم این لطف را عنایت فرمود که مختصر صحیح البخاری را ترجمه نمایم، کسانی معنی بعضی از احادیث را از من می‌پرسیدند، وعده از اینکه فلان حدیث چنین معنی داشته باشد، تعجب می‌کردند، و در نتیجه راجع به چنین احادیثی استفساراتی می‌کردند.

مثلاً: یکی از خوانندگان می‌گفت: در یکی از احادیث آمده است: (کسی که لا إله إلا الله بگوید به بهشت می‌رود)، و در صورتی که به مجرد گفتن (لا إله إلا الله) انسان به

بهشت می‌رود، پس چه حاجتی به انجام دادن کارهای دیگر از قبیل نماز خواندن، روزه گرفتن، زکات دادن حج کردن و امثال این کارها است؟

و کس دیگری در یکی از احادیث دیده بود که: اگر کسی روز عاشور را روزه بگیرد، تمام گناهان سال گذشته‌اش بخشیده می‌شود، و در حدیث دیگری دیده بود که اگر فلان کار نیک را انجام دهد، تمام گناهان سال گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود، و می‌گفت: در صورتی که چنین باشد، پس چه مانعی دارد که انسان سود بخورد، رشوت بگیرد، خون ناحق بکند، مال یتیم را بخورد، زنا بکند، و هرگناه دیگری را مرتکب شود، و باز روز عاشورا روزه بگیرد، تا خداوند تمام این گناهان و هرگناه دیگری را برایش ببخشد؟ و استفسارات و سؤالات دیگری از همین قبیل.

و همان بود که لازم دیدم به چنین سؤالات و استفساراتی و سؤالات بسیار دیگری که در احادیث نبوی در این کتاب موجود است، پاسخ بدهم، و معنی حقیقی چنین احادیثی را با استناد با دلایل شرعی از قرآن کریم، و احادیث نبوی، و اقوال اهل علم شرح و توضیح نمایم، و همان بود که به توفیق خداوند متعال به این کار اقدام نمودم، و این شرح را به نام (فیض الباری) شرح مختصر صحیح البخاری مسمی نمودم.

اهم مراجع (فیض الباری):

در شرح این کتاب از کتاب‌های بسیاری در علوم مختلف، از قبیل: تفسیر، و فقه، و حدیث و لغت، و غیره استفاده شده است، که نام این کتاب‌ها در فهرست مراجع خواهد آمد، ولی کتاب‌های که بیشتر از آن‌ها استفاده شده است، به طور عموم سه کتاب است، که به ترتیب و فیات مؤلفین آن‌ها عبارت اند از:

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری: تألیف امام ابن حجر عسقلانی.

۲- عمدة القاری شرح صحیح البخاری: تألیف امام عینی.

۳- فتح المبدی شرح مختصر الزییدی: تألیف امام شراقوی.

و چون به طور عموم مراجع (فیض الباری) همین سه کتاب می‌باشد، لذا از ذکر این مراجع در پاورقی هر صفحه خودداری نمودم، تا اینکه ذکر این مراجع سه گانه در هر صفحه:

ا- سبب تکرار نگردد، و از قدیم گفته‌اند که تکرار شنیع است.

ب- سبب زیادی حجم کتاب بدون لزوم نگردد.

ج- همانطوری که در متن کتاب مشاهده خواهید کرد، در ستون نص عربی، شماره هر حدیث در صحیح البخاری ثبت گردیده است، و کسی که بخواهد مثلاً به شرح فلان حدیث از فتح الباری و یا عمده القاری مراجعه کند، و چون ارقام احادیث در این کتابها موجود است، لذا می‌تواند به آسانی به شرح حدیث رسیده و مطلوبش را برآورده سازد.

اول - فتح الباری

فتح الباری که نام کاملش (فتح الباری بشرح صحیح البخاری) می‌باشد، یکی از مشهورترین کتابها در شرح احادیث پیامبر خدا ﷺ است، این کتاب حسب طبع‌های مختلف در سیزده، و پانزده، و نزده مجلد چاپ شده است، و تالیف آن مدت (۲۶) بیست و شش را از سال (۸۱۷) تا سال (۸۴۲) هـ دربر گرفت، و بعد از اینکه تالیف این کتاب عظیم به پایان رسید، امام ابن حجر مؤلف این کتاب به شکر این نعمت الهی، مهمانی کلانی را تدارک دید، وعده زیادی از علماء و طلاب علم، از مذاهب مختلف در آن مجلس اشتراک نمودند.

توصیف علماء از فتح الباری:

علمای بسیاری که از این کتاب بس باارج با عبارات مختلفی تمجید و توصیف نموده‌اند، از آن جمله:

امام سخاوی می‌گوید: شرح صحیح البخاری به نام (فتح الباری) بدون شک از بهترین و نافعترین کتابها در مشرق و مغرب است، و اگر این حجر هیچ کتاب دیگری را تالیف نمی‌کرد، تنها همین کتاب به علو قدر، و رفعت مکانتش کافی بود.

امام ابن قاضی شبهه می‌گوید: ابن حجر رحمته الله کتابهای بسیاری را تالیف نمود، که بهترین و مشهورترین آنها شرح صحیح البخاری است، که کتابی همانند آن تالیف نشده است.

و امام ابوذر حلبی می‌گوید: شرح صحیح البخاری شرح را عظمتی است که همانند آن وجود ندارد، و کتابی است که مورد توجه همگان قرار گرفته است.

مؤلف فتح الباری:

مؤلف (فتح الباری) شهاب الدین ابوالفضل، احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی، مصری است، وی در ماه شعبان سال (۷۷۳) هـ در قریه در کنار رود نیل به

دنیا آمد، و در پنج سالگی به تحصیل علم پرداخت، و نه ساله بود که قرآن کریم را حفظ کرد.

جهت تحصیل علم به شهرهای زیادی از آن جمله اسکندریه، یمن، حجاز، و شام سفر کرد، و از علمای زیادی که تعدادشان به صدها می‌رسد، کسب علم نمود، چنان‌چه شاگردهای زیادی از علم سرشار وی استفاده نمودند، امام سخاوی می‌گوید: شماره شاگردان این امام بزرگوار به (۶۲۶) نفر می‌رسد.

همانطوری که عده زیادی از علماء از نزد وی کسب علم نمودند، تالیفات بسیار مفیدی را نیز از خود به ارث گذاشت، که تعداد آنها به بیش از (۲۹۰) دو صد و نود کتاب می‌رسد، و مشهورترین، و نافع‌ترین، مهمترین آنها کتاب (فتح الباری) است. و بعد از اینکه از علم فیاض خود، معاصرین و آیندگان را از تعلیمات و تالیفات خویش بهره‌ور ساخت، در شب شنبه، (۱۸) هژدهم ماه ذی الحجة سال (۸۵۲) هـ بعد از نماز خفتن رحلت نمود، و فردایش در حالی که جنازه‌اش از طرف خلق بیشمار که تعدادشان به بیش از پنجاه هزار نفر می‌رسید مشایعت می‌شد، در خارج قاهره بعد از خواندن نماز جنازه بر وی، به خاک سپرده شد، رحمه الله رحمة واسعة بفضله و کرمه.

دوم - عمدة القاری

کتاب عمدة القاری از مشهورترین و بزرگترین و جامعترین شروح صحیح البخاری است.

و نسخه که در کتابخانه خودم می‌باشد، در (۱۶) مجلد کلان به خط بسیار ریزی چاپ شده است، و اگر به خط کلان مناسب چاپ می‌شد، یقیناً تعداد مجلداتش از (۳۰) مجلد تجاوز می‌کرد.

و امام عینی رحمته الله در این کتاب همه جوانب احادیث نبوی را به اسلوب علمی بسیار عالی و رصین مورد بحث و بررسی قرار داده است، از آن جمله اینکه:

- ۱- در هر حدیث مواضع تخریج آن را در صحیح البخاری بیان می‌کند.
- ۲- رجال سند را به طور کامل شرح می‌دهد.
- ۳- اسماء و انساب را به طور شاید و باید توضیح می‌دهد.
- ۴- لغات و کلمات هر حدیث را کلمه کلمه توضیح و تفسیر می‌کند.
- ۵- جانب بلاغی احادیث را بیان می‌کند.

- ۶- مسائل نحوی را به شایسته‌ترین وجهی توضیح می‌دهد.
 - ۷- لطائف اسناد را بیان می‌کند.
 - ۸- احکام فقهی هر حدیث را استنباط می‌نماید.
 - ۹- فوائد حدیثی را شرح می‌دهد.
 - ۱۰- تحت عنوان (سؤال و جواب) اعتراضات احتمالی را در احادیث مورد نظر مطرح نموده، و از آن‌ها به اسلوب بسیار متینی جواب ارائه می‌دارد.
- خلاصه آنکه: هر آن چیزی را که باید شخص از احادیث نبوی بدانند، امام عینی رحمته الله در این کتاب به طور شاید و باید ذکر نموده و توضیح داده است.

بین (فتح الباری) و (عمدة القاری):

اگر خواسته باشیم که بین از دو کتاب بسیار با ارج و مهم مقارنه و مفاضله نماییم، بنظرم غیر از اینکه از راه قرعه‌کشی بتوانیم یکی را بر دیگری ترجیح دهیم راه دیگری نیست، زیرا هریک از این دو کتاب دارای امتیازاتی است که مثل و مانند آن را کمتر می‌توان در کتاب دیگری یافت.

و گرچه بعضی از علماء (فتح الباری) را بر (عمدة القاری) و عده برعکس (عمدة القاری) را بر (فتح الباری) ترجیح داده‌اند، ولی بعد از معایشه چندین سال در عمق این دو کتاب، چیزی که برایم معلوم شد این است که: این دو کتاب برای اهل فن، مانند دو چشم است که هر دوی آن‌ها زیبا و خوب، و ضروری و لازمی است، و هیچ کدام از دو چشم در اهمیت خود از چشم دیگر کمتر نیست.

و از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم تا هر دوی این شخصیت بارز اسلام را که عمر خود را در خدمت احادیث نبوی فنا کرده و به طور شایسته و بی‌نظیری احادیث صحیح نبوی را شرح و تفسیر و توضیح نموده‌اند، مورد رحمت خود قرار داده، و آن‌ها را در زمره علماء عاملین و خدمتگاران احادیث نبوی در جنه المأوی در جوار نبی کریم خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قرار بدهد، آمین.

۲- مؤلف عمدة القاری

وی امام علامه، شیخ الإسلام، قاضی القضاة بدر الدین ابومحمد، محمود بن أحمد، بن موسی حلبی است، وی در (حلب) شام در هفدهم ماه رمضان سال (۷۶۲) هجری چشم به جهان گشود، و از اوان کودکی در نزد پدر خود که از علمای مشهور آن دیار

بود، به تحصیل علم پرداخت، بعد از آن در شام و حلب، و بیت المقدس از علمای زیادی کسب علم نمود، که مشهورترین و بارزترین آنها امام علاءالدین بن احمد سیرامی است.

و همانطوری که وی از نزد علمای زیادی کسب علم نمود همچنین عدۀ زیادی از نزد وی تحصیل علم نمودند، که مشهورترین آنها عبارت‌اند از:

۱- امام کمال الدین به همام.

۲- علامه قاسم بن قطلوبغا.

۳- حافظ شمس الدین سخاوی.

توصیف علماء از وی:

علماء در وصف وی قلم فرسائی‌های زیادی کرده‌اند، از آن جمله:

ابو المعالی الحسینی در (غایة الأمانی) می‌گوید: (وی عالم علامه، و حافظ متقن، و شیخ عصر، و محدث زمان خود، در روایت و درایت است، حجت خدا بر معاندین، و آیت کبری بر مبتدعین است، شرحش بر صحیح البخاری بی‌نظیر است، و هم‌تا و همانند ندارد).

ابوالمحاسن در (المنهل الصافی) می‌گوید: (وی در چندین علم یگانه زمان خود است، عالمی است کثیر الاطلاع، که در معقول و منقول توانا و واسع الاطلاع است، کلامش شیرینی خاصی دارد، قلمش روان، و خطش زیبا است، به سرعت می‌نوشت، حتی گفته‌اند که کتاب قدوری را در یک شب به رشته تحریر درآورد).

و امام سخاوی در (التبر المسبوك) می‌گوید: (عینی امام و علامه و حافظی در علم تاریخ و لغت است، و در همه علوم قلمفرسائی کرده است، از خواندن و نوشتن هیچگاه ملول نمی‌شود).

امام عینی به عمر نود و سه سالگی، بعد امام ابن حجر به سه سال، در شب به شنبه چهارم ذی الحجة سال هشتصد و پنجاه و پنج هجری، (۸۵۵) هـ وفات یافت، و فردایش در جامع الأزهر بر وی نماز خواندند، و در مدرسه‌اش او را دفن نمودند، رحمه الله رحمة واسعة بفضلہ و کرمه.

سوم: فتح المبدی

نام کامل (فتح المبدی) چنین است: (فتح المبدی شرح مختصر الزییدی) مؤلف این کتاب، (مختصر الزییدی) را که عبارت از مختصر (صحيح البخاری) است، و قبلاً در موردش سخن گفتیم، به طور نسبتاً مختصری شرح نموده است، و از بارزترین مشخصات این شرح می‌توان به این امور اشاره نمود:

۱- مؤلف در این شرح عناوین ابواب را حذف نموده و ذکرى از آن به میان نیاورده است، و شاید این عملش نقصی در شرحش بر مختصر زییدی شمرده شود.

۲- اصل حدیث را بدون ذکر شماره حدیث، در بلند صفحه ذکر نموده، و با نهادن خطی افقی در زیر حدیث، به شرح آن می‌پردازد، و اینکه احادیث را بدون ذکر شما ذکر کرده است، لا اقل سبب ایجاد مشکلات برای رسیدن به حدیث مطلوب می‌گردد.

۳- در شرح حدیث، هر جمله و عبارت از حدیث نبوی ذکر نموده و به شرح آن می‌پردازد.

۴- به طور اغلب سوانح صحابی راوی حدیث را برای بار اول که نامش می‌آید، ذکر می‌کند.

۵- در جاهای بسیاری قواعد نحوی را بیان می‌کند.

۶- شرحش در اکثر جاها نقلی از کتاب فتح الباری، و کتاب عمدة القاری است.

۷- در شرح احادیث احکام، بسیار می‌کوشد تا هر به شکلی که هست، مذهب امام شافعی رحمته الله را ترجیح داده، و احادیث را موافق به نظر این مذهب توضیح و توجیه نماید.

۸- شرحش متوسط، و به دور از اطالة ممل، و اختصار مخل است.

۹- احادیث متعلق به سلوک و اخلاق را از دیدگاه تصوفی توضیح می‌دهد.

مؤلف فتح المبدی:

مؤلف (فتح المبدی) امام عبدالله بن حجازی بن ابراهیم شافعی شرقاوی است، وی در قرية (قرین) در شرق مصر، در سال (۱۱۵۰) چشم به دنیا گشود، و در طفلی قرآن کریم را حفظ نمود، و غرض تحصیل علم به (الأزهر) رفت، و از نزد علمای مشهور آن تحصیل علم نمود.

در اول زندگی‌اش سخت فقیر و بیچاره بود، تا جائیکه در روزهای متوالی در خانه‌اش آتشی برای پختن چیزی برافروخته نمی‌شد، ولی در آخر امر که مردم از علم و دانشش مطلع شدند، از هر طرف خصوصا تجار شام برایش تحفه‌ها و هدایای بسیاری فرستادند، تا اینکه از حال فقر و فاقه نجات یافت.

بعد از تحصیل علم و مراحل تدریس، در (الأزهر) به منصب (شیخ الأزهر) تعیین گردید، و کتاب‌های زیادی را تالیف کرد، که شاید مشهورترین و نافع‌ترین آن‌ها همین کتاب (فتح المبدی) شرح مختصر زیبیدی باشد.

تذکر:

کتاب صحیح البخاری حاوی علوم مختلف شرعی از قبیل: تفسیر، و فقه، و عقیده، و تاریخ، و سائر علوم شرعی است، و هیچ موضوعی از موضوعات شرعی نیست که از آن به طور تفصیل و یا اقلا اجمال سخنی گفته نشده باشد، و این مسائل در لابلای صفحات این کتاب از نظر خواننده محترم خواهد گذشت.

ولی بعد از اینکه به شرح این کتاب پرداختم، متوجه شدم که باید در مورد سه موضوع بس مهم در این مقدمه توضیحاتی داده شود، تا اگر برای کسانی که این کتاب را می‌خوانند، و شاید از علوم شرعی معلومات و آفری نداشته باشند، و در وقت خواندن و مطالعه این کتاب برای آن‌ها سؤالاتی پیش می‌آید، جواب آن را پیش از پیش دانسته، و سبب تشویش ذهنی برای‌شان نگردد.

و گرچه در خود شرح نیز به این مسائل اشاره خواهم کرد، ولی چون این مسائل ایجاب شرح بیشتری را می‌نمود، خواستم تا در مقدمه، با شرح مفصل‌تری به بیان این موضوعات به‌پردازم، و این سه موضوع عبارت اند از:

۱- اطلاق (دست) و (روی) و (انگشت) و امثال این‌ها برای ذات باری تعالی:

در بعضی از احادیث برای خداوند عز و جل اطلاق (دست)، و (روی) و (انگشت) و امثال این چیزها شده است، کسانی که این به چنین احادیثی برمی‌خورند، یقینا از خود خواهند پرسید که: آیا نسبت دادن چنین اموری به معنی متعارف آن نسبت به ذات باری تعالی جواز دارد، و یا نه؟ و به هر صورت مراد از نسبت دادن چنین اموری نسبت به ذات خداوندی چیست و چگونه می‌باشد؟

۲- آمرزش گناهان نسبت به انجام دادن بعضی از عبادات:

در بعضی از احادیث می‌آید که: اگر کسی (لا إله إلا الله) بگوید به بهشت می‌رود، و اگر روز عاشوراء را روزه بگیرد، گناهان سال گذشته‌اش بخشیده می‌شود، و اگر روز عرفه را روزه بگیرد، گناهان سال گذشته و سال آینده‌اش بخشیده می‌شود، آیا معنی احادیثی چیست و چگونه است؟

۳- اختلافات فقهاء در استنباط احکام از احادیث نبوی:

در اجتهاد و استنباط احکام و فهم معانی بسیاری از احادیث نبوی، علماء باهم اختلاف نموده و نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند، و این چیزی است که در شرح بسیاری از احادیث به نظر خواهد خورد، و طبعاً کسی که این اختلافات را می‌بیند، از خود می‌پرسد که: آیا سبب این اختلافات چیست؟ و کسانی که این اختلافات را می‌بینند، و از آن اطلاع حاصل می‌کنند، قول کدام یک از این ائمه را معتبر دانسته و به آن عمل نمایند؟ که البته ارائه جواب‌های علمی و قانع کننده از این سؤالات، مفید بلکه لازمی و ضروری است.

مسئله اول: اطلاق دست و چشم و... برای خداوند ﷻ

در مورد مسئله اطلاق (دست)، و (چشم) و (انگشت)، و (استواء) و امثال این‌ها بر خداوند متعال، دو مذهب مشهور وجود دارد:

۱- مذهب اهل تأویل.

۲- مذهب اهل سلف.

أهل تأویل این صفات را تأویل نموده و می‌گویند که مثلاً: مراد از (دست) و (انگشت): سلطه و قدرت، و مراد از (چشم) عنایت و رعایت، و مراد از (استواء) استیلاء و تسلط است.

ولی علمای سلف بر این نظر اند که: هر صفتی که برای خداوند متعال در قرآن مجید، و یا در احادیث صحیح نبوی آمده است، صفتی از صفات خداوند متعال است، و چون این چیزها از متشابهات است، و درک حقیقت آن‌ها برای بشر معلوم نیست، لذا به همه این صفات برای خداوند متعال ایمان داریم، و گرچه کیفیت و حقیقت این چیزها را نسبت به خداوند متعال نمی‌دانیم.

امام ابوحنیفه رحمته الله در کتاب (الفقه الأكبر) می‌گوید: «همانطوری که خداوند متعال در قرآن مجید ذکر کرده است، برای او تعالی دست، و رو، و نفس است، و هریک از

این‌ها صفتی از صفات خداوند متعال است، بلاکیف، و نباید گفت که: دست او تعالی عبارت از قدرت و یا نعمت او است، زیرا این سخن مستلزم ابطال صفتی از صفات خداوند متعال می‌شود، و این [تاویل] نظر قدریه و معتزله است، بلکه می‌گوییم که: دست او صفت او است، بلاکیف، و همچنین غضب و رضای خداوند متعال دو صفت دیگر از صفات او تعالی می‌باشد بلاکیف»^(۱).

و ملا علی قاری هروی در شرح خود بر این کتاب (الفقه الأكبر) می‌گوید: «و همانطوری که خداوند متعال در قرآن ذکر کرده است، برای او تعالی دست، و رو، و نفسی است که لایق به ذات و صفات او تعالی است».

پس هر صفتی را که خداوند متعال در قرآن مجید برای خود ذکر کرده است، [از صفات او تعالی است]، مانند: (روی) در این قول خداوند متعال که: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸]، و مثل این قول خداوند متعال که: ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵]، و در مورد (دست)، مانند این قول خداوند متعال که: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]، و مانند این قول خداوند متعال که: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدَيَّ﴾ [ص: ۷۵]، و در مورد چشم، مانند این قول خداوند متعال که: ﴿وَلْيُصْنَعْ عَلَى عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹]، و این قول خداوند متعال که: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [طور: ۴۸]، [و در مورد استواء] مانند این قول خداوند متعال که: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

و همه این چیزها از صفات (متشابهات) برای خداوند متعال است، به این معنی که [این صفات را برای او تعالی ثابت می‌سازیم] ولی کیفیت آن‌ها را نمی‌دانیم.

مسئله دوم - محو گناهان به سبب طاعات و عبادات

البته جای شک نیست که در آیات و احادیث بسیاری آمده است که بعضی از طاعات و عبادات سبب بخشودگی همه گناهان می‌شود، و این امر ثابت و یقین است، ولی اینکه معنی این چنین آیات و احادیثی چیست، چیزی است که بسیاری از عوام در فهم آن اشتباه می‌کنند.

و روی این اساس است که بعضی از کسانی که واجبات را ترک می‌کنند، یعنی: نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند، حقوق والدین را مراعات نمی‌کنند، سبب اذیت همسایگان خود می‌شوند، و یا مرتکب کارهای حرام، مانند: خون ناحق، خوردن مال یتیم، خیانت به بیت المال، رشوت‌خواری، سودخواری و امثال این گناهان می‌شوند، اینطور فکر می‌کنند که چون بعضی از طاعات و عبادات سبب بخشودگی گناهان می‌شود، از این سبب از اینکه ما واجبات را ترک می‌کنیم، و یا مرتکب گناهان دیگری می‌شویم، می‌شود که به انجام دادن یکی از این عبادات سبب از بین بردن تمام گناهان خود شویم.

مثلاً: بعد از ارتکاب تمام این گناهان، روز عرفه را روزه می‌گیریم، و یا به حج و یا به عمره می‌رویم، و در نتیجه طوری که در احادیث ثابت نبوی آمده است، طوری از گناه پاک می‌شویم به مانند روزی که از مادر تولد شده‌ایم، و این فهم نادرست و اشتباه بزرگ آن‌ها از چنین احادیثی است، و از اینجا است که باید معنی این چنین احادیثی را پیش از آنکه در فهم آن‌ها در وقت خواندن این کتاب به خطاء بروند، برای آن‌ها توضیح دهیم، و توضیح آن قرار ذیل است که:

بلی در آیات و احادیث بسیاری آمده است که بعضی از طاعات و عبادات سبب محو گناهان و از بین بردن آن‌ها می‌شود، از آن جمله اینکه:

۱- خواندن نمازهای پنجگانه، سبب محو گناهان می‌شود از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسی که برای نماز وضوء بسازد، و وضویش را کامل نماید، بعد از آن به نماز فرض برود، و نماز را با مردم، یا به جماعت، یا در مسجد اداء نماید، خداوند گناهانش را می‌بخشد»^(۱).

۲- خواندن نماز جمعه، گناهی را که بین این جمعه و جمعه دیگر واقع شده است، محو می‌سازد، از ابی‌هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

۱- عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ مَشَى إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، فَصَلَّاهَا مَعَ النَّاسِ أَوْ مَعَ الْجَمَاعَةِ أَوْ فِي الْمَسْجِدِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۱/ ۴۶۹)، برقم (۲۳۲).

«نمازهای پنج وقت، و از یک جمعه تا جمعه دیگر، کفاره گناهی است که در بین آن‌ها واقع می‌شود»^(۱).

۳- روزه گرفتن ماه رمضان کفاره گناهی است که بین یک ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر واقع می‌شود، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند که «نمازهای پنج وقت، و جمعه تا جمعه دیگر، و رمضان تا رمضان دیگر کفاره گناهی است که در بین آن‌ها واقع می‌شود، به شرط آنکه از گناهان کبیره خودداری نماید»^(۲).

۴- روزه گرفتن روز عرفه، کفاره گناهان سال گذشته و سال آینده، و روزه گرفتن روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم است، کفاره گناهان سال گذشته می‌شود، از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «امید من به خدا آن است که روزه گرفتن روز عرفه گناهان سال پیش از آن و سال بعد از آن را محو سازد، و امید من به خدا آن است که روزه روز عاشوراء گناهان سال گذشته را محو سازد»^(۳).

۵- حج کردن هم سبب مغفرت گناهان می‌شود، تا جایی که تمام گناهان را محو می‌سازد، و حاجی طوری بی‌گناه از حج برمی‌گردد، به مانند روزی که از مادر تولد شده است.

۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۱/ ۴۶۹)، برقم [۱۵] (۲۳۳).

۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مُكَفِّرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنَبْتَ الْكَبَائِرَ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۳/ ۲۳۳)، برقم [۱۶] (۲۳۳).

۳- عن إبي قتادة... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «صِيَامُ يَوْمِ عَرَفَةَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ، وَالسَّنَةَ الَّتِي بَعْدَهُ، وَصِيَامُ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ»، أخرجه مسلم، كتاب الصيام، باب استحباب صيام ثلاثة أيام من كل شهر (۳/ ۲۳۳)، برقم [۱۹۶] (۱۱۶۲).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفتند: «کسی که برای خدا حج کند، و [در حج مرتکب] آمیزش با زنان و مرتکب معصیت نشود، از حج به مانند روزی که از مادر تولد شده است، بی‌گناه برمی‌گردد»^(۱).

و همچنین عبادات بسیار دیگری که سبب کفاره و محو گناهان می‌شود، و این امر ثابت و غیر قابل انکار است، و در صفحات این کتاب احادیث بسیاری را در این زمینه خواهید دید.

و باید گفت: آیات و احادیثی که در مورد محو گناهان به سبب انجام دادن بعضی از طاعات و عبادات آمده است، حق و صدق است، و جای هیچ‌شک و اشتباه نیست، و باید هر مسلمانی به آن ایمان و تصدیق کامل داشته باشد، ورنه مسلمان کامل نیست، ولی باید در اینجا یک مسئله بسیار مهم را نیز در نظر داشته باشیم، و آن اینکه:

در عین حالی که به این آیات و احادیث نظر می‌کنیم، باید در پهلوی آن، به آیات و احادیث دیگری که در همین زمینه آمده است نیز نظر کنیم، زیرا:

اول آنکه: همانطوری که آیات و احادیث مغفرت از طرف خدا و رسول او است، آیات و احادیث دیگری که این مغفرت را مقید به بعضی از قیودات می‌سازد، نیز از طرف خدا و رسول او است.

دوم آنکه: آیات و احادیث مغفرت به طور مطلق آمده است، و آیات احادیث دیگری در همین زمینه به طور مقید، و بنابراین قاعده شرعی که اگر در یک موضوع معین دو نص وجود داشته باشد، که یکی مطلق، و دیگری مقید باشد، باید مطلق را بر مقید حمل نماییم، و این قاعده با شروط معین آن مورد اتفاق عامه علماء است.

آیات و احادیثی که مغفرت را مقید می‌سازد:

آیات و احادیثی که مغفرت را مقید می‌سازد، بسیار است، از آن جمله این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید،

۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»، أخرجه البخاری، کتاب الحج، باب فضل الحج المبرور (۴۴۶/۳)، برقم (۱۵۲۱)، ومسلم کتاب الحج، باب فضل الحج والعمرة (۴۷۸/۳)، برقم [۴۳۸] (۱۳۵۰).

امام قرطبی رحمہ اللہ در تفسیر این قول خداوند متعال کہ می‌فرماید: ﴿اگر از گناہان کبیرہ کہ از آن نہی شدہ‌اید، اجتناب کنید، سیأت (گناہان صغیرہ) شما را از شما می‌زداییم، و شما را بہ جایگاہ خوبی وارد می‌کنیم﴾^(۳)، چنین می‌گوید: (خداوند متعال گناہان صغیرہ را بہ سبب اجتناب کردن از گناہان کبیرہ می‌آمرزد، ولی با ضمیمہ یک شرط دیگر، و آن اینکہ: فرائض را بجا بیاورد، زیرا مسلم رحمہ اللہ از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت می‌کند کہ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: نمازهای پنج وقت، و جمعہ تا جمعہ دیگر، و رمضان

۳- قال تعالى: ﴿إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَايِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

تا رمضان دیگر کفاره گناہانی است که در بین آن‌ها واقع می‌شود، به شرط آنکه از گناہان کبیره خودداری شود»^(۱).

بنابراین برای محو و آمرزش گناہان صغیره دو چیز شرط است:

شرط اول: طوری که در قرآن کریم آمده است، اجتناب کردن از گناہان کبیره.

شرط دوم: طوری که در این حدیث نبوی شریف، و احادیث دیگری به همین معنی آمده است، بجا آوردن فرائض.

پس اگر کسی باشد که تمام فرائض را اداء کند، ولی مرتکب گناه کبیره مانند: زنا، و شراب، و حرام‌خواری و امثال این چیزها گردیده باشد، گناہان صغیره‌اش برایش بخشیده نمی‌شود، چنان‌چه اگر کسی باشد که از تمام گناہان کبیره اجتناب نماید، ولی فرائض را مانند: نماز، و روزه، و زکات و حج و امثال هم انجام ندهد، بازهم گناہان صغیره‌اش بخشیده نمی‌شود.

پس در نتیجه چیزی که از این آیات و احادیث دانسته می‌شود این است که:

أ- به سبب طاعات مانند: ادای نمازهای پنجگانه، و روزه ماه مبارک رمضان، و روزه گرفتن روز عاشوراء، و یا روزه گرفتن روز عرفه، و حج بیت الله الحرام، و امثال این‌ها گناہانی بخشیده می‌شود که از صغائر باشد، مانند: نظر کردن به نامحرم، خودخواهی، سلام را علیک ندادن، دراز کردن پا به طرف قبله، ادای نماز در آخر وقت، قیل و قال با مردم بدون لزوم، همکاری نکردن با کسی که به همکاری ضرورت دارد، قرض ندادن به کسی که از وی طلب قرض می‌کند، گران فروختن مال، و امثال این چیزهای که سبب پایمال کردن حق کسی نمی‌شود.

ب- گناہان صغائر هم برای شخصی بخشیده می‌شود، که از ارتکاب گناہان کبیره خودداری نموده و فرائض را انجام داده باشد، بنابراین اگر کسی باشد که از گناہان کبیره اجتناب نرزد، ولو آنکه انواع طاعات و عبادات را انجام دهد، و یا فرائض را ترک

۱- تفسیر الجامع لأحكام القرآن (۵/۱۵۸)، و متن حدیثی که در این باب آمده است این است که: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ، مُكْفَرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء، (۳/۲۳۳)، برقم [۱۶] (۲۳۳).

کند، ولو آنکه مرتکب هیچ کبیره از منهیات نگردد، نه تنها آنکه گناهان کبیره‌اش بخشیده نمی‌شود، حتی گناهان صغیره‌اش نیز بخشیده نمی‌شود.

مثلاً: کسی که دستش به خود ناحق آلوده است، و یا کسی که سود می‌خورد، و یا به بیت المال خیانت کرده و می‌کند، و یا رشوت می‌خورد، و یا مال یتیم و یا بیوه‌زن را می‌خورد، و یا زنا می‌کند، و یا شراب می‌خورد، و یا هرگناه کبیره دیگری را انجام می‌دهد، چنین شخصی ولو آنکه انواع عبادات را انجام دهد، نه آنکه به سبب انجام دادن چنین طاعاتی گناهان کبیره‌اش بخشیده نمی‌شود، بلکه گناهان صغیره‌اش نیز بخشیده نمی‌شود.

سوم آنکه: به طور یقین صحابه رضی الله عنهم نمازهای پنج وقت را اداء می‌کردند، نمازهای جمعه را می‌خواندند، ماه رمضان را روزه می‌گرفتند، عمره می‌کردند، و به گمان اغلب اکثر آن‌ها روز عرفه و روز عاشوراء را روزه می‌گرفتند، و اعمال نیک بسیار دیگری را نیز انجام می‌دادند، و با این‌هم بشهادت نبی کریم، این اعمال نیک آن‌ها هیچگاه سبب سقوط حق بندگان از آن‌ها نشده بود.

کسی از آن‌ها نسبت به ضرورتی که داشت، از شخص دیگری برای خود قرض گرفته بود، ولی پیش از آنکه قرض خود را اداء کند، اجلش فرا رسید و مرد، و نسبت به آنکه حقی از حقوق الناس بر ذمه‌اش بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نماز خواندن بر وی خودداری نمودند.

از عبدالله بن ابی قتاده به نقل از پدرش روایت است که گفت: جنازه را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند تا بر آن نماز بخوانند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما بر رفیق خود نماز بخوانید، زیرا او قرضدار است»، ابوقتاده گفت: قرضش بر من باشد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یعنی: قرضش را اداء می‌کنی؟ گفت: ادا می‌کنم، و همان بود که بر وی نماز خواندند^(۱).

۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ يَحْدُثُ عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَتَى بِرَجُلٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ فَإِنَّ عَلَيْهِ دَيْنًا»، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: هُوَ عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، «بِالْوَفَاءِ؟»: قَالَ: بِالْوَفَاءِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ، كِتَابُ الْجَنَائِزِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ (۳/ ۳۸۱)، برقم (۱۰۶۹).

و طوری که مشاهده می‌کنید، پیامبر خدا ﷺ از نماز خواندن بر کسی که قرضدار بود، خودداری نمودند، و این در حالی است، که این شخص قرضی را که گرفته بود، از راه مشروع و حلال بود، و قرض را به رضایت صاحبش از وی گرفته بود، و به نیتش بود که قرض او را اداء نماید، ولی پیش از توفیق یافتن به ادای آن، اجلس رسیده و مرده بود، و با این‌هم پیامبر خدا ﷺ از نماز خواندن بر وی خودداری نمودند.

و خواندن نمازهای پنجگانه، و نمازهای جمعه را، و یا روزه گرفتن روزه رمضان را، و حج و عمره کردن را، و یا انجام دادن هرکار نیک دیگری را سبب سقوط این حق از ذمه‌اش ندانستند.

پس کسی که تمام مالش از حرام، و از مال یتیم و بیوه‌زن، و از راه ظلم و ستم، و خیانت و رشوت باشد، حالش چگونه خواهد بود، و چگونه با انجام دادن حج و یا عمره که آن‌هم از مال حرام می‌باشد، حقوق مردم از ذمه‌اش ساقط می‌شود؟

چهارم آنکه: شهید در نزد خداوند متعال مرتبه بسیار بلندی دارد، تا جائی که نامش در ردیف انبیاءالله آمده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنَّا نَكُونُ لَهُ نَامُوسًا مُّذِقْنَاهُ مِنْهُ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَكَانَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّنَاتٍ﴾ (سوره انعام: ۱۶) این‌ها چه نیکو رفیقانی هستند^(۱).

و از اینجا است که تمام گناهان کسی که در راه خدا به شهادت می‌رسد، برایش بخشیده می‌شود، یعنی: شهادت سبب آمرزش تمام گناهان می‌شود ولی با این‌هم اگر شهید قرضدار باشد، قرضش بخشیده نمی‌شود.

از ابوقتاده^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برخاسته و فرمودند که: «جهاد فی سبیل الله، و ایمان به خدا از بهترین اعمال است».

شخصی برخاست و گفت: یا رسول الله! برایم بگوئید که اگر در راه خدا کشته شوم، آیا خطاهای من محو می‌شود؟

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «بلی! اگر در راه خدا کشته شوی، و صبر کرده باشی، و مزد خود را از خدا خواسته باشی، و در حالت هجوم باشی نه در حالت گریز» [خطاهایت بخشیده می‌شود].

۱- قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [سورة النساء: ۶۹].

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چه گفتی»؟

گفت: [گفتم که]: اگر در راه خدا کشته شوم، آیا خطاهای من محو می‌شود؟

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «بلی! اگر در راه خدا کشته شوی، و صبر کرده باشی، و مزد خود را از خدا خواسته باشی، و در حالت هجوم باشی نه در حالت گریز، [خطاهایت بخشیده می‌شود]، مگر قرض، زیرا جبرئیل این چیز را برایم گفت»^(۱).

طوری که مشاهده می‌کنید، اگر کسی در راه خدا به همین شروطی که پیامبر خدا ﷺ بیان فرمودند، کشته شود، خطاها و اشتباهاتش محو گردیده و برایش بخشیده می‌شود، ولی قرض بخشیده نمی‌شود، که یا باید خودش در حیات خود، قرض خود را اداء کرده باشد، و یا آنکه بازماندگانش بعد از مرگش قرضش را اداء نمایند.

و در صورتی که برای شهید که بالاترین مرتبه را در نزد خداوند ﷻ دارد، قرضش که از راه مشروع، و به رضایت صاحبش آن مال را گرفته است، بخشیده نشود، پس کسی که تا لحظهٔ اخیر زندگی‌اش به جمع کردن مال حرام مشغول است، و گوشت و پوستش از حرام نشو و نما کرده است، و در حرام غوطه‌ور است، و تمام اموالش را از راه ظلم و ستم، و خیانت به بیت المال، و سودخواری، و خوردن مال یتیم، و رشوت، و غل و غش در معامله و امثال این‌ها به دست آورده است، چگونه گناهان این اعمال برایش بخشیده خواهد شد؟ هیئات هیئات، چه فکر خام و خیال باطل؟

پنجم و از همه مهمتر آنکه: در هر جا - چه در قرآن مجید و چه در سنت نبوی - که مسئلهٔ مغفرت و عفو و بخشایش آمده است، مغفرت، و عفو و بخشایش از گناهان آمده

۱- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَامَ فِيهِمْ فَذَكَرَ لَهُمْ أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْإِيَّانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ، فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تُكَفَّرَ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ قُلْتَ؟» قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتُكَفَّرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ، إِلَّا الدَّيْنَ، فَإِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي ذَلِكَ». أخرجه مسلم، كتاب

الإمارة، باب من قتل في سبيل الله كفر خطاياهم إلا الدين (۲۷/۵)، برقم [۷۱۱] (۱۸۸۵).

است، نه مغفرت و عفو و بخشایش از حقوق، و بین موضوع (گناهان)، و موضوع (حقوق) فرق فراوان است.

ولی بسیاری از مردم بین این دو مفهوم خلط نموده، و فرق بارز و در عین حال دقیقی را که بین این دو چیز، یعنی: (گناهان) و (حقوق) وجود دارد، نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند، و برای آنکه موضوع واضح و آشکار شود، در زمینه در مثال می‌آوریم، یکی در حقوق الله، و دیگری در حقوق الناس.

اول - حقوق الله:

اکنون دو کس را به نام‌های (ألف) و (باء) در نظر بگیریم، (ألف) در ماه مبارک رمضان مریض شد، و نسبت به مریضی‌اش نتوانست روزه بگیرد، ولی (ب) با آنکه صحیح و سالم بود، و هیچ عذر شرعی نداشت، بی‌باکانه روزه را خورد.

حالا هر دوی آن‌ها روزه را خورده‌اند، و بر هر دوی آن‌ها از نگاه شرعی لازم است که روزه را که (حق خدا است)، قضاء بیاورند، و فرقی که بین آن‌ها وجود دارد این است که: بر (ألف) تنها قضاء آوردن روزه ماه رمضان لازم است، و از روزه خوردن گناهی بر وی نیست، ولی (ب) هم گنهکار است، و هم باید روزه را که حق خدا است، قضاء آورده و کفاره بدهد.

حالا این شخصی که روزه را قصداً و بدون هیچ عذر شرعی خورده است، اگر نمازهای پنج وقت را به جماعت اداء می‌کند، و یا روز عاشوراء و یا روز عرفه را روزه می‌گیرد، و یا حج و یا عمره می‌کند، در صورتی که (حق خدا) را که قضاء آوردن رمضان باشد، اداء کرده باشد، امید است که خداوند متعال گناه روزه خوردنش را برایش ببخشد، ولی اگر روزه را که (حق خدا) است، قضاء نیاورده باشد، اگر هرکار خیر دیگری و هر طاعت و عبادت دیگری را انجام می‌دهد، به اتفاق همه علماء جای روزه قرضش را نمی‌گیرد، و همینگونه است، مسئله نماز و یا حج و یا هر حق دیگری را که از (حقوق الله) ترک شده باشد.

دوم - حقوق الناس:

اکنون سه کس را به نام‌های (أ) و (ب) و (ج) در نظر بگیریم، (أ) از (ب) مبلغ ده هزار درهم قرض می‌گیرد، و (ج) مبلغ ده هزار درهم به زور، و یا به رشوت می‌گیرد.

حالا از نگاه شرعی هریک از (أ) و (ج) باید برای (ب) ده هزار درهم بدهد، (أ) نسبت به اینکه پولی را از وی به طور قرض گرفته است، و بر وی لازم است که قرضش را اداء نماید، و (ج) نسبت به اینکه پولی را از (ب) به ناحق گرفته است، و پولی که به ناحق از کسی گرفته می‌شود، باید برایش مسترد گردد.

و فرقی که بین (أ) و (ج) وجود دارد این است که (أ) تنها مسؤول ادای ده هزار درهم قرض است، و گناهی بر وی نسبت به گرفتن پول از (ب) نیست، زیرا پول را از وی به رضا و رغبت خود (ب) گرفته است، و به نیتش هم این است که در وقت معین آن، قرضش را اداء نماید، ولی (ج) بر علاوه از آنکه باید ده هزار درهم برای (ب) بدهد، از اینکه این پول را از وی به زور و یا به شورت گرفته است، گنهکار نیز هست.

حالا اگر (ج) مالی را که از (ب) به غیر حق گرفته بود، برایش مسترد می‌کند، و بعد از آن اطاعات و عباداتی که سبب محو گناهان می‌شود، انجام می‌دهد، باز هم امید است که خداوند متعال به فضل و رحمت خود گناه اینکه ده هزار درهم را از راه غیر مشروع بدست آورده بود، برایش ببخشد، ولی اگر حق (ب) را نمی‌دهد، و در عین حال انواع طاعات و عبادات را انجام می‌دهد، و حج و یا عمره می‌کند، باز هم به اتفاق همه علماء این طاعات و عبادات - از هر نوعی که باشد، و به هر مقداری که باشد - هیچ تاثیری بر ساقط شدن حق (ب) از ذمه (ج) ندارد.

پس خلاصه آنکه: اگر کسی بر ذمه‌اش حقی از حقوق الله و یا حقوق الناس باشد، ولو آنکه سال‌ها طاعت و عبادت کند، این طاعات و عباداتش سبب آن نمی‌شود که حق خدا و یا حق بندگان از ذمه وی ساقط گردد.

بنابراین، اگر نمازی نخوانده است، باید نماز را قضاء بیاورد، و اگر روزه نگرفته است، باید روزه‌اش را قضاء بیاورد، و همچنین است هر حق دیگری از حقوق الله، و اگر مال کسی را از وی به زور، و یا از راه رشوت، گرفته است، باید برایش برگرداند، و همچنین است حکم خوردن مال یتیم، سودخواری، خیانت به بیت المال، غل و غش در معامله، و امثال هم.

و گناه کبیره که امید است به سبب بعضی از طاعات و عبادات مانند حج کردن، بخشیده شود، گناه کبیره‌ای است که در این دنیا امکان جبران ندارد، و در این زمینه ملا علی قاری حنفی در مناسک خود می‌گوید:

«طوری که برای اهل علم و معرفت واضح است بعضی از حقوق الله مانند: ترک نماز و روزه از جمله چیزهائی است که به اتفاق علماء باید قضاء آورده شود، ولو آنکه شخص توبه نماید، چنانچه بعضی از حقوق الناس نیز به سبب حج بخشیده نمی‌شود، مانند: خون ناحق، خوردن مال مردم به ظلم، و یگانه راه بخشیده شدن این گناهان آن است که شخص قاتل، خود را در اختیار اولیای مقتول قرار دهد، [تا اگر خواستند او را قصاص نمایند، و یا از وی دیت گرفته، و یا او را بدون مقابل عفو نمایند]، و مالی را که از مردم به ظلم گرفته است، برای آن‌ها برگرداند، و یا از آن‌ها بحل داشته بخواند».

بلی گناهان کبیره متعلق به حقوق الله، که نه قابل قضاء آوردن است، و نه قابل جیره کردن، مانند شراب‌خواری و امثال آن، و همچنین گناهان کبیره متعلق به حقوق الناس که به سبب وجود نداشتن صاحبان آن‌ها، و یا به سبب آنکه قابل بحل داشته خواستن نیست، [مانند: زنا و امثال آن]، امید بخداوند است، که به سبب (حج مبرور) بخشیده شود»^(۱).

و حج مبرور حجتی است که:

۱- از مال حلال باشد.

۲- در وقت انجام دادن حج مرتکب معصیتی نشود.

۳- از گناهان گذشته‌اش توبه نماید، یعنی: حق هرکس را برایش برگرداند.

۴- بعد از حج توجه‌اش به امور عقبی، بیش از توجه‌اش به امور دنیا باشد.

ولی کسی که از مال حرام حج می‌کند، در وقت نیت حج برایش گفته می‌شود که: حجت قبول نیست، و مردود است، و در حدیث نبوی شریف آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که از مال حرام حج می‌کند، و می‌گوید: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ، خداوند متعال در جوابش می‌گوید: لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ، حتی ترد ما فی یدیک، یعنی: تا وقتی که مال مردم را برای‌شان برنگردانی حجت مقبول نیست».

و در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کار و کسب تو از حرام است، و لباس تو از حرام است، و توشه راهت از حرام است، با گناهت پس بگرد، از این حج مزدی برایت نیست، و سرنوشت بدی در انتظار تو است».

و بالاخره این موضوع را به آنچه که امام قرطبی رحمته الله در تفسیر خود در مورد اثر توبه بر حقوق الله و حقوق الناس ذکر کرده است، ختم می کنیم.

امام قرطبی رحمته الله می گوید: (علماء گفته اند: گناهی که از آن توبه صورت می گیرد، یا حق خدا است، و یا حق بنده، اگر حق خدا، مثلاً: ترک نماز باشد، توبه از آن وقتی صحیح است که در پهلوی پشیمانی از ترک نماز، نمازهای را که فوت کرده است، باید قضاء بیاورد، و همچنین است حکم ترک روزه و زکات).

(و اگر کسی را به غیر حق کشته بود، اگر ورثه مقتول می خواستند که او را قصاص نمایند، باید خود را جهت قصاص برای آن ها تسلیم نماید، و اگر کسی را قذف کرده بود، اگر جانب مقابل مطالبه حد را داشت، باید خود را آماده اجرای حد قذف نماید، و اگر او را عفو کردند، همین کفایت است که از گذشته اش پشیمان بوده و از روی اخلاص تصمیم بگیرد که دو مرتبه مرتکب چنین عمل زشتی نگردد، و همچنین اگر او را از خون ناحق در مقابل مال معینی عفو کردند، اگر قدرت به ادای آن مال را داشت، باید آن را برای آن ها اداء نماید.....).

(و اگر گناهی را که مرتکب شده بود، حدی از حدود الله بود، اگر از صدق دل توبه کرده باشد، آن حد از وی ساقط می شود، و خداوند متعال در نص قرآن مجید، حد را از محاربینی که پیش از قدرت یافتن بر آن ها توبه می کنند، ساقط ساخته است، و این دلیل بر آن است که اگر بعد از قدرت یافتن بر آن ها توبه کردند، حد از آن ها ساقط نمی شود، و همچنین است حکم شرابخواران، دزدان، و زناکاران، که اگر توبه کردند، و اثر توبه در آن ها معلوم شد، و بعد از آن موضوع به امام رسید، مناسب نیست که حد را بر آن ها جاری سازد).

(ولی اگر گناه متعلق به حقوق بندگان بود، توبه تا آن وقت صحت ندارد - که در صورت قدرت داشتن - حق آن ها را به زودترین فرصت برای آن ها برساند، و اگر به مسلمانی ضرری رسانده بود، و آن شخص نمی دانست و خبر نداشت که این ضرر از کجا و از طرف چه کسی برایش رسیده است، باید آن ضرر را از وی دور سازد، بعد از آن از وی بخواهد تا او را عفو نماید و برایش طلب آمرزش نماید، و اگر از وی عفو کرد، گناهش ساقط می شود، و اگر شخصی دیگری را فرستاد که از نزد آن شخص برایش طلب عفو و آمرزش نماید، و شخص مظلوم از ظالم عفو نمود، خواه ظالم را بشناسد، و خواه نشناسد، این عفو ش صحیح است).

(و اگر کسی را بناحق آزرده ساخته بود، و یا سبب غم و اندوه او شده بود، و یا او را سیلی و یا پس‌گردنی و یا شلاقی زده بود، سپس از این کارش پشیمان شده بود، و تصمیم جدی گرفته بود که دوباره به این کار اقدام ننماید، و از مظلوم طلب عفو نموده بود، و مظلوم به خوشی خود از وی عفو نمود، این گناهان از وی ساقط می‌گردد، و همچنین است حکم هر دشنام دیگری که در آن حدی نیست)^(۱).

پس خلاصه کلام در این موضوع آنکه:

۱- اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب ورزد، به سبب انجام دادن طاعات و عبادات، خداوند متعال از لطف و رحمت خود گناهان صغیره‌اش را برایش می‌آمرزد.

۲- اگر کسی مرتکب گناه کبیره شده باشد، اگر از آن گناه از صدق دل توبه کرده و شروط توبه را کاملاً مراعات نموده باشد، امید به لطف و مرحمت خداوند متعال آن است که توبه‌اش را قبول نموده و او را مشمول رحمت خود بگرداند.

۳- و اگر کسی مرتکب گناه کبیره گردیده، و از آن گناهان توبه نکرده باشد، در تحت مشیئت خدا است که اگر خواسته باشد از وی عفو می‌کند، و اگر خواسته باشد او را به اندازه گناهش در آتش دوزخ عذاب کرده و سپس به رحمت خود، و به سبب شفاعت شافعیین او را نجات داده و به بهشت می‌برد.

۴- کسی که حق و یا حقوق از بندگان بر ذمه‌اش می‌باشد، از این حقوق در قیامت باید جواب بدهد، به طوری که اگر ثوابی داشته باشد، این ثوابش عوض حق آن شخص به صاحب حق داده می‌شود، و اگر ثوابی نداشته باشد، به اندازه حق آن شخص و یا اشخاصی که حق آن‌ها را خورده است، از گناهان آن‌ها بر ذمه وی نهاده می‌شود، و در نتیجه عوض گناهان خود، و گناهان آن اشخاصی که بر وی حق و یا حقوقی دارند، در آتش دوزخ می‌سوزد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [صحابه را مخاطب قرار داده و] پرسیدند: «آیا می‌دانید که مفلس کیست؟» گفتند: مفلس در بین مایان کسی است که درهم و متاعی نداشته باشد، فرمودند: «مفلس از امت من کسی است که روز قیامت با نماز و روزه و زکات حاضر می‌شود، و این در حالی است که این شخص را دشنام داده است، و آن دیگری را متهم به زنا کرده است، از آن دیگری مالش را خورده است، و خون آن شخص دیگر را ریخته است، و انسان دیگری را لت و کوب کرده است، به این

و آن از حسناتش داده می‌شود، و اگر پیش از آنکه حق آن‌ها داده شود، حسناتش خلاص شد، از گناهان آن‌ها برداشته شده و بر این شخص نهاده شده، و بعد از آن در آتش انداخته می‌شود»^(۱).

و باید دانست که انداخته شدن در آتش دوزخ کار سهل و آسانی نیست، زیرا اگر تمام نعمت‌های دنیا ولو آنکه برای مدت هزاران سال ادامه داشته باشد، به آن نمی‌ارزد که انسان در مقابل آن یک لحظه در آتش دوزخ معذب گردد، و طوری که نبی کریم ﷺ فرموده‌اند: (آتش دوزخ نود و نه چند از آتش دنیا سوزنده‌تر است).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این آتش شما یک جزء از هفتاد جزء از آتش جهنم است»، کسی گفت: یا رسول الله! همین آتش دنیا هم [برای عذاب] کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری داده شده است، [یعنی سوزنده‌تر ساخته شده است]، و هر جزء آن مانند آتش دنیا سوزنده است»^(۲).

و بالاخره باید گفت که: این عقیده اهل سنت و جماعت در مورد گناهان، عقیده‌ای است حق و وسط بین افراط و تفریط، یعنی: بین عقیده خوارج که مرتکب کبیره را خارج از دین می‌دانند، و بین عقیده مرجئه که می‌گویند با داشتن ایمان گناه اثری ندارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

مسئله سوم - اختلافات فقهاء در استنباط احکام از احادیث

در این مسئله باید به سه موضوع مهم اشاره کرد:

موضوع اول: سبب اختلاف.

موضوع دوم: حکم اسلام در این اختلافات.

موضوع سوم: موقف دیگران از این اختلافات.

موضوع اول - اسباب اختلاف:

۱- صحیح مسلم مع شرح النووی، کتاب البر والصله، باب تحریم الظلم (۱۰۵/۶)، رقم [۵۹] (۲۵۸۱).

۲- صحیح البخاری مع فتح الباری، کتاب بدأ الخلق، باب صفة النار وأنها مخلوقة (۳۸۱/۶)، رقم (۳۲۶۵).

در مورد اول که سبب اختلافات فقهاء در استنباط احکام از قرآن مجید و سنت نبوی باشد، علماء کتاب‌های مستقلى تالیف نموده و این اسباب را به طور مشروح بیان داشته‌اند، و در این مقدمه نمی‌توان این اسباب را به طور کامل شرح داد، ولی می‌توان به طور خلاصه به این اسباب اشاره نمود و گفت که: مهمترین این اسباب عبارت‌اند از:

۱- اختلاف در ثبوت نص و عدم ثبوت آن:

به این طریق که فلان حدیث - نظر به شروطی که هر امام برای قبول احادیث وضع کرده‌اند - در نزد فلان امام و مجتهد ثابت و قابل احتجاج است، ولی در نزد امام دیگر قابل احتجاج نیست، مثلاً: بعضی از علماء اتصال سند را در حدیث شرط می‌دانند، بنابراین حدیث مرسل را که سندش متصل نیست، قابل احتجاج نمی‌دانند، ولی عده دیگری چنین چیزی را شرط ندانسته‌اند، بنابراین حدیث مرسل را قابل احتجاج می‌دانند، و از همین قبیل است شرط عدم اختلاف را وی با روایتش، فقیه بودن راوی در وقت مخالفت حدیثش با قیاس، و شروط دیگری همانند این‌ها.

۲- اختلاف در فهم نص:

یعنی بعد از اینکه حدیث در نزد مجتهدین قابل احتجاج بود، می‌شود که اختلاف‌شان در فهم این حدیث باشد، و چون از یک طرف آیات قرآن کریم، و احادیث نبوی دارای الفاظ مشترک، و مجمل، و ظاهر، و خفی و مطلق و مقید و امثال هم بوده، و از طرف دیگر مجتهدین دارای فهم و درک مختلفی می‌باشند، لذا می‌شود که در فهم این الفاظ و در استنباط احکام از این الفاظ باهم اختلاف نظر پیدا کنند.

۳- اختلاف در جمع و ترجیح بین نصوص متعارضه:

گرچه در حقیقت امر، بین نصوص شریعت - چه قرآن باشد و چه سنت - تعارضی وجود ندارد، ولی می‌شود که نظر به اسبابی که در باب تعارض و ترجیح به تفصیل مذکور است، در ظاهر امر، بین بعضی از نصوص تعارض به چشم بخورد، و از جمله این اسباب آنکه:

- أ- یک نص عام بوده، و نص دیگر جهت تخصیص آن آمده باشد.
- ب- یک نص مطلق بوده و نص دیگر جهت تقیید آن آمده باشد.
- ج- یک نص منسوخ، و نص دیگر ناسخ آن واقع شده باشد.

د- یک نص دارای حکمی باشد که خاص به نبی کریم ﷺ بوده، و نص دیگر متعلق به سائر افراد امت باشد، و اسباب دیگری از همین قبیل.

و چون مجتهدین در اجتهاد خود دارای مناہج مختلفی بوده، و در کیفیت دفع تعارض باهم اختلاف نظر دارند، می‌شود که این اختلاف نظر در دفع تعارض، سبب اختلاف نظر در استنباط احکام فقهی گردد.

۴- اختلاف در قواعد اصولی:

اصول فقه دارای قواعد بسیاری است، مانند: قاعده تخصیص عام، تقييد مطلق، عموم مشرک، عبارت نص، اشاره نص، اقتضای نص، مفهوم مخالف، دلالت امر، دلالت نهی، و ده‌ها قاعده اصولی دیگر، که هر مجتهد نظر به منهج و اسلوب خود در اجتهاد در این قواعد با مجتهد دیگر اختلاف نظر دارد، مثلاً: عده از مجتهدین مفهوم مخالف را حجت می‌دانند، حال آنکه عده دیگر می‌گویند که مفهوم مخالف در شریعت قابل اعتبار و احتجاج نیست، و همچنین اختلاف در قواعد دیگر، و این اختلاف در قواعد، سبب اختلاف در بسیاری از مسائل فقهی در بین آن‌ها می‌شود.

۵- اختلاف در مصادر اجتهاد:

مصادر اجتهاد عبارت از ادله کلی است که اساس اجتهاد شمرده می‌شود، مانند: قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع، قیاس، استحسان، استصحاب، مصالح مرسله، عرف، شریعت‌های گذشته، سد ذریعه، اجتهادات صحابه، و امثال این‌ها، چون بعضی از این مصادر در نزد بعضی از مجتهدین قابل احتجاج بوده، و در نزد عده دیگری از مجتهدین قابل احتجاج نیست، این اختلاف در حجیت بعضی از مصادر سبب اختلاف در بسیاری از فروعات فقهی شده است.

موضوع دوم: حکم اسلام در این اختلافات:

به طور خلاصه می‌توان گفت که اختلاف علماء و مجتهدین در فهم و استنباط احکام از نگاه شرعی مقبول و مشروع است، و برای این امر دلائل بسیاری است، و ما در اینجا به دو دلیل از این دلائل اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: محتمل بودن خود نصوص شرعی.

باید گفت که حکمت خداوند عزوجل چنین تقاضا نمود که بعضی از نصوص قرآن مجید و سنت نبوی از نگاه دلالت بر معنی خود، قطعی و بدون احتمال بوده، و نصوص دیگری غیر قطعی و دارای چندین احتمال باشد.

به طور مثال: خداوند متعال در مورد زنی که شوهرش او را طلاق داده است، و این زن به سببی از اسباب عادت ماهانگی ندارد، می‌فرماید: ﴿وَالَّتِي يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ [الطلاق: ۴]، یعنی: و زنانی که از عادت ماهانه مرحوم‌اند، اگر در وضع آن‌ها شک دارید - و نیز زن‌هایی که حیض نشده‌اند، عده آن‌ها سه ماه است.

و چون این آیه کریمه همانطوری که از نگاه ثبوت قطعی است، از نگاه دلالت نیز قطعی است، زیرا لفظ سه ماه) واضح و قطعی است که احتمال دیگری غیر از (سه ماه) ندارد، بنابراین همه علماء به اتفاق نظر می‌گویند که: اگر زنی حیض نمی‌شد، و شوهرش او را طلاق داد، عده‌اش سه ماه کامل است.

ولی در آیه دیگری که در همین مورد، یعنی: عده زن مطلقه آمده است، چون از نگاه دلالت بر معنای خود قطعی نبوده و دارای احتمال است، علماء در آن اختلاف نظر پیدا کرده‌اند.

خداوند متعال در مورد زن‌های که طلاق شده‌اند، و عادت ماهانه دارند می‌فرماید: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸]، یعنی: زنان مطلقه باید سه (قرء) انتظار بکشند، و لفظ (قرء) در کلام عرب به دو معنی می‌آید، یکی: (طهر) و دیگری (حیض)، و اینکه مراد از آن در این آیه کریمه کدام یک از این دو معنی است، هر دو احتمال وجود دارد.

و از اینجا است که عده از علماء نظر به ادله و قرائن دیگری که در نزد خود دارند می‌گویند که مراد از (قرء) در این آیه کریمه (حیض) است، نه (طهر)، و عده دیگری بازهم به اساس ادله و قرائن دیگری که در نزد خود دارند، می‌گویند که مراد از آن (طهر) است، نه (حیض).

پس خلاصه آنکه: چون در آیه اول لفظ (سه ماه) آمده بود، و این لفظ واضح بوده و احتمال دیگری نداشت، علماء در فهم آن اختلافی باهم نکردند، ولی در آیت دومی چون لفظ (قرء) آمده بود، و این لفظ در لغت عرب دارای احتمال بوده و به معنی

(طهر) و (حیض) هر دو استعمال می‌شود، لذا در این مورد که مراد از (قرء) در این آیه کریمه کدام یک از این دو معنی است، علماء اختلاف نظر پیدا کرده‌اند.

و اگر خداوند متعال می‌خواست که اختلافی نباشد، می‌توانست که این آیه کریمه را نیز به لفظی نازل کند که مانند آیه اول قطعی بوده و دارای احتمالات نباشد، مثلاً: اینطور می‌گفت که: (زنان مطلقه باید سه (طهر)، و یا سه (حیض) انتظار بکشند) که در این صورت جای برای اختلاف فقهاء باقی نمی‌ماند.

دلیل دوم: تأیید نبی کریم ﷺ بر این اختلافات:

طوری که به همگان معلوم است، اختلاف در مسائل فقهی زاده عصر ائمه مجتهدین نیست، بلکه در زمان خود رسول اکرم ﷺ صحابه رضی الله عنہم در چنین مسائلی باهم اختلاف نظر می‌کردند، ولی نبی کریم ﷺ از این اختلافات‌شان اطلاع یافته و مانع این اختلافات نمی‌شدند.

مثلاً: در غزوۀ احزاب هنگامی که پیامبر خدا ﷺ عده از صحابه را غرض محاصره یهود به بنی قریظه فرستادند، برای آن‌ها گفتند: «نباید کسی از شما نماز عصر را جز در (بنی قریظه) در جای دیگری بخواند»، و صحابه رضی الله عنہم به طرف بنی قریظه به راه افتادند، و در راه، پیش از رسیدن به بنی قریظه وقت نماز عصر فرا رسید.

عده گفتند: تا به بنی قریظه نرسیم، نماز عصر را نمی‌خوانیم، زیرا پیامبر خدا ﷺ گفته‌اند که: نباید کسی از شما نماز عصر را جز در (بنی قریظه) در جای دیگری بخواند»، و همان بود که خواندن نماز عصر را تا وقت رسیدن به بنی قریظه به تأخیر انداختند.

و عده دیگری را از آن‌ها گفتند که قصد پیامبر خدا ﷺ از این سخن، عجله کردن در رفتن بود، نه تأخیر نماز عصر، و همان بود که نماز را در اول وقت آن در راه خواندند، و چون این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید، هیچکدام را مورد سرزنش و ملامتی قرار ندادند. این در حیات پیامبر خدا ﷺ، ولی بعد از وفات پیامبر خدا ﷺ این دامنه اختلاف در مسائل فقهی هرچه وسیع، و وسیع‌تر گردید، تا جائی که تقریباً در تمام مسائلی که فقهاء در عصور بعدی اختلاف کردند، فقهای صحابه نیز در آن اختلاف نظر دارند.

و علاوه بر آنچه که ذکرش رفت، باید دانست که قصد همه فقهاء از ابراز نظر در مسائل فقهی، و اختلاف با یکدیگر، بیان حکم خدا و رسول او ﷺ در مسائل شرعی

است، نه چیز دیگری، و از اینجا است که بنا به فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ اگر مجتهد در اجتهاد خود به صواب و حقیقت برسد، برایش دو مزد است، یکی مزد اجتهاد و دیگری مزد رسیدن به صواب، و اگر در اجتهاد خود به خطا می‌رود، برایش یک مزد است، که مزد اجتهادش باشد.

موضوع سوم - موقف دیگران از این اختلافات:

نظر به اسبابی که ذکرش رفت، علماء در بسیاری از مسائل فقهی - چه در عبادات و چه در معاملات و چه در جنایات و غیره - باهم اختلاف نظر دارند.

مثلاً: مجتهدی می‌گوید که: اگر کسی وضوء داشت و همسرش را بوسید، اگر از وی چیز خارج نشود، وضویش نمی‌شکند، و دیگری می‌گوید که وضویش می‌شکند.

مجتهدی می‌گوید که: بالا کردن دست‌ها در وقت رکوع کردن سنت است، مجتهد دیگری می‌گوید که سنت نیست.

یکی می‌گوید که اگر کسی با امام به جماعت نماز می‌خواند، خواندن (الحمد لله) بر وی لازم نیست، وعدهٔ دیگری آن را لازم می‌دانند.

عدهٔ می‌گویند که: اگر طفلی از سینهٔ زنی یکبار شیر خورد، ولو آنکه این شیر اندک باشد، آن زن مادر این طفل شمرده و حرمت رضاع ثابت می‌گردد، وعدهٔ می‌گویند تا سه بار شیر نخورد، حرمت رضاع ثابت نمی‌گردد، وعدهٔ دیگری حرمت رضاع را به پنج بار شیر خوردن می‌دانند.

عدهٔ می‌گویند که اگر کسی با زنی زنا کرد، مادر این زن و دختر این زن برای زانی حرام می‌شود، و این به مانند آن است که آن زن را به نکاح گرفته باشد، و در نکاح با وی جماع کرده باشد، وعدهٔ مادر و دختر آن زن را بر وی حرام نمی‌دانند.

عدهٔ می‌گویند که اگر کسی زنش را سه طلاق داد، تا وقتی که این زن در عده است، نفقه‌اش بر عهدهٔ شوهری که او را طلاق داده است، لازم می‌باشد، خواه این زن حامل باشد، و خواه نباشد، وعدهٔ دیگری می‌گویند که: اگر این زن حامل بود، نفقه‌اش ثابت می‌شود، و اگر حاصل نبود، مستحق نفقه نمی‌باشد، و همچنین در بسیاری از مسائل دیگر، و در این کتاب صدها مسئله که علماء در آن‌ها اختلاف نموده‌اند به چشم خواهد خورد.

حالا شخصی که از این نظریات مختلف اطلاع حاصل می‌کند، باید از کدام یک از این آراء پیروی نماید؟ مثلاً: اگر وضوء داشت و همسرش را بوسید، آیا دوباره وضوء

بسازد و یا نسازد؟ و اگر با امام به جماعت نماز می‌خواند، الحمدلله را بخواند و یا نخواند؟ و همچنین در هر مسئله دیگری که علماء در آن اختلاف نموده‌اند. در جواب باید گفت که: کسانی که از این نظریات مختلف اطلاع حاصل می‌کنند، و می‌خواهند موقف خود را نسبت به این اختلاف بدانند، به طور کلی به سه مرتبه قرار ذیل تقسیم می‌شوند:

مرتبه اول - مجتهدین:

و مراد از مجتهد کسی است که با علم و دانشی که حاصل کرده است، می‌تواند احکام فقهی را از ادله شرعی استنباط نماید، و شخص وقتی به درجه اجتهاد می‌رسد که متصف به چندین صفت باشد، که این اوصاف به نام شروط اجتهاد یاد می‌شود، و این شروط به طور خلاصه عبارت‌اند از اینکه:

۱- مسلمان باشد.

۲- دارای فهم و ذکاوت عالی باشد.

۳- قرآن کریم را با تمام آنچه که متعلق به آن است، از قبیل: معانی لغوی الفاظ آن، اسباب نزول آیات آن، احادیث نبوی، و آثاری که از صحابه در تفسیر و توضیح آیات آمده است، ناسخ و منسوخ آیات، شواهد لغوی در فهم معانی آیات، و خلاصه هر آن چیزهایی را که دانستن آن‌ها در فهم آیات قرآنی لازم است، باید به طور کامل و شاید و باید بداند.

۴- احادیث نبوی را، و بالأخص احادیث احکام را به طور کامل بداند، و از قواعد اصول حدیث، از حال روات، و اقوال صحابه در توضیح احادیث اطلاع کامل داشته باشد.

۵- مسائلی را که مورد اجماع علماء است، به طور کامل بداند، تا نشود که نظر و رأیش بر خلاف اجماع علماء واقع گردد، و البته مسائل اجماع به هزاران مسئله می‌رسد.

۶- لغت عربی را با تمام دقائق آن به طور کامل بداند.

۷- از مقاصد شریعت اطلاع و فهم کامل داشته باشد.

۸- علم اصول فقه را به طور شاید و باید بداند، زیرا بدون دانستن علم اصول فقه، استنباط احکام از نصوص شریعت - چه قرآن باشد و چه سنت، و چه هر دلیل دیگری - امکان پذیر نیست، و علم اصول فقه است که شامل ادله شرع از کتاب و سنت و اجماع،

و قیاس، وغیره، و شامل دلالت الفاظ از قبیل: امر و نهی، و عام و خاص، و مطلق و مقید، و نص و ظاهر، و خفی و مشکل، و محکم و متشابه، وغیره و غیره است.

و بعد از احتواء و تحصیل این علوم است که شخص مجتهد شمرده می شود، و بر چنین شخصی لازم است که خودش اجتهاد نموده و مقید به تقلید مجتهد دیگری نباشد.

و از اینجا بود که شاگردان امام ابوحنیفه رحمهم الله چون به درجه اجتهاد رسیده بودند، در بسیاری از مسائلی که امام ابوحنیفه رحمته الله اجتهاد نموده و ابراز نظر کرده بود، خود مستقلانه اجتهاد نمودند، و در نتیجه در بعضی از این مسائل با استاد خود موافقت نموده، و در مسائل بسیاری با وی مخالفت کردند.

مرتبه دوم - عوام الناس:

و مراد از عوام الناس کسانی می باشند که در علوم شرعی تحصیل نکرده و اهلیت نظر بر ادله و استنباط احکام را به هیچ وجه ندارند، چنین اشخاصی اگر پیرو مذهب معینی بودند، باید از همان مذهب پیروی نمایند، و اگر پیرو مذهب معینی نبودند، و در مسئله از مسائل عالم متبحر، و مورد اطمینانی برای شان فتوی داد، می توانند به فتوی آن عالم عمل نمایند، زیرا طوری که گفته اند: مذهب عوام الناس مذهب کسی است که برای آن ها فتوی می دهد.

مرتبه سوم - متعلمین:

مراد از متعلمین کسانی اند که در مرتبه بالاتر از عوام الناس، و پایین تر از مجتهدین قرار دارند، زیرا این گروه نظر به اینکه چیزی از احکام و مسائل دین را آموخته اند، مرتبه شان از عوام الناس بالاتر است، و نسبت به اینکه قدرت اجتهاد کردن را ندارند، مرتبه شان از مجتهدین پایین تر است.

و چون تمام کسانی که در این گروه داخل می شوند، در یک مرتبه واحدی از علم قرار ندارند، لذا نمی توان برای همه این ها حکم واحدی صادر کرد، و آنچه که درباره این ها می توان گفت این است که:

اگر از این ها کسانی باشند که در مرتبه از علم قرار داشته باشد که بتوانند دلیل مسئله را کما هو حقّه بدانند، برای شان روا است که قول راجح تر را اختیار نموده و به

آن عمل نمایند، ولی اگر در چنین مرتبه از علم قرار نداشته باشند، قرار دادن آن‌ها در مرتبه عوام الناس نزدیکتر به حقیقت، از قرار دادن آن‌ها در مرتبه مجتهدین است.

و ترجیح بین اقوال علماء برای کسی روا است که:

اول آنکه: دلیل مسئله را از کتاب الله و سنت نبوی بدانند.

دوم آنکه: اگر دلیل مسئله از سنت نبوی باشد، باید مرتبه حدیث را از صحیح و حسن، و متصل و منقطع، و مرسل، و حسن لذاته و حسن لغیره، و غیره مسائل متعلق به سند حدیث را بدانند.

سوم آنکه: باید از تمام آیات و احادیث دیگری که در مسئله مورد نظر آمده است، اطلاع کامل داشته باشد، تا اگر کدام دلیل دیگری با این دلیل معارض باشد، بین آن‌ها موازنه نموده، و به دلیل راجح‌تر عمل نماید.

چهارم آنکه: از قواعد ترجیح، و اسالیب آن اطلاع کامل داشته باشد، تا نشود که دلیل راجح را گذاشته و به دلیل مرجوح عمل نماید.

پنجم آنکه: قواعد اصول را از الفاظ عموم، تخصیص عموم، تقیید مطلق، معانی مشترک، مفهوم موافق، مفهوم مخالف، دلالت الفاظ که عبارت از: عبارت نص، اشارت نص، دلالت نص، اقتضای نص باشد، و بالآخره از همه قواعدی که علماء در استنباط احکام وضع کرده و از آن به نام علم اصول فقه یاد می‌کنند، اطلاع کامل داشته باشد.

و اگر به این ادوات علمی مسلح نیست، باید قدر خود را بدانند، و به میدان اجتهاد که میدان پُرخطری است، به اساس هوی و هوس قدم نگذارند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶] یعنی: به اساس دروغی که زبان‌تان توصیف می‌کند، نگوئید که این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ بسته باشید، کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

آنچه که در مورد موقف دیگران از اختلاف علماء ذکرش رفت بیشتر ارتباط به مسائل عبادات دارد، و اما مسائل معاملات که در بین افراد صورت می‌گیرد، مانند: خرید و فروش، نکاح و طلاق، کفالت و وکالت، دزدی و زنا، و امثال این‌ها، اگر دولت اسلامی وجود داشته باشد، از اولین وجیهه‌اش آن است که احکام شریعت اسلامی در این مسائل ذریعه اشخاص متخصص و قانوندان، تدوین نموده، و در محاکم شرعی و

دیگر مؤسسات ذی ربط دولتی من حیث قوانین واجب الأجراء در اختیار آنها قرار دهد، تا طبق آن در همه شؤون زندگی حکم صادر کرده و عمل نمایند.

و در این صورت بر همگان - چه مجتهد باشند، و چه متعلم، و چه عوام الناس - لازم است که از این قوانین پیروی نموده و طبق احکامی که از این محاکم، و دستگاه‌های دولتی صادر می‌گردد، پابندی نشان داده و به آن عمل نمایند.

رموز توضیحی:

جهت استفاده بیشتر و توضیح ادای بهتر معانی، مسائلی را در ترجمه و شرح، قرار ذیل مد نظر قرار داده‌ام:

۱- جهت تمییز و توضیح عبارات، این اقواس را قرار ذیل بکار برده‌ام:

أ- برای آیات قرآنی این دو قوس: ﴿ 》.

ب- برای الفاظ نبوی این دو قوس: « ».

ج- برای کلمات و یا عبارات مهم این دو قوس: ().

د- برای توضیح عبارات و کلمات این دو قوس: [].

۲- صاحب مختصر، احیانا نام و یا لقب پیامبر اکرم ﷺ را بدون صلاه و سلام ذکر می‌نماید، مترجم این عمل را استدراک نموده و همه جا متصل با ذکر نام و یا لقب آن حضرت ﷺ، صلاه و سلام را نیز ذکر می‌نماید.

۳- و همچنین بسا می‌شود که بعد از ذکر نام صحابه ترضی از وی، یعنی: (رضی الله عنه)، ذکر نمی‌گردد، ولی در ترجمه و شرح، مقرون به نام صحابه - به استثنای آنکه نام وی در متن لفظ نبوی بوده، و یا سیاق عبارت تقاضای ذکر ترضی را نداشته باشد - مقرون به ذکر نام صحابه، (رضی الله عنه) را نیز ذکر می‌نماید.

۴- چون در زبان عربی برای همگان چه منظور احترام شخص باشد و چه نباشد - به جز در حالات و عبارات خاصی - صیغه مفرد به کار می‌رود، ولی در زبان فارسی در چنین موردی فرق گذاشته می‌شود، یعنی اگر منظور نظر، شخصیت بزرگی باشد، از وی به صیغه جمع یاد می‌گردد، مثلا: عوض آنکه بگویند: (فلان شخصیت چنین گفت)، جهت احترام می‌گویند: (فلان شخصیت چنین فرمودند)، روی این اساس، در هر موردی که موضوع مربوط به شخصیت و مقام پیامبر خدا ﷺ باشد، از صیغه جمع

استفاده می‌گردد، مثلاً گفته می‌شود که: فرمودند، پرسیدند، آمدند، رفتند، و امثال این‌ها.

۵- در ترجمه ولو آنکه کلمه عربی به حال خود باقی بماند، آن کلمه به اساس قواعد و عرف زبان فارسی نوشته می‌شود نه قواعد عربی، مثلاً وقتی که عبارت: (عن ابی هریره رضی الله عنه) و یا عبارت: (عن ابی ذر رضی الله عنه) را ترجمه می‌کنم نمی‌گویم که: (از ابی هریره روایت است)، و یا: (از ابی ذر روایت است) بلکه می‌گویم: (از ابوهریره رضی الله عنه روایت است)، (و از ابوذر رضی الله عنه روایت است).

۶- وقتی که اسمی معرف به (الف لام) بوده و در عرف لسان فارسی، بدون از (الف لام) نطق و نوشته شود، همان اسلوب زبان فارسی مراعات می‌گردد، مثلاً عوض (الحسن) و (العباس) و امثال این‌ها گفته می‌شود که (حسن) و (عباس).

توجه:

۱- استنباط احکام از احادیث نبوی، اصول و قواعد و شروط خاص خود را دارد، و چنین کاری از اشخاصی که به مرحله پختگی علمی نرسیده‌اند، به هیچ وجه امکان پذیر نیست، به این اساس نباید همه کس آنچه را که از ظاهر بعضی از احادیث به ذهنش خطور می‌کند، حکم شرعی قرار داده و همانگونه به آن عمل نماید، و یا حسب فهم خود برای دیگران فتوی بدهد.

به طور مثال، اگر به حدیثی که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج، در جواب همه کسانی که از ایشان می‌پرسیدند، من ندانسته چنین و چنان کردم، می‌فرمودند: «بکن و باکی ندارد» برخورد می‌نماید، نباید اینطور بفهمد که انجام دادن هر عملی که در حج دانسته و یا حتی ندانسته صورت می‌پذیرد روا بوده و باکی ندارد.

و یا اگر به این حدیث می‌رسد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از نماز عصر دو رکعت نماز می‌خوانند، نباید بگوید که: خواندن دو رکعت نماز بعد از عصر سنت است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از عصر همیشه دو رکعت نماز می‌خواندند، و بسیاری از احادیث دیگری از همین قبیل.

بلکه باید برای فهم و درک حقیقی معنی چنین احادیثی، به کتب فقهاء و شروح احادیث نبوی مراجعه نماید.

۲- در شرح این کتاب بس مهم، بیش از پنج هزار حکم فقهی، حکمت نبوی، فوائد حدیثی، و مسائل دیگر را برای خوانندگان این کتاب جمع‌آوری نموده‌ام، و این عملی را

که انجام داده‌ام، عمل بشری است، و یقیناً که مانند هر عمل بشری دیگری خالی از عیوب و اخطاء نخواهد بود، اگر اشتباه و خطائی به چشم خواننده محترم می‌خورد، و یا عبارت از مبهم و غیر قابل فهم می‌داند، به آدرسی که در ابتدای این کتاب ثبت نموده‌ام، در حیاتم به طور مستقیم با خودم تماس برقرار ساخته و از نظریات و استفسارات خویش ممنونم سازد، و بعد از وفاتم از اهل علم در زمینه مشورت خواسته و آنچه را که صواب و حق می‌داند، در حاشیه کتاب مرقوم فرماید، و برایم از خداوند متعال طلب عفو و مغفرت نماید.

۳- در شرح این کتاب، و به مراجعه به کتب علماء، و ذکر آراء آنها، در بعضی از مسائل که حق را برخلاف کدام نظر دیدم، ابراز نظر نمودم، و در این اختیارات خود اگر به صواب رسیده باشم، توفیقی است که از طرف خداوند متعال نصیبم گردیده است، و اگر راه خطاء را پیموده باشم، چون قصدم بیان حق و حقیقت است، لذا از خداوند متعال امید مغفرت دارم.

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن دَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾﴾.

۱ - کتاب بدء الوحي إلى رسول الله ﷺ

کتاب [۱]: ابتدای نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ

۱ - باب: کَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْوَحْيِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

باب [۱]: چگونگی ابتدای نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ

۱- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» [رواه البخاري: ۱].

۱- از عمر بن خطاب رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «ثواب اعمال وابسته به نیت است، و با هرکس مطابق به آنچه که نیت کرده است، معامله می شود پس کسی که هجرتش جهت مقاصد دنیوی، و یا غرض ازدواج با زنی باشد، نصیبش از هجرت همان چیزی است که به خاطر رسیدن به آن، هجرت نموده است»^(۲).

۱- وی عمر بن خطاب بن نفیل قرشی است، پنجاه و دومین کسی بود که مسلمان شد، و مسلمان شدنش سبب ظهور اسلام گردید، و او اولین کسی بود که آشکارا هجرت کرد، در تمام غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم اشتراک نمود، به مظاهر دنیوی توجهی نداشت، و در همه امور خود به فکر آخرت بود، بعد از ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، و در زمان خلافت او سرزمین های بسیاری از آن جمله عراق، و شام، و مصر، و الجزیره، و آذربایجان، و ایران وغیره فتح گردید، فضائلش بسیار و مناقبش بی شمار است، در روز چهار شنبه بیست و ششم ذوالحجه سال بیست و سه هجری ذریعه ابولؤلؤه زخمی شد، و بعد از سه روز به شهادت رسید، و در روز یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و چهار هجری دفن گردید، و مدت خلافتش ده سال، و پنج ماه، و بیست و یک روز بود. أسد الغابة (۷۸-۵۲/۴).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلَاحَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ، فَيُفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيُكَلِّمُنِي فَأَعْيِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ، فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا [رواه البخاری: ۲].

(۱) در سبب ورود این حدیث از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از زنی به نام (ام قیس) خواستگاری نمود، آن زن گفت: تا وقتی که مهاجرت ننمایی با تو ازدواج نمی‌کنم، و همان بود که آن شخص به قصد ازدواج کردن با (أم قیس) مهاجرت کرد، و با آن زن ازدواج نمود، و از آن وقت به بعد، آن شخص را مهاجر (أم قیس) می‌گفتیم.

(۲) معنی این حدیث نبوی شریف این است که گناه و ثواب اخروی، در تصرفات دنیوی وابسته به نیت شخص است، مثلاً: اگر کسی به قصد اعلای کلمه الله به جنگ می‌رود، مجاهد شمرده می‌شود، اگر کسی را می‌کشد غازی است، و اگر کشته می‌شود، شهید است، و اگر به قصد شهرت طلبی، و یا بدست آوردن مال، و یا رسیدن به سلطه و قدرت، و یا جهت تایید فلان قوم و یا فلان حزب و امثال این‌ها به جنگ می‌رود - طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند - جایش در دوزخ است. و اگر کسی قصد خوردن گوشت گاو را داشته باشد، و ندانسته گوشت خوک را تناول نماید، برایش گناهی نیست، و بالعکس اگر کسی قصدش خوردن گوشت خوک باشد، و روی اشتباه گوشت گاو را خورده باشد، گنهکار می‌گردد.

(۳) همانطوری که نیت در امور اخروی مؤثر است، در بعضی از امور دنیوی نیز مؤثر است، و اینکه گفتیم در بعضی امور دنیوی نه در همه آن‌ها، سببش این است که امور دنیوی به طور عموم وابسته به چیزی است که در ظاهر از شخص سر می‌زند، نه به آنچه که در نیت او است، زیرا نیت شخص را خداوند متعال می‌داند و بس، چنان‌چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک وقتی که عده از رفتن به جهاد معذرت خواستند، عذرشان را قبول نمودند، (وَوُكِّلَ سِرَاهُمْ إِلَى اللَّهِ)، یعنی: عذر ظاهری‌شان را پذیرفتند، و ما فی الضمیرشان را به خدا سپردند، و از جمله مسائلی که نیت در آن‌ها در امور دنیوی نیز مؤثر است اینکه: اگر کسی مالی را یافت، و آن را به این قصد برداشت که به صاحبش برساند، و آن مال پیش از رسیدن به صاحبش از نزد وی ضایع شد، در صورتی که این ضایع شدن به تعدی و یا تقصیری از طرف آن شخص نباشد، ضامن آن مال نیست، ولی اگر آن چیز را به قصد گرفتن برای خود برداشته بود، غاصب شمرده شده، و از تلف شدن آن مال ضامن می‌باشد.

۲- از عایشه رضی الله عنها^(۱) روایت است که حارث بن هشام رضی الله عنه^(۲) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! وحی بر شما چگونه نازل می‌شود؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: گاهی مانند آواز زنگ، که این شدیدترین آن است، و دیری نمی‌گذرد که وحی شدت آن، به پایان می‌رسد، و البته من آنچه را که از وحی نازل شده بود، به خوبی به خاطر سپرده‌ام، و گاهی فرشته [وحی] برایم به صورت مردی ظاهر می‌گردد، و با من سخن می‌گوید، و من آنچه را که می‌گوید، یاد می‌گیرم.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در روز نهایت سردی دیدم که وحی برایشان نازل می‌گردید، و بعد از انتهای وحی، [از فشار آن وحی] عرق از پیشانی‌شان جاری می‌شد^(۳).

۱- وی أم المؤمنین عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، در سال چهارم بعثت متولد گردید، پیش از هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وی ازدواج نمودند، و در سال اول هجرت با وی عروسی کردند، و جز عائشه رضی الله عنها با دختر بکر دیگری ازدواج ننمودند، دارای فضائل و اوصاف بسیاری است، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند وی هژده ساله بود، بسیار جواد و سخاوتمند بود، ام دره می‌گوید: برای عائشه صد هزار درهم آوردم، همه آن‌ها را خیرات داد، و خودش در این روز، روزه‌دار بود، گفتم: آیا بهتر نبود اگر از این مبلغ برای خود چیزی گوشت می‌خریدی و افطار می‌کردی، گفت: اگر اول به یادم می‌دادی چنین می‌کردم، یکی از فقهای صحابه است، دو هزار و دو صد و ده حدیث را از پیامبر خدا روایت کرده است، به سن شصت و پنج سالگی در رمضان سال (۵۵) و یا (۵۶) هجری وفات نمود، (الإصابة: ۳۵۹/۴-۳۶۱).

۲- حارث بن هشام بن مغیره مخزومی برادر ابوجهل، و از فضلاء صحابه است، در غزوۀ بدر با مشرکین بود، و از کسانی بود که از جنگ فرار کرده بودند، از این جهت از این کارش بر وی طعنه می‌زدند، و در جنگ (أحد) نیز در صف مشرکین بود، ولی در فتح مکه ایمان آورد و مسلمان شد، و در فتح شام به سال پانزدهم هجری به شهادت رسید، (الإصابة: ۲۹۳/۱-۲۹۴).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این گفتهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که وحی (گاهی مانند آواز زنگ، که این شدیدترین آن است) بر ایشان نازل می‌گردد، دلالت بر این دارد که همهٔ انواع وحی شدید است، ولی این نوع از دیگر انواع آن شدیدتر است، و این نوع نزول وحی از آن سبب شدیدترین انواع وحی است که فهمیدن وحی از صوتی که مانند آواز زنگ باشد، نسبت به شنیدنش از صوت عادی، شدیدتر و مشکل‌تر است، امام شرقاوی می‌گوید: (این نوع وحی از آن سبب شدیدترین انواع وحی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طبیعت بشری به حالت ملکوی داخل می‌شدند، و وحی به صورتی بر ایشان نازل می‌گردید که بر ملائکه نازل می‌گردد، و این همان طریقی است که به صورت آواز زنگ می‌باشد، و شکی نیست که

۳- عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبَّ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ، فَكَانَ يَحْلُو بِعَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّنُ فِيهِ - وَهُوَ التَّعَبُّدُ - اللَّيَالِي ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ، وَيَتَزَوَّدُ لِدَلِكِ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا، حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ، قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ»، قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَقَالَ: اقْرَأْ، قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَقَالَ: اقْرَأْ، قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَقَالَ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾» فَرجعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْجِفُ فُؤَادُهُ، فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَرَمَلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ، فَقَالَ لَخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْحَبَرَ: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْرِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَتَّصِلَ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلٍ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزْزَى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الْإِنْجِيلِ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ، أَسْمَعْ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَبَرَ مَا رَأَى، فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَدْعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوْ مُخْرِجِي هُمْ»، قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلَّا عُودِي، وَإِنْ يُدْرِكُنِي يَوْمَكَ أَنْصُرَكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا. ثُمَّ لَمْ يَنْسَبْ وَرَقَةَ أَنْ تُوفِّيَ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ [رواه البخاري: ۳].

۳- از أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: اولین باری که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل گردید، رؤیاهایی نیکی بود که در خواب می دیدند^(۱) و آنچه را که در خواب می دیدند، مانند روشنی صبح صادق به حقیقت می پیوست.

بعد از آن خلوت گزینی را اختیار نمودند، و اولین خلوت نشینی ایشان در (غار حراء) بود^(۲) و در آنجا پیش از آنکه به اشتیاق خانواده خود بیفتند، چندین شب متوالی را به تفکر و تعبد می پرداختند، و برای این عمل توشه لازم را با خود می گرفتند، و چون توشه را که با خود داشتند به اتمام می رسید، بار دیگر نزد خدیجه آمده و مانند مرتبه گذشته، توشه لازم را با خود می بردند، تا آنکه در همین (غار حراء) بر ایشان وحی نازل گردید^(۳).

او نزول وحی، به این صورت بود که: فرشته نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: بخوان، گفتند: «من خواننده نیستم»، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گویند: آن فرشته مرا گرفت و تا جایی که تحمل داشتم فشار داد، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: (من خواننده نیستم)، برای بار سوم مرا گرفت و فشار داد و گفت: (بخوان بنام پرودگارت که هستی را آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان که پرودگار تو از همه برزگوارتر است).

۱- ابتدای نبوت با این رؤیاها در ماه ربیع الأول بود، و در این وقت نبی کریم صلی الله علیه و آله به سن چهل سالگی رسیده بودند.

۲- حراء: کوهی است که از داخل شهر مکه مکرمه حدود پنج کیلومتر فاصله دارد، و به جانب چپ راهی است که به طرف (منی) می رود، این کوه دارای قله ای است که (غار) در زیر آن قله قرار دارد، و از پایان کوه تا رسیدن به این غار، اگر شخص جوانی به شتاب برود، حدود یک ساعت وقت را دربر می گیرد.

۳- ابتدای نزول وحی با آمدن جبرئیل علیه السلام، در شب دو شنبه، بیست و یکم ماه رمضان المبارک شروع شد، و عمر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این وقت به حساب قمری چهل سال و شش ماه و دوازده روز، و به حساب شمسی سی و نه سال و سه ماه و بیست و دو روز بود، الرحیق المختوم (ص/۶۳-۶۴)، و این روز موافق است با نوزدهم اسد (مرداد) سال یازدهم شمسی قبل از هجرت نبوی، و دهم اگست سال ششصد و ده میلادی، و بعد از این واقعه نزول وحی مدتی به تأخیر افتاد، و گرچه در اینکه تأخیر وحی چه مدتی بود، اختلاف نظر وجود دارد، ولی صاحب (الرحیق المختوم) به طور جزم مدت تأخیر وحی را فقط چند روزی می داند و بس، الرحیق المختوم (ص/۶۷).

بعد از آن، پیامبر خدا ﷺ با آنچه که از آن فرشته شنیده بودند - در حالی که قلب‌شان می‌تپید - نزد خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها^(۱) آمده و گفتند: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید»، و ایشان را پوشاندند، تا آنکه ترس‌شان از بین رفت، ماجرا را برای خدیجه رضی الله عنها بیان نمودند و گفتند: «واقعا بر جان خود ترسیدم».

خدیجه رضی الله عنها برای‌شان گفت: نه، هرگز مترس، به خداوند سوگند است که خدا تو را هیچگاه خار و زبون نمی‌سازد، تو کسی هستی که صله رحم را به جا می‌آوری، به بیچارگان یاری می‌رسانی، و با درماندگان همنوایی می‌کنی، از مهمان به گرمی پذیرائی می‌نمایی، و از حوادث بر حق پشتیبانی می‌کنی.

خدیجه رضی الله عنها ایشان را با خود نزد پسر کاکای خود (پسر عموی خود) ورقه بن نوفل بن أسد بن عبد العزی برد^(۲)، این شخص از جاهلیت به نصرانیت گراییده بود، و کتابی را که به عبرانی بود می‌نوشت، و چیزهایی را که خدا خواسته بود، از انجیل به عبرانی می‌نوشت، و به سن پیری رسیده و کور شده بود.

۱- وی أم المؤمنین خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی است، و اولین کسی است که به پیامبر خدا ﷺ ایمان آورده است، اول همسر ابوهاله بود، و بعد از آن با عتیق بن عائذ ازدواج نمود، و بعد از عتیق پیامبر خدا ﷺ به سن بیست و پنج سالگی با وی ازدواج نمودند، و تمام اولاد پیامبر خدا ﷺ به استثنای ابراهیم از خدیجه رضی الله عنها است، و تا وقتی که وی زنده بود، پیامبر خدا ﷺ همسر دیگری نگرفتند، و بعد از وفاتش همیشه پیامبر خدا ﷺ از وی به خیر و خوبی یاد می‌کردند، خداوند جل جلاله ذریعۀ جبرئیل برای خدیجه سلام فرستاد، و از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: خدیجه بهترین زن‌های این امت است، وی بعد از اینکه بیست و چهار سال و چند ماه با پیامبر خدا ﷺ زندگی نمود، سه سال پیش از هجرت وفات نمود، دارای فضائل و مناقب بسیار است، الإصابه (۲۸۱/۴-۲۸۳).

۲- وی ورقه بن نوفل بن أسد بن عبد العزی قرشی است، ابن عباس رضی الله عنهما از ورقه روایت می‌کند که گفت: گفتم: یا محمد از این کسی که نزدت می‌آید [یعنی جبرئیل علیه السلام] برایم خبر بده، فرمودند: «بال‌هایش از مروارید، و کف پاهایش سبز است»، و چون خدیجه رضی الله عنها ماجرای نبی کریم ﷺ برایش خبر داد، گفت که ایشان پیامبر این امت هستند، در اسلام آوردنش اختلاف است، و راجع اسلام آوردن وی است، (اسد الغابه: ۸۸/۵-۸۹).

خدیجه علیها السلام برای (ورقه) گفت: ای فرزند کاکایم (ای فرزند عمویم)! از برادر زاده‌ات بشنو که چه می‌گوید^(۱).

ورقه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: برادر زاده‌ام! بگو چه دیدی؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که دیده بودند، برایش حکایت نمودند.

ورقه برای‌شان گفت: این همان فرشته‌ای است که خداوند بر موسی علیه السلام فرستاده بود، ای کاش در وقت نبوت تو جوان می‌بودم، و ای کاش در آن روزی که قومت تو را بیرون می‌کنند من زنده می‌بودم^(۲).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟»

گفت: بلی! هیچ‌کس چنین چیزی که تو آورده‌ای نیاورده است، مگر آنکه مورد دشمنی قرار گرفته است، و اگر آن روز را دریافتم، با تو همکاری شایانی خواهم نمود، ولی دیری نپایید که ورقه وفات یافت، و وحی به تأخیر افتاد^(۳).

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برادر زاده حقیقی (ورقه) نبودند، و قرابتی که داشتند این بود که پدر سوم ورقه، با پدر چهارم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برادر می‌شد، و به این اساس است که می‌توان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برادرزاده (ورقه) نامید، و یا اینکه خدیجه علیها السلام به اساس احترام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برادر زاده (ورقه) گفت، والله تعالی اعلم.

۲- و در روایت ابن اسحاق آمده است که ورقه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو را بشارت می‌دهم که تو همان پیامبری هستی که موسی از آن خبر داده است، و تو پیامبر خدا هستی، و از این به بعد مامور به جهاد می‌شوی، و اگر زنده بودم در پهلویت جهاد خواهم کرد.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در مدت تاخیر وحی، روایات مختلفی وجود دارد، و ابن سعد روایت می‌کند که تاخیر وحی فقط چند روزی بود، و شیخ مبارک فوری که شخص محقق از معاصرین است، همین را راجح می‌داند، و می‌گوید: (بعد از نظر کردن به جوانب مختلف همین روایت راجح‌تر، بلکه متعین به نظر می‌رسد، و اینکه می‌گویند: وحی سه سال، و یا دو و نیم سال به تاخیر افتاد، به هیچ وجه درست نیست)، (الرحیق المختوم: ص ۶۶-۶۷)، ولی امام عینی رحمته الله می‌گوید که در تاریخ احمد بن حنبل رحمته الله به نقل از شعبی آمده است که مدت تاخیر وحی سه سال بود، و ابن اسحاق بر این نظر تاکید دارد، و امام بیهقی رحمته الله می‌گوید که مدت تاخیر وحی شش ماه بود.

و آنچه که قابل تذکر است این است که مدت تاخیر وحی هرچه که بوده باشد، مراد از آن تاخیر نزول قرآن کریم است، نه آمدن جبرئیل علیه السلام، یعنی: با آنکه نزول قرآن کریم بین نزول (اقرأ) و

۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أُمِّشِي إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ، فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ. وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ [رواه البخاری: ۴].

۴- جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما که از موضوع با تأخیر افتادن وحی حکایت می‌کند، در حدیث خود [به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] می‌گوید:

«در حالی که به راه می‌رفتم ناگهان صدایی را از طرف آسمان شنیدم، چون سرخود را بلند کردم، دیدم همان فرشته که در غار حراء آمده بود، بین آسمان و زمین روی تختی نشسته است، از وی ترسیدم، به خانه بازگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، و خداوند این آیات را نازل کرد: (ای جامه بر سرکشیده! برخیز و برحذر دار، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن، و لباس را پاکیزه‌دار، و پلیدی‌ها را دور کن) و همان بود که نزول وحی دوباره شروع شد، و پیاپی نازل گردید»^(۱).

بین ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ مدتی به تأخیر افتاده بود، ولی آمدن جبرئیل علیه السلام منقطع نشده بود، (عمدة القاری: ۱۰۶/۱).

(۲) اولین چیزی که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از تأخیر وحی نازل گردید، این قول خداوند متعال بود که: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾...﴾ و تفصیل آن در حدیث آتی مذکور است.

(۳) بعد از وفات (ورقه) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من او را در حالی که لباس ابریشمینی به تن داشت، در بهشت دیدم، زیرا او سخن مرا تصدیق نمود و به من ایمان آورد، و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ورقه پرسید، خدیجه رضی الله عنها برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که: وی سخن شما را تصدیق نمود، ولی سه سال پیش از بعثت شما مرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: او را در خواب دیدم که لباس سفیدی به تن دارد، و اگر در دوزخ می‌بود، لباسی غیر از این به تن می‌داشت»، أسد الغابه (۵/۸۸-۸۹).

۱- آنچه که در اینجا قابل تذکر است این است که: از مجموع روایاتی که در مورد کیفیت نزول وحی آمده است، اینطور دانسته می‌شود که وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر هفت نوع نازل می‌گردید، که عبارت اند از:

(۱) رؤیاهای صادقانه، و این همان خواب‌های بود که ابتدای وحی برای‌شان ظاهر می‌گردید.

۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَرِّكُهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ قَالَ: جَمَعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأُهُ: ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جَبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جَبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا قَرَأَهُ [رواه البخاری: ۵].

۵- از ابن عباس رضی الله عنهما^(۱) در تفسیر این قول خداوند که [خطاب به نبی کریم ﷺ] می‌فرماید: «(زبان خود را برای آنکه قرآن را زودتر فرا بگیری، حرکت مده)» چنین روایت

(۲) آنچه که فرشته وحی بر ذهن و قلب پیامبر خدا ﷺ نازل می‌کرد، بدون آنکه خود فرشته وحی را ببینند، و در حدیث نبوی شریف آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «روح القدس چنین به ذهنم و خاطرم انداخت که: هیچ‌کس تا وقتی که رزقش را کامل نکرده باشد، نمی‌میرد، پس از خدا بترسید، و به طلب مال حلال باشید...».

(۳) اینکه ملک به صورت شخصی نزدشان می‌آمد و با ایشان سخن می‌گفت، و در این صورت گاهی می‌شد که صحابه رضی الله عنهم هم ملک را می‌دیدند.

(۴) گاهی وحی بر ایشان به مانند آواز جرس نازل می‌گردید، و این شدیدترین انواع وحی بود، تا جایی که در روزهای بسیار سرد، عرق از پیشانی‌شان می‌ریخت.

(۵) اینکه ملک را به همان صورتی که خداوند او را خلق کرده است، می‌دیدند، و ملک را به این صورت تنها دو مرتبه دیدند، و در سوره (النجم) به این موضوع اشاره شده است.

(۶) اینکه وحی در فوق آسمان‌ها معراج در موضوع فرضیت نماز و غیره صورت گرفته بود.

(۷) اینکه کلام خداوند ﷻ را بدون واسطه شنیدند، چنان‌چه در حدیث اسراء آمده است.

و بعضی از علماء نوع هشتمی را نیز ذکر می‌کنند، و آن این است که: خداوند ﷻ با ایشان رو در رو سخن گفته است، و در وقوع این نوع وحی، بین علمای سلف و خلف اختلاف است، زاد المعاد (۱/۱۸).

۱- وی عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پسر کاکای نبی کریم محمد ﷺ است، نسبت به وفور علمش به نام (حبر امت) یعنی: (عالم بزرگ و چیره دست امت) مشهور است، سه سال قبل از هجرت متولد گردید، و جبرئیل رضی الله عنه را دوبار به چشم سر دید، پیامبر خدا ﷺ برایش دعا کردند که خداوند برایش حکمت را بیاموزد، در تفسیر قرآن، و فقه، و شعر و حکمت

است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از نزول وحی، به مشقت می‌افتادند، و از آن جمله آنکه لب‌های خود را حرکت می‌دادند.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من هم لب‌های خود را مانند پیامبر خدا ﷺ حرکت می‌دهم^(۱)، و خداوند این آیات را نازل کرد: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾^(۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید معنایش این است که: [ای محمد] زبان خود را برای آنکه قرآن را زودتر بدست آوری، حرکت مده، زیرا جمع کردن و خواندن آن (بر تو)، عهده ما است، ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^(۱۸) یعنی: پس وقتی که آن را بر تو [به واسطه جبرئیل رضی الله عنه] خواندیم، تو هم متابعا آن را بخوان، ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید معنایش این است که: آن را بشنو و گوش فرا بده، ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^(۱۹)، پس بر ما است بیان آن یعنی: سپس بر عهده ما است که تو آن را بخوانی. و بعد از نزول این آیات، وقتی که جبرئیل رضی الله عنه نزدشان می‌آمد، پیامبر خدا ﷺ برایش گوش فرا می‌دادند، و بعد از اینکه جبرئیل رضی الله عنه می‌رفت، (قرآن را) طوری که جبرئیل برای‌شان خوانده بود، تکرار می‌کردند^(۲).

سر آمد همگان بود، اگر عمر رضی الله عنه به مشکل علمی برمی‌خورد، حل آن را از وی می‌پرسید، در طائف به سن هفتاد سالگی در سال شصت و هشت هجری وفات نمود، (أسد الغابه: ۱۹۲/۳-۱۹۵).

۱- در هنگام نزول این آیه کریمه، ابن عباس رضی الله عنهما پیامبر خدا ﷺ را ندیده بود، زیرا وی در سال سوم قبل از هجرت متولد گردیده بود، و اینکه می‌گوید من لب‌های خود را مانند لب‌های پیامبر خدا ﷺ حرکت می‌دهم، شاید کیفیت تحریک لب‌های پیامبر خدا ﷺ را کدام یکی از صحابه، و یا خود پیامبر خدا ﷺ برایش گفته باشند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) جبرئیل رضی الله عنه فرشته‌ای است که وظیفه‌اش آوردن وحی برای پیامبران علیهم‌السلام است، و همچنین نزول عذاب و زلازل نیز موکول به وی می‌باشد، و (جبرئیل) لفظ سریانی است، و معنایش (عبدالله) است، زیرا (جبر) در سریانی به معنی (عبد)، و (ئیل)، نامی از نام‌های خداوند متعال است، و امام عینی رحمه الله می‌گوید: در یکی از کتاب‌های که مطالعه می‌کردم دیدم که: نام جبرئیل رضی الله عنه (عبد الجلیل) و کنیه‌اش (ابو الفتوح)، و نام میکائیل رضی الله عنه (عبد الرزاق)، و کنیه‌اش (ابو الغنائم)، و نام اسرافیل رضی الله عنه (عبد الخالق)، و کنیه‌اش (ابو المنافع)، و نام عزرائیل رضی الله عنه (عبد الجبار)، و کنیه‌اش (ابو یحیی) می‌باشد.

۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ» [رواه البخاری: ۶].

۶- و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخاوتمندترین مردمان بودند، و از آن‌هم سخاوتمندتر هنگامی بودند که در ماه رمضان جبرئیل علیه السلام نزدشان می‌آمد.

جبرئیل علیه السلام در ماه رمضان هر شب نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و قرآن را با ایشان تکرار می‌کرد، و در این هنگام بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کارهای خیر از ورزش باد هم سخاوتمندتر بودند^(۱).

(۲) سبب به مشقت افتادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزول وحی این بود که وحی دارای هیبت و عظمت است، و تحمل آن مستلزم مشقت است، زیرا وحی متضمن امور سنگین و پر مسؤولیتی است، خداوند متعال پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا سُلِّقِيَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^(۵) یعنی ما به زودی بر تو سخن گرانی را نازل خواهیم کرد.

(۳) و سبب اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لب‌های خود را در وقت گرفتن وحی حرکت می‌دادند این بود که: چیزی را از وحی فراموش نکنند، و شعبی رضی الله عنه می‌گوید: اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لب‌های خود را در وقت نزول وحی حرکت می‌دادند، سببش شیرینی بود که از نزول وحی در دهان خود احساس می‌کردن، والله تعالی أعلم.

(۴) این تعبیر قرآنی که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^(۱۱) دلالت بر این دارد که تأخیر بیان از وقت خطاب جواز دارد، زیرا کلمه (ثم) دلالت بر تراخی دارد، و امام عینی رحمته الله می‌گوید: تأخیر بیان از وقت حاجت در نزد همگان ممتنع است، مگر کسی که تکلیف به خارج از طاقت را جاز می‌داند، ولی در تأخیر بیان از وقت خطاب تا وقت حاجت بین علماء اختلاف است: اکثر علماء آن را جاز می‌دانند، و حنابله می‌گویند که این چیز ممتنع است، و کرخی قائل به تفصیل است، به این معنی که: تأخیر بیان از وقت خطاب در مجمل مانند: مشترک جاز، و در غیر مجمل، مانند: بیان تخصیص و تقیید و نسخ، ممتنع است، و جبائی می‌گوید: تأخیر بیان از وقت خطاب در نسخ جاز، و در غیر نسخ ممتنع است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۷- وَعَنْهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرْقُلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ فُرَيْشٍ، وَكَانُوا تَجَارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَادًّا فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ فُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ، فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ، ثُمَّ دَعَاهُمْ فَدَعَا بَنِي تَرْجَمَانَ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ ابُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا، فَقَالَ: أَذْنُوهُ مِنِّي، وَقَرَّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قَالَ لِبَنِي تَرْجَمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَأِلْتُ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَّبَنِي فَكَذَّبُوهُ. فَوَاللَّهِ لَوْ لَا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَّبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ، قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضِعْفَاؤُهُمْ؟ فَقُلْتُ بَلْ ضِعْفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخَطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَذَرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا، قَالَ: وَلَمْ تُمَكِّنِي كَلِمَةً أُدْخِلَ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ الْكَلِمَةِ، قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: فَمَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ: اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرَكُوا مَا كَانَ يَعْْبُدُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالصَّدَقِ وَالْعَفَافِ وَالصَّلَةِ. فَقَالَ لِلْبَنِي تَرْجَمَانَ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبٍ قَوْمَهَا. وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ رَجُلٌ يَأْتِسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ، فَذَكَرْتَ أَنْ لَا،

(۱) جبرئیل علیه السلام قرآن کریم را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با نبوت تکرار می کرد، به این طریق که: جبرئیل علیه السلام تلاوت می کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شنیدند، و سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تلاوت می کردند، و جبرئیل علیه السلام می شنید.

(۲) ثابت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخاوتمندترین مردمان بودند، و اینکه در ماه رمضان سخاوت و کرم شان بیشتر می شد، سببش آن بود که ماه رمضان، ماه نزول قرآن، ماه روزه، و ماهی است که شب قدر در یکی از شب های آن است، و از این جهت بود که سخاوت و کرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این ماه، نسبت به ماه های دیگر بیشتر و بیشتر می شد.

قُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ، قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ، هَلْ كُنْتُمْ تَتَّبِعُونَهُ
بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ، فَذَكَرْتُ أَنْ لَا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى
النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ. وَسَأَلْتُكَ أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ، فَذَكَرْتُ أَنَّ
ضَعَفَاءَهُمْ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ. وَسَأَلْتُكَ أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ، فَذَكَرْتُ أَنَّهُمْ
يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ. وَسَأَلْتُكَ أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخَطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ
فِيهِ، فَذَكَرْتُ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بِشَاشَتِهِ الْقُلُوبَ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ،
فَذَكَرْتُ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا تَغْدِرُ. وَسَأَلْتُكَ بِمَا يَأْمُرُكُمْ، فَذَكَرْتُ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلَاةِ
وَالصَّدَقِ وَالْعَقَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَحِي هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ
أَنَّهُ خَارِجٌ، لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ
كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ. ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي
بَعَثَ بِهِ دَحِيَّةً إِلَى عَظِيمِ بَصْرَى، فَدَفَعَهُ إِلَى هِرْقَلٍ، فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،
مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرْقَلٍ عَظِيمِ الرُّومِ: سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ،
فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمَ تَسْلَمَ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ
إِثْمَ الْأَرِبَسِيِّينَ» وَ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ﴾ قَالَ أَبُو سُفْيَانَ فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ
وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَأَخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ يَخَافُهُ
مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ. فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيُظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ. وَكَانَ ابْنُ
النَّاطُورِ، صَاحِبُ إِيْلِيَاءَ وَهِرْقَلٍ، أَسْفَفَ عَلَى نَصَارَى الشَّامِ يُحَدِّثُ أَنَّ هِرْقَلَ حِينَ قَدِمَ
إِيْلِيَاءَ، أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدْ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ، قَالَ ابْنُ
النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرْقَلُ حَزَاءً يَنْظُرُ فِي الثُّجُومِ، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَالَوْهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ
نَظَرْتُ فِي الثُّجُومِ أَنَّ مَلِكَ الْحِثَّانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتَرُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَرُ
إِلَّا الْيَهُودَ، فَلَا يَهْمُنَكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَائِنِ مُلْكِكَ، فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ.
فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ، أَتَى هِرْقَلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ عَسَانَ يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا اسْتَحْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمْحَتَيْنِ هُوَ أَمْ لَا، فَانْظُرُوا إِلَيْهِ، فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُحْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ، فَقَالَ: هُمْ يَحْتَتِنُونَ، فَقَالَ هِرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ. ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبِ لَهُ بِرُومِيَّةً، وَكَانَ نَظِيرُهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمَصَ، فَلَمْ يَرَمْ حِمَصَ حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَفِّقُ رَأْيَ هِرَقْلٍ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمَصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَعُلِّقَتْ، ثُمَّ أَظْلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ، هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايَعُوا هَذَا النَّبِيَّ؟ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الْأَبْوَابِ، فَوَجَدُوهَا قَدْ عُلِّقَتْ، فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفَرَتَهُمْ، وَأَيَسَ مِنَ الْإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ، وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي أَنَا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ، فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ، فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلٍ. [رواه البخاری: ۷].

۷- و از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: ابوسفیان بن حرب ^(۱) برایم حکایت نموده و گفت: هنگامی که با گروهی از تجار قریش در شام بود، هرقل مرا نزد خود

۱- نامش صخر بن حرب بن أمیه قرشی أموی، و پدر یزید و معاویه است، یکی از اشراف قریش است، و گویند در قریش سه کس دارای رأی و فهم فراوان بودند: عتبه، و ابوجهل، و ابوسفیان، پیشه‌اش تجارت بود، در شب فتح مکه مسلمان شد، و در عزوه طائف اشتراک نمود، و در همین غزوه یک چشمش کور شد، و چشم دیگرش در جنگ یرموک کور شد، در خلافت عثمان رضی اللہ عنہ به سال سی و دو هجری وفات نمود، أسد الغابه (۲۱۶/۵).

خواست^(۱)، [ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: و این] در زمانی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ابوسفیان و کافر قریش مصالحه کرده بودند^(۲).

هرقل در حالی که با گروهی از بزرگان روم در ایلیا (یعنی: بیت المقدس) بود، ابوسفیان و همراهانش را نزد خود خواست، و ترجمان را حاضر نمود و گفت: کدام یک از شما، با این شخصی که ادعای نبوت را دارد، از نگاه نسب، خویشاوندی نزدیکتری دارید؟

ابوسفیان می‌گوید: من برایش گفتم: که من از همه به وی نزدیکترم. هرقل گفت: او را (یعنی: ابوسفیان را) به من نزدیک کنید، و همراهانش را آورده و پشت سرش قرار دهید، بعد از آن به ترجمانش گفت: برای همراهان ابوسفیان بگو که من از این شخص (یعنی: از ابوسفیان) سؤال‌هایی می‌کنم، اگر در جوابم دروغ گفت، دروغش را برملا سازید.

[ابو سفیان می‌گوید]: قسم به خدا، اگر شرم نمی‌کردم که مرا دروغگو خواهند کرد، حتما دربارهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌گفتم^(۳).

اولین سؤال هرقل از من این بود که گفت: نسبش در بین شمایان چگونه است؟ گفتم: نسبش عالی است.

۱- (هرقل) نام پادشاه روم است، و لقب وی (قیصر) است، و قیصر به معنی دریدن شکم است، و او را از این جهت قیصر می‌گفتند که هنگام ولادت وی، مادرش مُرد، و شکم مادرش را دریده و او را زنده بیرون کردند، و گویند که وی شخص عظیم‌الجثه و پهلوان نامداری بود، و همانطور که لقب پادشاهان روم قیصر است، برای دیگر پادشاهان نیز القابی خاصی بوده است، از آن جمله: برای پادشاهان فرس: کسری، و برای پادشاهان ترک: خاقان، و برای پادشاهان حبشه: نجاشی، و برای پادشاهان قبط: فرعون، و برای پادشاهان مصر: عزیز! و برای پادشاهان حمیر: تبع، و برای پادشاهان چین: فغفور، و برای پادشاهان بربر: جالوت، و برای پادشاهان یونان: بطلموس، و غیره.

۲- مراد از این مصالحه، صلح حدیبیه است که در سال ششم هجری بین مسلمانان و کفار قریش واقع گردید، ولی کفار قریش به عهد خود وفا نکرده و معاهده را نقض نمودند، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها به جنگ پرداختند، و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمودند.

۳- زیرا ابوسفیان در این وقت از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و شکی نیست که انسان به هر طریقی که بتواند - چه به حق و چه به ناحق - به دشمن خود ضرر می‌رساند، و بالأخص آنکه در نزد وی مانع دینی و یا وجدانی وجود نداشته باشد.

گفت: آیا شخص دیگری از شما پیش از او چنین ادعایی [یعنی: ادعای نبوت] کرده است؟

گفتم: نه.

گفت: کسانی که از وی اطاعت کرده‌اند، بزرگان و اشراف اند و یا بیچارگان؟

گفتم: بیچارگان.

گفت: [پیروانش] روز بروز کم می‌شوند یا زیاد؟

گفتم: زیاد.

گفت: آیا کسی از پیروانش بعد از اینکه دینش را پذیرفت، از روی کراهت و

دلسردی از دینش برمی‌گردد؟

گفتم: نه.

گفت: پیش از اینکه این سخن را بگوید [یعنی: پیش از اینکه ادعای نبوت نماید] او

را متهم به دروغ گفتن می‌کردید؟

گفتم: نه.

گفت: آیا نقص عهد می‌کند؟

گفتم: نه، ولی مدت زمانی است که از وی دور می‌باشیم، و نمی‌دانیم که در این

مدت، چه کرده است؟

ابوسفیان گفت: غیر از همین سخن به چیز دیگری او را متهم کرده نمی‌توانستیم^(۱).

گفتم: بلی.

گفت: نتیجه جنگ بین او و شما چگونه بوده است؟

گفتم: نتیجه جنگ بین ما و او متناوب است، گاهی او بر ما، و گاهی ما بر او غالب

می‌شویم.

۱- معنی کلام ابوسفیان این است که: غیر از همین که بگویم (مدت زمانی است که از وی دور می‌باشیم، و نمی‌دانیم که در این مدت چه کرده است)، او را به چیز دیگری متهم ساخته نمی‌توانستیم، و اتهامی که از این سخن ابوسفیان دانسته می‌شود این است که: شاید در این مدتی که از وی دور بوده‌ایم، بر خلاف زمانی که در نزدش بوده‌ایم، از وی نقض عهدهی سر زده باشد، و گرچه ابوسفیان نظر به درکی که از نبی کریم ﷺ داشت به طور یقین می‌دانست که ابدًا نبی کریم ﷺ نقض عهد نمی‌کنند، ولی حس دشمنی‌اش با ایشان او را بر این واداشت تا کلمه را بگوید که متضمن احتمال نقض و عیب نسبت به مقام نبی کریم ﷺ باشد.

گفت: شما را به چه چیز امر می‌کند؟

گفتم: می‌گویند: خدای یگانه را پرستش کنید، و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، و آنچه را که پدرهای تان عبادت می‌کردند ترک نمایید، و ما را به نماز، و راستی، و عفت، و صلۀ رحم امر می‌نماید.

[هرقل] به ترجمان گفت: برایش بگو: من از تو از نسبش پرسیدم، و تو گفتی: که عالی نسب است، و همین گونه پیامبران از عالی نسبت‌ترین قوم خود برگزیده می‌شوند. و از تو پرسیدم: که کسی پیش از وی چنین ادعایی کرده است؟ گفتی: نه، و اگر کسی پیش از وی چنین ادعایی کرده بود، می‌گفتم: این شخصی است که از دیگران پیروی کرده است.

و از تو پرسیدم: آیا کسی از پدرانش پادشاهی کرده است؟ گفتی: نه، و اگر کسی از پدرانش پادشاهی می‌کرد، می‌گفتم: شخصی است که آمده و مطالبۀ تاج و تخت پدرش را دارد.

و از تو پرسیدم: پیش از اینکه چنین ادعایی بکند، او را به دروغ گفتن متهم می‌کردید؟ گفتی: نه، و البته ممکن نیست که شخصی از دروغ گفتن با بندگان خدا بهره‌برد و بر خدا دروغ بگوید.

و از تو پرسیدم: که بزرگان و اشراف از وی پیروی می‌کنند و یا بیچارگان و بینوایان؟ گفتی: بینوایان، و پیروان پیامبران همین بینوایان هستند.

و از تو پرسیدم: پیروانش روز بروز کم می‌شوند یا زیاد؟ گفتی: زیاد، و مسأله ایمان به همین طریق است، تا آنکه فراگیر شود.

و از تو پرسیدم: آیا کسی بعد از اینکه در دینش داخل گردید، دلسرد گردیده و از آن برمی‌گردد؟ گفتی: نه، و ایمان همین طور است که چون نورش در دل تابید، دیگر امکان برگشت ندارد.

و از تو پرسیدم: آیا نقص عهد می‌کند؟ گفتی: نه، و از صفات پیامبران، دوری جستن از نقض عهد است.

و از تو پرسیدم: شما را به چه چیز امر می‌کند؟ گفتی: به عبادت خداوند یگانه امر می‌کند، و از شرک با او و پرستش بتان نهی می‌فرماید، و به نماز خواندن و راستی و عفت امر می‌نماید، پس اگر آنچه را که گفتی راست باشد، به زودی تا همین جای پای مرا هم خواهد گرفت، من خوب می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور می‌کند، ولی فکر

نمی‌کردم که از بین شما یان باشد، و اگر می‌دانستم که امکان رسیدن به حضورش برایم میسر می‌گردد، به هر مشقتی که بود خود را به ملاقاتش می‌رساندم، و اگر به ملاقاتش می‌رسیدم، [گرد و غبار] پایش را می‌شستم^(۱).

بعد از آن، نامه‌ را که پیامبر خدا ﷺ ذریعه (دَحیه)^(۲) برای امیر (بصری) فرستاده بودند، طلب نمود^(۳) و (دَحیه) نامه را برای هرقل داد، و او نامه را خواند، و در نامه چنین آمده بود^(۴).

بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف محمد بنده و پیامبر خدا، برای هرقل سردار روم! سلام بر پویندگان راه هدایت، اما بعد: من تو را به سوی کلمهٔ اسلام دعوت می‌نمایم^(۵)، مسلمان شو، در امان خواهی بود، خداوند مزد تو را دوچند خواهد داد، و اگر ابا ورزیدی، گناه دهقانان

۱- در روایتی آمده است که (هرقل) گفت: یقین دارم که او پیامبر است، ولی نمی‌توانم نزد او بروم و نبوتش را تصدیق نمایم، زیرا اگر چنین کنم، پادشاهی‌ام از دست می‌رود، و رومیان مرا به قتل می‌رسانند، و هرقل به نزدیک بودن زمان بعثت نبی کریم ﷺ و بر خصوصیات احوال شریفهٔ شان از کتب سابقه اطلاع یافته بود، از این جهت چون نامهٔ پیامبر خدا ﷺ برایش رسید، و شنید که قافلهٔ قریش از مکه آمده است، فرصت را غنیمت شمرده و آن‌ها را طلبید، و برای آنکه معلومات خود را نسبت به نبی کریم ﷺ ذهن‌نشین حاضران گرداند، چنین سؤال‌هایی را با ابوسفیان مطرح نمود.

۲- وی دَحیه بن خلیفهٔ کلبی است، در غزوهٔ (أحد) و غزوات بعد از آن اشتراک نموده است، و گاهی جبرئیل علیه السلام به صورت وی نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آمد، برای پیامبر خدا ﷺ یک جفت موزه بخشش داد، و ایشان آن موزه‌ها را پوشیدند، از سال وفاتش اطلاعی بدست آورده نتوانستم، (أسد الغابه: ۱۳۰/۲).

۳- (بُصْرَى) به ضم اول، بر وزن خرما، شهری است بین مدینهٔ منوره و دمشق، و اکنون به نام (حوران) یاد می‌شود، بنابراین، این شهر غیر از بصره است که در عراق می‌باشد، و نام امیر (بصری) حارث بن ابی شَمْر غَسَّانی بود، و بعد از اینکه نامه برای امیر بُصْرَی رسید، وی نامه را برای هرقل فرستاد.

۴- این نامه را پیامبر خدا ﷺ برای قیصر ذریعهٔ دَحیه ﷺ در سال ششم هجری فرستاده بودند، و طوری که در حدیث مشاهده می‌کنید، قیصر به پیامبر خدا ﷺ ایمان آورد، ولی همنشینان و فرماندهانش بر وی اعتراض نموده و از ایمان آوردن خودداری نمودند، چون دَحیه این خبر را برای پیامبر خدا ﷺ آورد، فرمودند: «خداوند ملکش را پاینده نگهدارد»، (أسد الغابه: ۱۳۰/۲).

۵- و کلمه اسلام کلمه (لا إله إلا الله محمد رسول الله) است.

(یعنی: پیروان تو] برگردن تو است^(۱) و «ای اهل کتاب! به سخنی روی آورید که میان ما و شما یکسان است، [و آن این است که]: جز خدا [دیگری] را نپرستیم، و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و هیچ کدام از ما، دیگری را غیر از خداوند یکتا، به خدایی نگیریم، و اگر [از این پیشنهاد] ابا ورزیدید، پس [ای مسلمانان به کافران] بگویید که شما شاهد باشید که ما مسلمانییم»^(۲).

ابوسفیان می‌گوید: بعد از اینکه (هرقل) گفتنی‌هایش را گفت، و از خواندن نامه فارغ شد، هیاهویی از مجلس برخاست، و ما را از آنجا بیرون کردند، و من به همراهان خود گفتم: طوری که معلوم می‌شود کار (ابن اُبی کبشه)^(۳) تا جایی بالا گرفته است

۱- در صورت مسلمان شدن از این جهت مزدش دوچند می‌شد، که به متابعت از وی، رعیت وی نیز ایمان می‌آوردند، و به این اساس یک مزد به سبب اسلام آوردن خودش، و یک مزد به سبب ایمان آوردن رعیتش برایش داده می‌شد، و همچنین در صورت مسلمان نشدن، گناهش دو چندان می‌شد، یکی گناه کفر خودش، و دیگری گناه کفر رعیتش که به سبب مسلمان نشدن وی، آن‌ها نیز مسلمان نمی‌شدند.

۲- یعنی: در صورت ابا ورزیدن از این سخن که (اصل دین ما و شما که ایمان به خدای یگانه باشد یکی است)، اعتراف کنید که مایان مسلمان، و شمایان غیر مسلمان یعنی: کافر هستید، زیرا به اساسات دین خود نیز ایمان ندارید.

در فتح المبدی به نقل از سهیلی آمده است که: هرقل نامهٔ پیامبر خدا ﷺ را از روی تعظیم در استوانهٔ طلائی قرار داد، و اولادش آن را پشت به پشت نگه می‌داشتند، و بعد از اینکه پادشاه فرانسه طلیطله را تسخیر کرد، این نامه بدست وی افتاد، و بعد از وی در نزد نوه‌اش بود، سیف الدین منصوری می‌گوید که شاه قلاوون صالحی مرا با هدیهٔ نزد پادشاه مغرب فرستاد، و پادشاه مغرب غرض شفاعت مرا قبول نموده و از من خواست تا مدتی نزدش بمانم، ولی من ابا ورزیدم، بمن گفت: برای تحفهٔ قیمتی خواهم داد، و صندوقی را که به جواهرات مزین شده بود آورد، و قلمدان طلائی را از آن صندوق بیرون آورد، و در بین آن قلمدان نامهٔ بود که اکثر حروف آن هنوز باقی بود، و نامهٔ بر روی پارچهٔ ابریشمینی نصب شده بود، و گفت که این نامه پیامبر شما است که برای پدر کلانم قیصر فرستاده بود، و ما نسل به نسل تا اکنون از آن محافظت می‌نمائیم، و پدرهای ما به نقل از قیصر گفته‌اند: تا وقتی که این نامه در نزد ما باشد، پادشاهی در خاندان ما باقی خواهد بود.

۳- مقصدش از (این اُبی کبشه) پیامبر خدا ﷺ بود، زیرا پدر رضاعی پیامبر خدا ﷺ که حرث بن عبد العزی باشد، کنیه‌اش (أبو کبشه) بود، و این شخص را از این جهت (أبو کبشه) می‌گفتند که یکی از دخترانش را (کبشه) نام داشت.

که پادشاه روم هم از وی می‌هراسد، و از همین روز به بعد، یقینم شد که (محمد ﷺ) موفق خواهد شد، تا اینکه خداوند متعال مرا به اسلام مشرف ساخت.

ابن ناطور - که امیر بیت المقدس و از همنشینان هرقل بود - به حیث اسقف^(۱) مسیحیان شام مقرر گردیده بود، می‌گوید: هنگامی که هرقل به (بیت المقدس) آمد، محزون و اندوه‌گین گردید، دولت مردانش برایش گفتند: خیلی غمگین به نظر می‌رسی.

ابن ناطور می‌گوید که: هرقل شخص کاهنی بود، و به علم نجوم وارد بود، و چون از وی این سؤال را کردند، در جواب گفت: شب گذشته که به ستاره‌ها نظر کردم، دیدم که پادشاه مردمی که خود را ختنه می‌کنند، ظهور کرده است.

[او پرسید]: در این عصر و زمان کدام مردم خود را ختنه می‌کنند؟ گفتند: غیر از یهود مردم دیگری خود را ختنه نمی‌کنند^(۲)، و از این‌ها در هراس مباش، و به همه شهرهای دولت خود بنویس تا یهودی‌هایی را که در بین آن‌ها وجود دارند، به قتل برسانند.

و هنوز در این موضوع مشغول رای و مشورت بودند که شخصی را نزد هرقل آوردند، این شخص را پادشاه غسان فرستاده بود^(۳) تا خبر پیامبر خدا ﷺ برای هرقل بگوید.

چون هرقل از وی خواست که خبر را برایش بگوید، [او او خبر را گفت]^(۴) [هرقل] گفت: این شخص را برده و ببینید که ختنه کرده است یا نه؟ چون دیدند گفتند: بلی! ختنه کرده است.

۱- (اسقف) به معنی پیشوای دینی مسیحیان است، و مقام اسقفی وظیفه از وظایف دینی آن‌ها است، و این وظیفه برتر از کشیش، و پایینتر از مطران است.

۲- این سخن را از آن جهت گفتند که مردم یهود را می‌شناختند، و از ختنه کردن آن‌ها اطلاع داشتند، ولی نسبت به اینکه از عرب‌ها دور بودند، از اینکه آن‌ها نیز خود را ختنه می‌کردند، مطلع نبودند.

۳- پادشاه غسان - طوریکه قبلاً یادآور شدیم - همان امیر بصری است که نامش حرث ابن شمّر غسانی است، و کسی را که فرستاده بود، عدی بن حاتم بود.

۴- و آنچه را که عدی بن حاتم گفت این بود که: شخصی در بین ما ظهور کرده است، و ادعای نبوت دارد، گروهی از وی پیروی کرده و سخنان او را تصدیق نموده‌اند، و گروه دیگری با وی مخالفت نموده و به جنگ برخاسته‌اند، و تا وقتی که من نزدشان بودم، حالت بر این قرار بود.

هرقل از وی پرسید: آیا مردم عرب هم ختنه می‌کنند؟
گفت: بلی ختنه می‌کنند.

هرقل گفت: همین شخصی را که من به خواب دیدم [یعنی: محمد ﷺ] پادشاه این مردم است که ظهور کرده است.

بعد از آن، هرقل برای یکی از دوستانش در (رومیه) که مانند خودش شخص دانشمندی بود، نامه نوشت، و خودش به سوی (حِمْص) روان گردید^(۱) و هنوز به (حِمْص) نرسیده بود که دوستش جواب نامه هرقل را فرستاد، و در نامه خود با (هرقل) در موضوع ظهور پیامبر خدا ﷺ توافق رای نشان داده و گفته بود که این شخص پیامبر است.

بعد از آن هرقل، بزرگان روم را در قصر خود در شهر (حِمْص) جمع کرد، و امر کرد که دروازه‌های قصر را ببندند، و دروازه‌های قصر را بستند، بعد از آن نزد آن‌ها آمده و گفت: ای مردم روم! آیا رستگاری و فلاح را نمی‌خواهید؟ و آیا نمی‌خواهید که ملک و سرزمین‌تان برای خودتان باقی بماند؟ (اگر چنین است) پس بیایید و به این پیامبر بیعت کنید.

[به مجرد شنیدن این سخن، بزرگان روم] به مانند خرهای وحشی از جا پریده و به سوی درها هجوم بردند، ولی دیدند که درها قلابسه شده است.

و چون هرقل این تنفر آن‌ها را دید، و از ایمان آوردن آن‌ها مایوس شد، گفت: این‌ها را بار دیگر نزد من بیاورید، [و چون آمدند] گفت: من این سخنان را برای آن گفتم تا مقدار وابستگی شما را به دین‌تان آزمایش نمایم، و واقعا آنچه را که آرزو داشتم احساس نمودم، [و چون این سخن را از هرقل شنیدند] برایش سجده نموده و از وی اظهار رضایت کردند، و این آخرین قصه هرقل با پیروانش بود^(۲).

۱- (حِمْص) پایتخت دولت هرقل بود، و (حِمْص) یکی از شهرهای مشهور اطراف دمشق است، ابوعبیدهؓ در سال شانزدهم هجری آن را فتح نمود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نظر به این گفته هرقل که بعد از گفت و شنید با ابوسفیان گفت که: (و اگر می‌دانستم که امکان رسیدن به حضورش برایم میسر می‌گردد، به هر مشقتی که بود خود را به ملاقاتش می‌رساندم. و اگر به ملاقاتش می‌رسیدم، [گرد و غبار] پایش را می‌شستم)، بسیاری از علماء گفته‌اند که وی به این گفته خود مسلمان شده است، و بالأخص آنکه نامه پیامبر خدا ﷺ را از

روی احترام در استوانهٔ طلایی قرار داد و از آن به طور شایسته محافظت نمود، ولی عدهٔ دیگری نظر به اینکه بعد از هیاهوی هم نشینان خود گفت که: (من این سخنان را برای آن گفتم تا مقدار وابستگی شما را به دین تان آزمایش نمایم، و واقعا آنچه را که آرزو داشتم احساس نمودم) می گویند که وی آنچه را که قبلا گفته بود، روی امتحان وابستگان خود گفته بود، و امام عینی رحمه الله در عمدهٔ القاری دلایل زیادی را برای جانبین ذکر نموده و در اخیر از ابن بطلال رحمه الله روایت می کند که گفت: اینکه هر قل اسلام خود را اعلان کرده باشد، برای ما ثابت نشده است، و آنچه که ثابت شده است که وی از دست ندادن قدرت و سلطنت را بر اظهار اسلام خود ترجیح داد، و از طرف دیگر، وی در حالت اکراه و مجبورت نبود که اظهار نکردن اسلامش برایش عذر شمرده شود، از این جهت می گوئیم که امرش مربوط به خدا است.

و سپس به نقل از قاضی عیاض رحمه الله این سؤال را مطرح می کند که: اگر کسی در دل خود مسلمان شد، و قدرت به اظهار شهادتین را داشت، و با آن هم به شهادتین تلفظ نکرد، آیا می توان چنین شخصی را مسلمان گفت؟ بین علماء اختلاف است، و مشهور آن است که حکم به اسلام وی نمی شود.

و بعد از آن می گوید: بعضی از علماء می گویند که این گفتهٔ هر قل که به پیروانش گفت: (ای مردم روم! آیا رستگاری و فلاح را نمی خواهید؟ و آیا نمی خواهید که ملک و سرزمین تایی برای خودتان باقی بماند؟) (و اگر چنین است) پس بیایید و به این پیامبر بیعت کنید)، دلالت بر این دارد که وی اسلام خود را اعلان کرده بود [پس در این صورت مسلمان گفته می شود].

۲) در وقت تخاطب و گفتگو با غیر مسلمانان باید به لطف خوش با آن ها برخورد نموده و کلمات مؤدبانه بکار برد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر قل را به (رهبر و بزرگ روم) مخاطب نمودند، و این مؤید این قول خداوند متعال است که می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵]، یعنی: از روی حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن.

۳) نامه ولو آنکه برای غیر مسلمان نوشته می شود، سنت است که به (بسم الله الرحمن الرحيم) شروع شود.

۴) عمل کردن به خبر واحد واجب است، ورنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامهٔ خود را تنها ذریعهٔ دحیه نمی فرستادند.

۵) این حدیث دلالت بر این دارد که نباید برای غیر مسلمانان ابتداء به سلام کرد، ولی عدهٔ ابتداء کردن غیر مسلمان را به سلام اجازه داده اند، وعدهٔ دیگری می گویند: که ابتداء کردن غیر مسلمانان به سلام غرض دلجوئی، و یا جهت ضرورت جواز دارد.

۶) کسی که از اهل کتاب پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله را درک نموده و به او ایمان آورده باشد، برایش دو مزد است، و سبب آن را قبلا بیان نمودیم.

۷) در بعضی از احادیث آمده است که پیامبر خدا ﷺ از بردن قرآن کریم به سرزمین کفار نهی کرده‌اند، ولی این حدیث دلالت بر آن دارد که بردن یک و یا چند آیتی از قرآن کریم به سرزمین کفار باکی ندارد، و حتی بردن تمام قرآن کریم به سرزمین کفار وقتی ممنوع است که خوف اهانت کردن به قرآن کریم وجود داشته باشد، و اگر چنین خوفی وجود نداشته باشد، و غرض از بردن قرآن کریم تعلیم آن برای مسلمانان مقیم در سرزمین‌های غیر اسلامی، و یا دعوت غیر مسلمانان به اسلام باشد، نه تنها آنکه این عمل جواز دارد، بلکه لازمی و ضروری هم هست.

۸) باید پیش از جهاد با کفار، آن‌ها را به طریق شایسته به اسلام دعوت نمود، تا برای آن‌ها اتمام حجت شود.

۹) دست زدن غیر مسلمانان به کتاب و یا نامه که در آن بعضی از آیات قرآنی وجود داشته باشد، روا است.

۱۰) سفر کردن به سرزمین کفار جواز دارد.

۱۱) سفراء باید از بین مردم فهمیده و دانشمند انتخاب شوند.

۱۲) نبوت پیامبر اسلام محمد ﷺ برای اهل کتاب - و بالأخص برای علماء و دانشمندان آن‌ها - ثابت و متیقن بوده و هست، و کسانی که از آن‌ها ایمان نیاوردند، سببش یا عداوت و دشمنی، و یا تقلید کور کورانه از آباء واجداد، و یا حفظ مناصب دنیوی آن‌ها می‌باشد.

۲- کتابُ الإیمان

۲- کتاب ایمان^(۱)

۱- ایمان در لغت به معنی تصدیق است، مثلاً: وقتی که می‌گوئی من به خدا و رسولش ایمان دارم، معنی‌اش این است که تصدیق می‌دارم و یقین دارم که خدا واحد است، و رسولش بر حق است. و اما در معنی اصطلاحی آن چهار نظر از چهار فرقه وجود دارد:

فرقهٔ اول که قاضی عبدالجبار، و استاذ ابواسحاق اسفرائینی، و حسین بن فضل و غیره می‌باشند می‌گویند که: ایمان تنها عبارت از تصدیق به قلب است، یعنی: به مجرد آنکه شخص در قلب خود خدا را به وحدانیت شناخت و نبوت پیامبر خدا ﷺ را تصدیق نمود، مؤمن شمرده می‌شود، ولو آنکه به زبان خود چیزی نگوید، و چون این قول با حدیث نبوی به طور کامل و صریح مخالف است، لذا اعتباری ندارد، و قابل قبول نیست.

فرقهٔ دوم که کرامیه باشد می‌گویند که: ایمان عبارت از اقرار به لسان است، یعنی: اگر کسی به زبان خود اقرار به وحدانیت خدا و نبوت محمد ﷺ نمود، مؤمن شمرده می‌شود، ولو آنکه قلباً مؤمن نباشد، لذا شخص منافقی که قلباً کافر است، در دنیا حکم به ایمانش می‌شود، ولو آنکه در آخرت از کفار شمرده می‌شود، و این نظر ظاهر البطلان است، زیرا کسی که در واقع و عندالله کافر باشد، چگونه می‌توان بر وی - ولو در ظاهر - اطلاق اسم اسلام را نمود.

فرقهٔ سوم که در رأس آن امام ابوحنیفه رحمته الله باشد می‌گویند که: ایمان عبارت از تصدیق به قلب و اقرار به زبان هر دو است، و تصدیق به یکی از این‌ها در حصول ایمان کافی شمرده نمی‌شود، ولی این فرقه عمل کردن به مقتضیات ایمان را حق و واجب و لازم می‌دانند، نه رکنی از ارکان ایمان.

و فرقهٔ چهارم که اصحاب حدیث، و مالک و شافعی و أحمد بن حنبل و او زاعی باشد می‌گویند که: ایمان عبارت از تصدیق به قلب، و اقرار به زبان، و عمل کردن با جوارح است، به این معنی که: عمل کردن به احکام دین جزئی از ایمان است، و صاحب شرح عقیدهٔ طحاوی می‌گوید که:

(اختلاف بین امام ابوحنیفه رحمته الله و بین ائمهٔ دیگر رحمهم الله در اینکه اعمال جزئی از ایمان است یا از لوازم ایمان، اختلاف شکلی و ظاهری است، زیرا اینکه اعمال لازمهٔ ایمان، و یا جزئی از ایمان باشد، نتیجه یکی است، و سبب فساد عقیده نمی‌شود، زیرا هر دو گروه بر این اتفاق نظر دارند که مرتکب کبیره از ایمان خارج نمی‌شود، بلکه سرنوشتش در مشیت خداوند جل جلاله است، اگر خواسته باشد از وی عفو می‌کند، و اگر خواسته باشد او را عذاب می‌کند) (شرح العقیده الطحاویة:

۱- باب: قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ

باب [۱]: این قول پیامبر خدا ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا یافته است

۸- عَنْ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ» [رواه البخاری: ۸].

۸- از ابن عمر رضی الله عنهما^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اسلام بر پنج چیز بنا یافته است: گواهی دادن بر اینکه خدای دیگری غیر از خدای یگانه وجود ندارد، و محمد ﷺ پیامبر خدا است، و برپا داشتن نماز، و دادن زکات، و حج [بیت الله الحرام]، و روزه گرفتن ماه رمضان»^(۲).

۱- وی عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی هاشمی است، بعد از مسلمان شدن پدرش مسلمان شد، و پیش از وی هجرت نمود، در غزوه بدر و أحد نسبت به خوردسالی اش پیامبر خدا ﷺ برایش اجازه اشتراک نمودن به این دو غزوه را ندادند، و اولین غزوه که در آن اشتراک نمود غزوه خندق است، نهایت تابع سنت پیامبر خدا ﷺ بود، حتی در هرجایی که ایشان نماز خوانده بودند، آب می داد که خشک نشود، که پیامبر خدا ﷺ در زیرش نماز خوانده بودند، آب می داد که خشک نشود، احادیث بسیاری را روایت کرده است، و بعد از پیامبر خدا ﷺ شصت سال زندگی نمود، و در سال هفتاد و سه هجری به سن هشتاد و شش سالگی و یا هشتاد و چهار سالگی وفات نمود، اُسَد الغابه (۲۲۷/۳-۲۳۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از بنای اسلام بر این پنج چیز، آن است که این پنج چیز ارکان اسلام است، و اسلام بدون این ها تحقق نمی یابد.

(۲) در احادیث دیگری آمده است که (جهاد) بالاترین قله اسلام است، و اینکه در این حدیث از جهاد نام برده نشده است، سببش این است که جهاد فرض عینی و دائمی نیست، بلکه فرض کفایی است، و در وقتی است که جهادی وجود داشته باشد، اما این ارکان دیگر فرض عینی است.

(۳) اینکه در این حدیث، از ایمان آوردن به سائر انبیاء، و ایمان آوردن به ملائکه، و همچنین دیگر افراد (مؤمن به) ذکری به میان نیامده است، سببش این است که مراد از شهادت (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

محمد رسول الله) تصدیق به تمام چیزهایی است که پیامبر خدا ﷺ ازان خبر داده اند، و معلوم است که ایشان به ایمان آوردن به ملائکه، و کتب منزله، و ایمان آوردن به سائر انبیاء و غیره امر نموده اند.

۲- باب: اُمُورِ الْإِيمَانِ

باب [۲]: امور ایمان

۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ» [رواه البخاری: ۹].

۹- از ابوهریره رضی الله عنه^(۱)، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ایمان شصت و چند شعبه است، و حیا شعبه‌ای از ایمان است»^(۲).

(۴) در این حدیث حج بر روزه مقدم ذکر شده است، و در حدیثی که مسلم رضی الله عنه روایت کرده است، روزه بر حج مقدم آمده است، و عمر رضی الله عنه نیز بر شخصی که حج را بر روزه مقدم ذکر کرده بود، اعتراض نموده و گفت: اینطور نیست، بلکه اول روزه و بعد از آن حج است، و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین شنیده‌ام.

۱- (هُرَيْرَةُ) تصغیر (هُرَّة) است، و هِرَّة به معنی گربه کوچک است، و چون با این گربه بازی می‌کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را ابوهریره نامیدند، اسمش عبدالله و یا عبدالرحمن بن صخر است، در سال غزوه خیبر مسلمان شد، و همیشه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، از این جهت از هر صحابه دیگری احادیث بیشتری روایت کرده است، مجموع احادیثش (۵۳۷۴) پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث است، و (۴۴۶) چهار صد و چهل و شش حدیثش در (صحیح البخاری) موجود است، بیش از (۸۰۰) هشتصد نفر از علمای صحابه و تابعین از وی روایت کرده‌اند، اصلش از یمن است، و در سن هفتاد و نه سالگی در مدینه منوره وفات یافت، فتح المبدی (۸۹/۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شعبه به معنی قطعه و جزء است، بنابراین ایمان دارای شصت و چند جزء است.
(۲) امام ابن حجر رحمته الله می‌گوید: منبع شعبه‌های ایمان سه چیز است، قلب، لسان، و بدن. اعمال متعلق به قلب بیست و چهار خصلت است، که عبارت اند از: ایمان به خدا، ایمان به ملائکه، و کتب، و رسل، و اینکه تقدیر خیر و شر از طرف خدا است، و ایمان به روز آخرت، محبت خدا، محبت پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله، معتقد بودن به تعظیم پیامبر خدا، اخلاص، توبه، ترس از خدا، امید به رحمت خدا، شکر خدا، وفا، صبر، رضایت دادن به قضاء، توکل، رحمت، تواضع، ترک کبر و خودخواهی، ترک حسد، ترک کینه توزی، ترک غضب.

و اعمال متعلق به زبان هفت چیز است: تعلق به توحید، تلاوت قرآن، آموختن علم، علم آموختن به دیگران، دعاء، ذکر، و اجتناب از کارهای بیهوده.

و اعمال متعلق به بدن سی و هشت خصلت است، که عبارت اند از: طهارت حسی و حکمی، نماز، زکات، آزاد ساختن غلامان، سخاوت، روزه، حج، عمره، طواف، اعتکاف، جستجوی شب قدر،

۳- باب: الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ

باب [۳]: مسلمان [کامل] کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.

۱۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ» [رواه البخاری: ۱۰].

۱۰- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مسلمان [کامل] کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند، و مهاجر کسی است که منهیات خداوند متعال را ترک نماید»^(۲).

هجرت از سرزمین کفر و شرک، وفاء کردن به نذر، پابندی به قسم، ادای کفارات، نکاح گرفتن، ادای حقوق اهل و عیال، احسان به والدین، تربیهٔ اولاد، صلۀ رحم، اطاعت از بزرگان، مهربانی به زیر دستان، عدالت در امارت، همراهی با جماعت مسلمانان، اطاعت از ولی امر، اصلاح در بین مردمان، که از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر باشد، پشتیبانی از کارهای نیک، تطبیق حدود، جهاد، ادای امانت، نیکی کردن به همسایه، خوش معاملگی، ادای حق مال، رد سلام، (یرحمک الله) گفتن برای کسی که عطسه می‌زند، اذیت نکردن مردم، دوری از لهو و لعب، برداشتن ناملایمات از راه، که به این طریق شعبه‌های ایمان، شصت و نه شعبه می‌شود.

۳) در صحیح مسلم در این حدیث این عبارت هم آمده است که: «بالاترین شعبه‌های ایمان (لا إله إلا الله)، و پایینترین آن‌ها (برداشتن ناملایمات از راه است)، و این خود می‌رساند که مراتب شعبه‌های ایمان متفاوت بوده و یکسان نیست.

۱- وی عبدالله بن عمرو بن عاص قرشی سهمی است، پیش از پدرش مسلمان شد، دارای علم و دانش فراوان بود، و بسیار عبادت می‌کرد، از عجایب روزگار آنکه از پدرش تنها دوازده سال کمتر سن داشت، و غیر از او دیگری دیده نشده است که بین او و پدرش چنین تفاوت سنی کمی وجود داشته باشد، در ذی الحجه سال شصت و پنج هجری به سن هفتاد و دو سالگی در مکه و به روایتی در طائف و یا مصر وفات یافت، (فتح المبدی: ۹۲/۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) کسی که مسلمانان از زبان و یا دستش در امان نباشند، مسلمان کامل شمرده نمی‌شود، در سنن ترمذی از سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله! مرا به چیزی امر کنید که به آن تمسک بجویم، فرمودند: بگو که پروردگارم خدا است، و بعد از آن به راه راست روان شو، گفتیم: یا رسول الله! مخیف‌تر از هر چیزی نسبت به من چه خیر را می‌بینید؟ زبان [شریف] خود را گرفته و فرمودند: (این را).

۴- باب: أَيُّ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟

باب [۴]: کدام اسلام افضل است؟

۱۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ، وَيَدِهِ» [رواه البخاری: ۱۱].

۱۱- از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: [صحابه] پرسیدند: یا رسول الله! کدام مسلمان افضل است؟
فرمودند: «کسی که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند»^(۲).

(۲) هجرت آن نیست که انسان خانه و دیار خود را ترک کند، و به سرزمین دیگری برود، و بعد از آن مرتکب معاصی و منهیات گردد، بلکه مهاجر حقیقی کسی است که معاصی و منهیات را ترک نماید، ولو آنکه در وطن خود باشد، زیرا هجرت بر دو نوع است، هجرت ظاهر، و هجرت باطن، هجرت ظاهر: ترک کردن سرزمین کفر، و یا سرزمین بدعت و معصیت، و یا سرزمین نا امن، و رفتن به مکان و سرزمین دیگری است، و هجرت باطن: عبارت از تزکیه نفس و ترک منهیات و معاصی است، و مراد از حدیث نبوی شریف، همین هجرت باطن است.

(۳) در روایت دیگری آمده است که: «مسلمان کامل کسی است که (مردم) از وی در امان باشند»، و البته لفظ (مردم) عمومیت داشته و مسلمان و غیر مسلمان را شامل می شود، بنابراین، همانطوری که باید مسلمانان از دست و زبان مسلمان در امان باشند، مگر آنچه را که شریعت از این قاعده عام استثناء نموده باشد.

۱- وی عبدالله بن قیس بن سلیم اشعری است، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) او را امیر بصره مقرر نمود، و عثمان (رضی الله عنه) او را برطرف کرد، و باز دوباره او را مقرر نمود، و چون خلافت به علی بن ابی طالب رسید، امارتش را تایید کرد، ولی چون علی (رضی الله عنه) با طلحه و زبیر (رضی الله عنه) درگیری پیدا کرد، و از مردم کوفه خواست تا به کمکش بیایند، و ابوموسی (رضی الله عنه) آن ها را غرض درگیر نشدن در فتنه از رفتن مانع شد، علی (رضی الله عنه) او را عزل کرد، و در سال چهل و دوم هجری در مکه مکرمه وفات یافت، أسد الغابه (۳۰۸/۵-۳۰۹).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) لفظ حدیث آن است که (أی الإسلام أفضل؟) یعنی: کدام (اسلام) افضل است؟ و محدثین گفته اند که مراد از اسلام صاحب اسلام است، یعنی: کسی که اسلام دارد، که همان مسلمان باشد، و ترجمه هم به اساس همین تاویل و توجیه صورت گرفته است، و دلیل آن روایت صحیح مسلم است که سائل و یا سائلین پرسیدند که: (أی المسلمین أفضل)، یعنی کدام یک از مسلمانان

۵- باب: إِطْعَامُ الطَّعَامِ مِنَ الْإِسْلَامِ

باب [۵]: طعام دادن از اسلام است.

۱۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ» [رواه البخاری: ۱۲].

۱۲- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام صفت اسلامی بهتر است؟
فرمودند: «طعام دادن، و سلام کردن بر هرکسی که او را می‌شناسی و نمی‌شناسی»^(۱).

افضل است؟ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: مسلمانی که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.

۲) بهترین و کاملترین مسلمان کسی است که مسلمانان هم از دستش در امان باشند و هم از زبانش، و کسی که مسلمانان تنها از زبانش و یا تنها از دستش در امان باشند، کسی است که اسلامش دارای نقص است، و کسی که مسلمانان نه از دستش در امان باشند و نه از زبانش، مسلمانی است که نقص ایمانش به حد و فرت رسیده است، و از خداوند متعال مسئلت می‌نمائیم تمام مسلمان را از این دو صفت بسیار بد و زشت در حفظ و حمایت خود نگهدارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در حدیث قبلی که حدیث شماره (۱۱) باشد، سؤال از این شده است که کدام مسلمان (افضل) است؟ و در این حدیث که شماره (۱۲) باشد، سؤال از این شده است که کدام مسلمان بهتر است، و جواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان است که در این دو حدیث نبوی شریف مذکور است.

۲) بعضی از علماء بر این نظر اند که: بین (فضل) و (خیر) فرق است، به اینگونه که: (فضل) عبارت از ثواب زیاد در مقابل ثواب کم، و (خیر) عبارت از خوبی در مقابل بدی است، به عبارت دیگر: (فضل) در کمیت استعمال می‌شود، و (خیر) در کیفیت، و این نظر امام بطلال رحمته الله است.

وعدۀ دیگری بر این نظر اند که: معنی سؤال در هردو مورد که (فضل) در حدیث قبلی، و (خیر) در این حدیث باشد از نگاه معنی یکی است، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای این دو شخص دو جواب متفاوت دادند، سببش در نظر گرفتن حالت این دو شخص است، گویا حالت شخص اول تقاضای این را داشته است که او را از اذیت دیگران منع کنند، و حالت شخص دوم مقتضی این بوده است

۶- باب: مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ

باب ۱۶: از ایمان آن است که شخص آنچه را که برای خود می‌خواهد، برای برادر خود هم بخواهد.

۱۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» [رواه البخاری: ۱۳].

۱۳- از انس رضی الله عنه^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ایمان کسی از شما تا آن وقت کامل نمی‌شود که برای برادر خود، همان چیزی را بخواهد که برای خود می‌خواهد»^(۲).

که او را به منفعت رساندن برای دیگران تشجیع نمایند، و تقاضای اسلوب حکیم آن است که هرکسی را متناسب با حالش توجیه و ارشاد نمود.

ولی اگر بگوئیم که هم معنی اول که فرق بین (فضل) و (خیر) باشد، در نظر گرفته شده است، و هم معنی دوم که حالت سؤال کننده باشد، شاید از حقیقت دور نیفتاده باشیم، والله تعالی أعلم.

۱- وی انس بن مالک بن نضر نجاری، خادم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، ده ساله بود که شرف خدمتگزاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را حاصل نمود، و ده سال در خدمت‌شان بود، مادرش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست تا به حشش دعا کنند، گفتند: «خدا یا! در مال و عیالش برکت بده، عمرش را دراز کن، و برایش بیامرز»، و به برکت دعای نبوی مالش فراوان شد، و درختان باغش سالی دوبار میوه می‌داد، ریحان‌های باغش بوی مُشک می‌داد، هشتاد پسر و دو دختر داشت، امام بخاری رحمه الله دوصد و شصت و هشت حدیثش را در این کتاب (صحیح البخاری) روایت کرده است، تیرانداز نهایت ماهر بود، عصای نبی کریم صلی الله علیه و آله در نزدش بود، وصیت کرد که آن عصا را در آغوشش با وی دفن کنند، و همچنان کردند، یکصد و سه سال عمر کرد، و در سال نود سه هجری وفات نمود، رحمه الله و ارضاء، و این جانب تفاؤلاً و نیامنا یگانه پسر را (أنس) نامیدم، و از خداوند متعال مسألت می‌نمایم تا اگر (أنس) من، مانند أنس بن مالک رضی الله عنه شرف خدمتگذاری نبی کریم صلی الله علیه و آله را حاصل نکرده است، شرف خدمتگذاری دین نبی کریم صلی الله علیه و آله را حاصل نماید، و خداوند برایش مال حلال و فرزند صالح عنایت فرماید، عمرش را در طاعت خود دراز گرداند، و برای وی و والدینش بیامرزد، آمین.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخص مسلمان هر خیری را از امور دنیا یا آخرت همانطوری که برای خود می‌خواهد، برای برادر مسلمان خود نیز بخواهد، مثلاً: در امور دنیوی همانطوری که می‌خواهد خانه خوب، لباس

۷- باب: حُبُّ الرَّسُولِ ﷺ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۷]: دوست داشتن پیامبر خدا ﷺ از ایمان است

۱۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ» [رواه البخاری: ۱۴].

۱۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است^(۱) ایمان شخص، تا آن وقت کامل نمی‌شود که من در نزدش، از پدر [و مادر] و فرزندش محبوب‌تر نباشم»^(۱).

خوب، اسپ خود و امثال این چیزها را داشته باشد، و می‌خواهد که تجارتش فائده کند، فرزندش خوب و صالح باشد، همین چیزها را برای برادر مسلمان خود نیز بخواهد، و در امور اخروی همانطوری که می‌خواهد خودش نماز بخواند، و یا زکات بدهد، و یا به حج بیت الله الحرام برود، و یا روزه نفلی بگیرد، و یا نماز شب بخواند، باید برای برادر مسلمان خود نیز همین اعمال نیک و پسندیده را بخواهد.

۲) در اموری که منحصر به فرد است، اگر کسی چیزی را تنها برای خود می‌خواهد، نه برای برادر خود، در این وعید شامل نمی‌گردد، مثلاً: اگر مسابقهٔ اسپ‌دوانی است و می‌خواهد که اسپ وی مسابقه را ببرد، و یا شاگرد مدرسه است، و می‌خواهد که خودش فرد اول مدرسه بشود، و یا در مسابقه حفظ قرآن کریم، و یا حفظ احادیث نبوی از همگان گوی سبقت را ببرد، برایش گناهی نبوده، و منافای با کمال ایمان نیست.

۳) علماء رحمهم الله گفته‌اند که عکس این امور نیز از لوازم این حدیث نبوی شریف است، یعنی: همان چیزی را که برای خود نمی‌خواهد، برای برادر مسلمان خود نیز نخواهد، امام ابن حجر به نقل از امام کرمانی می‌گوید که: از جملهٔ ایمان این است که آنچه را که از بدی‌ها مانند مرض، ناکامی، فقر و بیچارگی، و امثال این‌ها برای خود نمی‌خواهد، برای برادر مسلمان خود نیز نخواهد.

۱- در اطلاق دست، و وجه، و امثال این‌ها که در قرآن مجید و سنت ثابت نبوی برای خداوند متعال آمده است، دو مذهب وجود دارد، یکی مذهب سلف، و دیگری مذهب (مؤوله)، خلاصهٔ مذهب سلف آن است که می‌گویند: به آنچه که خداوند برای خود نسبت داده است، و یا پیامبرش از آن خبر داده است، ایمان داریم، و درک حقیقت آن را مربوط به خداوند متعال می‌دانیم، و امام ابوحنیفه رحمته الله هم به همین نظر است، و مؤوله کسانی‌اند که چنین صفاتی را تاویل نموده و

۱۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: الْحَدِيثُ بَعَيْنُهُ وَزَادَ فِي آخِرِهِ: «وَالثَّالِثُ أَجْمَعِينَ» [رواه البخاری: ۱۵].

۱۵- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است [بلاکیف]، ایمان شخص تا آن وقت کامل نمی‌شود که من در نزدش، از پدر [و مادر] و فرزندش، و از همه مردمان محبوب‌تر نباشم^(۲)».

۸- باب: حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ

باب [۸]: لذت ایمان

۱۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْدَفَ فِي النَّارِ» [رواه البخاری: ۱۶].

می‌گویند که مثلاً: مراد از دست، قدرت، و مراد از استواء استیلاء، و مراد از نزول، نزول رحمت و امثال این‌ها است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

محبت بر سه نوع است، اول: محبت حسی، مانند: دوست داشتن زیبایی‌ها، دوم: محبت معنوی، که به محبت اجلال و اکرام نیز یاد می‌شود، مانند: محبت شاگرد نسبت به استادش، و محبت فرزند نسبت به پدرش، سوم: محبت طبیعی، مانند محبت داشتن به کسی که برای انسان کار خیر و نیکی را انجام می‌دهد، و شکی نیست که اسباب انواع سه گانه محبت در شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شکل اکمل آن وجود دارد، زیرا اول آنکه: دارای جمال ظاهر و باطن بودند، دوم آنکه: مستجمع همه انواع فضائل به اکمل وجه آن بودند، سوم آنکه: سبب هدایت مردم به سوی فلاح و رستگاری در این دنیا، و شفاعت آن‌ها غرض نجات از دوزخ در آخرت می‌باشند، بنابراین باید ایشان را از همگان و حتی از دنیا و ما فیها بیشتر دوست داشت.

۲- و فرقی که بین این حدیث و حدیث قبلی وجود دارد، در جمله اخیر است، و آن این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «و از همه مردمان» زیرا این جمله در حدیث قبلی نیامده بود، بنابراین، ایمان شخص وقتی کامل می‌شود که نبی کریم صلی الله علیه و آله را از پدر، و مادر، و فرزند خود، و از همه مردمان هرکس که باشند، و در هر مقامی که قرار داشته باشند، بیشتر دوست داشته باشد.

۱۶- و از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «سه چیز است که اگر در کسی موجود شد، لذت ایمان را درک می نماید:

- اینکه خدا و رسولش از «ماسوی» در نزدش محبوب تر باشد ^(۱).

اینکه دوستی اش نسبت به شخص دیگری جز به جهت خدا نباشد ^(۲).

و اینکه بازگشتن به کفر در نظرش، مانند داخل شدن در آتش باشد» ^(۳).

۹- باب: عَلَامَةُ الْإِيْمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ

باب [۹]: دوست داشتن انصار از ایمان است

۱۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «آيَةُ الْإِيْمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ التَّفَاقُ بُغْضُ الْأَنْصَارِ» [رواه البخاری: ۱۷].

۱۷- و از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «علامت ایمان کامل، دوست داشتن انصار، و علامت منافقت، بغض و دشمنی با انصار است» ^(۴).

۱- بهترین و بارزترین مظهر محبت خدا و رسولش - به علاوه از محبت قلبی - آن است که شخص از اوامر خدا و رسولش اطاعت نموده و از معصیت خدا و رسولش خودداری ورزد، و کسی که ادعای محبت خدا رسولش را دارد، و اطاعت آن ها را نکرده و مرتکب معصیت می گردد، در این ادعای خود صادق نیست.

۲- یعنی: اگر با کسی دوستی و محبتی دارد، دوستی و محبتش خاص برای خدا باشد، و علامت دوستی به جهت خدا آن است که آن کسی که نسبت به وی ادعای دوستی به جهت خدا را دارد، اگر برایش نیکی مادی می کند، دوستی اش نسبت به وی بیشتر نشود، و اگر برایش بدی مادی می کند، محبت او نسبت به وی کم نشود.

۳- و این حالت وقتی در شخص موجود می شود که نور ایمان در قلبش جا گرفته، محاسن و خوبی های اسلام، و بدی ها و اضرار کفر را درک نموده باشد، به همه فضائل اخلاقی متصف گردیده، و همه رذایل را ترک کرده باشد.

۴- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) انصار عبارت از دو قبیله اوس و خزرج است، و خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن ها را به صفت (انصار) توصیف نموده اند، و این دو قبیله از این جهت به نام (انصار) متصف گردیده اند که با کمک های مادی و معنوی خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان و اسلام را کمک و نصرت دادند.

۱۸- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ، وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ» فَبَايَعَنَاهُ عَلَى ذَلِكَ [رواه البخاری: ۱۸].

۱۸- از عباد بن صامت رضی الله عنه^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که گروهی از صحابه به اطرافشان نشسته بودند فرمودند: «به من چنین بیعت کنید که: هیچ چیزی را به خدا شریک نسازید، دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید^(۲)، به

۲) طوری که در احادیث دیگری آمده است، حج و بغض صحابه‌های دیگر نیز چنین است، یعنی دوست داشتن آن‌ها سبب علامت کمال ایمان، و دشمنی با آن‌ها علامت کمال نفاق است، چنان‌چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای علی رضی الله عنه فرمودند که: «ترا دوست نمی‌دارد جز شخص مسلمان، و از تو بدش نمی‌آید جز شخص منافق»، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انصار را به این امر که: دوست داشتن آن‌ها علامت ایمان، و بد آمدن از آن‌ها علامت منافقت است، اختصاص دادند، روی تاکید بیشتر این امتیاز نسبت به آن‌ها است.

۳) علماء می‌گویند: اگر کسی از انصار به سبب دیگری غیر از اینکه آن‌ها اسلام را نصرت داده‌اند، مخالفت می‌کند، در این وعید شامل نمی‌شود، و متصف به صفت نفاق و کفر نمی‌گردد، از این سبب با آنکه در بین آن‌ها جنگ و خونریزی صورت گرفت، هیچگاه شنیده نشده است، که کسی دیگری را منافق و یا کافر خوانده باشد، واللہ تعالیٰ أعلم بالصواب.

۱- وی عباد بن صامت انصاری خزرجی است، در عقبه اول و دوم، و در بیعة الرضوان، و در همه غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، یکی از پنج نفری بود که قرآن را جمع کرده بودند، و برای اهل صفه قرآن را تعلیم می‌داد، بعد از فتح شام عمر رضی الله عنه او را به حیث معلم به آن دیار فرستاد، بسیار زیبا و بلند قامت بود، در سال سی و چهار هجری به سن هفتاد و دو سالگی وفات نمود، رضی الله عنه، وأرضاه، أسد الغابة (۳/۱۰۶-۱۰۷).

۲- سبب اختصاص به نهی از قتل فرزندان آن است که عرب‌ها تولد دختر را عار پنداشته و در اغلب احيان آن‌ها را زنده به گور می‌کردند، چنان‌چه گاهی پسران خود را از ترس نان دادن آن‌ها، و اینکه مبدا فقیر شوند، به قتل می‌رساندند.

چیزهایی که از خود افتراء می‌کنید [به مردم] تهمت زنید، از کارهای نیک و مشروع سرپیچی نکنید»^(۱).

«کسی که به این [عهد و پیمان خود] وفا کند، مزدش بر خدا است، و کسی که مرتکب گناهی از این گناهان گردد، و در دنیا مجازات آن را [از حد و یا تعزیر] به بیند، همین مجازات [دنیوی] برایش کفاره است.

و کسی که مرتکب گناهی از این گناهان گردد، و خداوند آن را بر وی بیوشاند، امرش موکول به خدا است، اگر بخواهد از وی عفو می‌کند، و اگر بخواهد عذابش خواهد کرد»^(۲).

روای می‌گوید: و ما به همین چیزها به پیامبر خدا ﷺ بیعت نمودیم.

۱- یعنی اگر از طرف (ولی امر) مسلمان به شما امر می‌شود که فلان کار مشروع را انجام دهید، نباید از انجام دادن آن کار سرپیچی نمایید، ولی اگر به کاری امر می‌شوید که مخالف شریعت است، مثلاً: به شما امر می‌شود که کسی را به ناحق بکشید، و یا مال او را به غیر حق تصرف نمائید، در این صورت پیروی کردن از اوامر (ولی امر) لازم نیست، پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»، یعنی: «نباید از هیچ مخلوقی در معصیت خالق اطاعت نمود».

و طوری که مشاهده می‌شود، در این بیعت، تاکید و تصریح بیشتر بر اجتناب از منهیات شده است، تا انجام دادن اوامر، و این می‌رساند که از بین بردن مفساد بر جلب مصالح مقدم است، از این جهت است که گفته‌اند، اگر انجام دادن اوامر سبب ارتکاب منهیات می‌شد، باید از انجام دادن اوامر خودداری گردد، مثلاً: اگر کسی در دست ظالمان اسیر می‌گردد، و اگر روزه بگیرد، بنابه فیصله ظالمانه آن‌ها باید زنا کند، و یا مسلمانی را به قتل برساند، و یا مرتکب گناه کبیره دیگری گردد، در این حالت باید از روزه گرفتن خودداری نماید، تا مرتکب آن منهیات نگردد، و هنگامی که از دست آن گروه ظالم نجات یافت، روزه‌اش را قضاء بیاورد.

۲- طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، اگر کسی مرتکب حدی از حدود مانند: زنا، شراب، دزدی و امثال این‌ها می‌شود، و در این دنیا مجازات شرعی آن بر وی جاری می‌گردد، از آن گناه در آخرت بار دیگر مجازات نمی‌شود، ولی کسی که مرتکب گناهی در حقوق الناس، مانند: قتل نفس، رشوت، خوردن مال یتیم، مال غصب، مال دزدی، اختلاس از بیت المال، غش در معامله، و امثال این‌ها می‌شود، طریق کفاره و از بین رفتن گناه آن این است که حق را به صاحب حق برگرداند، و یا رضایت وی را حاصل نماید، ورنه عذاب قیامت در انتظار او است، و در این موضوع در جای مناسبش إن شاء الله تعالی به تفصیل بیشتری روشنی خواهیم انداخت.

۱۰- باب: مِنَ الدِّينِ الْفِرَارُ مِنَ الْفِتَنِ

باب [۱۰]: گریختن از فتنه، از دین است

۱۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ» [رواه البخاری: ۱۹].

۱۹- از ابوسعید خدری رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نزدیک است که بهترین مال مسلمان چند گوسفندی باشد که آن‌ها را به سر کوه‌ها، و کنار رود برده، و برای حفظ دین خود، از فتنه گریخته باشد» ^(۲).

۱- نامش سعد بن مالک بن سنان خزرچی انصاری خدری است، از فضلاء، و علماء، و عقلای صحابه رضی الله عنه است، خواست که به غزوه خندق اشتراک نماید، ولی از اینکه خورد سال بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اجازه ندادند، از وی در صحیح البخاری شصت و شش حدیث روایت شده است، و در سال شصت و چهار هجری در مدینه منوره وفات نمود، أسد الغابه (۵/۲۱۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فتنه در قرآن کریم و سنت نبوی در معانی متعددی استعمال شده است، و امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید: (اگر خداوند متعال نسبت (فتنه) را به خود بدهد، و یا رسولش نسبت فتنه را به خدا بدهد، در این صورت معنایش امتحان و آزمایش است، مانند این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۵۳]، و مانند این قول موسی علیه السلام که گفت: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنِ شَاءَ وَتَهْدِي مَنِ شَاءَ﴾ [الأعراف: ۱۵۵]، این یک معنی از معانی فتنه است، و فتنه مسلمان در مال و اولادش رنگ دیگری از فتنه است، و فتنه که مسلمانان به هم می‌افتند، مانند درگیری بین علی و معاویه و بین اصحاب جمل رنگ دیگری از فتنه است...) زاد المعاد (۳/۱۷۰).

(۲) یکی از انواع (فتنه) که حدیث نبوی به آن اشاره دارد، این است که جامعه فاسد گردیده و فضیلت و معروف جای خود را به فحشاء و منکر بدهد، مردم به طور عموم به مال حرام آغشته شده باشند، که در این حالت اگر کسی مالی داشته باشد، بهتر است مال خود را برداشته و به جای برود که از این فتنه‌ها دور باشد.

(۳) علماء می‌گویند که لزوم دور شدن از فتنه برای کسی است که قدرت به امر به معروف و نهی از منکر را به دست و یا زبان و یا قلم خود نداشته باشد، و اگر کسی بود که در خود قدرت اصلاح مردم و امر به معروف و نهی از منکر را می‌دید، بودنش در بین مردم از کناره‌گیری‌اش از آن

۱۱ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ

باب [۱۱]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: من از شما به خدا داناترم

۲۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرِفَ الْعِزُّ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَتَقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا» [رواه البخاری: ۲۰].

۲۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ وقتی که مردم را امر می کردند، به چیزی امر می کردند که طاقت انجام دادن آن را داشته باشد.

مردم بهتر، بلکه لازمی است، و گرچه ظاهر حدیث نبوی شریف دلالت بر گوشه گیری مطلق دارد، ولی نسبت به اینکه ترک امر به معروف و نهی از منکر خود یک فتنه و بدبختی دیگری است، بنابراین اگر کسی قدرت به امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشد، و بداند که به گفته هایش گوش شنوای پیدا خواهد شد، ماندنش در بین لازم است.

۴) از بهترین و بارزترین انواع (فتنه) همانطوری که در احادیث نبوی دیگری آمده است این است که در کدام جامعه، مسلمانان اسلحه برداشته و بجان یکدیگر بیفتند، که در این حالت بهترین راه - در صورت قدرت نداشتن به اصلاح بین جانبین - گوشه گیری، و دور شدن از طرفین جنگ است، در صحیح مسلم از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «فتنه های خواهد بود، و بدانید که فتنه های خواهد بود، و در این فتنه ها شخص نشسته از شخص رونده به سوی این فتنه ها، و شخص رونده از شخص درگیر در این فتنه ها بهتر است، اگر چنین فتنه واقع شد، کسی که شترهای دارد در نزد شترهایش برود، و کسی که گوسفندانی دارد در نزد گوسفندانش برود، و کسی که زمین دارد به سرزمینش برود»، کسی گفت: یا رسول الله! اگر کسی بود که نه شتری داشت، و نه گوسفندی و نه زمینی، در این صورت چه باید بکند؟ فرمودند: «شمشیرش را بگیرد و طرف تیزش را به سنگ بزند [تا کند شود و از کار بیفتد]، بعد از آن اگر می توانست که خود را نجات دهد، نجات بدهد، الهی! آیا تبلیغ کردم؟ الهی! آیا تبلیغ کردم؟ الهی! آیا تبلیغ کردم؟»، کسی گفت: یا رسول الله! اگر روی مجبورت مرا به طرف یکی از دو صف و یا یکی از دو گروه سوق دادند، و مرا شخصی به شمشیرش زد، و یا تیری آمد و به من اصابت کرد و مرا کشت [سر نوشتم چه خواهد بود؟] فرمودند: «شخصی که تو را کشته است متحمل گناه خود و گناه تو می شود، و جایش در آتش دوزخ است».

مردم گفتند: یا رسول الله! ما مانند شما نیستیم، خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است.

و ایشان (از شنیدن این سخن) آن چنان در غضب می شدند که آثار غضب بر چهره مبارک نمودار می گردید، و می فرمودند: «من از همه شما پرهیزگارتر، و به خدا داناترم»^(۱).

۱۲ - باب: تَفَاضُلِ أَهْلِ الْإِيمَانِ فِي الْأَعْمَالِ

باب [۱۲]: برتری بین اهل ایمان در اعمال است

۲۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ»، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ. فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدْ اسْوَدُّوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهْرِ الْحَيَاءِ، أَوْ الْحَيَاةِ - شَكَّ مَالِكٌ - فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً» [رواه البخاری: ۲۲].

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این سخن صحابه رضی الله عنه استنباطی از این آیه کریمه است که می فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۚ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝﴾ [الفتح: ۱-۲]، یعنی: ما پیروزی آشکاری را نصیب ساختیم، تا خداوند گناهان گذشته و آینده ات را ببامزد، و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت نماید.

(۲) مقصد صحابه رضی الله عنه از اینکه گفتند: یا رسول الله! ما مانند شما نیستیم، خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است، این بود که ما را به چیزهای بیشتری امر کنید، تا انجام دادن آنها سبب آمرزش گناهان ما شود.

(۳) مراد از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من از همه شما پرهیزگارتر، و به خدا داناترم» این است که: پرهیزگاری من و علم من به خدا مستلزم کمال عبادت است، و با این هم به همین اندازه از طاعت و عبارت اکتفاء می نمایم، پس باید شما نیز به آنچه که برای شما ارشاد می نمایم، اکتفاء نمایید.

۲۱- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که فرمودند: «[بعد از این که] اهل جنت به جنت، و اهل دوزخ به دوزخ داخل شوند، خداوند متعال می گوید: کسی را که ذره از ایمان در دلش بوده باشد [از دوزخ] بیرون کنید. و در حالی که چنین اشخاصی سیاه گشته اند، از دوزخ خارج ساخته می شوند، بعد از آن در (آب حیات) انداخته می شوند، و مانند دانه که در کنار جوی می روید، دوباره می رویند، مگر ندیدی که گیاه کنار جوی در هنگام روئیدن، زرد، درخشنده و باهم پیچیده است ^(۱)»؟

۲۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الشَّدِيدِ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّين» [رواه البخاری: ۲۳].

۲۲- و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در حالت خواب بودم، دیدم که مردمان به من عرضه می شوند، و این ها پیراهن به تن

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این عبارت حدیث نبوی شریف که: (بعد از آن در آب حیات انداخته می شوند)، در روایت دیگری به اینگونه آمده است که: (بعد از آن در آب حیاء انداخته می شوند)، و این شک در بین دو روایت از (مالک) یکی از روات حدیث است، و آنچه که مناسب به این مقام است، همان معنی اول، یعنی: (آب حیات) است، و (آب حیات) عبارت از نهری است که اگر کسی در آن غوطه می خورد، دوباره زنده می شود.

(۲) در مورد رفتن مسلمان به دوزخ سه نظر وجود دارد:

نظر اول که می گوید: با داشتن ایمان معصیت تأثیری ندارد، و بنابراین نظر، شخص مؤمن هرگناهی که داشته باشد، به دوزخ نمی رود، و ایمانش مانع از رفتنش به دوزخ می شود. نظر دوم که می گوید: گناه مؤمن و بالأخص گناه کبیره، سبب خلودش در دوزخ می گردد، زیرا چنین شخصی اگر دارای ایمان واقعی می بود، از ارتکاب کبائر خودداری می کرد. و بالاخره نظر سوم که نظر اهل سنت و جماعت است که می گویند: هر مسلمان اگر شفاعت انبیاء، و صالحین و شهداء، شامل حالش نگردد، به اندازه گناهایش در دوزخ عذاب می شود، و بعد از آن از عذاب نجات می یابد، مگر آنکه مرتکب گناهی شده باشد که شفاعت شفاعت کنندگان شامل حالش نشود، و این حدیث نبوی شریف به طور سریح مؤید نظر سوم است.

دارند، ولی پیراهن بعضی از آن‌ها [آنقدر کوتاه است] که تا سینه آن‌ها است، و پیراهن بعضی از آن‌ها از این هم کوتاه‌تر است، و عمر بن خطاب به من عرضه شد، و دیدم پیراهنی پوشیده است که آن را با خود می‌گشدد.
گفتند: یا رسول الله! این را چه تعبیر می‌کنید؟
فرمودند: «دین‌داری»^(۱).

۱۳ - باب: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۱۳]: حياء از ايمان است

۲۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعْظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعُهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ» [رواه البخاری: ۲۴].

۲۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شخصی از انصار را دیدند که برادر خود را به سبب حياء و شرم [زیادی] که داشت پند می‌داد [ملامت می‌کرد].
پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «او را به حالش بگذار، زیرا شرم و حیا داشتن از ایمان است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در این حدیث دین به پیراهن تشبیه شده است، و این تشبیه بلیغی است، زیرا همچنانی که پیراهن عورت انسان را از چشم مردم پنهان نگه می‌دارد، دین نیز سبب حفاظت انسان از دخول دوزخ می‌گردد.

(۲) نباید از این حدیث اینطور فهمیده شود که عمر بن خطاب رضی الله عنه بر همه صحابه و از آن جمله بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فضیلت دارد، زیرا حدیث دلالت بر این ندارد که کسان دیگری چنین پیراهن درازی نداشتند، و علاوه بر آن، این حدیث دلالت بر افضلیت عمر رضی الله عنه بر کسانی دارد که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم عرضه شده بودند، و در حدیث نیامده است که ابوبکر صدیق هم برای نبی کریم صلی الله علیه و سلم عرضه شده بود، پس بنا به احادیث دیگری که در این مورد رسیده است، و به اجماع امت، افضل این امت بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۴- باب: فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ

باب [۱۴]: اگر توبه کردند و نماز را اقامه نمودند، و زکات دادند، آن‌ها را به حال شان بگذارید

۲۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» [رواه البخاری: ۲۵].

۲۴- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «به من امر شده است که با مردم تا آن وقت به جنگ ادامه دهم که بگویند: خدای دیگری جز خدای یگانه نیست، و محمد پیامبر خدا است، و نماز بخوانند، و زکات بدهند، و چون چنین کردند، جان و مال خود را از من محفوظ داشته‌اند، مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است، و حساب آن‌ها با خدا است»^(۱).

(۱) گویند: برادر آن شخص از حیاء و شرم زیادی که داشت، حق خود را از دیگران مطالبه کرده نمی‌توانست، از این جهت برادرش او را مورد ملامتی قرار می‌داد، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم حیاء داشتن آن شخص را تمجید کرده و فرمودند: «حیاء داشتن علامت ایمان داشتن است»، پس کسی که شرم و حیاء ندارد، ایمانش کامل نیست، حتی بعضی از حکماء گفته‌اند که: حد فاصل معنوی بین انسان و حیوان شرم و حیاء است.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به صیغه (إن) مؤکد نمودند که حیاء از ایمان است، سببش این است که آن شخصی که برادرش نسبت به داشتن حیاء زیاد مورد ملامتی قرار داده بود، منکر این بود که حیاء از ایمان است، از این جهت لازم بود تا این امر به شکل مؤکد برایش گفته شود.

(۳) شکی نیست که تمام نعمت‌ها از صحت بدن، و مال و دارائی، و زن و فرزند و غیره از طرف خداوند متعال است، این از یک طرف، و از طرف دیگر خداوند متعال حاضر و ناظر بر همه اعمال بندگان خود می‌باشد، و کسی که این نعمت‌های خداوندی را در حضور خدا، وسیله برای معصیت خدا و رسولش قرار می‌دهد، شخصی است که از حیاء و شرم به دور است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء می‌گویند: از این حدیث اینطور دانسته می‌شود که اگر کسی نماز را ترک کرد، ولو آنکه معتقد به وجوبش باشد، باید کشته شود، ولی امام عینی این چنین استنباطی را صحیح

نمی‌داند، زیرا حدیث نبوی شریف دلالت بر قتال دارد، و قتال مستوجب قتل نیست، و اقوال علماء در مورد کسی که نماز را عمدا ترک می‌کند قرار ذیل است:

أ- در نزد امام شافعی رحمته الله کسی که حتی یک نماز را عمدا ترک کند، باید با شمشیر گردنش زده شود، و چون این مجازات حدی از حدود شریعت است، لذا بعد از کشته شدن باید بر وی نماز خوانده شود و در قبرستان مسلمانان دفن گردد.

ب- امام احمد بن حنبل رحمته الله می‌گوید: کسی که نماز را قصدا ترک می‌کند، کافر گردیده و از ملت اسلام خارج می‌شود، و حکمش حکم مرتد است، لذا بعد از کشته شدن نه بر وی نماز خوانده شود، و نه در قبرستان مسلمانان دفن گردد.

ج- امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید تارک نماز باید حبس شود، تا وقتی که از ترک نماز توبه کرده و نمازش را اداء نماید.

و در مورد زکات، عامه علماء می‌گویند که: اگر کسی زکات مالش را اداء نمی‌کند، باید به زور از وی گرفته شود، و اگر به سبب ندادن زکات به مقاتله و جنگ برخاست، باید با وی مقاتله شود، چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه با کسانی که از دادن زکات خودداری نموده بودند، با آنها به مقاتله برخاست، و اینکه علماء کشتن مانع زکات را اجازه نمی‌دهند سببش این است که می‌توان زکات را بزور از وی گرفت، ولی نماز را نمی‌توان به زور بر سرش اداء نمود.

۲) چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصمیم گرفت که با مانعین زکات به جنگ بپردازد، و عمر مانعش از این کار شد، هیچکدام از آنها و کسانی که در آنجا حاضر بودند، از این حدیث ابن عمر اطلاع نداشتند، ورنه لزومی نبود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اقدام جنگ با مانعین زکات به قیاس پرداخته و بگوید که: (هرکس که بین نماز و زکات فرق بگذارد با وی به جنگ خواهم پرداخت، زیرا قرآن مجید زکات و نماز را باهم ذکر کرده است)، و همچنین اگر عمر رضی الله عنه از این حدیث اطلاع می‌داشت، هرگز برایش جای برای اعتراض بر اقدام ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با مانعین زکات باقی نمی‌ماند.

امام عینی رحمته الله می‌گوید: اینکه ابن عمر رضی الله عنهما در آن وقت برای آنها از این حدیث خبر نداد، شاید به این سبب بود که در این مجلس حاضر نبود، و یا اگر حاضر بود، این حدیث در آن مجلس بیادش نیامده بود.

و گرچه احتمال اول قوی به نظر می‌رسد، ولی احتمال دوم چندان قوی نیست، زیرا اینکه راوی حدیث چنین حدیثی را در جای که تذکرش مناسب است، فراموش کند، تا اندازهٔ دور به نظر می‌رسد، پس آنچه که باقی می‌ماند همان احتمال اول است، و احتمال ممکن دیگر اینکه: با وجود به خاطر داشتن این حدیث، چون دلیل ابوبکر رضی الله عنه قناعت کننده به نظرش رسید، لزومی ندید که دلیل دیگری را بر آن بیفزاید، خصوصا آنکه ابوبکر رضی الله عنه به جزء اخیر این حدیث که می‌گوید (مگر به حق اسلام) نیز استدلال جست، والله تعالی أعلم بالصواب.

۱۵ - باب: مَنْ قَالَ: إِنَّ الْإِيمَانَ هُوَ الْعَمَلُ

باب [۱۵]: کسی که می گوید: ایمان عبارت از عمل است

۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ» [رواه البخاری: ۲۶].

۲۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد که: کدام عمل بهتر [و ثواب آن بیشتر] است؟ فرمودند: «ایمان به خدا و رسول او»، گفته شد: بعد از آن کدام عمل بهتر است؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا»، گفته شد که: بعد از آن کدام عمل بهتر است؟ فرمودند: «حج مقبول»^(۱).

۳) و از احکام دیگر متعلق به این حدیث آنکه: ما در این دنیا با مردم به اساس چیزی برخورد می‌نماییم که از آن‌ها سرمی‌زند، و چیزهای را که از ما پوشیده نگه می‌دارند، حساب آن‌ها در آخرت با خدا است، زیرا هیچ چیزی از هیچکسی بر خداوند متعال پوشیده نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث در جواب کسی که پرسیده بود بهترین اعمال کدام است؟ فرمودند که: جهاد فی سبیل الله، و در حدیث مشابهی فرمودند که بهترین اعمال ادای نماز، و بعد از آن احسان به والدین، و بعد از آن جهاد است، و در حدیث مشابه دیگری - طوری که قبلاً گذشت - فرمودند که بهترین مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند، و طوری که علماء گفته‌اند سبب این اختلاف، اختلاف حالت سائل است، و این معنی بهترین اعمال نظر به فلان شخص، جهاد فی سبیل الله، و نظر به شخص دیگری بهترین اعمال ادای نماز، و بعد از آن بر والدین، و بعد از آن جهاد است، و نظر به شخص دیگری آن است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند، و طوری که می‌گویند: (لکل مقام مقال)، و به این موضوع قبلاً نیز اشاره نمودیم.

۲) مراد از (حج مبرور) حجتی است که مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد، و حجتی مورد قبول خداوند متعال قرار می‌گیرد که: از مال حلال باشد، و خاص برای خدا اداء باشد، و در وقت ادای آن، شخص حاجی مرتکب عمل خلاف شرعی نگردیده باشد، و علامت قبول حج آن است که حالت شخص حج کننده بعد از حج کردن، بهتر از حالت وی پیش از حج کردن گردد، و کسی که بعد از حج کردن، راه و رویه‌اش در تعامل با مردم، و یا در طاعت و عبادت، بدتر از حالتش پیش از حج کردن می‌گردد، کسی است که از خدا برگشته است نه از خانه خدا.

۱۶- باب: إِذَا لَمْ يَكُنِ الْإِسْلَامُ عَلَى الْحَقِيقَةِ

باب [۱۶]: زمانی که اسلام به حقیقت نباشد

۲۶- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ عَنْ فَلَانٍ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا» فَسَكَتُ قَلِيلًا، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي، فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فَلَانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا». فَسَكَتُ قَلِيلًا ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي، وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةً أَنْ يَكُفَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ» [رواه البخاری: ۲۷].

۲۶- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای گروهی از مردم در حالی که من نشسته بودم چیزهای را بخشش دادند، ولی برای شخصی که او را از همه بهتر گمان می کردم، چیزی ندادند^(۲).
گفتم یا رسول الله! چرا برای فلانی چیزی ندادید؟ به خداوند سوگند است که او را شخص مؤمنی می پندارم.
فرمودند: «[مؤمن است] یا مسلمان»؟^(۳).

۱- وی سعد بن مالک بن وهیب قرشی است، یکی از عشره مبشره به جنت است، فرماندهی لشکر مسلمانان را در جنگ قادسیه با فرس بر عهده داشت، و فرس را هزیمت داد، دارای فضایل بسیاری است، و آخرین کسی از عشره مبشره است که وفات کرده است، بیش از هفتاد سال عمر کرد، و در سال پنجاه و هفت هجری در عقیق که در ده میلی مدینه منوره واقع است وفات نمود، و بر روی شانه های مردم به مدینه شریف آورده شد، و در بقیع دفن گردید، امام بخاری بیست حدیث را از وی روایت کرده است، أسد الغابه (۲/۲۹۰-۲۹۳).

۲- این شخص را که سعد رضی الله عنه از همه بهتر گمان می کرد، جعیل بن سراقه ضمری از مهاجرین بود، و این شخص نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان خواسته بود تا برایش چیزی بدهند، ولی روی مصلحتی که خود نبی کریم صلی الله علیه و آله در آخرین این حدیث بیان می کنند، برای این شخص چیزی ندادند، بلکه همه آن اموال را برای گروه دیگری از مردمان دادند.

۳- اسلام عبارت از اعمال ظاهری مانند: نماز خواندن، روزه گرفتن، حج کردن و امثال این ها است، ولی ایمان عبارت از تصدیق قلبی به (مؤمن به) است، و سبب نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حکم بر ایمان

اندک زمانی ساکت شدم، باز معرفتم با این شخص مرا بر آن داشت که گفته‌ام را دوباره تکرار کرده و بگویم: یا رسول الله! چرا برای فلانی چیزی نداید؟ به خداوند سوگند است که او را شخص مؤمنی می‌پندارم.

فرمودند: «[مؤمن است] یا مسلمان»؟

اندکی سکوت کردم، و باز معرفتم در باره آن شخص مرا بر آن داشت تا گفته‌ام را تکرار نمایم.

پیامبر خدا ﷺ باز همان گفته خود را تکرار نموده و فرمودند: «ای سعد! من برای شخصی چیزی می‌دهم، در حالی که شخص دیگری را نسبت به او بیشتر دوست می‌دارم، و سببش این است که [اگر برای آنکه خیلی دوستش نمی‌دارم چیزی ندهم] می‌ترسم [که به کفر برگردد، و به سبب کفرش] خداوند او را به دوزخ سرنگون سازد»^(۱).

آن شخص همین چیز بود، یعنی: باید سعد به اساس اعمال ظاهری آن شخص شهادت به مسلمان بودنش می‌داد، نه به مؤمن بودنش، زیرا ایمان اعمال قلبی است، و اعمال قلبی را جز خداوند کس دیگری نمی‌داند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) شفاعت کردن در نزد حکام و غیر حکام جهت رساندن حق به حقدارش جواز دارد.
- (۲) اگر کسی شفاعت شفاعت‌کننده را رد می‌کند، باید سبب آن را برایش بیان نماید.
- (۳) (ولی امر) باید مالی را که در تحت تصرفش می‌باشد، برای مصلحت اسلام و مسلمین به مصرف برساند، و جانب دوستی و خویشاوندی را در این مورد فراموش نماید.
- (۴) افراد رعیت حق دارند تا در مورد حق خود و دیگران با ولی امر مناقشه و گفتگو نمایند، چنانچه حق دارند تا از اولیای امور در مورد تصرفشان در بیت المال مسلمین بازخواست و استفسار نمایند.
- (۵) نباید نسبت به هیچکسی حکم کرد که به طور یقین از اهل بهشت است، مگر کسی که بهشتی بودنش به نص ثابت شده باشد، مانند: عیسیٰ بن مریم.
- (۶) اقرار به زبان تا وقتی که مقتدر به اعتقاد قلبی نباشد، عندالله فائده ندارد.

۱۷- باب: کُفْرَانِ الْعَشِيرِ وَكُفْرُ دُونِ كُفْرِ

باب [۱۷]: ناشکری از شوهر و ناشکری‌ها متفاوت است

۲۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ، يَكْفُرْنَ» قِيلَ: أَيْكُفْرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ» [رواه البخاری: ۲۹].

۲۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دوزخ را دیدم، و دیدم که اکثر اهل دوزخ زن‌ها هستند، [و این به سبب] کفران [یعنی: ناشکری] آن‌ها است».

کسی پرسید: مگر به خدا کفر می‌ورزند؟

فرمودند: [نه خیر] «نا شکری شوهر را می‌کنند، ناشکری احسان [شوهر] را می‌کنند، اگر تمام عمر برای یکی از آن‌ها احسان کنی، و چون از تو اندک تقصیری به بیند می‌گوید: من از تو هیچ خوبی ندیدم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) کفر در لغت به معنی (پوشاندن) است، از این جهت است که می‌توان زارع یعنی کشتمند را کافر گفت، زیرا دانه را در زیر خاک پنهان کرده و می‌پوشاند، و کافر را از آن جهت کافر می‌گویند که حق را دانسته و می‌پوشاند، و کفر به معنی (ناسپاسی) نیز می‌آید و از آن جمله این قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ﴾ [النحل: ۱۱۲]، یعنی: خداوند مردم قریه را مثال می‌آورد که آرام و آسوده خاطر بودند، و از هر مکانی روزی فراوان به آن‌ها می‌رسید، اما به نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند، و طوری که خود نبی کریم صلی الله علیه و آله توضیح می‌دهند مراد از کفری که در این حدیث نبوی شریف آمده است، همین نوع کفر، یعنی ناسپاسی در مقابل نعمت است.

۲) زن‌هایی که چنین صفت نا پسندی دارند، یعنی خاصیت‌شان این است که تمام خوبی‌ها و نیکی‌های شوهر خود را فراموش کرده و اگر ازی وی اندک تقصیری ببینند می‌گویند که من در تمام عمر از تو هیچ خوبی ندیدم، بکوشند تا از چنین صفت ناپسندی اجتناب ورزند، و احسان و نیکی‌های شوهر خود را همیشه در نظر داشته باشند، و اگر از شوهر خود تقصیری خلاف

۱۸- باب: الْمَعَاصِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَلَا يُكْفَرُ صَاحِبُهَا بِإِزْتِكَابِهَا إِلَّا بِالشَّرْكِ

باب [۱۸]: گناهان از اخلاق جاهلیت است و مرتکب گناهان کافر نمی شود مگر به شرک

۲۸- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَابَبْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ حَوْلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ» [رواه البخاری: ۳۰].

۲۸- از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی را دشنام دادم، [و دشنام آن بود که] که نسبت به مادرش به وی طعنه دادم.

خواهش خود می بینند، با یادآوری از احسان و خوبی های گذشته اش، تقصیری فعلی اش را در نظر نگیرند، زیرا انکار زن از احسان شوهر، طوری که از ظاهر این حدیث دانسته می شود، از گناهان کبیره است.

۳) و چیز دیگری که قابل ذکر است این است که سبب دوزخی بودن زن ها، زن بودن آن ها نیست، بلکه طوری که حدیث نبوی شریف بر آن صراحت دارد، کفران نعمت و انکار احسان شوهر است، و زن های که چنین صفت بدی ندارند، اگر مرتکب گناه دیگری که مستوجب دوزخ است نشوند، از اهل دوزخ نمی باشند.

۴) همانطوری که زن نباید نیکی ها و خوبی های شوهرش را فراموش کند، شوهر نیز نباید خوبی ها و نیکی های همسرش را فراموش نموده و به اندک سببی برایش بگوید که در تمام عمر خود از تو هیچ خوبی و کار نیکی ندیدم، و اگر به ناحق با وی به چنین شکل ظالمانه برخورد می کند، به اساس قیاس، وعیدی که برای زن آمده است، متوجه شوهر نیز می باشد، والله تعالی أعلم بالصواب.

۱- وی جندب بن جناده بن قیس غفاری و از بزرگان صحابه است، پنجم نفری است که مسلمان شده است، بعد از اینکه مسلمان شد، اسلام خود را برملا ساخت، مشرکین بر او هجوم آورده و او را آنقدر زدند که بیهوش شد، عباس رضی الله عنه او را نجات داد، و چون فردا شد، باز به ندای بلند گفت: (أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله)، باز مشرکین بر وی هجوم آورده و تا سرحد بیهوشی او را زدند، و باز عباس رضی الله عنه آمده و او را از دست آن وحشیان خلاص کرد، خیلی عابد و زاهد بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره وی فرموده بودند که: «ابو ذر در زهد خود مانند عیسی ابن مریم است، و علی رضی الله عنه گفته است که: (ابو ذر علمی را آموخته است، که دیگران از آموختن آن

پیامبر خدا ﷺ برایم فرمودند: «ای ابوذر! به سبب مادرش به او طعنه میزنی؟ هنوز اخلاق جاهلیت در تو موجود است، مزدوران شما برادران شما هستند، خداوند ایشان را زیر دست‌تان قرار داده است، کسی که برادرش نزدش مزدور است، از طعامی که می‌خورد برایش طعام بدهد، و از لباسی که می‌پوشد برایش لباس بپوشاند، و آن‌ها را به کاری بالاتر از توان آن‌ها مکلف نسازید، و اگر مکلف ساختید، با آن‌ها کمک نمائید»^(۱).

۱۹- باب: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾

باب [۱۹]: اگر دو گروه از مسلمانان باهم به جنگ افتادند، بین آن‌ها صلح کنید

۲۹- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا تَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيَفَيْهِمَا الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ»، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بِالْمَقْتُولِ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ» [رواه البخاری: ۳۱].

عاجز اند)، وی شخصی بلند قامت و تنومندی بود، و در ریزه در سال سی و یک هجری وفات نمود، (أسد الغابه: ۵/۱۸۶-۱۸۸).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند شخصی را که ابوذر رضی الله عنه دشنام داده، و نسبت به مادرش به وی طعنه داده بود، بلال رضی الله عنه بود، و امام بخاری در ادب مفرد از ابوذر روایت کرده است که گفت: مادر بلال عجمی (غیر عرب) بود، و من به این چیز بر وی طعنه دادم، و در روایت دیگری آمده است که ابوذر رضی الله عنه گفت: من برایش بچه سیاه‌پوست گفته بودم.

(۲) چون ابوذر رضی الله عنه این سخن را از پیامبر خدا ﷺ شنید، خود را بر زمین انداخت، و رخسارش را بر خاک گذاشت و گفت: سوگند به خدا، تا وقتی که بلال نیامده و رخسارم را با هردو پایش پایمال نکند، رخسارم را از خاک برنخواهم داشت، و بلال آمد و رخسارم را پایمال کرد، و از آن به بعد ابوذر رضی الله عنه از هر طعامی که می‌خورد، و از هر لباسی که می‌پوشید، برای مزدوران خود طعام و لباس می‌داد.

۲۹- از ابوبکر رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «وقتی که دو نفر مسلمان شمشیر به دست گرفته و به جان هم می افتند، آنکه بکشد و آنکه کشته شود، در دوزخ است».

گفتم: یا رسول الله! آنکه می کشد درست، ولی گناه آنکه کشته می شود چیست؟ فرمودند: «او هم قصد داشت تا آن دیگری را بکشد»^(۲).

۱- وی نفع بن حارث ثقفی است، وقتی که طائف در محاصره مسلمانان بود، وی از دیوار قلعه طائف ذریعۀ (غرغره) که به عربی آن را (بکره) می گویند پایان شد، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و از همان روز به نام ابوبکر مکنی گردید، و او را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آزاد کردند، از فضلاء و صالحین صحابه است، و بسیار عبادت می کرد، تا آنکه در بصره در سال پنجاه و دو هجری وفات یافت، امام بخاری رحمه الله از وی چهارده حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۵/۱۵۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چون احنف بن قیس رضی الله عنه تصمیم گرفت که در پهلوی علی رضی الله عنه به جنگ بپردازد، ابوبکر رضی الله عنه این حدیث را برایش گفت، ولی وی نسبت به اینکه علی رضی الله عنه را در جنگ هایش بر حق می دانست، با وی همراهی و همکاری نمود، گویا نظرش این بود که این حدیث مورد خاصی دارد، و آن در وقتی است که طرف حق واضح نباشد، و اینکه ابوبکر رضی الله عنه این حدیث را برای احنف بن قیس بیان کرد تا به جنگ اشتراک نکند، نظرش این بود که موجب این حدیث عام است، و چون جنگ های که در زمان علی رضی الله عنه رخ داده بود بین دو گروه از مسلمانان بود، لذا اشتراک در چنین جنگ های را روا نمی دانست.

(۲) از این حدیث نبوی شریف دانسته می شود که اگر کسی تصمیم به ظلم و تعدی می گیرد، و بر این کار عملاً اقدام می نماید، ولو آنکه به سببی از اسباب نتواند به کاری که اقدام نموده است جامه عمل بپوشد گنهکار می گردد، ولی اگر تصمیم به ظلم و تعدی گرفته و پیش از اقدام به آن کار ظالمانه، از آن کار منصرف می گردد، از مجرد تصمیم گرفتن به ظلم، بر وی گناهی نیست، زیرا در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی می گویند که خداوند متعال می فرماید: «وقتی که بنده ام تصمیم به کار بدی بگیرد، ولی آن را عملی نسازد، آن کار بد را بر وی نوشته نکنید».

۲۰- باب: ظَلَمٌ دُونَ ظَلَمٍ

باب [۲۰]: ظلم دارای مراتبی است

۳۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّنَا لَمْ يَظْلَمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [رواه البخاری: ۳۴].

۳۰- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «چون این قول خداوند نازل گردید که: ﴿کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را ملبس به ظلم نکرده‌اند﴾ [از آتش دوزخ در امان هستند]»^(۲).

۱- وی عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی است، ششم کسی است که مسلمان شده است، اولین کسی است که قرآن را در مکه به صدای بلند تلاوت کرده است، و به همین سبب مشرکین او را بسیار لت و کوب نموده و تعذیب کردند، در تمام غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشته است، عمر بن خطاب رضی الله عنه او را به حیث معلم به کوفه فرستاد، و گویند که اساس فقه اهل کوفه که فقه حنفی باشد، از عبدالله بن مسعود است، دارای فضائل و مناقب بسیاری است، وی در سال سی و دو هجری در مدینه منوره به سن شست و چند سالگی وفات نمود، و در بقیع دفن گردید، (أُسْدُ الْغَابَةِ: ۲۵۶/۳ - ۲۶۰).

۲- نصوص شرعی دارای منطوق و مفهوم است، و باز مفهوم بر دو قسم است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف، و این موضوع در علم اصول فقه به طور مفصل مذکور است، و آنچه که در این آیه کریمه سبب خوف صحابه رضی الله عنهم گردیده بود، مفهوم مخالف این آیه کریمه بود، زیرا منطوق آن دلالت بر این دارد که: اگر کسی ایمان آورده باشد، و در دوره ایمان خود مرتکب ظلمی نشده باشد، از عذاب خدا و آتش دوزخ در امان است، و مفهوم مخالف آن این است که: کسی ایمان آورده باشد، و در دوره ایمان خود مرتکب ظلمی شده باشد، از عذاب خدا و آتش دوزخ در امان نیست، و چون لفظ (ظلم) نکره و در سیاق نفی آمده است، فائده عموم را می‌دهد، لذا معنایش چنین می‌شود که: اگر کسی ایمان آورده و مرتکب ظلمی ولو آنکه اندک باشد می‌گردد، از عذاب خدا و آتش دوزخ در امان نیست، و همان بود که صحابه رضی الله عنهم در هراس افتاده و با خود گفتند: چون هیچکسی نیست که مرتکب هیچ ظلمی - ولو آنکه اندک باشد - نشده باشد، لذا ما از آتش دوزخ در امان نیستیم، و به همین سبب بود که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توضیح خواستند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب آن‌ها فرمودند که: مراد از ظلم در این آیه کریمه شرک است، یعنی: کسی که ایمان آورده باشد، و بعد از ایمان

صحابه‌های پیامبر خدا ﷺ گفتند: از ما کیست که ظلمی نکرده باشد؟
و همان بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل ساخت: ﴿به تحقیق که شرک،
ظلم بزرگی است﴾^(۱).

۲۱- باب: عَلَامَاتِ الْمُنَافِقِ

باب [۲۱]: علامات شخص منافق

۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ» [رواه البخاری: ۳۳].
۳۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «علامت منافق سه چیز است: چون سخن بزند دروغ می‌گوید، و چون وعده بدهد وعده خلافی می‌کند، و چون امانتی برایش سپرده شود خیانت می‌کند»^(۲).

آوردن به شرک نگرانیده باشد، از آتش دوزخ در امان است، ولی اگر دوباره به شرک برگردد، در امان نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از ظلم در این آیه کریمه، شرک است نه ظلم دیگری، زیرا ظلم دارای انواع و مراتبی است، و بالاترین مرتبه آن شرک است، و مراد از ظلم در این آیه مبارکه همین چیز است.
(۲) از این حدیث نبوی شریف اینطور دانسته می‌شود که گناه به هر اندازه که باشد، شرک نامیده نمی‌شود، و کسی که بخدا شرک نیاورده باشد، هدایت یافته و در امان است.
(۳) شاید کسی بگوید که این احتمال موجود است که اشخاص گنهکار به اندازه گناه خود در قیامت عذاب شوند، پس در این صورت در امان بودن چه معنی دارد؟ در جواب باید گفت که مراد از آن، در امان بودن از خلود در عذاب است، و اینکه این شخص - بعد از عذاب - از دوزخ یافته است، در واقع در امان مانده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) منافق کسی است که ظاهرش بر خلاف باطنش باشد، و نفاق بر دو نوع است، نفاق عقیدوی و نفاق عملی، کسی که ظاهرش دلالت به اسلام داشته باشد، ولی در باطن برخلاف این چیز باشد، این نفاقش نفاق کفر است، و کسی که در غیر موضوع عقیده ظاهرش با باطنش فرق داشته باشد، این نفاقش نفاق عملی است، و کافر شمرده نمی‌شود.

(۲) مراد از این علامات سه گانه آن است که چون این هر سه خاصیت در کسی جمع شد، این شخصی منافق شمرده می‌شود، و بعضی از علماء نظرشان این است که این علامات سه گانه

۳۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّفَاقُ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» [رواه البخاری: ۳۴].

۳۲- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چهار چیز است که اگر در شخصی موجود شد، آن شخص منافق خالص است، و اگر یکی از آن‌ها در وی موجود شود، بخصلتی از خصائلی نفاق متصف گردیده است، مگر آنکه آن خصلت را ترک نماید.

وقتی که امانتی برایش سپرده شود، در آن خیانت می‌کند، و وقتی که سخن بگوید دروغ می‌گوید، و وقتی که عهد و پیمان ببندد، عهد شکنی می‌کند، و وقتی که جنگ و جدال کند، فحش و دشنام می‌دهد»^(۱).

فردی است نه مجموعی، به این معنی که: هریک از این علامات سه گانه که در کسی موجود شود، دلالت بر منافقت آن شخص دارد، و فرقی که هست در مراتب نفاق است، به این معنی که اگر کسی باشد که همه این علامات در وی موجود باشد، منافقی است که نفاق را به حد کمال رسانده است، و نفاقش نسبت به کسی که یک و یا دو علامت از این علامات در وی وجود دارد، بیشتر است، و همچنین کسی که دارای دو علامت از این علامات سه گانه باشد، نفاقش از کسی که فقط دارای یکی از این علامات سه گانه باشد بیشتر است، و کسی که تنها یک علامت از این علامات سه گانه در وی وجود داشته باشد، کسی است که نفاقش از آن دو گروه دیگر کمتر است، ولی با آن‌هم منافق شمرده می‌شود، و حدیث آتی همین قول را ترجیح می‌دهد.

۳) اصل دیانت مبتنی بر سه چیز است: قول، نیت، و عمل، و کسی که دروغ می‌گوید، قولش فاسد است، و کسی که وعده‌خلافی می‌کند، نیتش فاسد است، و کسی که امانت را خیانت می‌کند، عملش فاسد است، و به این اساس چیزی از دینش سالم باقی نمی‌ماند، و از این جهت است که از زمره منافقان محسوب می‌گردد، و با اینکه نبی کریم صلی الله علیه و آله مسلمانان را از چنین رذایل و اعمال زشتی برحذر داشته‌اند، ولی متأسفانه کسان بسیاری را می‌بینیم که نه از دروغ گفتن خودداری می‌کنند، نه از وعده‌خلافی، و نه از خیانت در امانت، و حتی بر علاوه از این رذایل سه گانه، مرتکب گناهان بسیار دیگری نیز می‌شوند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه که در حدیث گذشته ذکرش رفت، علامات نفاق است، و آنچه که در این حدیث آمده است، بیانگر حقیقت نفاق است، بنابراین کسی که در وی همه این صفات بد موجود گردد، منافق حقیقی است.

۲۲- باب: قِيَامُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۲]: زنده داشتن شب قدر از ایمان است

۳۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [رواه البخاری: ۳۵].

۳۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که شب قدر را به اساس ایمان و طلب ثواب از خدا زنده نگه دارد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود»^(۱).

- باب: الْجِهَادُ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۳]: جهاد از ایمان است

۳۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيْمَانٌ بِي وَتَصَدِيقٌ بِرُسُلِي، أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرِ أَوْ

(۲) از مجموع این حدیث، و حدیث قبل از آن اینطور دانسته می‌شود که صفات منافق پنج چیز است، سه صفت آنچه که در حدیث اول آمده است، و دو صفت دیگر غیر از آن سه صفت در حدیث دوم، که عبارت از عهدشکنی در عهد و پیمان، و دشنام دادن در وقت جنگ باشد، وی در واقع علامات نفاق همان سه چیزی است که در حدیث اول آمده است، زیرا عهدشکنی نوعی از خیانت در امانت، و دشنام دادن در وقت جنگ، نوعی دروغ گفتن در وقت سخن زدن است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از زنده نگهداشتن شب قدر آن است که این شب را به نماز و ذکر و دعا بگذرانند.
(۲) مراد از گناهان در این حدیث و در احادیث مشابه آن، گناهان صغیره است، و گناهان کبیره بدون توبه کردن از آن‌ها بخشیده نمی‌شود، چنان‌چه حقوق بندگان نیز تا وقتی که حق‌شان برای‌شان رسانده نشود، و یا رضایت آن‌ها حاصل نشود، قابل بخشیدن نیست، ولو آنکه شخص متجاوز که بر حقوق دیگران تجاوز نموده است، صد شب قدر را زنده نگه دارد، و یا صد بار توبه کند، و یا صد بار حج نماید، در تفصیل بیشتر این موضوع به کتاب (إرشاد الساری، إلی مناسک الملا علی القاری) (ص/۵۲۷-۵۳۹) مراجعه شود، و در مقدمه این موضوع را به تفصیل بیشتری بیان داشتیم.

غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، وَلَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوْدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ» [رواه البخاری: ۳۶].

۳۴- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به کسی که در راه او [به جهاد] بیرون شده باشد وعدهٔ ثواب داده و می‌گوید:

«کسی که خاص برای من، و به جهت تصدیق به پیامبران من، به جهاد بیرون شده باشد، یا او را با مزدی که حاصل کرده است^(۱)، و یا با غنیمتی که به دست آورده است، سلامت به خانه‌اش برمی‌گردانم، و یا [اگر شهید شود] جنت را نصیبش می‌سازم».

[و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند]: «و اگر سبب مشقت بر امت خود نمی‌گردیدم، از مشارکت در هیچ لشکری که به جهاد می‌رود، خودداری نمی‌کردم»^(۲).

«و دوست داشتم که در راه خدا کشته شوم و دوباره زنده گردم، و باز کشته شوم و دوباره زنده گردم، و باز کشته شوم»^(۳).

۱- مراد از (مزد) ثواب اخروی است، و این در صورتی است که غنیمتی به دست نیاورده باشد، و اگر غنیمتی به دست آورده باشد، هم ثواب می‌برد، و هم غنیمت.

۲- و سبب مشقت امت در رفتن نبی کریم صلی الله علیه و آله به هر لشکری جهادی آن بود که در این صورت بر همگان لازم می‌گردید که با ایشان به جهاد بروند، و تخلف برای هیچ‌کس روا نبود، و البته مشارکت به جهاد برای همگان در همه وقت، خالی از مشقت نیست.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جهاد و شهادت در راه خدا دارای مرتبه بس بلندی است.

(۲) اگر در بین دو مصلحت تعارض واقع شود، باید به اهم آن‌ها عمل شود، چنان‌چه پیامبر خدا مصلحت به مشقت نیفتادن امت را بر مصلحت بیرون شدن به جهاد مقدم نمودند.

(۳) جهاد فرض کفایه است نه فرض عین، زیرا اگر فرض عین می‌بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هیچ وجه از رفتن به جهاد خودداری نمی‌کردند، و اینکه جهاد در بعضی از حالات فرض عین می‌گردد، نظر به حالات و شروط خاصی است.

(۴) گرچه هر مسلمانی به بهشت می‌رود، و اینکه شهید فی سبیل الله در رفتن به بهشت اختصاص یافته است سببش این است که: دیگران در قیامت به بهشت می‌روند، و شهید به مجرد قبض روح به بهشت می‌رود، و این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]، دلالت بر این امر دارد، چنان‌چه احتمال دارد که رفتن شهید به بهشت به حالت خاصی باشد، و آن اینکه: در قیامت با مقربین بدون حساب و کتاب به بهشت

۲۴- باب: تَطَوُّعُ قِيَامِ رَمَضَانَ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۴]: تراویح خواندن در رمضان از ایمان است

۳۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [رواه البخاری: ۳۷].

۳۵- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که [شب‌های] رمضان را فقط به جهت ایمان و به طلب ثواب از خدا قیام نماید، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود»^(۱).

برود، زیرا شهادت سبب کفاره گناهان می‌شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلُّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنَ»، یعنی: تمام گناهان شهید به جز از قرض، برایش بخشیده می‌شود.

(۵) طوری که معلوم است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در حال حیات خود گفتند، و ترتیب ظاهری تقاضا می‌کرد که حالت آخر را حالت حیات ذکر می‌کردند، و می‌فرمودند که باز زنده شوم، ولی نسبت به دوست داشتن ثواب شهادت در راه خدا - که دارای مرتبه بسیار بلندی است - خواستند که ختم حالت‌شان بر شهادت باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از قیام شب‌های رمضان، نماز خواندن، قرآن خواندن، و ذکر خدا است، یعنی: مراد آن است که شخص این شب‌ها را به طاعت و عبادت خدا بگذراند، و اینکه آیا مطلوب قیام تمام شب است و یا جزئی از شب، نظرات متفاوتی وجود دارد، و البته در صورت توان، قیام بیشتر از قیام کمتر است، و با این‌همه طوریکه در احادیث بعدی خواهد آمد، نباید طاعت و عبادت به حد مشقت طاعت فرسا برسد.

(۲) مراد از این گناهان نیز طوری که در حدیث گذشته بیان داشتیم گناهان صغیره است، و طریق عفو گناهان کبیره توبه، و سقوط حقوق الناس، ادای آن حقوق و یا حصول رضایت صاحب حق است، برای تفصیل بیشتر در این مورد به کتاب عمده القاری جلد اول، صفحه (۳۴۶) مراجعه شود.

۲۵- باب: صَوْمُ رَمَضَانَ اخْتِسَابًا مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۵]: روزه گرفتن ماه رمضان برای خدا، از ایمان است

۳۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، إِيْمَانًا وَاخْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [رواه البخاری: ۳۸].

۳۶- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که ماه رمضان را به اساس ایمان و خاص برای خدا روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در آموزش گناهان به سبب انجام دادن کارهای نیک، مانند: قیام شب‌های رمضان، روزه گرفتن ماه رمضان، عمره کردن، حج کردن، وضوء ساختن، روزه گرفتن روز عاشوراء، روزه گرفتن روزه عرفه، وغیره، احادیث فراوانی آمده است، و شاید کسی بگوید: در صورتی که هریک از این اعمال نیک سبب آموزش گناهان می‌شود، پس چه لازم است که انسان همه این اعمال نیک را انجام دهد؟ زیرا هریک از این اعمال در محو گناهان و آموزش آن‌ها کافی است، و در این صورت حاجتی به انجام دادن عمل نیک دیگری نمی‌ماند، در جواب باید گفت:

اول آنکه: انسان هیچگاه خالی از گناهان صغیره نیست.

دوم آنکه: انجام دادن این اعمال نیک سبب می‌شود که تا شاید خداوند متعال بعضی از گناهان کبیره‌اش را نیز بیامزد، و فرضا اگر کسی باشد که گناهان کبیره نداشته باشد، این اعمال نیک سبب رفع درجاتش در نزد خداوند متعال می‌گردد، و البته از این چیز هیچ کسی بی‌نیاز نیست.

سوم آنکه: چون خداوند متعال انسان را توفیق به طاعت و عبادت خود داده، و هدایت را نصیبش می‌کند، این خود ایجاب می‌کند که به انجام نوافل و کارهای نیک شکر این توفیق و هدایت را بجا بیاورد، و از این سبب بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم همه این اعمال را نیک را انجام می‌دادند، و چون کسی به ایشان گفت که: خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است، پس چه حاجتی به این همه طاعات و عبادات [نفلی] دارید؟ فرمودند: آیا مگر بنده شکرگذاری نباشم؟

۲۶- باب: الدِّينُ يُسْرُ

باب [۲۶]: دین آسان است

۳۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ» [رواه البخاری: ۳۹].

۳۷- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«دین آسان است، و هرگز کسی در دین تشدد نکرده است مگر آنکه مغلوب گردیده است، پس میانه روی کنید، و آنچه را که می‌توانید انجام دهید، و بشارت پذیر باشید به ثواب خداوندی، و عبادت کنید در اول روز، و آخر روز، و پاره از شب»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) انسان باید در هرکاری و حتی در عبادات از میانه روی کار گرفته و تشدد نکند، و از همین سبب است که خداوند متعال طاعات و عبادات قابل تحملی را در اوقات معینی فرض کرده است. (۲) این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: (بشارت‌پذیر باشید به ثواب خداوندی)، دلالت بر این دارد که اگر کسی عبادتی را - چه فرضی و چه نفلی - انجام می‌دهد، در پهلوی خوف از خدا و اینکه شاید این طاعتش قبول نشود، باید امیدوار به رحمت خدا بوده، و به این امید باشد که خداوند متعال به فضل و رحمت خود این طاعتش را قبول نموده، و برایش ثواب بسیار بیشتری از آنچه که انجام داده است، عطا خواهد کرد.

(۳) در این حدیث نبوی شریف، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را که عبادت نفلی انجام می‌دهد، به مسافری تشبیه کرده‌اند که می‌خواهد طی سفر و به منزل برسد، و همانطوری که مسافر نمی‌تواند شب و روز بدون انقطاع به سفر ادامه دهد، ورنه از پا افتاده و از سفر می‌ماند، و بهترین وقت سفر برایش اول روز، و آخر روز، و پاره از شب است، همچنین شخصی که عبادت می‌کند و راه آخرت را می‌پیماید، نباید شب و روز بدون انقطاع به طاعت و عبادت مشغول شود، ورنه به مشقت افتاده و از عبادت باز می‌ماند، لذا بهترین وقت عبادت نفلی برایش همین اوقات سه‌گانه است، که اول روز، و بعد از زوال آفتاب، و چیزی از شب باشد، و بعضی‌ها می‌گویند که مراد از عبادت اول روز: نماز فجر، و مراد از عبادت آخر روز: نماز ظهر و نماز عصر، و مراد از عبادت پاره از شب: نماز مغرب و عشا است، ولی سیاق حدیث نبوی شریف بیشتر دلالت بر معنی اول دارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

۲۷- باب: الصَّلَاةُ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۷]: نماز از ایمان است

۳۸- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ، أَوْ قَالَ أَحْوَالِهِ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ «صَلَّى قَبْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قَبْلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَّاهَا صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ» فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى مَعَهُ، فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ مَكَّةَ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قَبْلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قَبْلَ الْبَيْتِ، أَنْكَرُوا ذَلِكَ [رواه البخاری: ۴۰].

۳۸- از براء رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اولین بار که به مدینه آمدند، به خانه یکی از اجداد - و یا خویشاوندان مادری خود از انصار - سکونت گزیدند^(۲).

و مدت شانزده و یا هفده ماه به طرف (بیت المقدس) نماز می خواندند، و آرزو داشتند که قبله به طرف بیت الله الحرام باشد.

و اولین نمازی را که [به طرف کعبه] اداء نمودند، نماز عصر بود، و گروهی از مردم این نماز را با ایشان اداء نمودند.

۱- وی براء بن عازب بن حارث انصاری است، در چهارده غزوه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک نمود، و اول این غزوات غزوه (أحد) و یا غزوه (خندق) است، و در جنگ جمل و صفین با علی رضی الله عنه بود، امام بخاری رحمه الله از وی سی و هشت حدیث روایت کرده است، و در کوفه سکنی گزین گردید، و در همانجا در سال هفتاد و دو هجری وفات نمود، أسد الغابه (۱/۱۷۱-۱۷۲).

۲- خانه را که پیامبر خدا برای بار اول در آن سکنی گزین گردیدند، خانه بنی عدی بن نجار بود، و این ها خویشاوندان مادری شان بودند، زیرا هاشم پدر عبدالمطلب که جد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زنی را از این خانواده به نام (سلمی) به نکاح گرفته بود، و (سلمی) زن شریفه بود، و شرطش در نکاح گرفتن آن بود که اختیارش به دست خودش باشد، به طوری که اگر از شوهرش بدش آمد، او را رها کرده و از خانه اش بیرون شود، و عبدالمطلب از همین (سلمی) است.

شخصی از کسانی که با پیامبر خدا ﷺ نماز خوانده بود، بیرون شد و رفت^(۱)، و به مسجدی رسید که مردم نماز می‌خواندند و در حالت رکوع کردن بودند^(۲)، برای آن‌ها گفت: به خداوند قسم است که من با پیامبر خدا ﷺ به طرف مکه نماز خواندم، آن‌ها [که سخن این شخص را شنیدید] همانطور که در حال نماز خواندن بودند، روی خود را به طرف کعبه نمودند.

یهود و اهل کتاب، از اینکه پیامبر خدا ﷺ به طرف (بیت المقدس) نماز می‌خواندند، خوشحال بودند، ولی هنگامی که قبله به طرف کعبه تغییر یافت، از این کار نکوهش کردند^(۳).

۱- این شخصی که با پیامبر خدا ﷺ نماز خوانده بود، و بعد از نماز خواندن بیرون شد و رفت، عباد بن بشر بن فیضی، و یا عباد بن نَهِیک بود.

۲- این مردم یا در حال رکوع کردن حقیقی بودند، و یا آنکه مراد از رکوع، نماز خوانده است، یعنی: در حال نماز خواندن بودند، و مسجدی که این شخص مردم را در حال نماز خواندن دید، مسجد مردم بنی حارثه بود، و اکنون به نام مسجد (قبلتین) یاد می‌شود، و به طرف غرب مسجد نبوی به فاصله تقریباً چهار و یا پنج کیلومتری آن قرار دارد، و این تغییر قبله در حالت نماز برای (اهل قباء) نیز واقع گردید، و قصه آن‌ها این‌شاء الله در (کتاب نماز) به تفصیل بیشتری خواهد آمد.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا ﷺ پیش از ظهر روز دو شنبه دوازدهم ربیع الأول، به مدینه منوره رسیدند، از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: (پیامبر خدا ﷺ در روز دو شنبه از مکه بیرون شدند، و در روز دو شنبه به مدینه رسیدند)، و از این روایت چنین دانسته می‌شود که مدت سفر هجرت پیامبر خدا ﷺ پانزده روز بود، زیرا ایشان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از بیرون شدن از شهر مکه سه روز در (غار ثور) بودند، و فاصله بین مکه مکرمه و مدینه منوره بین یازده الی دوازده روز است، و به این طریق می‌توان گفت که: مدت سفر هجرت نبی کریم صلی الله علیه و آله پانزده روز بوده است.

(۲) پیامبر خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده و یا هفده ماه با مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می‌خواندند، و بعد از آن ماموریت یافتند که به طرف کعبه معظمه نماز بخوانند، وقتی که به مکه مکرمه بودند، در وقت نماز خواندن بین دو رکن یمانی نماز می‌خواندند، به این طریق که کعبه را پیش روی خود قرار داده و نماز خواندن‌شان به طرف بیت المقدس بود.

(۳) نسخ احکام جواز دارد، و نسخ عبارت از آن است که حکمی جدیدی معارض با حکم سابق نازل گردیده، و حکم سابق نسخ گردد، و به آن عمل نشود.

(۴) نسخ بر چهار نوع است: نسخ قرآن به قرآن، نسخ سنت به سنت، نسخ سنت به قرآن، و نسخ قرآن به سنت، و همه این انواع چهارگانه در نزد جمهور علماء با شروط معین آن که در اصول فقه

۲۸- باب: حُسنِ إِسلامِ المرءِ

باب [۲۸]: اسلام حقیقی شخص

۳۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسَنَ إِسْلَامُهُ، يُكْفِّرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا» [رواه البخاری: ۴۱].

۳۹- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می‌فرمودند: «وقتی که شخصی مسلمان شود، و اسلامش حقیقی باشد، خداوند تمام گناهانی را که [پیش از مسلمان شدن] مرتکب شده بود می‌بخشد، و بعد از این، دوره حساب و مجازات است، از هرکار نیکی، ده برابر تا هفتصد برابر برایش ثواب داده می‌شود، و جزای کار بد به اندازه همان کار بد است، مگر آنکه خداوند متعال، آن گناه را برای وی ببخشد»^(۱).

مذکور است جواز دارد، ولی امام شافعی رحمه الله نسخ سنت به قرآن، و نسخ قرآن به سنت را جواز نمی‌دهد، و نسخ قبله از بیت المقدس به کعبه مشرفه از نوع نسخ سنت به قرآن است، زیرا رو آوردن به بیت المقدس در وقت نماز خواندن به سنت ثابت شده بود نه به قرآن، ولی کسانی که نسخ سنت را به قرآن جاز نمی‌دانند می‌گویند که رو آوردن به طرف بیت المقدس نیز به قرآن ثابت شده بود، و آن این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَوُجَّهَ اللَّهِ﴾ [البقره: ۱۱۵]، ولی این تاویل چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد، والله تعالی أعلم.

۵) اگر کسی قبله بر وی پوشیده شد، و به اساس اجتهاد خود به کدام طرفی نماز خواند، و بعد از آن معلوم شد که وی در اجتهاد خود خطا کرده است، بر وی لازم نیست که نمازش را دوباره بخواند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مدار و اساس ثواب دادن ده برابر و هفتصد برابر، اخلاص بنده است، یعنی هر قدر اخلاص بنده در انجام دادن کارهای نیک بیشتر باشد، به همان اندازه برایش ثواب بیشتری داده می‌شود، تا جایی که این ثواب برابر هفتصد عملی می‌شود که انجام داده است، و طوری که در احادیث دیگری آمده است، به اساس اخلاص کامل بنده می‌شود که ثوابش از هفتصد چند نیز تجاوز نماید.

۲۹- باب: أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ

باب [۲۹]: بهترین عبادت آن است که دوامدار باشد

۴۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: فُلَانَةٌ، تَذْكُرُ مِنْ صَلَاتِهَا، قَالَ: «مَهْ، عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ، فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ [رواه البخاری: ۴۳].

۴۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: در حالی که زنی نزدش نشسته بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

پرسیدند: این زن کیست؟

گفت: این فلان زن است، [و شروع کرد] به توصیف کردن از نماز خواندنش [که بسیار نماز می خواند].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ساکت باش! [عباداتی را] انجام دهید، که توان انجام دادن آن را داشته باشید، به خداوند قسم است تا وقتی که شما [از عبادت] ملول و خسته نشوید، خداوند [از ثواب دادن] ملول و خسته نمی شود».

۲) اگر کافر در حال کفر خود کارهای نیکی را مانند: خیرات دادن، وصله رحم، و دست گیری از فقراء و در ماندگان به قصد ثواب انجام می دهد، و بعد از آن مسلمان می شود، ثواب تمام آن اعمال نیک برایش نوشته می شود، و این امر در حدیث ابوسعید رضی الله عنه که بعد از این می آید به طور صریح بیان شده است.

۳) اگر کافر در حال کفر خود جنب شد، و در حال کفر غسل کرد، و بعد از آن مسلمان شد، بنابر قول راجح این غسلش صحت نداشته و باید دوباره غسل نماید، و اگر چه بعضی از علمای احناف غسل او را صحیح می دانند، حتی بعضی ها گفته اند که: اگر کافر در حال کفر خود وضوء ساخت، و بعد از آن مسلمان شد، وضویش صحت دارد، ولی آنچه که صحیحتر به نظر می رسد، همان نظر اول است، والله تعالی أعلم بالصواب.

۴) کسی که مرتکب گناهی می شود، سرنوشتش در آخرت در تحت مشیت خداوند متعال است، اگر خواسته باشد، به فضل و رحمت خود از وی عفو می کند، و اگر خواسته باشد، به عدل خود او را عذاب می کند.

و [عایشه رضی الله عنها می گوید]: بهترین عبادت در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عبادتی بود که عبادت کننده بر آن مداومت کند^(۱).

۳۰- باب: زیادة الایمان و نقصانیه

باب [۳۰]: زیادت و نقصان ایمان

۴۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ شَعِيرَةٌ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ بُرَّةٌ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ ذَرَّةٌ مِنْ خَيْرٍ» [رواه البخاری: ۴۴].

۴۱- از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«کسی که (لا إله إلا الله) گفته باشد، و در قلبش به اندازه جوی خیر [یعنی: ایمان] باشد، از دوزخ بیرون می شود، و کسی که (لا إله إلا الله) گفته باشد، و در قلبش به اندازه گندمی خیر [یعنی: ایمان] باشد، از دوزخ بیرون می شود، و کسی که (لا إله إلا الله)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نسبت دادن ملالت به خداوند، از روی مشاکله است نه از روی حقیقت آن، زیرا خداوند متعال از ملالت و خسته شدن که از عوارض است، مبرا می باشد، و نظائر آن در قرآن کریم و سنت نبوی زیاد است، و از آن جمله است این قول خداوند که می فرماید: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ ۝۵۱﴾ و این قول خداوند متعال که: ﴿يُخَذِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾، که خداوند متعال نه با کسی مکاری می کند و نه با کسی خدعه و فریبی انجام می دهد، و امثال این ها.

(۲) نبی کریم صلی الله علیه و آله به امت خود، نهایت شفیق و مهربان بودند، از این رو آن ها را به کارهای رهنمائی می کردند که متضمن مصلحت دارین شان باشد، و سبب مشقت برای آن ها نگردد.

(۳) عبادتی که اندک ولی دوامدار باشد، بهتر از عبادت بسیار است که مدت زمانی بوده و بعد از آن ترک شود.

(۴) نماز خواندن تمام شب - طوری که جمهور علماء می گویند - مکروه است.

(۵) قسم خوردن بدون آنکه کسی انسان را قسم بدهد، اگر به قصد مهم نشان دادن کدام کاری، و یا متنفر ساختن از کدام کاری و امثال این ها باشد جواز دارد.

الله) گفته باشد، و در قلبش به اندازه ذره خیر [یعنی: ایمان] باشد، از دوزخ بیرون می‌شود»^(۱).

۴۲- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا، مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُونَهَا، لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ، لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ هِيَ؟ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ قَالَ عُمَرُ: «قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ» [رواه البخاری: ۴۵].

۴۲- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که: شخصی از یهود برایش گفت: یا امیر المؤمنین! آیتی در کتاب شما وجود دارد و آن را می‌خوانید که اگر بر ما قوم یهود نازل می‌گردید، روز نزول آن را عید می‌گرفتیم.

عمر رضی الله عنه پرسید: این کدام آیت است؟

گفت: [این آیت است که]: ﴿امروز دین شما را برای شما کامل ساختم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را برای شما دین قرار دادم﴾.

عمر رضی الله عنه گفت: ما روزی را و مکانی را که این آیت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده بود، می‌دانیم، این آیت در روز جمعه در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عرفات ایستاده بودند، بر ایشان نازل گردید^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) شخص مؤمن از ارتکاب گناه کبیره کافر نگردیده، و در دوزخ به طور ابدی نمی‌ماند.
- (۲) در این حدیث بیان مراتب از اعلیٰ به ادنی است، زیرا جو از گندم بزرگتر، و گندم از ذره بزرگتر است، و (ذره) عبارت از نمره‌هایی است که در شعاع آفتاب نمایان می‌گردد.
- (۳) در ایمان، معرفت قلبی کفایت نیست، بلکه باید این معرفت مقرون به کلمه شهادت (أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله)، و کلمه شهادت مقرون به اعتقاد باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) از سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه اینطور دانسته می‌شود که گویا در جواب آن یهود گفت که: ما مسلمانان چیزی را نسبت به این آیه کریمه فراموش نکرده‌ایم، بلکه زمان نزول، و مکان نزول، و حالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در وقت نزول این آیه کریمه به خاطر داریم، و علاوه بر آن، وقت نزول این آیه کریمه را عید گرفتیم، زیرا این آیه کریمه بعد از عصر روز عرفه که روز نهم ذی الحجه باشد،

۳۱- باب: الزَّكَاةُ مِنَ الْإِسْلَامِ

باب [۳۱]: زکات دادن از اسلام است

۴۳- عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدٍ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرِ الرَّأْسِ، يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلَا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ، حَتَّى دَنَا، فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ». فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا أَنْ تَطَّوَّعَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا أَنْ تَطَّوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الزَّكَاةَ، قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا أَنْ تَطَّوَّعَ». قَالَ: فَأَذْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَرِيدُ عَلَى هَذَا وَلَا أَنْقُصُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ» [رواه البخاری: ۴۶].

۴۳- از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از اهل نجد، که موهای سرش پریشان بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، زمزمه صدایش را می شنیدیم، ولی نمی فهمیدیم که چه می گوید.

نازل گردید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فردای این روز را که دهم ذو الحجه باشد، برای ما مسلمانان عید قرار دادند، و نزول این آیه کریمه در حجة الوداع بود، و بعد از سه ماه از نزول آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند.

۲) شاید کسی بگوید که این آیه کریمه در روز نهم ذو الحجه نازل گردیده بود، پس می بایست همین روز را عید می گرفتند، نه روز دهم ذو الحجه را، امام عینی رحمته الله می گوید: اینکه روز نهم ذو الحجه را عید نگرفتند سببش این است که: این آیه کریمه بعد از عصر روز نهم ذو الحجه نازل گردیده بود، و عید باید از اول روز باشد، و از این جهت است که فقهاء می گویند: روزی که در آن ماه دیده می شود، متعلق به شب آینده است.

۱- وی طلحه بن عبیدالله بن عثمان قرشی، و یکی از عشره مبشره به جنت است، و از کسانی است که در اول مسلمان شده بودند، در جنگ بدر در شام بود، از این جهت به این غزوه اشتراک نمود، و در غزوه (أحد) و غزوات بعد از آن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، از علی بن ابی طالب روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: طلحه و زبیر در جنت همسایه ام می باشند، دارای فضایل بسیاری است، در جنگ جمل در دهم جمادی الأولى سال سی و شش،

تا اینکه آن شخص نزدیکتر آمده و پرسید که اسلام چیست؟
پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اداء کردن پنج وقت نماز در هر شب و روز».
آن شخص گفت: دیگر نماز هم بر من لازم است؟
فرمودند: «نه، مگر آنکه نفل بخوانی» و پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «و روزه گرفتن ماه رمضان».
آن شخص گفت: غیر از آن، روزه دیگری هم بر من لازم است؟
فرمودند: «نه مگر آنکه روزه نفل بگیری».
و گفت: پیامبر خدا ﷺ زکات را برایش ذکر نمودند، و آن شخص پرسید: غیر از این زکات دیگری هم بر من لازم است؟
فرمودند: «نه، مگر آنکه صدقه نفلی بدهی».
آن شخص پشت گردانید و رفت، و با خود می گفت: به خداوند سوگند که از این چیزها نه چیزی بیشتر انجام می دهم و نه کمتر.
پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر راست بگوید رستگار است»^(۱).

به سن شصت و چهار سالگی به قتل رسید، و در بصره دفن گردید، و امام بخاری رحمه الله از وی چهار حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۵۹/۳-۶۲).
۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
(۱) طوری که معلوم است ارکان اسلام پنج چیز است، اول آن: شهادتین، یعنی: (أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله)، و اینکه پیامبر خدا ﷺ برای این شخص کلمه شهادت را نگفته و از نماز شروع نمودند، سببش این است که این شخص قبلا مسلمان شده بود، و می دانست که اسلام بدون شهادتین متصور شده نمی تواند، و پیامبر خدا ﷺ این چیز را از معلومات قبلی خود، و یا از قرائن حال درک نموده بودند.
(۲) اینکه حج را در این حدیث ذکر ننمودند، سببش این است که حج در آن وقت فرض نگردیده بود، و یا اینکه پیامبر خدا ﷺ برای این شخص از چیزهای خبر می دادند که بر خود این شخص فرض است، و خبر داشتند که حج بر این شخص فرض نیست، بنابراین از فرضیت حج برایش چیزی نگفتند.
(۳) شکی نیست که واجبات و منهیات اسلام بسیار است، و اینکه به مجرد انجام دادن همین چند چیز پیامبر خدا ﷺ خبر از رستگاری این شخص دادند، سببش این است که در حدیث دیگری آمده است که ایشان در اینجا فقط از شرائع و احکام اساسی اسلام برایش خبر دادند.

۳۲- باب: اتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۳۲]: همراهی کردن با جنازه، از ایمان است

۴۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ، إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ» [رواه البخاری: ۴۷].

۴۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که با جنازه مسلمانی از روی ایمان ثواب از خداوند، همراهی نماید، و تا وقتی که بر آن جنازه نماز بخواند، و از دفن آن فارغ شود، با آن جنازه باشد، با دو قیراط مزد برمی‌گردد، و هر قیراط به اندازه کوه أحد است، و کسی که تنها بر جنازه نماز بخواند، و پیش از آنکه دفن شود برگردد، با یک قیراط مزد برمی‌گردد»^(۱).

۴) شاید کسی بگوید که: رستگاری شخص بر اینکه چیزی از این واجبات کم نکند درست، و اینکه چیزی بر این‌ها نیفزاید چگونه صحیح است؟ امام نووی از این سؤال اینطور جواب داده است که: (این حدیث بیانگر رستگاری شخص به انجام دادن واجبات است، و دلالت بر این ندارد که اگر چیزی بیشتری را انجام داد، سبب رستگاری‌اش نشود، زیرا کسی که به انجام دادن واجبات رستگار می‌شود، به انجام دادن مستحبات و مندوبات در پهلوی واجبات، بطریق اولی رستگاری نصیبش خواهد شد)، فتح المبدی (۱/۱۳۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) (أحد): کوهی در شمال شهر مدینه منوره است، و از مسجد نبوی حدود چهار کیلو متر فاصله دارد، و جنگ مشهور أحد در دامن همین کوه به طرف جنوب آن واقع گردیده است.

۲) ثواب هر قیراط در رفتن با جنازه به اندازه کوه (أحد) است، ولی وزن قیراط از نگاه شرعی بیستم حصه یک دینار است، و وزن هر دینار، چهار و نیم گرام است، بنابراین، وزن هر (قیراط): ربع یک گرام است، و این فضل و رحمت پروردگار است که وزن یک قیراط را به اندازه وزن کوه أحد مزد می‌دهد.

۳) همراهی کردن با جنازه بر سه نوع است:

نوع اول: نماز خواندن بر جنازه، و همراهی کردن با آن تا وقت دفن، برای کسی که اینگونه همراهی می‌کند دو قیراط مزد است، یکی مزد نماز خواندن، و دیگری مزد همراهی کردن با جنازه.

۳۳- باب: خَوْفِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَحْبُطَ عَمَلُهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ

باب [۳۳]: ترس مسلمان از اینکه عملش باطل گردد و او متوجه نباشد

۴۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» [رواه البخاری: ۴۸].

۴۵- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دشنام دادن مسلمان فسق، و جنگ کردن با وی کفر است»^(۱).

نوع دوم: نماز خواندن بر جنازه، و همراهی نکردن با آن تا وقت دفن، برای کسی که چنین می‌کند، یک قیراط مزد است، که مزد نماز خواندن بر جنازه باشد، و این دو نوع همراهی در نص حدیث نبوی مذکور است.

نوع سوم: همراهی کردن با جنازه بدون آنکه بر جنازه نماز خوانده باشد، اگر این نماز نخواندن روی معذرت شرعی باشد، امید بخداوند است که برای این شخص نیز دو قیراط مزد باشد، زیرا نیت این شخص این بوده است، که بر جنازه نماز بخواند، ولی روی معذرتی به نماز نرسیده است، لذا از نماز نخواندن معذور است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» ولی اگر ترک نماز از روی قصد و یا تکاسل باشد، در این صورت شاید برای چنین شخصی هیچ مزدی نباشد، زیرا نمازی را که برای خدا است، ترک کرده است، و همراهی کردن به جنازه را که شاید به احترام بندگان باشد، انجام داده است، و از کاری که نیت انسان از انجام دادن آن رضای خدا و طلب ثواب نباشد، برایش مزدی نیست، والله تعالی أعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر این حدیث دلالت بر این دارد که جنگ کردن با مسلمان کفر است، ولی علماء گفته‌اند که مراد از کفر، مبالغه در برحذر داشتن از جنگ کردن با مسلمانان است، نه حقیقت کفر، و یا مراد آن است که جنگ کردن با مسلمان، شبیه عمل کفار است، زیرا این کافر است که با مسلمان به جنگ می‌پردازد، نه مسلمان، و یا نسبت به کسی است که جنگ کردن با مسلمانان را حلال می‌شمرد، ولی مشکل اینجا است که بعضی از کسانی که با مسلمانان به جنگ و قتال می‌پردازند، تا جایی که دیده‌ایم این عمل خود را حلال و حتی احیاناً واجب می‌دانند، نعوذ بالله من الخذلان.

(۲) تاویل حدیث هرچه که باشد، دلالت اکید و تحذیر شدید از جنگ کردن مسلمانان با یکدیگر دارد، ولی با تاسف شنیده و دیده‌ایم که مسلمانان زیادی در هر عصر و زمان جهت رسیدن به مال و منال دنیوی و بالأخص به غرض رسیدن به سلطه و حکمرانی به جان یکدیگر افتاده و خون خود را با تاویلات واهی، و حتی بدون تاویل حلال دانسته و می‌ریزند.

۴۶- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدَرِ، فَتَلَاخَى رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لِأُخْبِرْكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدَرِ، وَإِنَّهُ تَلَاخَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، التَّمِسُّوْهَا فِي السَّبْعِ وَالتَّسْعِ وَالْحَمْسِ» [رواه البخاری: ۴۹].

۴۶- از عبادۀ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدند تا از (شب قدر) برای مردم خبر بدهند، در این وقت دو نفر از مسلمانان باهم به مجادله پرداختند. پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «من بیرون شده بودم تا برای شما از شب قدر خبر بدهم، ولی فلانی و فلانی باهم به مجادله پرداختند، و [تعیین آن] از بین رفت، و شاید این کار به خیرتان باشد، و خودتان آن را در شب [بیست و] هفت و [بیست و] نه و [بیست و] پنج جستجو کنید»^(۱).

۳) در اینکه جنگ کردن با مسلمان و یا هر معصیت دیگری سبب کفر می‌شود یا نه؟ سه نظر وجود دارد:

أ- نظر اول نظر مرجئه است که می‌گویند: هیچ گناهی سبب فسق و گمراهی نمی‌شود، و حتی می‌گویند: با داشتن ایمان گناه اثری ندارد، و این مذهب ظاهر البطلان است، زیرا آیات و احادیث بسیاری دلالت بر این دارد که مسلمان به سبب معصیتی که مرتکب می‌شود، مستحق آتش دوزخ می‌گردد، و اگر رحمت الهی و شفاعت کندگان شامل حالش نشود، به اندازه گناهش به آتش دوزخ می‌سوزد.

ب- نظر دوم نظر خوارج است، که می‌گویند: معاصی سبب کفر و خروج از ملت اسلام می‌شود، و این مذهب نیز در بطلان خود کمتر از مذهب اول نیست، زیرا آیات و احادیث بسیاری دلالت بر این دارد که مسلمان با وجود ارتکاب معاصی، از دایره اسلام خارج نمی‌شود.

ج- نظر سوم نظر اهل سنت و جماعت است که می‌گویند: مسلمان به سبب جنگ با مسلمان دیگر و یا به سبب هر معصیت دیگری از اسلام خارج نگردیده و کافر نمی‌شود، و اینکه ظاهر این حدیث مسلمانی را که به جنگ با مسلمان دیگر پردازد کافر خوانده است، مراد از آن کفران حقوق مسلمانان است، نه کافر شدن و خارج شدن از دین اسلام، زیرا مسلمان برادر مسلمان است، و حق اخوت آن است که با وی همکاری نموده، و او را نصرت بدهد و از اذیت و آزارش خودداری نماید، و اینکه کسی این کارها را انجام نداده و علاوه بر آن با مسلمان دیگری به جنگ و مقاتله برمی‌خیزد، کسی است که کفران حقوق مسلمانان را کرده است.

۱- از احکام مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) خصومت و جنگ کردن مسلمانان با یکدیگر سبب از بین رفتن خیر و برکت، و نزول عقاب خداوندی می‌گردد، چنان‌چه در این واقعه که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمده بودند تا از تعیین شب قدر برای

۳۴- باب: سُؤَالِ جَبْرِیْلِ النَّبِیِّ ﷺ عَنِ الْإِيْمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ...

باب [۳۴]: سُؤَالِ جَبْرِیْلِ از پیامبر خدا ﷺ از ایمان، اسلام و احسان

۴۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ، فَأَتَاهُ جَبْرِیْلُ فَقَالَ: مَا الْإِيْمَانُ؟ قَالَ: «الْإِيْمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ، وَبِلِقَائِهِ، وَرُسُلِهِ وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: «الْإِسْلَامُ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ، وَلَا تُشْرِكَ بِهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»، قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الْأُمَةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الْإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» ثُمَّ تَلَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ الْآيَةَ، ثُمَّ أَذْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ» فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا، فَقَالَ: «هَذَا جَبْرِیْلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ» [رواه البخاری: ۵۰].

۴۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم نشسته بودند، شخصی آمد و از ایشان پرسید: ایمان چیست؟

فرمودند: «ایمان عبارت از این است که به خدا، و ملائکه، و دیدار خداوند [در آخرت]، و به پیامبرانش ایمان بیاوری، و به روز جزا ایمان داشته باشی».

آن شخص پرسید: اسلام چیست؟

مسلمانان خبر بدهند، خصومت و منازعه دو نفر با یکدیگر سبب آن شد که مسلمانان از دانستن این شب متبرک برای همیشه محروم بمانند، و ایکاش آن‌هائی که به جان هم افتاده و صدها و حتی هزارها مسلمان را کشته و می‌کشند متوجه این کار خلاف شرع خود گردیده و از خدا بترسند، و از این اعمال زشت و ظلم و ستم خود دست بردارند.

۲) عقوبت بعضی از گناهان تنها متعلق به مرتکب آن گناه نیست، بلکه دامن همگان را می‌گیرد، چنان‌چه خصومت این دو نفر سبب آن شد، که همه امت از تعیین شب قدر محروم بمانند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ یعنی: از فتنه بترسید که تنها دامنگیر کسانی که از شما ظلم کرده‌اند نشود، [بلکه دامنگیر بیگناهان نیز بشود].

فرمودند: «اسلام عبارت از این است که: خدا را عبادت کنی، و به او شریک نیاوری، نماز را اداء کنی، و زکاتی را که بر تو فرض است، اداء نمایی، و ماه رمضان را روزه بگیری».

آن شخص پرسید: احسان چیست؟

فرمودند: «[احسان آن است] که خداوند را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، یقیناً او تو را می بیند»^(۱).

آن شخص پرسید: قیامت چه وقت است؟

فرمودند: «مسئول در این مسأله از سائل عالم تر نیست، [یعنی: من در این مسئله از تو عالم تر نیستم]، ولی علامات آن را برایت می گویم: اینکه کنیز بادر خود را تولد نماید، و اینکه ساربانان شتر چران ناشناس، دست به توسعه عمران بزنند»^(۲)، و [دانستن وقت قیامت] یکی از پنج چیزی است که به جز خداوند متعال، هیچ کسی آن ها را نمی داند»^(۳).

۱- تقرب به خدا سه مرحله دارد:

(۱) مرحله ایمان که انسان را از دائرة کفر خارج ساخته و به دائرة ایمان داخل می سازد.
(۲) مرحله اسلام که شخص مسلمان عبادات را با ارکان و شروط آن به حسب آنچه که در شریعت اسلام آمده است، انجام می دهد.

(۳) مرحله احسان: که شخصی مسلمان همه اعمال خود را طوری انجام می دهد، که خداوند عزوجل را شاهد و ناظر اعمال خود می داند، و این مرحله خاص برای خواص است، و این مرحله ای است که اگر کسی خدا را در چنین حالتی عبادت می کند، یقیناً از عبادت خود لذت برده و احساس آرامش خاطر، و علو معنوی می نماید، و از اینجا بود که پیامبر خدا ﷺ بهترین آرامش قلبی و تقرب معنوی را در حالت نماز خواندن احساس نموده و می فرمودند: «وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»، و از علی رضی الله عنه روایت است که می گفت: اگر حجاب هم برداشته شود، یقیناً افزون نمی گردد، زیرا وی خدا را در همه اعمال خود به طور یقین شاهد و ناظر می دانست.

۲- یعنی: اشخاص دانسته و شریف از قدرت می افتند، و قدرت و امکانات به اشخاص جاهل و ناشناخته می رسد، و امکانات در اختیار آن ها قرار می گیرد، و آن ها دست به ساختن بناها و تعمیرهای بلند و بالا می زنند، و اینجا است که عدالت جایش را به ظلم، و دانش جایش را به جهالت و نادانی می دهد، و نتیجه آن می شود که جامعه گرفتار بدبختی و نکبت می شود.

۳- و این پنج چیز طوری که در آیه کریمه آمده است عبارت اند از:

أ- دانستن وقت قیامت که در چه سال و چه ماه و چه روزی برپا می گردد.

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت نمودند: ﴿به تحقیق که خداوند متعال دانا و به وقت قیامت است﴾ الآية. و آن شخص برگشت و رفت، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را برگردانید»، و آن‌ها اثری از وی نیافتند، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این جبرئیل بود، آمده بود تا دین مردم را برای آن‌ها تعلیم بدهد»^(۱).

ب- وقت و مکان و اندازهٔ باریدن باران.

ج- دانستن آنچه که در ارحام است بر اینکه پسر است و یا دختر، خوشبخت است یا بدبخت، کوتاه عمر است، و یا دراز عمر، خوش خُلق است و یا بد خُلق، و امثال این‌ها.

د- اینکه فردا فلان شخص چه می‌کند، زنده می‌ماند یا می‌میرد، سالم می‌ماند یا مریض می‌شود، برایش غمی پیش می‌آید و یا مسرتی، و امثال این‌ها.

هـ- اینکه شخص به کدام سرزمین می‌میرد، در خانه‌اش و یا در کوچه و یا در بازار، در شهری که سکونت دارد، و یا در شهر دیگری.

و اگر انسانی با بعضی از جزئیات این اشیاء علم حاصل می‌کند علمش علم ناقص است، ولی علم خداوند علم کامل و محیط به همهٔ جوانب امور است، مثلاً: اگر کسی نسبت به بعضی علائم و تجارب بداند که فردا باران می‌بارد، این علمش علم ناقص بوده و آن علمی نیست که خداوند متعال نسبت به باران دارد، زیرا خداوند متعال وقت دقیق باریدن باران، مکان باریدن باران، و مقدار باریدن باران و حتی عدد دانه‌های باران را می‌داند، ولی بشر از علم این چیزها عاجز است، و اگر شخصی با آلات و اسبابی که در اختیار دارد می‌داند طفلی که در شکم مادر است، پسر است و یا دختر، ولی این را نمی‌داند که این طفل خوش بخت است و یا بدبخت، در آینده عالم می‌شود و یا جاهل، شخص متکبری می‌شود و یا شخص متواضعی، در فلان روز از عمر خود چه کاری را انجام می‌دهد، چه می‌خورد و چه می‌نوشد، و چه وقت خواب می‌شود و چه وقت بیدار، و همچنین جزئیات بسیار دیگری را، ولی خداوند متعال همهٔ این چیزها و هم چنین هر چیز دیگری را نسبت به این شخص و هر شخص دیگری به طور کامل و دقیق می‌داند، و همچنین است در مثال‌های دیگر.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) علماء گفته‌اند که این حدیث اصل دین و اساس شریعت است، زیرا متضمن ارکان ایمان و اسلام و مبین انواع عبادات مالی و بدنی، و بیان اخلاص عمل، و کیفیت تقرب به خدا است.

(۲) اینکه پیامبر خدا ﷺ برای صحابه گفتند که (او را برگردانید)، قصدشان این بود که برای آن‌ها بفهمانند که این شخص جبرئیل علیه السلام بود، و از این سبب وقتی که آن‌ها به طلبش رفتند، نه تنها آنکه خودش را ندیدند، بلکه اثری از پایش را نیز ندیدند.

۳۵- باب: فَضْلٌ مِّنِ اسْتَبْرَآءٍ لِّدِينِهِ

باب [۳۵]: فضیلت کسی که به جهت دین خود پرهیزگاری نماید

۴۸- عَنِ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامُ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ: كَرَاعٍ يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَرَّمٌ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» [رواه البخاری: ۵۴].

۴۸- از نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «حلال واضح و آشکار است، و حرام واضح و آشکار است، و بین حلال و حرام امور شبهه‌ناکی است که بسیاری از مردم [حکم] آن‌ها را [از اینکه حلال است و یا حرام] نمی‌دانند.

کسی که از شبهات بپرهیزد، احتیاط دین و شرف خود را کرده است^(۱)، و کسی که در شبهات درآمیزد، مانند چوپانی است که گوسفندانش را در کنار منطقه ممنوعه می‌چراند، و بعید نیست که در منطقه ممنوعه داخل شود.

(۳) این حدیث دلالت بر این دارد که ملائکه - به قدرت خداوند متعال - می‌توانند خود را برای مردمان دیگر غیر از پیامبران علیهم السلام نیز ظاهر سازند، تا جایی که آن‌ها را دیده، سخنش را بشنوند و بفهمند، و در روایتی آمده است که عمران بن حصین رضی الله عنه سخن ملائکه را می‌شنید.

۱- این عالی‌ترین مراتب تقوی و پرهیزگاری است، و از اینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خوردن خرماي که در راه یافته بودند، اجتناب ورزیدند، تا مبادا از خرماي صدقه باشد، و ابراهیم بن ادهم مزد خود را از شخصی که برایش مزدوری کرده بود نگرفت، زیرا می‌گفت: شاید کار آن شخص را به خوبی انجام نداده باشم، و این در حالی بود که از گرسنگی بخود می‌پیچید، و امام نووی مدتی در شام زندگی می‌کرد، ولی از میوه‌های آنجا نمی‌خورد، زیرا شنیده بود که یکی از باغ‌های آن دیار متعلق به یتیمی است، و زنی از خانواده (بشر حافی) از امام احمد بن حنبل پرسید: ما بر روی بام خود نخ می‌ریسیم، و چراغ‌های ظاهریه از کوچه‌ها گذشته و روشنی آن‌ها به بام ما می‌افتد، آیا روا است که در روشنی آن چراغ‌ها نخ بریسیم؟ امام احمد از وی پرسید: تو کیستی؟ گفت: خواهر (بشر حافی)، امام بگریه افتاد و برایش گفت: منبع تقوای حقیقی خانه شما است، نه خیر، در

و بدانید که برای هر پادشاه منطقه ممنوعه‌ای است، [یعنی: جایی است که آن را قُرُق کرده است]، و بدانید که منطقه ممنوعه خداوند، چیزهایی است که آن‌ها را حرام قرار داده است.

و بدانید که در جسم انسان پاره گوشتی است که اگر خوب و صالح شد، همه جسم و صالح می‌شود، و اگر فاسد شد، همه جسم فاسد می‌شود، و بدانید که این پاره گوشت، (قلب) است»^(۱).

روشنی آن چراغ‌ها نخ نریسید، و برای اهل تقوی و پرهیزگاری و کسانی که در دین خود احتیاط می‌کردند، ده‌ها و صدها مثال دیگر نیز وجود دارد.

این از یک طرف، و از طرف دیگر چه کسانی که نه تنها آنکه از خوردن چیزهای شبهه‌ناک خودداری نمی‌ورزند، بلکه از خوردن چیزهای که حرام مطلق است، مانند: مال یتیم، مال غصب، رشوت، اختلاس از بیت المال، غش در معامله، فریب دادن مردم، خیانت در کیل و وزن، و امثال این‌ها، بدون هیچ ترسی از خدا و یا شرمی از مخلوق خدا نیز خودداری نمی‌ورزند، و حالت‌شان طوری است که گویا ابداً نخواهند مرد، و اگر بمیرند بازخواستی نخواهد بود، و اگر بازخواستی باشد، با زبان بازی، و چال و فریب، و مال و دولت، و جاه و قدرتی که در این دنیا دارند، از حساب و کتاب و عذاب و عقاب آن دنیا نیز خود را خلاص خواهند کرد، ولی هیبهات و هیهات.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث نبوی نه تنها آنکه مسلمانان را از خوردن مال حرام برحذر می‌دارد، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که از چیزهای شبهه‌ناک که احتمال حرام بودن آن وجود دارد، نیز خودداری نمایند، و کسی که به این مرتبه از تقوی و پرهیزگاری برسد، به تعبیر نبوی (کسی است که مراعات دین و شرف خود را کرده است)، مراعات دین از این جهت که از ترس خدا، و به اساس ایمان خود، حتی از چیزهای که شبهه‌ناک است، پرهیز نموده است، و کسی که چنین می‌کند، یقیناً از چیزهای که حرام مطلق است، به طریق اولی خودداری می‌نماید، و مراعات شرف از این جهت که اگر کسی به حرام و حتی به چیزهای شبهه‌ناک آلوده می‌شود، آبرو و عزتش در نزد مردم می‌ریزد، و کسی که آبرویش ریخت، برایش شرف و حیثیتی در نزد مردم باقی نمی‌ماند، و چنین کسی به نام رشوت‌خوار، به نام سودخوار، به نام دزد، به نام فریبکار، به نام خائن، و امثال این‌ها شهرت یافته و بی‌آبرو می‌گردد، مگر آنکه این شخص در جامعه و محیطی زندگی کند که عموم افراد آن به حرام‌خواری عادت کرده باشند، و برای آن‌ها فرقی بین حلال و حرام، و حلال‌خوار و حرام‌خوار نباشد.

(۲) این قول پیامبر خدا ﷺ که: «و بین حلال و حرام امور شبهه‌ناکی است که بسیاری از مردم [حکم] آن‌ها را از این‌که حلال است و یا حرام نمی‌دانند»، دلالت بر این دارد که: حکم بعضی از امور از این‌که از نگاه شرعی حلال است و یا حرام، به طور واضح و آشکار معلوم نیست، در چنین

۳۶- باب: أداء الخُمُسِ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۳۶]: ادای خمس [غنیمت] از ایمان است

۴۹- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ وَفَدَ عَبْدَ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ؟ - أَوْ مِنَ الْوَفْدِ؟» - قَالُوا: رِبِيعَةٌ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ، أَوْ بِالْوَفْدِ، عَيْرٌ خَزَايَا وَلَا نَدَايَ»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارٍ مُضَرٍّ، فَمُرْنَا بِأَمْرِ فَضْلٍ، نُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِيَةِ: فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَنَهَاَهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، أَمَرَهُمْ: بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمْسَ» وَنَهَاَهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: الْحَنْتَمِ وَالذُّبَاءِ وَالتَّقْيِيرِ وَالْمُرَقَّاتِ، «وَرُبَّمَا قَالَ: «الْمَقْيَرِ» وَقَالَ: «أَحْفَظُوهُمْ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ» [رواه البخارى: ۵۳].

۴۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: وقتی که نمایندگان قوم عبدالقیس به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند^(۱). از آن‌ها پرسیدند: «شما چه مردمی هستید؟» و یا «چه گروهی هستید؟»

گفتند: [قوم] ربیعه.

فرمودند: «خوش آمدید، خساره‌مند و پشیمان نباشید».

گفتند: یا رسول الله! ما جز در ماه حرام [که جنگ کردن در آن حرام است]^(۱)، به حضور شما آمده نمی‌توانیم، و بین ما و شما، کفار قبیله (مضر) قرار دارند^(۲)، ما را به

مسائلی اگر عالم با تقوی و متبحری حکم به حلال بودن چنین بنماید، آن چیز حلال، و اگر حکم به حرام بودن آن بنماید، آن چیز حرام شمرده می‌شود، و اگر چنین عالمی یافت نمی‌شد، و یا در مورد آن دو نظر مخالف دادند، باید با مراعات احتیاط از آن چیز اجتناب به عمل آید، و حدیث نبوی شریف مؤید این نظر است.

۱- وی عبدالقیس بن اقصی، بن دُعْمی، پدر قبیله‌ای است که به بحرین سکنی‌گزین می‌شدند، و نمایندگان این قوم که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، در روایتی چهارده نفر، و در روایت دیگری چهل نفر بودند، و جهت جمع بین دو روایت علماء گفته‌اند که احتمال دارد که این نماینده‌ها چهل نفر بوده باشند، که چهارده نفرشان از اشراف و بقیه از اشخاص عادی بوده باشند.

چیز قاطعی و واضحی امر فرمایید، تا کسانی را که با ما نیامده‌اند، از اوامر شما خبر دهیم، و [عمل کردن به آن] سبب رفتن ما به بهشت گردد، و این‌ها از پیامبر خدا ﷺ از حکم ظروفی که در آن‌ها شراب می‌خوردند نیز پرسیدند.

پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را به چهار چیز امر کردند، و از چهار چیز نهی نمودند: امر کردند که:

- به خدای یگانه ایمان بیاورند، و از آن‌ها پرسیدند: «آیا می‌دانید که معنی ایمان آوردن به خدای یگانه چیست؟» گفتند: خدا و رسولش دانایتر است. فرمودند: شهادت دادن بر اینکه: خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد، و برایش شریکی نیست، و محمد فرستاده خدا است.

- و برپا داشتن نماز.

- و ادای زکات.

- و روزه گرفتن ماه رمضان، و اینکه خمس غنیمت را اداء کنید^(۳).

و آن‌ها را از چهار چیز نهی فرمودند، از:

انتباز در خُم، و کدو، و تنه درخت، و ظرف جلا داده شده، و یا ظرف قیر اندود شده^(۴).

و فرمودند: «این چیزهای را [که از اوامر و نواهی برای شما گفتم] حفظ کنید، و از این چیزها به کسانی که با شما نیامده‌اند خبر دهید»^(۵).

۱- ماه‌های حرامی که جنگ کردن در آن‌ها حرام بود، چهار ماه بود، محرم، که ماه اول سال هجری است، رجب، که ماه هفتم سال هجری است، و ذوالقعدة و ذوالحجه که ماه‌های یازدهم و دوازدهم سال هجری است.

۲- مسکن قبیله (مُضَر) در بین بحرین و مدینه منوره واقع شده بود، و چون این قبیله تا زمانی که نمایندگان قبیله عبدالقیس نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، مسلمان نشده بودند، لذا سبب آزار و اذیت مسلمانانی می‌شدند که به مدینه منوره نزد رسول اکرم ﷺ می‌رفتند، و برای آنکه مردم قبیله عبدالقیس از آزار کفار قبیله مضر در امان باشند، خواستند تا امور اساسی دین را آموخته، و حاجتی به رفت و آمد زیاد نداشته باشند.

۳- دادن خمس مال غنیمت مسئله پنجمی زائد بر آن چهار چیز اساسی است، و سبب اینکه پیامبر خدا ﷺ دادن خمس غنیمت را برای آن‌ها یادآوری نمودند این است که: این مردم همیشه با کفار قوم (مُضَر) جنگ و درگیری داشتند، و از آن‌ها غنائمی به دست می‌آوردند، چون دادن خمس غنیمت به بیت المال لازمی و ضروری است، لذا موضوع را برای آن‌ها گوشزد و یادآوری نمودند.

۳۷- باب: مَا جَاءَ أَنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّةِ

باب [۳۷]: اعتبار اعمال، وابسته به نیت است

۵۰- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدِيثُ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ، وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «وَأِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وَسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ [رواه البخاری: ۵۴].

۵۰- از عمر رضی الله عنه حدیث اینکه: (اعمال وابسته به نیت است...) در اول کتاب، گذشت و در اینجا زیاده بر آن، این عبارت هم آمده است که: «و برای هرکسی مطابق نیتش داده می‌شود، کسی که هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول او است»، و راوی بقیه حدیث را ذکر نمود ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) یکی از وسائلی که آن قوم در آن شراب می‌ساختند، آن بود که تنه درخت را حفر و خالی نموده، و آن را برای ساختن شراب آماده می‌کردند.

(۲) انتباز عبارت از این است که خرما و یا کشمش را در آب نم کنند، و بعد از اینکه مزه خود را داده و آب شیرین شود، آن آب را بنوشند، و البته نوشیدن چنین آبی حلال و روا است، ولی چون این چهار نوع ظرف، خاص برای شراب سازی بود، و نبیذ در آن‌ها به زودی به شراب تبدیل می‌شد، از این سبب نبی کریم صلی الله علیه و آله آن‌ها را از استعمال کردن این ظرف‌ها برای ساختن نبیذ نهی فرمودند، تا نشود که ندانسته مرتکب شراب نوشی شوند.

(۳) نهی از انتباز در این ظرف‌ها در اول اسلام بود، زیرا در این وقت هنوز مردم آن زمان شراب نوشی را به طور کامل فراموش نکرده بودند، و ظرف‌های را که در آن‌ها پیش از تحریم شراب، شراب می‌ساختند در اختیار داشتند، ولی بعد از اینکه شراب نوشی را کاملاً فراموش کردند، و آن ظرف‌ها تقریباً از بین رفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انتباز را در هر ظرفی برای مردم اجازه دادند، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنِ الْإِنْتِبَازِ إِلَّا فِي الْأَسْقِيَةِ، فَانْتَبِذُوا فِي كُلِّ وِعَاءٍ، وَلَا تَشْرَبُوا سَكْرًا»، یعنی: شما را از انتباز در هر ظرفی جز در مَشک‌ها منع کرده بودم، ولی اکنون در هر ظرفی که می‌خواهید نبیذ بسازید، ولی متوجه باشید تا چیزی را که به سرحد مستی رسیده است، ننوشید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شرح این حدیث به حدیث شماره (۱) که اولین حدیث این کتاب باشد، قبلاً گذشت.

۲) در این روایت عبارتی آمده است که در روایت اول نیامده بود، و آن این قول پیامبر خدا ﷺ است که فرمودند: «کسی که هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول او است»، و اینکه چرا این عبارت در روایت اولی نیامده است، علماء می‌گویند: سببش آن است که هر راوی همان چیزی را روایت می‌کند که از پیامبر خدا ﷺ شنیده است، و طوری که امام عینی رحمه الله می‌گوید: سبب این امر، اختلاف روات در روایت حدیث است، زیرا هر کدام همان چیزی را روایت کرده است که شنیده است، و امام بخاری رحمه الله در هر بابی روایت مناسب با آن باب را روایت می‌کند.

۳) امام بخاری رحمه الله در عنوان بابی که این حدیث را در آن روایت کرده است، هفت چیز را که وابسته به نیت است ذکر کرده است، و این هفت چیز عبارت‌اند از: ایمان، وضوء، نماز، زکات، حج، روزه، و احکام، و تفصیل این هفت مسئله از نگاه تعلق نیت به آن‌ها در نزد علماء قرار آتی است: أ- ایمان: در ایمان قبلاً اختلاف علماء را ذکر نمودیم، به اول کتاب ایمان به حدیث شماره (۸) مراجعه شود.

ب- وضوء: در نزد جمهور علماء وضوء بدون نیت صحت پیدا نمی‌کند، ولی در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وعده دیگری از علماء نیت در وضوء شرط نیست، بنابراین اگر کسی به نیت سرد ساختن بدن خود وضوء می‌سازد، در نزد جمهور علماء نماز خواندن با چنین وضوئی صحت ندارد، ولی در نزد امام ابوحنیفه وعده دیگری از علماء می‌توان با این وضوء نماز خواند، ولی نیت در تیمم در نزد همه علماء شرط است.

ج- نماز: نیت در نماز در نزد همه علماء شرط است، و نماز بدون صحت پیدا نمی‌کند، لذا اگر کسی در وقت نماز عصر جهت تعلیم داد کیفیت نماز برای شاگردان خود چهار رکعت نماز خواند، و بعد از آن گفت که این چهار رکعت عوض چهار رکعت نماز عصر باشد، به هیچ وجه این نمازش عوض نماز عصر حساب نمی‌شود و صحت ندارد.

د- زکات: در دادن زکات نیت شرط است، بنابراین اگر کسی مالی به فقیر می‌دهد، و بعد از آن می‌گوید که این مال عوض زکات باشد، برایش صحت ندارد، و از زکات مالش حساب نمی‌شود، ولی اگر زکات مال خود را از اصل مال خود جدا ساخت، و از این مال جدا شده برای فقراء داد، همان نیت اول در وقت جدا کردن مال کفایت می‌کند، و نیت زکات در وقت دادن مال به فقیر در این صورت شرط نیست.

ه- حج: نیت در حج در نزد همه علماء شرط است، و اختلافی که هست در این است که اگر کسی حج فرض را اداء نکرده بود، و در وقت احرام نیت کرد که از عوض شخص دیگری حج نماید، آیا این حجش از عوض آن شخص دیگر انجام می‌گیرد، یا از طرف خودش، در نزد امام شافعی رحمه الله از نزد خودش، و در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله از عوض آن شخصی که حج را عوض او نیت کرده است.

۵۱- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۵۵].

۵۱- از ابو مسعود رضی الله عنه^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «وقتی که شخص بر اهل و اولاد خود نفقه می‌کند، اگر نیت ثواب از خداوند را داشته باشد، این نفقه‌اش صدقه حساب می‌شود»^(۲).

و- روزه: در اینکه نیت در روزه شرط است یا نه؟ بین علماء اختلاف است، امام زفر و عطا و مجاهد رحمهم الله می‌گویند: شخصی که صحتمند بوده و مقیم باشد، در روزه ماه رمضان احتیاج به نیت ندارد، ولی أئمة اربعة رحمهم الله می‌گویند که: نیت کردن در روزه شرط است، منتهی احناف می‌گویند: تعیین روزه رمضان شرط نیست، یعنی: همین که شخص نیت روزه را بکند کفایت است، و لازم نیست که این نیتش از روزه رمضان باشد، بنابراین اگر کسی در ماه رمضان به نیت قضائی و یا نذر نفل روزه گرفت، این روزه‌اش از روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

ز- دیگر احکام شرعی، مانند: معاملات، نکاح، طلاق، تبرعات، ادای قرض و امثال این‌ها: اصل آن است که نیت در این چیزها است، بنابراین اگر کسی بدون قصد از زبانش خارج شد که فلان چیز را فروختم، و یا خریدم، و یا فلان زن را به نکاح دادم، و یا فلان زنم را طلاق دادم، هیچ یک از این چیزها در نزد بسیاری از علماء صحت پیدا نمی‌کند، گرچه این قاعده کلی نیست، و بعضی از انواع معاملات بدون نیت هم صحت پیدا می‌کند، و تفصیل بیشتر این مسئله را می‌توان در کتب اصول فقه و کتب اشباه و نظائر مطالعه کرد.

۱- وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری بدری است، در اشتراکش در غزوه بدر اختلاف است، ولی اینکه به نام بدری مشهور است، سببش آن است که: وی در بدر سکونت داشت، از این سبب او را بدری می‌گویند، ولی به اتفاق همگان در غزوه احد، و در غزوات بعد از آن اشتراک نموده است، از یاران علی رضی الله عنه بود، و بعد از سال چهل هجری در کوفه و یا در مدینه منوره وفات نمود، امام بخاری رحمته الله از وی یازده حدیث را روایت کرده است (الإصابة: ۴۹۰/۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) البته صدقه دادن ثواب فراوان دارد، و کسی که نیتش از نفقه دادن برای اهل و اولادش حصول ثواب باشد، این نفقه‌اش به اندازه صدقه برایش ثواب دارد، و مفهوم حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی در نفقه دادن برای اهل اولاد خود، قصد واراده ثواب را نداشته باشد، برایش از آن نفقه ثوابی نیست، منتهی نفقه شرعی که بر وی واجب است، از ذمه‌اش اداء می‌گردد.

(۲) اگر کسی صدقه را به اقوام و نزدیکان فقیر خود می‌دهد، ثواب آن بیشتر از صدقه و خیراتی است که به بیگانگان می‌دهد، دو زن نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و پرسیدند: آیا روا است که صدقه

۳۸- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: الدِّينُ النَّصِيحَةُ

باب [۳۸]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که دین نصیحت است

۵۲- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» [رواه البخاری: ۵۷].
۵۲- از جریر بن عبدالله بجلی رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم [بر این چیزها] بیعت نمودم: اقامه نماز، ادای زکات، و نصیحت کردن برای هر مسلمانی ^(۱).

خود را به شوهران خود و به ایام آنها بدهیم؟ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که برای آن دو زن دو مزد است، یکی مزد قرابت و نزدیکی، و دیگری مزد صدقه.

۱- وی جریر بن عبدالله بن جابر بجلی است، چهل روز پیش از وفات نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم مسلمان شد، در جنگ قادسیه و غیر آن جان فشانی‌های زیادی کرد، بسیار زیبا و خوش اندام بود، عمر رضی اللہ عنہ گفت که: جریر یوسف این امت است، و او را بر قومش امیر مقرر نمود، وی در سال پنجاه و یک هجری وفات نمود، أسد الغابہ (۲۷۹/۱ - ۲۸۰).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بیعت کردن عبارت از عهد و پیمان بستن است، و وقتی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با کسی برچیزی بیعت می‌کردند، به این معنی بود که آن شخص با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عهد و پیمان می‌بست که به چیزهای مورد نظر حتما عمل نماید.

(۲) اینکه از ارکان اسلام تنها بر نماز و زکات بیعت نمودند، سببش این است که این دو چیز از اهم ارکان اسلام است، ورنه همانطوری که پابندی به نماز و زکات لازم است، به دیگر ارکان اسلام، و واجبات دینی نیز لازم است.

(۳) جریر بجلی رضی اللہ عنہ بعد از اینکه به این چیزها با پیامبر خدا بیعت کرد، برای آنکه برای هرکسی نصیحت کرده باشد، وقتی که چیزی می‌خرید و یا می‌فروخت، برای طرف مقابل می‌گفت: چیزی را که از تو گرفته‌ام، بهتر از چیزی است که برایت می‌دهم.

(۴) نصیحت کردن عبارت از آن است که برادر مسلمانان را از راه غلطی که می‌رود چه در امور دین باشد و چه در امور دنیا، برحذر داری، و از لوازم نصیحت آن است که این توجیه و ارشاد، پنهانی بین تو و بین آن شخص، و با زبان نرم و شیرین باشد، و اگر بر ملا از کار بدش یادآوری نمود، و او را از آن کار برحذر داری، این کار فضیحت گفته می‌شود نه نصیحت.

(۵) نصیحت کردن فرض کفایه است، اگر عده از مردم به آن اقدام نمایند، ذمه دیگران خلاص می‌شود، و اگر هیچ‌کس به این کار اقدام ننماید، همگان گنهکار می‌شوند، و این در صورتی است که نصیحت ناصح، سبب ضرر برای وی نگردد، ورنه نصیحت کردن بر وی فرض نیست.

۵۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: أَبَايُكَ عَلَى الْإِسْلَامَ فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا [رواه البخاری: ۵۸].

۵۳- و از جریر بن عبدالله بجلي رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و گفتم: می‌خواهم با شما به اساس اسلام بیعت نمایم.

بر من [در پهلوی اسلام آوردن] چنین شرط کردند که «برای هر مسلمانی نصیحت کنم».

و من با قبول این شرط، با ایشان بیعت نمودم ^(۱).

۶) شخصی که دیگران را نصیحت می‌کند، باید اول‌تر از همه خودش را نصیحت کند، به این معنی که اوامر شریعت را انجام داده، و از ارتکاب نواهی خودداری نماید، نه آنکه خودش پایند شریعت نبوده، و دیگران را امر به معروف و نهی از منکر نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که قبلاً به این موضوع اشاره نمودیم، نصیحت کردن بر هر مسلمانی لازم است، و حتی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اساس دین را نصیحت قرار داده و فرموده‌اند که: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ، قَالُوا: لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَلِلْأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَلِلْعَامَّةِ مِنْهُمْ» یعنی: «دین عبارت از نصیحت کردن است» کسانی پرسیدند که یا رسول الله! نصیحت کردن برای چه کسی؟ فرمودند: «برای خدا، و برای رسول او، و برای ائمه مسلمین، و برای عموم مسلمانان».

(۲) و اینکه نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم در وقت بیعت کردن با جریر بجلي رضی اللہ عنہ از وی خواستند تا برای مسلمانان نصیحت کند، شاید سببش این باشد که این شخص را اهل و شایسته این کار تشخیص داده بودند، ورنه در وقت بیعت کردن با بسیاری از اشخاص دیگر موضوع نصیحت کردن را برایش گوشزد نمی‌کردند، و یا شاید سببش این بوده باشد، که قوم و اطرافیان این شخص به نصیحت ضرورت مبر می‌داشتند، لذا از وی خواستند تا به این کار مبادرت ورزد، و شاید هم که طلب نصیحت کردن از این شخص اسباب و حکم فروان دیگری داشته باشد، والله تعالی أعلم.

۳- کتابُ العلم

۳- کتاب علم

۱- باب: فَضْلُ الْعِلْمِ

باب [۱]: فضیلت علم

۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ، جَاءَهُ أَغْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَدِّثُ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَّرَهُ مَا قَالَ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ، حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ قَالَ: «أَيْنَ - أَرَاهُ - السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ» قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»، قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ» [رواه البخاری: ۵۹].

۵۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مجلسی نشسته بودند و با مردم صحبت می کردند، شخص با دیه نشینی آمده و گفت: قیامت چه وقت است؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در جوابش چیزی نگفتند] و به صحت کردن خود ادامه دادند، بعضی از مردم با خود گفتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن این شخص را شنیده اند، ولی از سؤال وی، بدشان آمده است، عده دیگری گفتند: نه خیر! سؤالش را شنیده اند، تا اینکه [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] سخن خود را تمام کرده و فرمودند:

«شخصی که از قیامت پرسان کرد کجا است؟»

آن شخص گفت: یا رسول الله! [سؤال کننده] منم.

فرمودند: «وقتی که امانت ضایع گردید، منتظر قیامت باش».

گفت: امانت چگونه ضایع می شود؟

فرمودند: «وقتی که کار به غیر اهلش سپرده شود، در آن وقت منتظر قیامت باش»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) امانت هرچه که باشد، ضایع کردن آن، و خیانت کردن در آن کار بد و نامشروعی است، ولی مراد از امانت در اینجا وظائف و مناصبی است که شخص متحمل آن می‌گردد که باید آن را به بهترین وجهی انجام داده و اداء نماید، مانند: خلافت، امارت، وزارت، قضاوت، و امثال این‌ها، چنانچه که آخر حدیث دلالت بر این امر دارد، و امانت در این امور دو جانبه است، جانب سپردن امانت، و جانب قبول کردن امانت، یعنی: کسی که این امانت را به دیگری می‌سپرد باید به کسی بسپرد که اهل این امانت باشد، و کسی که متحمل این امانت می‌شود، باید آن را طوری که شایسته آن است به انجام برساند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [انساء: ۵۸]، یعنی: خداوند شما را امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل آن بسپارید، و وقتی که بین مردم قضاوت می‌کردید، به اساس عدالت قضاوت کنید.

۲) طوریکه از این نص، و از نصوص دیگری که در مورد قیامت آمده است دانسته می‌شود، قیامت بر سه نوع است: قیامت دنیوی، قیامت برزخی، و قیامت اخروی، قیامت دنیوی عبارت از بدبختی، ناامنی، حق تلفی، گرسنگی، و بی‌بند و باری است، و قیامت برزخی، عبارت از قیامتی است که بر هر فرد چه نیکو کار باشد و چه بدکار بعد از مردنش شروع می‌شود، و قیامت اخروی و یا قیامت عمومی همان قیامتی است که همگان بعد از مردن دوباره زنده شده و بعد از محاسبه اعمال، نیکوکاران به بهشت و بدکاران به دوزخ فرستاده می‌شوند.

۳) مراد از قیامتی که در این حدیث شریف آمده است، قیامت دنیوی که عبارت از بدبختی، ناامنی و حق تعالی تلفی است می‌باشد، و البته وقتی که کار به غیر اهلش سپرده شود و کسانی خلافت و زمامداری امور مسلمانان را به عهده بگیرند که از نگاه علم و دانش، و درک امور سیاسی، و فهم مصالح عمومی لیاقت چنین منصبی را نداشته باشند، نمی‌توان جز بدبختی، ناامنی، حق تلفی، گرسنگی و دیگر مشاکی اجتماعی چیز دیگری را از آن‌ها انتظار داشت، و بدون شک این نوع مصائب و مشاکی نمونه از قیامت کبری و یا قیامت اخروی است.

۴) کسی که مشغول سخن زدن با شخص دیگری است، نباید سخنش را قطع کرد و از وی چیزی پرسید، و یا با وی به سخن زدن پرداخت، زیرا حق اول برای همان کسی است که فعلاً مشغول سخن گفتن با او است، و اگر در چنین وقتی مداخله می‌کنیم، در واقع تجاوز به حق آن شخص دیگری نموده‌ایم.

۲- باب: مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْعِلْمِ

باب [۲]: کسی که جهت آموزش علم آوازش را بلند نمود

۵۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَحَلَّفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنَّا فِي سَفَرَةٍ سَافَرْنَاهَا فَأَذْرَكْنَا - وَقَدْ أَرْهَقْتَنَا الصَّلَاةُ - وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ، فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِّلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا [رواه البخاری: ۶۰].

۵۵- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایی که سفر کرده بودیم، از ما عقب ماندند، و وقتی به ما رسیدند که نماز تاخیر شده بود، و ما [از عجله طوری پاهای خود را می شستیم که گویا] بر پاهای خود مسح می کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آواز بلند فرمودند: «عذاب دوزخ بر کسانی است که عقب پاهای آن ها خشک مانده باشد»، و این سخن را دو و یا سه بار تکرار نمودند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بلند کردن آواز در وقت ضرورت از آن جمله در وقت تعلیم علم، در صورتی که به این کار ضرورت باشد، جواز دارد.

(۲) امام طحاوی در مورد این حدیث گفته است که: مسلمانان در اول پاهای خود را مانند مسح کردن سر، مسح می کردند، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را از مسح کردن منع نموده و امر به شستن پا نمودند، و مسح کردن نسخ گردید، وعده دیگری می گویند که از اول پاهای خود را می شستند، ولی چون این مرتبه از عجله زیاد پاهای خود را به طوری شستند که گویا بر آنها مسح می کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را به شستن کامل امر فرمودند، و اصل قضیه هرچه که باشد، نتیجه آن می شود که به اتفاق همگان شستن پا در وضوء فعلا فرض است، و مسح کردن کفایت نمی کند.

(۳) امام عینی رحمه الله می گوید: (اینکه صحابه رضی الله عنهم نماز را تا این حد تاخیر کردند، سببش این بود که می خواستند نماز را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادا نمایند، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایشان عقب مانده بودند، منتظر آمدن و رسیدن ایشان بودند، از این جهت نماز را تاخیر نمودند)، و از این سخن اینطور دانسته می شود که خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز را در وقتش با کسانی که با ایشان بودند، اداء نموده بودند، والله تعالی أعلم بالصواب.

۳- باب: طَرَحِ الْإِمَامِ الْمَسْأَلَةَ عَلَى أَصْحَابِهِ لِيُخْتَبَرَ مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

باب [۳]: امتحان نمودن استاد شاگردانش را

۵۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مِثْلُ الْمُسْلِمِ، فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ» فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا التَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «هِيَ التَّخْلَةُ» [رواه البخاری: ۶۱].

۵۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از جمله درخت‌ها درختی است که برگ‌هایش نمی‌ریزد، و این چیز صفت مسلمان است، برایم بگوئید که این کدام درخت است؟»

مردمان درخت‌های دشت و صحرا را به ذهن خود می‌آوردند.

عبدالله [بن عمر رضی الله عنهما] می‌گوید: من فکر کردم که شاید این درخت، درخت خرما باشد، ولی شرم کردم که چیزی بگویم.

مردم گفتند: یا رسول الله! شما برای ما بگوئید که این کدام درخت است؟ فرمودند: «این درخت خرما است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب شرم عبدالله بن عمر رضی الله عنهما این بود که: در آن مجلس بزرگان صحابه، مانند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و امثال این‌ها نشسته بودند، و چون در این وقت ابن عمر رضی الله عنهما خورد سال بود، لذا شرم کرد که در مقابل آن‌ها که سکوت کرده‌اند و چیزی نمی‌گویند، چیزی بگوئید و ابراز نظر نماید.

(۲) همچنانی که درخت خرما در مقابل تقلبات حوادث از گرمی و سردی مقاومت نموده و برگش نمی‌ریزد، شخص مسلمان نیز از وقایع ناگوار شکست نخورده و نمی‌هراسد، و به ادای مسئولیت خود که عبادت خالق و خدمت به خلق الله و دعوت به کار خیر، و انجام وظائف دنیوی باشد، ادامه می‌دهد.

۴- باب: القِرَاءَةُ وَالْعَرَضُ عَلَى الْمَحَدِّثِ

باب [۴]: خواندن حدیث بر مُحَدِّث

۵۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسْجِدِ، دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى بَهْلٍ، فَأَنَاحَهُ فِي الْمَسْجِدِ ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَّكِيٌّ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الْأَبْيَضُ الْمُتَّكِيُّ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَدْ أَجَبْتُكَ». فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ فَمَشَدَّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلَا تَحْذِ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ؟ فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ» فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ، اللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتُ بِهِ، وَأَنَا رَسُولٌ مِنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ [رواه البخاری: ۶۳].

۵۷- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: در حالی که ما با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد نشسته بودیم، شخصی بر شتری سوار و داخل شد، شتر خود را در مسجد خوابانید و بسته کرد، بعد از آن گفت:

محمد کدام یک از شما یان است؟ و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بین صحابه تکیه داده بودند. گفتیم: همین شخص خوش چهره که تکیه داده است.

آن شخص گفت: ای فرزند عبدالمطلب؟ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «بلی، شنیدم». آن شخص گفت: از تو سؤال‌های می‌کنم، و در این سؤال‌ها تشدد خواهم کرد، و با این‌هم از آن به دلت چیزی مگیر.

فرمودند: «هرچه می‌خواهی بپرس».

آن شخص گفت: تو را به خدای تو و به خدای آنانی که پیش از تو بوده‌اند سوگند می‌دهم که: تو را خداوند به سوی همه مردم فرستاده است؟

فرمودند: «بار خدایا! بلی».

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که: خدا به تو امر کرده است که در یک شب و روز پنج وقت نماز بخوانی؟
 فرمودند: «بار خدایا! بلی».

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که: خدا تو را امر کرده است که همین ماه را [یعنی: ماه رمضان را] در سال روزه بگیری؟
 فرمودند: «بار خدایا! بلی».

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که: تو را خداوند امر کرده است که همین زکات را از اغنیای ما گرفته و برای فقرای ما تقسیم نمایی؟
 پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بار خدایا! بلی».

آن شخص گفت: به آنچه که از [طرف خدا] آورده‌ای ایمان آوردم، و من نماینده قوم خود هستم، و نامم (ضمام بن ثعلبه) است، و از قوم (بنی سعد بن بکر) می‌باشم^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا ﷺ در جواب آن شخص، عوض (بلی) «بار خدایا! بلی» می‌گفتند، سببش این است که به ذکر نام خدا تبرک می‌جستند، و به این اسلوب خود، خدا را در آنچه که می‌گفتند شاهد می‌گرفتند، تا سخن‌شان برای شخص مقابل دلنشین‌تر گردد.

(۲) در این حدیث ذکری از حج نیامده است، و در سنن نسائی از روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که: آن اعرابی گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم که خدا تو را امر کرده است که اگر کسی توانائی داشته باشد، باید به این خانه حج نماید، و پیامبر خدا ﷺ در جوابش فرمودند که: بار خدایا! بلی، سنن النسائی، کتاب الصیام، باب وجوب الصیام (۱۲۴/۴)، برقم (۲۰۹۴).

(۳) شخصی که این سؤال‌ها را به این اسلوب خشن نمود، در روایتی هنوز مسلمان نشده بود، و در روایت دیگری که مسلمان شدنش را در این وقت افاده می‌کند، وی از مردم بادیه نشین بود، و غلظت و شدت برای بسیاری از بادیه نشینان از خصلت و سجه آن‌ها است، ولی با آن‌هم این شخص نسبت به فهمی که داشت پیش از آنکه به سؤال‌هایش بپردازد، از پیامبر خدا ﷺ معذرت خواست، و نبی کریم صلی الله علیه و آله به فهم این شخص شهادت داده و بعد از اینکه رفت، فرمودند: «آدم با فهمی بود»، و عمر رضی الله عنه گفت که: هیچکسی را ندیدم که سؤال‌هایش را از ضمام بهتر و موجزتر مطرح کرده باشد.

(۴) ضمام رضی الله عنه چون نزد قومش رسید، اولین سخنش این بود که گفت: لات و عزی بسیار بد است، قومش گفتند: مگر از پیسی و جذام و جنون نمی‌ترسی؟ گفت: وای بر شما، به خداوند قسم است

۵۸- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلًا وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَرْقَهُ قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ» [رواه البخاری: ۶۴].

۵۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامه خود را به دست شخصی دادند، و به او امر کردند که آن نامه را برای سردار بحرین بدهد، سردار بحرین آن نامه را برای (کسری) داد، چون (کسری) آن را خواند، پاره پاره کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: [چون خبر پاره کردن نامه رسید] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن‌ها نفرین کردند که پاره پاره شوند^(۱).

که لات و عزی نه بکسی نفع رسانده می‌توانند و نه ضرر، و خدا رسولی فرستاده و کتابی را بر وی نازل ساخته است، تا بدین وسیله شما را از فکر جاهلیت نجات بدهد، و بدانید که من مسلمان شده‌ام، (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله) و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد، و همان روز هنوز شام نشده بود که مرد و زن قبیله‌اش مسلمان شدند (أسد الغابه: ۴۳/۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که نامه را ذریعه وی برای سردار بحرین فرستادند، عبدالله بن حذافه سهمی بود، این شخص در زمان خلافت عمر رضی الله عنه با جمع دیگری از صحابه به اسارت رومیان درآمد، رومیان از وی خواستند که به کفر برگردد، او ابا ورزید، پادشاه روم برایش گفت: اگر سرم را ببوسی تو را آزاد می‌سازم، حذافه رضی الله عنه قبول نکرد، گفت: سرم را ببوس، تو را و تمام کسانی را که با تو اسیر شده‌اند، آزاد می‌کنم، حذافه رضی الله عنه سرش را بوسید، و همان بود که پادشاه روم او و هشتاد نفر از مسلمانان را که با وی اسیر شده بودند، آزاد کرد، چون به مدینه برگشت صحابه از بوسه زدن سر پادشاه روم بر او طعنه می‌زدند، او در جواب می‌گفت: خداوند بواسطه یک بوسه‌ام هشتاد نفر از مسلمانان را آزاد ساخت، هنوز به من طعنه می‌زنید؟

(۲) نام سردار بحرین، منذر بن ساوی بود، و بحرین منطقه‌ای است که بین بصره و عمان قرار دارد، و اکنون دولت مستقلی است.

(۳) کسری لقب پادشاهان فرس بود، همچنانی که فرعون لقب پادشاهان مصر، و قیصر لقب پادشاهان روم بود، و نام کسری پرویز فرزند هرمز، فرزند نوشیروان بود.

۵۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا - أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ - قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لَا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلَّا مُحْتُمًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقَشَهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ [رواه البخاری: ۶۵].

۵۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامه نوشتند، و یا می خواستند که نوشته کنند،

کسی برای شان گفت: این مردم نامه بدون مهر را نمی خوانند. همان بود که مهری از نقره تهیه نمودند، که نقش آن (محمد رسول الله) بود، و گویا همین حالا به سفیدی آن مهر در دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگاه می کنم ^(۱).

(۴) بعد از این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند که خداوند آن ها را پاره پاره کند، دیری نگذشت که (شرویه) فرزند کسری، پدرش را کشت، و شش ماه نگذشت که شرویه هم مرد، و ملک بی سرپرست گردیده و خراب شد.

(۵) در عمدة القاری آمده است که: کسری بعد از اینکه نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پاره کرد، به (باذان) که نماینده اش در یمن بود نوشت که: برایم خبر رسیده است که شخصی از مردم قریش ادعای نبوت را دارد، بزودی نزدش برو و از وی بخواه که از این ادعایش توبه نماید، ورنه سرش را برایم بفرست، و همان بود که (باذان) نامه کسری را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جوابش نوشتند که: «خداوند بمن وعده داده است که کسری در فلان روز و فلان تاریخ به قتل می رسد»، و روزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده بودند، روز سه شنبه دهم ماه جمادی الأولى سال هفتم هجری بود، چون نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای باذان رسید، گفت: اگر این شخص پیامبر باشد، آنچه را که گفته است به حقیقت خواهد پیوست، و همان بود که خبر کشته شدن کسری در همان روز معین برای باذان رسید، بعد از این واقعه (باذان) خبر مسلمان شدن خود، و مسلمان شدن کسان دیگری را که از فس با وی بودند، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از نامه که ذکرش در این حدیث نبوی شریف رفته است، نامه ای است که می خواستند برای اهل روم و یا اهل فرس بفرستند.

(۲) همانطوری که در متن حدیث نبوی شریف آمده است، نقش مهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (محمد رسول الله) بود، و در روایات دیگری آمده است که: (محمد رسول الله) مقلوب و در سه سطر نوشته شده بود، به طوری که (محمد) در سطر پایان، (رسول) در سطر دوم، و (الله) در سطر اول قرار گرفته بود، و من خودم یکی از نامه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که به این مهر ممهور شده بود دیدم، و

۶۰- عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْنِمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا: فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحُلُقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ: فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ: فَأَذْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثَةِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ فَأَوَاهُ اللَّهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ» [رواه البخاری: ۶۶].

۶۰- از ابوواقف لیثی^(۱) روایت است که گفت: در حالی که پیامبر خدا ﷺ در مسجد نشسته بودند، و مردم با ایشان بودند، سه نفر آمدند، دو نفر آن‌ها به سوی پیامبر خدا ﷺ آمدند، و سومی رفت، آن دو نفر به حضور پیامبر خدا ﷺ ایستادند، یکی از آن دو نفر، جای را در حلقهٔ مردم خالی یافت، و در آنجا نشست، و دیگری پشت سر آن‌ها نشست، و سومی پشت برگردانید و رفت.

چون پیامبر خدا ﷺ فارغ شدند فرمودند: «آیا شما را از [احوال] این سه نفر با خبر نسازم؟ اولی: به خدا پناه آورد، خداوند او را پناه داد، دومی حیا کرد، خداوند هم به حالش رحم کرد، سومی که روی گردانید، خداوند هم بر وی غضب کرد»^(۲).

مهر به شکل تقریباً مربعی بود، و کلمه (محمد) در سطر زیرین، کلمه (رسول) در سطر وسط، و کلمه (الله) در سطر فوقانی قرار گرفته بود.

۳) از این حدیث نبوی شریف اینطور دانسته می‌شود که نبی کریم ﷺ به عرف و عادت مردم - حتی غیر مسلمانان - در صورتی که مخالف به احکام شرعی نمی‌بود، اهمیت می‌دادند، و با آن مخالفت نمی‌کردند، و اکنون (عُرف) یکی از ادلهٔ معتبر شرعی است، و در نزد عامهٔ اصولیین و علماء با شروط معینی مقبول و قابل احتجاج است.

۱- وی حارث بن عوف لیثی است، در غزوهٔ بدر اشتراک نمود، و از لواء داران در فتح مکه بود، در مکهٔ مکرمه یک سال مجاورت گزید، و در همانجا در سال شصت و هشت هجری به سن هفتاد و پنج سالگی وفات نمود، امام بخاری^(رحمه الله) از وی تنها همین یک حدیث را روایت کرده است، أسد الغابه (۳۱۹/۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) اینکه پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ کسی که آمد و پهلوی دیگران نشست گفتند که: «به خدا پناه آورد، و خداوند او را پناه داد» این است که: چون بنی کریم ﷺ مبلغ حکم خدا، و مبین دین خدا

۵- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: رَبُّ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ

باب [۵]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: بسا تبلیغ شده که از شنونده فهمیده تر است

۶۱- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَعَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَعِيرِهِ، وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ - أَوْ بِزِمَامِهِ - ثُمَّ قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا»، فَسَكَنَّا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سَوَى اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا» فَسَكَنَّا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، بَيْنَكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ» [رواه البخاری: ۶۷].

۶۱- از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ بر شتر خود نشستند^(۱)، شخصی مهار آن شتر را گرفت، بعد از آن فرمودند: «امروز کدام روز است»؟

هستند، از این جهت از نشستن این شخص به مجلس پیامبر خدا ﷺ تعبیر به پناه آوردن به خدا شده است، و مراد از پناه دادن خدا به وی این است که خداوند او را مشغول رحمت و رضوان خود ساخته است، و یا آنکه به سبب این عمل نیکش او را در روز قیامت به سایه عرش خود پناه می‌دهد.

۲) اینکه پیامبر خدا ﷺ از نشستن شخص دوم در پشت سر مردم تعبیر به (حیاء) نمودند این است که این شخص از شستن در پهلوی مردمی که در مجلس نشسته بودند، حیاء کرد، از این جهت رفت و پشت سر آن‌ها نشست، و یا سببش این است که این شخص از اینکه مجلس را مانند رفیق سوم خود ترک کند، حیاء نمود.

۳) در لفظ حدیث نبوی شریف از باب مشاکله برای خداوند متعال نیز اطلاق لفظ حیاء شده است، و چون این امر نسبت به خداوند متعال مستحیل است، از این جهت گفته‌اند که مراد از حیاء نسبت به خداوند ﷻ ترک عذاب این شخص، و رحمت به حال وی است.

۴) گویند: شخص سومی که از مجلس پیامبر خدا ﷺ اعراض کرد، شخصی از منافقین بود، و سبب اعراضش نفاقش بود نه چیز دیگری، و به همین سبب خداوند متعال از وی اعراض نمود، یعنی: بر وی غضب کرد.

۱- این واقعه در حجة الوداع و در روز اول عید قربان و در منطقه (منی) واقع گردید، و چون در این وقت می‌خواستند برای مردم خطبه بدهند، لذا برای آنکه همگان صدای‌شان را بشنوند، بر بالای شتر نشستند.

همگی خاموش شدیم، تا جای که گمان کردیم که شاید امروز را به نام دیگری به غیر از نام خودش یاد کنند.

فرمودند: «آیا روز عید قربان نیست»؟

گفتیم: بلی هست.

فرمودند: «این کدام ماه است»؟

همگی خاموش شدیم و گمان کردیم که شاید این ماه را به نام دیگری غیر از نام خودش یاد کنند.

فرمودند: «آیا ماه ذوالحجه نیست»؟

گفتیم: بلی هست.

فرمودند: «یقیناً خون‌های شما، و اموال شما، و نوامیس شما، مانند حرمت امروز شما، مانند حرمت این ماه شما، مانند حرمت این شهر شما [که شهر مکه مکرمه باشد]، بر شما حرام است، و کسی که اینجا حاضر است، [این خبر را] برای کسی که حاضر نیست برساند، چون شخص حاضر شاید این سخن را برای کسی برساند که او این سخن را از کسی که آن را شنیده است بهتر بفهمد»^(۱).

۱- از احکام مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا ﷺ حرمت خون و حرمت مال، و حرمت ناموس را به حرمت روز عید قربان، و حرمت ماه عید، و حرمت شهر مکه تشبیه نموده‌اند، سببش این است که این زمان و این مکان در نزد مردم عرب دارای احترام خاص خود بود، تا جایی که به هیچ وجه حاضر نبودند که حرمت این زمان و این مکان را نقض نمایند، و با وجود آنکه همیشه به جنگ و جدال و چور و چپاول می‌پرداختند، ولی در این روز و در این ماه، و در این مکان از این کارها کاملاً خودداری می‌نمودند، بنابراین باید مسلمانان بنا به توصیه جدی پیامبر خود، و بنابراین که این امور سه گانه در قوانین بین المللی و در نزد همهٔ جهانیان از بالاترین حقوق بشری شناخته شده است، با کمال دقت این دستورات نبوی را محترم بشمارند، و به جان کسی، و مال کسی، و ناموس و شرف کسی تعدی و تجاوز ننمایند.

(۲) عالم باید علمی را که آخوخته است، برای دیگران تعلیم بدهد.

(۳) عالم باید محرمات دین را به صورت هرچه شدیدتر برای مردم گوشزد نماید.

(۴) روایت حدیث برای کسی که معنی آن را نمی‌داند، روا است، چنانچه کسانی که این حدیث برای آن‌ها می‌رسد، قبول کردن آن حدیث از زبان چنین شخصی - در صورتی که دیگر شروط روایت حدیث در وی موجود باشد - بر آن‌ها واجب است.

۶- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوُّهُمْ بِالْمَوْعِظَةِ وَالْعِلْمِ كَيْ لَا يَنْفَرُوا

باب [۶]: پیامبر خدا ﷺ اوقات مناسبی را برای تعلیم و موعظه اختیار می کردند

۶۲- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا» [رواه البخاری: ۶۸].

۶۲- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ روزهای مناسبی را جهت موعظه کردن برای ما انتخاب می کردند، تا اینکه مبادا خسته و دلسرد شویم^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از اسلوب نبی کریم ﷺ آن بود که در موعظه و سخنرانی‌های خود سه چیز را همیشه مراعات می کردند: یکی وقت مناسب، و دیگری سخن مناسب، و سومی اندازه مناسب، و در این اواخر کتابی به دستم افتاد که حاوی تمام سخنرانی‌های پیامبر خدا ﷺ در مناسبت‌های مختلف بود، این کتاب را از اول تا به آخر مطالعه نمودم، دیدم که این سه اصل در هریک از این سخنرانی‌های مراعات گردیده است، به طور نمونه دیدم که هیچ سخنرانی‌شان که به صورت آرام و مناسب ایراد گردد، بیشتر از پنج دقیقه وقت را دربر نمی گیرد، و از اینجا بود که مردم سخنان ایشان را به گوش هوش می شنیدند، و به خاطر می سپردند، و در این وقت یادم از سخنرانی آمد که اگر وقت سخنرانی‌شان مناسب باشد، سخن‌شان مناسب نیست، و اگر فرضاً این دو مناسب باشد، اندازه مناسب را از نگاه وقت هیچگاه مراعات نمی کنند، و از اینجا است که اکثر سخنان‌شان دلسرد کننده و ملال آور است، تا جایی که همه حضار در انتظار لحظه هستند که سخنرانی چنین اشخاصی ختم شود، و گوش‌های‌شان از سخنان ملال آور وی راحت گردد.

(۲) نه تنها در سخنرانی بلکه در همه امور این اصل را که (دلسرد نشدن) و (خسته نشدن) مردم باشد، مراعات می کردند، چنانچه فرمودند که: در وقت نماز اگر طعام شما آماده و حاضر شد، اول طعام خود را صرف کنید، تا مبادا ذهن و فکر شما در وقت نماز خواندن به چیز دیگری مشغول شود.

(۳) پیامبر خدا ﷺ غمخوار همگان، و مهربان برای همگان بودند، خداوند متعال بر امت محمدی منت گذاشته و می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبه: ۱۲۸]، یعنی: پیامبری از میان خودتان برای شما آمد که بی تردید و رنج‌های شما بر او گران می آید، و به هدایت‌تان اصرار دارد، و بر مؤمنان رؤوف و مهربان است.

۶۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَسْرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا، وَلَا تُنْفَرُوا» [رواه البخاری: ۶۹].

۶۴- از انس رضی الله عنه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «آسان گیری کنید و سخت گیری نکنید، و مردم را بشارت دهید و متنفر نسازید»^(۱).

۷- باب: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ (فِي الدِّينِ)

باب [۷]: کسی را که خداوند برایش اراده خیر داشته باشد در امور دین دانش می دهد

۶۴- عَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ الْأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۷۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث نبوی اساس تبلیغ و دعوت به سوی اسلام است، و علماء گفته اند که مراد از آسان گیری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده اند، آسان گیری در امور دنیوی است، و مراد از بشارت دادن، وعده دادن به رحمت الهی و مغفرت او تعالی در امور اخروی است، و طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله به آن اشاره می فرمایند، اگر این دو اصل مراعات نگردد، مردم از دین متنفر می شوند، و خود نبی کریم صلی الله علیه و آله در همه مراحل دعوت خود این دو اصل را به طور کامل مراعات می کردند، از آن جمله اینکه روزی شخص بادیه نشینی به مسجد نبوی داخل گردید، و رفت به گوشه از مسجد بول نمود، صحابه بر وی غضب کرده و زبان به ملامتی او گشودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند، خاموش باشید، بگذارید بول کند، و بعد از اینکه بول کرد، سطل آبی را گرفته و بر روی بول هایش بریزید.

(۲) اولیای امور و کسانی که مسؤولیت امور مردم را بر عهده دارند، باید به آن ها مهربانی نموده و کار گشای آن ها باشند، نه آنکه جهت خود خواهی و تکبر، و یا گرفتن رشوت و غیره بر آن ها کبر فروخته و در مقابل آن ها از تشدد و سخت گیری کار بگیرند.

(۳) این حدیث نبوی شریف متعلق به امور دنیا و آخرت است، جزء اول حدیث که در آن امر به آسان گیری است، متعلق به امور دنیوی، و در جزء دوم آن که امر به بشارت است، متعلق به امور اخروی است، پس باید در امور دنیوی با مردم از آسان گیری کار گرفت، و در امور اخروی مردم را بشارت به رحمت و مغفرت خداوندی داد.

۶۴- از معاویه رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسی که خداوند برایش اراده خیر داشته باشد، برای وی در امور دین دانش می‌دهد، من تقسیم می‌کنم و خدا می‌دهد، و این امت تا ظهور علائم قیامت بر امر خداوند پایبند خواهند بود، و مخالفت دیگران ضرری به ایشان نمی‌رساند»^(۲).

۱- وی معاویه بن ابی سفیان بن صخر بن حرب است، دارای مناقب زیادی است، در رجب سال شصت هجری به عمر هشتاد و هفت سالگی وفات نمود، امام بخاری رحمته الله از وی هشت حدیث روایت کرده است، فتح المبدی (۱/۱۶۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از دانش در امور دین، دانستن احکام حلال و حرام، و دانستن حق خدا و حق خود و حق دیگران است، تا از حلال مستفید گردیده و از حرام اجتناب ورزد، و به حق کسی تجاوز ننماید، و مسائل دین از این امور پنجگانه خارج نیست، و مفهوم حدیث نبوی دلالت بر این دارد که اگر کسی احکام دین را نمی‌داند، از این خیر محروم است، و از این حدیث فضل علماء و دانشمندان بر دیگران به خوبی مشهود است، و از عمر رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: (پیش از آنکه به ریاست برسید، فقه [یعنی: احکام حلال و حرام] را بیاموزید)، و شاید قصدش این باشد، که اگر پیش از رسیدن به ریاست فقه نیاموزید، بعد از رسیدن به امارت فرصت آموختن فقه برای شما میسر نشود، چنانچه شاید قصدش این باشد که اگر فقه را نیاموخته به ریاست برسید، احتمال دارد که سبب بدبختی خود و دیگران شوید، و البته مراد از فقه، فهم حقیقی دین، و فهم مقاصد شرعی است، نه آنکه شخص منسوب به علم باشد، ولی برداشت و فهمش از دین، فهم معکوس از دین، و از مقاصد شرعی باشد.

۲) مراد از این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که «من تقسیم می‌کنم و خدا می‌دهد» این است که: آنچه را که خداوند برای من وحی کرده است، برای شما تبلیغ می‌کنم، و خداوند برای هرکدام فهم جداگانه می‌دهد، و به این سبب است که بعضی‌ها از این وحی چیزهای بیشتری و بعضی‌ها چیزهای کمتری می‌فهمند، و البته صحابه و هرکس دیگری که وحی قرآن و احادیث نبوی را می‌شنوند، در فهم و استنباط خود با یکدیگر متفاوت می‌باشند، و شاید یکی از اسباب اختلاف فقهاء در استنباط احکام از نصوص شرعی، همین تفاوت فهم آن‌ها باشد.

۳) بعضی می‌گویند که سبب ورود این حدیث نبوی تقسیم کردن مالی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی مصلحتی که لازم دیدند از آن مال برای عده مقدار بیشتری دادند، کسانی که حکمت این امر را نمی‌دانستند بر این تقسیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعتراض نمودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقابل اعتراض آن‌ها فرمودند که: و وظیفه من تقسیم کردن است، و به این طریق برای آن‌ها فهماندند که این تقسیم کردن من به اساس وحی بوده است، نه به اساس خواهش خودم، پس جای برای اعتراض باقی نمی‌ماند،

۸- باب: الْفَهْمُ فِي الْعِلْمِ

باب [۸]: ذکاوت در علم

۶۵- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ، فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً»، وذكر الحديث وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ، فَسَكْتُ [رواه البخاری: ۷۲].

۶۵- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که برای شان خوشه خرما می آوردند، فرمودند: «از جمله درخت ها درختی است که خاصیت مسلمان را دارد»، می خواستم بگویم که این درخت، خرما است، ولی چون من خوردترین فرد آن مجلس بودم، سکوت نمودم ^(۱).

(۴) این حدیث دلالت بر حجیت اجماع دارد، زیرا مفهوم آن دلالت بر این دارد، که حق از این امت خارج نیست.

(۵) طوری که عده از علماء می گویند: از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می شود که هیچ عصری خالی از مجتهد نمی باشد، یعنی: وقت و زمانی نمی شود که مجتهدی، و یا مجتهدینی در آن عصر و زمان وجود نداشته باشد.

(۶) علم فقه بر علوم دیگر فضیلت دارد، زیرا اکثر علم تفسیر و علم حدیث بیانگر احکام فقه است، و علم اصول فقه نیز بیانگر طریقه (فقه) نصوص قرآن کریم و سنت نبوی است، پس گویا تمام علوم شرعی برای فهم و دانستن علم فقه است، و از این جهت است که علم فقه بر علوم دیگر فضیلت دارد، و علاوه بر آن، علم (فقه) بیانگر حق خدا و حق بنده است، و کسی که علم را فقه را می آموزد و به آن عمل می کند، حق خدا و بنده اش را اداء کرده است، و اساس شریعت هم همین چیز است، و سوره (والعصر) هم اشاره به همین امر دارد، و از اینجا است که امام شافعی رحمته الله می گوید که: اگر برای مردم جز همین سوره (والعصر) چیز دیگری نازل نمی شد، برای شان کافی بود.

۱- تفصیل بیشتر متعلق به این حدیث قبلا به حدیث شماره (۵۶) بیان گردید، به آنجا مراجعه شود.

۹- باب: الاغْتِبَاطُ فِي الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ

باب [۹]: جواز رشک بردن در علم و حکمت

۶۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَ عَلَى هَلَكَّتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا» [رواه البخاری: ۷۳].

۶۶- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «رشک بردن، جز در دو چیز، در چیز دیگری روا نیست، [یکی]: در شخصی که خداوند برایش مال و دارائی داده است، و او را قادر ساخته است که آن مال را در راه خیر به مصرف برساند، [دومی]: کسی است که خداوند برایش حکمت ارزانی داشته است، و او با این حکمت، در بین مردم قضاوت می کند، و آن را [برای دیگران] می آموزد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) لفظ حدیث نبوی شریف (حسد) است، و مراد از حسد در اینجا به اتفاق علماء غبطه است، زیرا حسد را در دو حالت جواز داده است، حال آنکه از نگاه شرعی (حسد) در هیچ حالتی جواز ندارد، و فرق بین غبطه و حسد آن است که غبطه عبارت از آن است که شخص آرزو کند تا خدا برایش نعمتی بدهد که برای فلان شخص داده است، مثلاً: شخص عالمی را می بیند، و آرزو می کند که خداوند برایش مانند این شخص علم بدهد، و شخصی را می بیند که خداوند از راه حلال برایش مال و مکنتی داده است، و این شخص از خدا می خواهد تا برای او نیز مالی و منالی از راه حلال عطا فرماید، ولی (حسد) آن است که آرزوی زوال نعمت را از آن شخص دیگر داشته باشد، و آرزوی زوال نعمت از دیگران که همان حسد بردن باشد، از گناهان کبیره است.

(۲) در سنن ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از حسد بردن بپرهیزید، زیرا (حسد) حسنات را طوری که می خورد که آتش هیزم را».

(۳) حسد از نگاه تعلق گناه به آن بر سه نوع است، حسد حرام، حسد مباح، و حسد مستحب، حسد حرام آن است که انسان آرزوی زوال نعمت را از برادر مسلمان خود داشته باشد، و حسد مباح که همان (غبطه) باشد، عبارت از آن است که آرزو کند تا خداوند نعمت دنیوی را که برای دیگری داده است، برای او نیز بدهد، و حسد مستحب آن است که آرزو کند که خداوند همانطور که فلان شخص را به طاعت و عبادت رهنمون ساخته است، او را نیز رهنمون سازد.

(۴) بعضی از علماء می گویند: آرزوی زوال نعمت از کافر و فاجری که نعمت را در راه فسق و فجور و معصیت به مصرف می رساند، روا است، و در حسد مذموم و حرام داخل نمی شود.

۱۰ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: اللَّهُمَّ عَلِّمُهُ الْكِتَابَ

باب [۱۰]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: خدایا قرآن را برایش بیاموز

۶۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمُهُ الْكِتَابَ» [رواه البخاری: ۷۵].

۶۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ مرا در آغوش گرفته و دعا کردند که: «خدایا! قرآن را برایش بیاموز»^(۱).

۱۱ - باب: مَتَى يَصِحُّ سَمْعُ الصَّغِيرِ

باب [۱۱]: شنیدن حدیث برای طفل چه وقت صحیح است؟

۶۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانِي، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الْإِحْتِلَامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بَيْنِي إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در فتح الباری در سبب این دعا آمده است که: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شبی با پیامبر خدا ﷺ [در قیام لیل] نماز می‌خواندم، مرا پهلوی خود ایستاده کردند، و من پس آمدم و پشت سرشان ایستاده شدم، چون از نماز فارغ شدند فرمودند، من تو را پهلوی خود ایستاده کردم، و تو چرا پس آمدی و پیش سرم ایستاده شدی؟ گفتم: آیا مناسب است که کسی در پهلوی شما بایستد در حالی که شما پیامبر خدا هستید؟ چون این سخن را شنیدند برایم دعا کردند که خداوند علم و دانشم را افزون سازد. و دعای پیامبر خدا ﷺ اجابت گردید، و دانش ابن عباس رضی الله عنهما به جایی رسید که او را دریای علم، حبر امت، و مفسر قرآن لقب دادند.

(۲) مراد از (آموختن قرآن) آموختن احکام و علوم قرآن است، و قرآن کریم مشتمل بر علوم بسیاری است، و آنچه که متعلق به شریعت است، سه علم است، علم عقیده که متعلق به امور غیبی، مانند: ایمان آوردن به خدا، و ایمان آوردن به ملائکه، و کتاب‌های منزله، و پیامبران، و روز آخرت و غیره است، و علم فقه که متعلق به حلال و حرام و امور دنیوی است، چه این امور بین خدا و بنده‌اش باشد، مانند: نماز و روزه و حج و امثال این‌ها، و چه بین یک بنده و بنده دیگر، مانند: خرید و فروش، و نکاح، و طلاق، امثال این‌ها، و علم اخلاق که بیانگر فضائل و رذائل است، به این معنی که شخص مسلمان باید به فضائل مانند: صدق، عفت، کرم، حیاء و امثال این‌ها متصف گردیده، و از رذائل مانند: دروغ، غیبت، حسد، و امثال این‌ها خودداری نماید.

بَعْضُ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الْأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ» [رواه البخاری: ۷۶].

۶۸- و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمانی که قریب به بلوغ بودم، بر خر ماده سوار شدم و به طرف (منی) آمدم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون آنکه دیواری پیش روی‌شان قرار داشته باشد، نماز می‌خواندند، من از پیش روی بعضی از صف‌ها گذشتم، و خر را گذاشتم که بچرد، و خودم در صف ایستادم، و [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگران] از این عمل بر من اعتراض نکردند^(۱).

۶۹- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيِّعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّةً حَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ» [رواه البخاری: ۷۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عبور شخص سوار از پیش روی نمازگذار سبب فساد نماز نمی‌گردد، ولی عبور کردن از پیش روی شخص نمازگذار برای کسی که عبور می‌کند مکروه است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که اگر شخصی می‌خواست از پیش روی شما عبور کند، مانع عبور کردنش شوید، و تفصیل بیشتر این موضوع إن شاء الله در جای خودش خواهد آمد.

(۲) شنیدن حدیث برای طفل خورده‌سال جواز دارد، و کمال اهلیت که عقل و بلوغ باشد، در وقت اداء و روایت حدیث شرط است، و همچنین است کافر و فاسق، یعنی: اگر کافر حدیث را در حال کفر شنید، و آن را در حال اسلام روایت کرد، روایتش مقبول است، چنان‌چه که اگر فاسق حدیث را در حال فسق شنید، و آن را در حال عدالت روایت کرد، روایتش مقبول است.

(۳) سواره رفتن به جماعت جواز دارد، و اگر خوف فوت جماعت به سبب پیاده رفتن وجود داشته باشد، سواره رفتن به جهت دریافتن جماعت سنت و یا مستحب است.

(۴) اگر نبی کریم صلی الله علیه و آله عمل شخصی از صحابه را می‌بیند، و به آن اعتراض نمی‌کنند، این عمل در حکم سنت نبوی است، از این جهت علماء گفته‌اند که: از عبور خر از پیش روی نمازگذار، فاسد نمی‌شود، زیرا از اینکه ابن عباس رضی الله عنه سوار بر خر از پیش روی صف نمازگذاران گذشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگفتند، دلالت بر این دارد که این عمل سبب فساد نماز نمی‌گردد، گرچه مناسب و بهتر آن است که شخص چه پیاده و چه پیاده از پیش روی نمازگذار عبور نکند.

۶۹- از محمود بن ربیع رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: بیاد دارم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمانی که من پنج ساله بودم، آبی را از دلی با دهان خود گرفته و بر رویم پاشاندند^(۲).

۱۲- باب: فَضْلُ مَنْ عَلِمَ وَعَلَّمَ

باب [۱۲]: فضیلت تعلیم و تعلیم

۷۰- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَفْيَةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَفَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَهَّمَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ» [رواه البخاری: ۱۷۹].

۱- وی محمود بن ربیع بن سراقه انصاری است، و وقتی که چهار ساله و یا پنج ساله را تا آخر عمر خود به خاطر داشت، در بیت المقدس در سال نود و نه هجری به سن نود و سه سالگی وفات نمود، (أسد الغابه: ۳۳۲/۴).

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند که این عمل از طرف نبی کریم صلی الله علیه و آله روی خوش طبعی، و یا جهت آن بوده است که این آب سبب برکت برای آن طفل گردد، و صحابه رضی الله عنهم می خواستند که به این طریق اطفال شان از برکات نبی کریم صلی الله علیه و آله بهره مند گردند، زیرا دیده بودند که نبی کریم صلی الله علیه و آله وقتی که آب دهان خود را در چاه خشک و بی آبی انداختند، به برکت آب دهان شان، آب از آن چاه آن چنان فواره زد که برای یک لشکر و حیوانات همراه شان کفایت نمود.

(۲) به استناد بر این حدیث نبوی در نزد بسیاری از اهل حدیث کمترین سنی که شنیدن و تحمل حدیث در آن جواز دارد، پنج سال است، ولی عدۀ چهار سال را معتبر دانسته اند، زیرا در روایت دیگر این حدیث آمده است که سن محمود در وقت وقوع این واقعۀ چهار سال بود، چنانچه نظر عدۀ دیگری بر آن است که برای صحت شنیدن و تحمل حدیث سن معینی نیست، بلکه اساس فهم و درایت است، ولو آنکه در کمتر از پنج سال و یا چهار سال باشد، چنانچه این زبیر رضی الله عنه واقعۀ که پدرش را در غزوۀ خندق در بنی قریظه دیده بود، روایت می کند، و خودش در این وقت سه ساله بود.

۷۰- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هدایت و علمی که خداوند مرا به آن مبعوث ساخته است، مانند باران فراوانی است که بر زمین می بارد، بعضی از این زمین ها، پاک [و قابل زرع] است، که آب را جذب کرده و از آن سبزه و گیاه می روید، و نوع دیگری از زمین، آب را در خود نگه داشته و به سبب این آب، خداوند برای مردم منفعت می رساند، [به طوری که مرد از آن] می آشامند، [و به حیوانات] آب می دهند، و زراعت می کنند، و نوع دیگر زمینی است هموار و سخت، که نه آب را ذخیره می کند، و نه حاصل می دهد.

همچنین است [موقف مردم]، زیرا در مردم کسانی هستند که دین خدا را می آموزند، و از آنچه که خداوند مرا به آن مبعوث ساخته است منفعت می برند، به طوری که خودش آموخته و به دیگران هم تعلیم می دهد.

و [گروه دیگر] کسانی اند که از روی رعونت و تکبر به این چیزها التفاتی نمی کنند، و هدایت خداوندی را که من به آن مبعوث شده ام، قبول نکرده اند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

کسانی که احکام دین برای آنها رسیده است سه قسم اند:

قسم اول: کسانی اند که احکام دین را می آموزند، و به آن عمل می کنند، و از آنچه که آموخته اند به دیگران نیز آموزند، این مانند همان زمین حاصل خیزی است که باران بر آن می بارد، آب را در خود نگه می دارد، و از آن گیاه می روید، و به دیگران هم منفعت می رساند.

و قسم دوم: کسانی اند که احکام دین را می آموزند، ولی به آن عمل نمی کنند، و یا عبارت از کسانی اند که نصوص دین را که عبارت از قرآن و سنت باشد، حفظ می کنند ولی خودشان از خود قوت استنباط و درک احکام را ندارند، این گروه مانند زمینی است که آب را نگه می دارد، و گرچه خودش گیاهی نمی روید، ولی سبب می شود تا دیگران از آن استفاده نمایند، و گرچه این نوع دوم از مردم، در حدیث به طور صریح مذکور نیست، ولی سیاق و فحوای حدیث دلالت بر آن دارد.

و قسم سوم: یا مسلمانانی هستند که نه چیزی را می دانند که برای دیگران بیاموزند، و نه چیزی را حفظ کرده اند که برای دیگران برسانند، و یا مراد از آنها کفار خود از این دین بهره برده اند، و نه سبب رساندن خیر برای دیگران شده اند.

۱۳- باب: رَفَعِ الْعِلْمَ وَظَهَرَ الْجَهْلَ

باب [۱۳]: از بین رفتن علم و به میان آمدن جهل

۷۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيُنْبَتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيُظْهَرَ الزَّنا» [رواه البخاری: ۸۰].

۷۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از علامات قیامت این است که: علم از بین می‌رود، و جهل جایگزین آن می‌شود، شراب‌خواری رواج می‌یابد، و زنا منتشر می‌گردد»^(۱).

۷۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ، وَيُظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيُظْهَرَ الزَّنا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ» [رواه البخاری: ۸۱].

۷۲- و از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: من برای شما حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گویم که بعد از من کسی آن را برای شما نخواهد گفت، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند:

۱- از احکام و مسائل و متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد به از بین رفتن علم - طوری که در حدیث دیگری آمده است - این است که علمای متبحر و حقیقی از بین می‌روند، و گروه جاهلی به نام (علماء) جایگزین آن‌ها می‌شوند، و در احکام دین - در حالی که علمی ندارند - برای مردم فتوی می‌دهند، و به این طریق سبب گمراهی خود و دیگران می‌شوند.

(۲) مراد از شرابخواری - طوری که در همین حدیث از روایت دیگری آمده است - انتشار زیاد شرابخواری است، نه مطلق شرابخواری، زیرا سیاق حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چیزهای خبر می‌دادند که در عصرشان وجود نداشته است، و مطلق شرابخواری ولو به صورت اندک در عصر خودشان هم وجود داشته است.

(۳) علامات قیامت، وقوع همه این چهار چیز است نه یکی از آن‌ها، گرچه بعضی‌ها بر این نظر اند که هریک از این امور چهار گانه علامه قیامت است، ولی سیاق حدیث بیشتر دلالت به تایید نظر اول دارد، والله تعالی أعلم.

«از علامات قیامت این است که علم کم می‌شود، و جهل جایگزین آن می‌گردد، زنا انتشار می‌یابد، زن‌ها زیاد می‌شوند، و مردها آن قدر کم می‌شوند که سرپرستی پنجاه زن را فقط یک مرد بر عهده می‌گیرد»^(۱).

۱۴ - باب: فَضْلُ الْعِلْمِ

باب [۱۴]: فضیلت علم

۷۳- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ» [رواه البخاری: ۸۲].

۷۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «در حالی که خواب بودم قدح شیری برایم داده شد، از آن شیر آنقدر نوشیدم که فکر کردم سیرابی از ناخن‌هایم سرازیر گردید، و آنچه را که زیاد آمد، برای عمر بن خطاب دادم».

پرسیدند: این خواب را چه تعبیر می‌کنید؟ فرمودند: «علم و دانش»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب کمی زن‌ها، یا خون ریزی و جنگ است که مردها کشته شده و از بین می‌روند، و تنها زن‌ها باقی می‌مانند، یا آنکه در تولد وزایمان طبیعی، زن‌ها بیشتر و مردها کمتر می‌گردند.
(۲) امام شرقاوی در شرح مختصر صحیح البخاری می‌گوید که: از مجموع آنچه که در این حدیث و در حدیث قبلی آمده است اینطور دانسته می‌شود که از بین رفتن ضرورات پنجگانه که عبارت از: دین، عقل، جان، مال و ناموس باشد، از علامات قیامت شناخته شده است، و این امور پنجگانه در هر دین و قانونی از ضروریات بقای هر جامعه شناخته شده است، و از بین رفتن این امور سبب از بین رفتن آن جامعه می‌گردد، زیرا از بین رفتن علم، سبب از بین رفتن دین، و شرابخواری سبب از بین رفتن عقل، و از بین رفتن مردها به سبب جنگ و کشتار سبب از بین رفتن جان و مال، و انتشار زنا سبب از بین رفت شرف و ناموس می‌شود، و وقتی که این امور پنجگانه که اساس دنیا و آخرت هر جامعه بر آن‌ها استوار است از بین رفت، علامات قیامت پیدا می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نبی کریم صلی الله علیه و آله شیر را به علم تعبیر نموده‌اند، زیرا همانطوری که شیر بهترین غذای جسم است، علم هم بهترین غذای روح است، و علاوه بر آن شیر غذایی از غذاهای بهشت است.

۱۵ - باب: الْفُتْيَا وَهُوَ وَقِفٌ عَلَى الدَّابَّةِ وَغَيْرِهَا

باب [۱۵]: فتوی دادن در هنگام سوار بودن بر مرکوب و غیر آن

۷۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِئَى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «أَذْبَحْ وَلَا حَرَجَ» فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَتَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أُرِي؟ قَالَ: «ارْمِ وَلَا حَرَجَ» فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: «افْعَلْ وَلَا حَرَجَ» [رواه البخاری: ۱۸۳].

۷۴- از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع به (منی) ایستاده شدند تا به سؤال‌های مردم پاسخ بگویند. شخصی نزدشان آمد و گفت: متوجه نشدم، پیش از اینکه ذبح کنم، سر خود را تراشیدم.

فرمودند: «ذبح کن و باکی ندارد».

شخص دیگری آمد و گفت: متوجه نگردیدم و پیش از اینکه جمره بزنم، ذبح نمودم.

فرمودند: «جمره بزن و باکی ندارد».

[راوی می‌گوید]: و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هیچ چیزی که تقدیم و تاخیر شده باشد، پرسان نشدند، مگر آنکه فرمودند: «بکن و باکی ندارد»^(۱).

(۲) این حدیث دلالت بارزی بر فضیلت و علم دانش عمر بن خطاب رضی الله عنه دارد، زیرا این حدیث می‌رساند که وی پرورش یافته مدرسه نبوت، و تعلیم یافته دست نبی کریم صلی الله علیه و آله می‌باشد، و اجتهادات فقهی فراوانش در مسائل مختلف، شاهد این مدعا است، و این جای تعجب نیست، زیرا وی کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موردش فرموده‌اند که: «پیش از شما در بنی اسرائیل کسانی بودند که بدون آنکه پیامبر باشند، برای آن‌ها الهام می‌شد، و اگر در امت من کسی از آن‌ها باشد، عمر است»، صحیح البخاری حدیث (۳۶۸۹)، و چون در بنی اسرائیل چنین اشخاصی وجود داشته‌اند، در این امت که فاضله است، چنین اشخاصی به یقین وجود دارند، و از آن جمله عمر رضی الله عنه است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۶ - باب: مَنْ أَجَابَ الْفُتْيَا بِإِشَارَةِ الرَّأْسِ وَالْيَدِ

باب [۱۶]: کسی که از فتویٰ را به اشاره سر و دست جواب داد

۷۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ، وَيُظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتْنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ: «هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَفَهَا، كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ» [رواه البخاری: ۸۵].

(۱) حج رکنی از ارکان اسلام است، و فقط برای یک بار بر مسلمان فرض است، و عموم کسانی که حج را انجام می‌دهند، کسانی هستند که برای بار اول به این کار اقدام می‌نمایند، و چون حج دارای اعمال فراوانی است، لذا کمتر کسی یافت می‌شود که تمام احکام و مسائل متعلق به حج را به طور شاید و باید بداند، لذا حجاج احتیاج به این دارند که کسی اعمال حج را برای‌شان توضیح بدهد، و اگر دچار اشتباهی شده‌اند، حکم آن را برای‌شان بیان نماید، و روی این ملحوظ بود که پیامبر خدا ﷺ در منی ایستادند، تا به سؤال‌های مردم در مورد احکام و مناسک حج پاسخ بگویند. (۲) اصل آن است که حجاج بیت الله الحرام در روز اول عید قربان، باید اول رمی جمره، بعد از آن ذبح، و در اخیر تراشیدن سر را انجام دهند، ولی اگر کسی این اعمال را روی جهل و نادانی به ترتیب انجام نداد، آیا بر وی (دم) و یا فدیة لازم می‌گردد، یا نه؟ بین علماء اختلاف است. امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهما الله - نظر به ظاهر این حدیث - می‌گویند: اگر کسی روی جهل و عدم معرفت احکام حج، ترتیب بین این اعمال، و اعمال مشابه آن را مراعات ننمود، باکی نداشته و بر وی چیزی از دم و یا فدیة لازم نمی‌گردد.

ولی امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله می‌گویند: مراعات ترتیب در بین این اعمال واجب است، بنابراین اگر کسی ترتیب را در انجام دادن این اعمال مراعات ننمود، ولو آنکه از روی جهل و نادانی باشد، بر وی (دم) لازم می‌گردد، و دلیل‌شان این است که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کسی که چیزی را در حج خود تقدیم و یا تاخیر کرد، باید گوسفندی صدقه بدهد».

و از این حدیث نبوی که می‌گوید: «انجام بده و باکی ندارد» اینطور جواب می‌دهند که: مراد از این قول پیامبر خدا ﷺ که فرموده‌اند: «باکی ندارد» این است که تقدیم تاخیر این امور اگر از روی جهل و نادانی و یا فراموشی باشد، گناهی ندارد، ولی عقوبت دنیوی که ذبح یک گوسفند باشد، از وی ساقط نمی‌گردد.

ولی ظاهر حدیث، بیشتر دلالت به تأیید مذهب اول دارد، زیرا اگر مراد تنها نفی عقوبت اخروی که گناه باشد می‌بود، آنچه که بر وی از عقوبت دنیوی که ذبح یک گوسفند باشد لازم می‌گردید، برایش بیان می‌کردند، زیرا به اساس قاعده اصولی تاخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست، والله تعالی أعلم.

۷۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علم از بین می‌رود، و جهل و فتنه‌انگیزی جای‌گزین آن می‌شود، و هرج [و مرج] زیاد می‌گردد». کسی پرسید: یا رسول الله! هرج [و مرج] چیست؟ [در جواب آن شخص] دست مبارک خود را طوری حرکت دادند که دلالت بر کشت و کشتار می‌کرد ^(۱).

۷۶- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّيَ الْعَشِيُّ، فَجَعَلْتُ أَصْبُ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أَرِيْتُهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا، حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوجِي إِلَيَّ: أَنْكُمْ تُفْتَنُونَ فِي فُجُورِكُمْ - مِثْلُ أَوْ - قَرِيبَ - لَا أَدْرِي أَيُّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، يُقَالُ مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوْ الْمُوقِنُ - لَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا، فَيَقَالُ: نَمْ صَالِحًا قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوْ الْمُرْتَابُ - لَا أَدْرِي أَيُّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ» [رواه البخاری: ۸۶].

۷۶- از اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم، و او نماز می‌خواند، گفتم: مردم را چه شده است؟ [که جزع و فرع می‌کنند]، به

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب سؤال آن شخص از معنی (هرج) آن بود که (هرج) کلمه حبشی است، و معنی اش قتل است، و آن شخص زبان و لغت حبشی را نمی‌دانست.

(۲) در این حدیث نبوی شریف آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب آن شخص که پرسید: (هرج و مرج) چیست؟ دست خود را حرکت دادند، گویا به اشاره دست جواب او را دادند، و حرکت دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اینگونه بود که: دست راست خود را روی دوش چپ خود گذاشته و به جانب راست آوردند، به مانند آنکه کارد هنگام ذبح حیوان، از یک طرف گلو به طرف دیگر آن کشیده می‌شود.

سوی آسمان اشاره کرد [و آفتاب گرفتگی را برایم نشان داد]، و در این وقت مردم به نماز ایستاده بودند.

عائشه گفت: سبحان الله.

پرسیدم: این [آفتاب گرفتگی] علامت [نزول عذاب و یا علامت نزدیکی روز قیامت است]؟

با سر خود اشاره کرد که: بلی [چنین است].

[اسماء می گوید: بعد از این گفت و شنود، به نماز] برخاستم، تا آنکه بیهوشی بر من غلبه کرد، [جهت رفع بیهوشی] بر سر خود آب می ریختم.

و پیامبر خدا ﷺ حمد و ثنای خداوند را گفته و فرمودند: «هر آن چیزی که تا حالا برایم نشان داده نشده بود، اینک در همین جا دیدم، حتی جنت و دوزخ را هم دیدم». «و بر من وحی شد که: شما یان در قبرهای خود آزمایش می شوید، مانند آزمایشی که با مسیح دجال می شوید، از شما پرسان می شود که این شخص [یعنی پیامبر خدا محمد ﷺ] کیست؟ شخص مؤمن و یا متیقن می گوید: او محمد پیامبر خدا ﷺ است، برای ما دلائل روشن و اسباب هدایت را آورده بود، و میان هم به ندایش لبیک گفته و از وی پیروی نمودیم، (او محمد است) (او محمد است) (او محمد است)، برایش گفته می شود که آرام بخواب، ما می دانستیم که تو به این چیز یقین داری، ولی منافق و یا مشکک می گوید: من چیزی نمی دانم، از مردم شنیدم که چیزی می گفتند، من هم مثل آن ها گفتم»^(۲).

۱- وی اسماء دختر ابوبکر صدیق، و خواهر عائشه صدیقه أم المؤمنین، و همسر زبیرؓ است، وی مشهور بذات النطاقین است، در راه اسلام جان فشانی های زیادی کرد، مناقبش بسیار و فضائلش فراوان است، در سال هفتاد و سه هجری به سن صد سالگی در مکه مکرمه وفات یافت، و تا آخرین لحظات عمر، نه یکی از دندان هایش افتاد، و نه هم عقل و فراستش را از دست داد، أَسَدُ الْغَابَةِ (۳۹۲/۵-۳۹۳).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) راوی که این حدیث را از اسماء روایت کرده است می گوید: بیادم نیست که اسماء گفت: شما یان در قبرهای خود آزمایش می شوید، مانند آزمایشی که با مسیح دجال می شوید، و البته از نگاه معنی فرق چندانی بین این دو عبارت نیست، ولی روات حدیث نظر به اینکه می خواستند حدیث را به عین لفظی که شنیده اند روایت کنند، هر دو عبارت را روایت کرده اند.

۱۷- باب: الرَّحْلَةُ فِي الْمَسْأَلَةِ النَّازِلَةِ، وَتَعْلِيمِ أَهْلِهِ

باب [۱۷]: رفتن جهت حل مسئله که واقع شده است و تعلیم دادن خانواده خود

۷۷- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَتَهُ لِأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ فَأَتَتْهُ امْرَأَةً فَقَالَتْ: إِنِّي أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ بِهَا، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكَ أَرْضَعْتَنِي، وَلَا أَخْبَرْتَنِي، فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ، وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ [رواه البخاری: ۸۸].

۷۷- از عقبه بن حارث^(۱) روایت است که: وی با یکی از دخترهای ابو إهاب بن عزیز ازدواج نمود، زنی نزدش آمد و گفت که من، عقبه و آن دختری را که با وی ازدواج کرده است، شیر داده‌ام. عقبه برای آن زن گفت: فکر نمی‌کنم که تو مرا شیر داده باشی، و نه مرا از این شیردادن خبر دادی.

(۲) (مسیح) مشتق از مسح است، و این شخص از آن جهت مسیح نامیده شده است که تمام روی زمین را غرض گمراه کردن مردم در چند روز پیموده و مسح می‌کند، و (دجال) صیغهٔ مبالغه و مشتق از (دجل) به معنی دروغ و فریب است، و این شخص از آن جهت (دجال) نامیده شده است، که با دروغ‌های خود مردم را فریب داده و گمراه می‌کند.

(۳) بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارد.

(۴) سؤال ملکی و عذاب قبر برای کسی که سزاوار آن می‌باشد، حق است.

(۵) کسی که در صدق نبی کریم ﷺ و یا در رسالت وی در شک باشد، کافر است.

(۶) نماز کسوف سنت است.

(۷) خواندن نماز کسوف برای زن‌ها نیز مشروع است.

(۸) سوال کردن چیزی از نمازگذار جواز دارد، و نمازگذار در وقت ضرورت می‌تواند با اشارهٔ خفیف جواب آن را بدهد، ولی بعضی از علماء مشروعیت این سوال و جواب را در نمازهای غیر فرضی می‌دانند.

۱- وی عقبه بن حارث بن عامر قرشی است، زیر می‌گوید: وی همان کسی است که خبیب بن عدی را به شهادت رسانده است، در فتح مکه مسلمان شد، و زنی را که به نکاح گرفته بود، نامش غنیه و مشهور به ام یحیی بود، أسد الغابه (۴۱۶/۳).

و همان بود که [عقبه] سوار شد و به مدینه منوره نزد پیامبر خدا ﷺ رفت، و مسأله را از ایشان پرسید.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چگونه [با او ازدواج می‌کنی] در حالی که چنین چیزی هم گفته شده است؟»

و عقبه از آن زن مفارقت کرد، و آن زن با شخص دیگری ازدواج نمود^(۱).

۱۸ - باب: التَّنَاوُبُ فِي الْعِلْمِ

باب [۱۸]: نوبت در تحصیل علم

۷۸- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارِي مِنْ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ وَكُنَّا تَتَنَاوَبُ التُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَتَزَلُ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ، فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَأَنْتَ هُوَ؟ فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإِذَا هِيَ تَبْكِي،

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) به اساس این گفته آن زن که: (که من، عقبه و آن دختری را که با وی ازدواج کرده است، شیر داده‌ام)، آن دختری را که (عقبه) به نکاح گرفته بود، خواهر رضاعی‌اش می‌شد، و در نتیجه نکاح آن‌ها باهم حرام بود.

(۲) در ثبوت (رضاه) یعنی: شیرخوارگی به شهادت زن بیت علماء اختلاف است، یک زن در صورتی که به شیر آوری معروف باشد، ثابت می‌شود، و امام شافعی رحمه الله می‌گوید: وقتی شیر خوارگی ثابت می‌شود که چهار زن به این کار شهادت بدهند، تا اینکه جای شهادت دو مرد را بگیرد، و امام ابوحنیفه رحمه الله به این نظر است که: ثبوت شیرخوارگی از راه شهادت مانند ثبوت اموال است که به کمتر از شهادت دو مرد، و یا یک مرد و دو زن ثابت نمی‌شود، و از حدیث نبوی اینطور جواب می‌دهند، که حکم پیامبر خدا ﷺ در تحریم آن زن، حکم قطعی و به اساس قضاوت نبود، بلکه حکم توجیهی و از باب احتیاط بود، و سیاق حدیث دلالت بر این امر دارد.

(۳) دختر و پسری که از سینه زنی شیر می‌خورند، باهم خواهر و برادر می‌شوند، و فرقی نمی‌کنند، که این دو طفل در یک وقت باهم شیر خورده باشند، و یا به طور متفرق، مثلاً: یکی را امثال شیر داده باشد، و دیگری ده سال پیش، و یا ده سال بعد از آن، و سائر متعلق به شیر خوارگی در باب شیرخوارگی إن شاء الله بعد از این خواهد آمد.

فَقُلْتُ: طَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: لَا أَذْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لَا» فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ [رواه البخاری: ۸۹].

۷۸- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: من و یکی از همسایه گانم از مردم انصار که از قوم بنی امیه بن زید بود و در منطقه (عوالی مدینه) سکونت داشت، در مشرف شدن به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باهم نوبت داشتیم، یک روز او می رفت و یک روز من، روزی که من می رفتم، اگر وحی نازل می گردید، و یا مسائل دیگری واقع می شد، برایش خبر می دادم، و روزی که او می رفت، او هم همین کار را می کرد. یک روز که نوبت همسایه انصاری ام بود، آمد و در خانه ام را به شدت کوبید و گفت: آیا فلانی هست؟ من ترسیدم و بیرون شدم.

گفت: [امروز] کار مهمی رخ داده است، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را طلاق داده اند].

[عمر رضی الله عنه می گوید]: نزد أم المؤمنین (حفصه)^(۱) رضی الله عنها رفتم، دیدم که گریه می کند. گفتم: مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمايان را طلاق داده است؟ گفت: نمیدانم.

بعد از آن نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، و همانطور که ایستاده بودم پرسیدم: آیا همسران خود را طلاق داده اید؟ فرمودند: نه. گفتم: (الله أكبر)^(۲).

۱- حفصه رضی الله عنها دختر عمر بن خطاب رضی الله عنه بود، و شنیده بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را طلاق داده اند، از این جهت گریه می کرد، ولی چون به این امر یقین کامل نداشت، در جواب عمر رضی الله عنه که از وی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمايان را طلاق داده اند؟ گفت که: نمی دانم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عوالی مدینه منوره عبارت از قریه های بود که به طرف جنوب شرق شهر مدینه منوره قرار داشتند، و نزدیکترین این قریه ها دو میل، و دورترین آن ها هشت میل از داخل شهر مدینه منوره فاصله داشتند.

۱۹- باب: الغَضَبُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالتَّعْلِيمِ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ

باب [۱۹]: غضب کردن در وقت موعظه و تعلیم به سبب پیش آمد ناگوار

۷۹- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أَكَادُ أَدْرِكُ الصَّلَاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلَانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُتَفَرِّغُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ، وَالضَّعِيفَ، وَذَا الْحَاجَةِ» [رواه البخاری: ۹۰].

۷۹- از ابومسعود انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی برای [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفت: یا رسول الله! از بسکه فلانی نماز را دراز می‌کند، نزدیک است که نماز را در نیابم^(۱). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان برآشفته شدند که در هیچ موعظه ایشان را در چنین حالتی ندیده بودم، و فرمودند:

(۲) این گفته آن شخص انصاری که در خانه عمر رضی الله عنه را کوبید، و برایش گفت که: (امروز کار مهمی رخ داده است) در این حدیث به طور مختصر ذکر گردیده است، و اصل عبارت چنین است که: آن شخص گفت که (کار مهمی رخ داده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را طلاق داده‌اند)، و البته این چیزی بود که این شخص انصاری فکر می‌کرد، و در واقع، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را طلاق نداده بودند، بلکه برای مدت معینی از آن‌ها گوشه‌گیری نموده بودند.

(۲) تکبیر گفتن عمر رضی الله عنه به سبب تعجب وی از این امر بود که آن شخص انصاری اعتزال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از همسران‌شان را طلاق فکر کرده بود، و یا به جهت فرحتی بود که از طلاق ندادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را برای وی حاصل شده بود.

(۳) برای شخص روا است که به خانه دخترش - ولو آنکه بدون اذن خواستن از شوهر وی باشد - داخل شود، و بالأخص آنکه اگر این داخل شدن به غرض حل مشکلات خانوادگی آن‌ها باشد.

۱- در اینجا باید به دو نکته اشاره نمود:

(۱) کسی که نماز را طولانی می‌کرد، معاذ بن جبل رضی الله عنه بود، و کسی که در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طولانی شدن نماز شکایت کرد، شخص مزدور کاری بود که تمام روز به کار مشغول بود، شب که به خانه‌اش برمی‌گشت، مانده و خسته و بود، و با آن‌هم به نماز حاضر می‌شد، ولی از اینکه معاذ رضی الله عنه نماز را طولانی می‌کرد، برایش سبب مشقت می‌شد، از این جهت نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و شکایت نمود.

(۲) ظاهر قول این شخص که گفت: از بسکه فلانی نماز را دراز می‌کند، نزدیک است که نماز را در نیابم، دلالت برعکس مطلوبش می‌کند، زیرا طولانی شدن نماز سبب دریافتن جماعت

«ای مردم! شما [به این کار خود] مردم را متنفر می‌سازید، کسی که به مردم [امامت می‌دهد] نماز را سبک بخواند، زیرا در بین مردم اشخاص مریض، و ناتوان و کسانی هستند که کار ضروری دارند»^(۱).

۸۰- عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللَّقْظَةِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اعْرِفْ وَكَاءَهَا، أَوْ قَالَ وَعَاءَهَا، وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرَّفَهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتَعَ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ» قَالَ: فَضَالَّةُ الْإِلْبِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى اخْمَرَتْ وَجَنَّتَاهُ، أَوْ قَالَ اخْمَرَّ وَجْهَهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِدَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ

می‌گردد، نه سبب درنیافتن آن، و علماء از این اشکال جواب‌های مختلفی ارائه داده‌اند، و آنچه که از همه به واقع نزدیکتر می‌رسد این است که: این شخص نسبت به ضعف و خستگی که داشت، چون امام نماز را طولانی می‌کرد، اشتراک کردن به جماعت برایش مشکل تمام می‌شد، و به این سبب نزدیک بود که نماز خواندن به جماعت را ترک کند، پس در این صورت دراز کردن نماز سبب آن می‌شد که این شخص جماعت را درنیابد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از شنیدن شکایت آن شخص، با وجود آنکه پیامبر خدا ﷺ از این سخن برآشفته شدند، ولی معاذ ﷺ را به طور مشخص مورد خطاب و ملامتی قرار ندادند، تا این کار سبب خجالت وی نشود، و این چیز اسلوب پیامبر خدا ﷺ بود، که اگر از کسی اشتباهی رخ می‌داد، او را به طور مشخص مورد خطاب و سرزنش قرار نمی‌دادند، بلکه به توجیه و ارشاد خود جنبه شمولیت داده و همگان را مورد خطاب قرار می‌دادند، تا به این طریق از یک طرف این کار سبب خجالت آن شخص نشود، و از طرف دیگر توجیه و ارشادشان عمومیت پیدا کرده و همگان از آن استفاده نمایند.

(۲) طوری که به همگان معلوم است، نماز از اساسی‌ترین ارکان دین است، ولی جهت مراعات حال مردم، و جهت آنکه مبدا به مشقت افتادن در ادای آن سبب تنفر و ولو یک نفر از مردمان گردد، پیامبر خدا ﷺ امر به سبک خواندن نماز نمودند، و یکاش همه کسانی که خود را علم‌بردار دین می‌دانند، از این ارشادات نبوی پیروی نموده و با کارهای نابخردانه خود سبب متنفر شدن مردم از این دین انسان ساز و جهان شمول نگردند، و به عوض چوب و چماق، از درایت و حکمت کار می‌گرفتند، و با خود فکر می‌کردند که آیا نبی کریم ﷺ در تمام دوره نبوت خود، در امر به معروف و نهی از منکر - ولو برای یک مرتبه - با کسی از راه خشونت و ارباب پیش آمد کرده‌اند. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۖ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

وَتَرَعَى الشَّجَرَ، فَذَرَهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» قَالَ: فَصَالَةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ، أَوْ لِأَخِيكَ، أَوْ لِلذَّنْبِ» [رواه البخاری: ۹۱].

۸۰- از زید بن خالد جهنی رضی الله عنه^(۱) روایت است که: شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حکم چیز (یافت شده) پرسید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از نخبند و ظرف و کیسه آن بخود معرفت کامل و حاصل کن، و یک سال از آن سراغ بده، سپس از آن استفاده کن، و اگر صاحبش پیدا شد، آن را برایش برگردان».

آن شخص: پرسید: با شتر گم شده چه باید کرد؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان برآشفته گردیدند که رخسارشان سرخ شد، و یا گفت که روی‌شان سرخ شد، و فرمودند: «تو را به شتر چه کار؟ او آتش خور، و کفش خود را با خود دارد، آب را می‌نوشد، و درخت را می‌چرد، او را بگذار تا صاحبش آمده و او را دریابد»^(۲).

آن شخص گفت: گوسفند گم‌شده چه طور؟

فرمودند: «گوسفند یا برای تو است [در صورتی که صاحبش پیدا نشود]، یا برای برادر تو [که صاحب گوسفند باشد] و یا برای گرگ [اگر بدست کسی نیفتد]»^(۳).

۱- وی زید بن خالد جهنی است، بیرق قوم جهینه در روز فتح مکه در دست وی بود، در مدینه منوره سکونت گزید، و در همانجا در سال هفتاد و هشت هجری وفات یافت، امام بخاری رحمته الله از وی پنج حدیث روایت کرده است، *أسد الغابه* (۲/۲۳۸).

۲- سبب غضب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که آن شخص شتر گمشده را به مال گمشده قیاس نمود، و فکر کرد همانطوری که می‌توان مال گمشده را برداشت، شتر گمشده را نیز می‌توان گرفت و با خود برد، ولی این قیاس غلط است، زیرا مال گمشده اگر برداشته نشود، تلف گردیده و از بین می‌رود، ولی شتر گمشده در دست آب و علف برایش میسر بوده و اگر کسی او را نگیرد، امروز و یا فردا صاحبش آمده و او را بدست می‌آورد.

و بعضی از علماء گفته‌اند که اگر خوف این وجود داشت که شتر بدست اشخاصی خائنی بیفتد، و او را برای خود برده و به صاحبش ندهند، روا است که شتر را مانند هر مال گمشده دیگری برده و از آن محافظت به عمل آورد، چنانچه که عثمان رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر کرد که شتر گمشده را بگیرند، و بعد از معرفت حاصل کردن به آن، آن را بفرشند، و سپس اگر صاحبش آمد، قیمتش را برایش بدهند.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۸۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ غَضَبٌ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ» قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حَذَافَةُ» فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ» فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ [رواه البخاری: ۹۲].

۸۱- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از چیزهای پسران می‌کردند که بدشان می‌آمد، چون از این چیزها زیاد پرسیدند، خشمگین گردیده و فرمودند: «هرچه که می‌خواهید از من پرسید». شخصی پرسید که: پدر من کیست؟ فرمودند: «پدر تو، حذافه است».

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از این جهت برای آن شخص گفتند که: «از نخبند و ظرف و کیسه آن برای خود معرفت کامل حاصل کن»، تا مال یافت شده با مال کسی که آن را یافته است، خلط نشود، و یا اینکه اگر این مال از حالت اصلی‌اش تغییر می‌خورد، و صاحبش بعد از این می‌آید، و نشانی آن را می‌گوید، بیادش باشد که مالش چه مواصفاتی داشته است، تا به این طریق بتواند مال را به صاحبش پس بدهد.

(۲) کسی که مالی را می‌یابد، باید آن را یک سال سراغ بدهد، و این سراغ دادن باید در احتمال رفت و آمد صاحب آن مال، در آنجا بیشتر باشد، و باید در هفته اول همه روز صبح و شام از آن مال سراغ بدهد، و در هفته دوم روزانه یکبار، و در هفته سوم تا هفته هفتم هر هفته یکبار، و بعد از آن در هر ماهی یکبار، تا آنکه یک سال کامل شود.

(۳) اگر بعد از یک سال صاحبش پیدا نشد، شخص یابنده می‌تواند از مال یافت شده استفاده نماید، و اگر بعد از استفاده کردن از آن مال، صاحبش پیدا شد، یابنده باید بدل و یا قیمت آن را برای صاحبش پس بدهد، و علماء گفته‌اند که از باب احتیاط بهتر است که اگر یابنده فقیر نباشد، مال یافت شده را برای فقراء بدهد و خودش از آن استفاده نکند، و در این صورت هم اگر صاحب مال پیدا شد، یابنده باید بدل و یا قیمت آن را برای صاحبش بپردازد.

(۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از این جهت بین شتر و گوسفند گم شده فرق گذاشتند که: گوسفند - برخلاف شتر - در مقابل حیوانات درنده ضعیف بوده و از خود دفاع کرده نمی‌تواند، بنابراین اگر گم شود، و کسی که او را می‌یابد، با خود نبرد، گرگ و یا درنده دیگری او را خواهد خورد، ولی اگر شخص یابنده او را ببرد، در صورتی که صاحبش پیدا شود، مالش را برایش مسترد می‌دارد، و اگر پیدا نشود، به تفصیلی که قبلاً گذشت، به شخص یابنده و یا فقراء تعلق می‌گیرد.

دیگری برخاست و پرسید: یا رسول الله! پدر من کیست؟
فرمودند: «پدر تو: (سالم) آزاد شده (شیهه) است».

چون عمر آثار [خشم و غضب را] در چهره پیامبر خدا ﷺ مشاهده نمود، گفت: یا رسول الله! ما [از اینکه سبب آزدگی شما شدیم] به نزد خداوند عزوجل توبه می‌نماییم^(۱).

۲۰- باب: مَنْ أَعَادَ الْحَدِيثَ ثَلَاثًا لِيُفْهَمَ عَنْهُ

باب [۲۰]: کسی که حدیث را جهت آنکه فهمیده شده سه بار تکرار نمود

۸۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ «إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ ثَلَاثًا» [رواه البخاری: ۹۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب بد بردن پیامبر خدا ﷺ از سؤال کردن مردم آن بود، که مبدا جواب دادن به این سؤال‌ها، سبب آن شود که چیزهای مباح، بر مسلمان واجب گردیده و یا بر آن‌ها حرام گردد، و از این سبب به مشقت بیفتند، و این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ اشاره به این امر دارد.

(۲) شخصی اولی که در مورد پدرش از پیامبر خدا ﷺ سؤال کرد، عبدالله بن حذافه بود، و سبب سؤالش آن بود که مردم او را به غیر پدرش نسبت می‌دادند، و شخص دوم: سعید بن سالم بود، و سبب سؤال او نیز آن بود که بنا به عادت جاهلیت بعضی از مردم در مورد نسبش بر او طعنه می‌زدند.

(۳) عمرؓ از این جهت گفت که: (یا رسول الله! ما [از اینکه سبب آزدگی شما شدیم] به نزد خداوند عزوجل توبه می‌نماییم) که مبدا غضب پیامبر خدا ﷺ سبب نزول عذاب خداوندی گردد.

(۴) از امور دین فقط باید از چیزهای سؤال نمود که مورد ضرورت باشد.

(۵) از هرکار و تصرفی که سبب مشقت و مشکلات برای مردم می‌گردد، باید خودداری نمود، ولو آنکه سؤال کردن از امور دین باشد.

۸۲- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که تکلم به کلمه [مهمی] می کردند، برای آنکه خوب فهمیده شود، آن را سه بار تکرار می کردند، و وقتی که نزد مردمی می آمدند و بر آن ها سلام می دادند، سه بار سلام می دادند ^(۱).

۲۱- باب: تَعْلِيمُ الرَّجُلِ أُمَّتَهُ وَأَهْلَهُ

باب [۲۱]: تعلیم دادن شخص کنیز و خانواده خود را

۸۳- عَنْ أَبِي مُوسَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلَاهُ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ يَطُوهَا، فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ» [رواه البخاری: ۹۷].

۸۳- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سه گروه هستند که برای آن ها دو ثواب است:

[اول] شخصی از اهل کتاب است که به پیامبر خود و به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده است.

[دوم]: غلامی است که حق خدا را [از نماز و روزه و غیره] و حق باداران خود را [از خدمت و امانت داری و غیره] اداء کرده است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی را سه بار تکرار می کردند که اهمیتی خاصی می داشت، نه آنکه هر سخنی را در هر وقت سه بار تکرار می کردند.

(۲) مراد از سه بار سلام گفتن، این بود که چون به خانه کسی می رفتند، غرض اجازه خواستن سلام می کردند، و وقتی که برای شان اجازه داده می شد و به خانه داخل می شدند، غرض تحیت گفتن بار دوم سلام می کردند، و هنگامی که می خواستند از نزد آن ها خارج شوند، جهت وداع کردن با آن ها باز سلام می کردند، و باید گفت که سه بار سلام دادن نبی کریم صلی الله علیه و آله عادت دائمی شان نبود، بلکه گاه گاهی حسب مقتضای حال چنین می کردند.

[سوم]: کسی است که کنیزی دارد، با وی جماع می‌کند، و بعد از آن به طور شایسته تربیتش می‌کند، و به طور شایسته تعلیمش می‌دهد، و سپس آزادش ساخته و با او ازدواج می‌نماید، برای هریک از این اشخاص، دو ثواب است»^(۱).

۲۲- باب: عِظَةُ الْإِمَامِ النَّسَاءِ

باب [۲۲]: موعظه امام به زن‌ها

۸۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «خَرَجَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النَّسَاءَ فَوَعَّظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْحَاتَمَ، وَبِلَالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ» [رواه البخاری: ۹۸].

۸۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بلال همراهشان بود، [از صفوف مردها] بیرون شده [و نزد زن‌ها آمدند]، چون فکر می‌کردند که شاید

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دو ثوابی که برای شخص اول است، یکی به سبب ایمان آوردن به پیامبر خود، و دیگری به سبب ایمان آوردن به محمد صلی الله علیه و آله است، و دو ثوابی که برای شخص دوم است، یکی به سبب اداء کردن حق خدا، و دیگری به سبب اداء کردن حق بنده است، و دو ثوابی که برای شخص سوم است، یکی به سبب تعلیم و تربیت کنیز، و دیگری به سبب آزاد کردن و ازدواج کردن با وی است.

(۲) در جزء اخیر حدیث نبوی شریف (فله أجران) به صیغه مفرد آمده است، زیرا مرجع ضمیر همین نوع اخیر است، تا اینطور فکر نشود که برای این شخص نسبت به اینکه چهار کار نیک که عبارت از: تعلیم، و تادیب، و آزاد ساختن کنیز، و ازدواج با وی باشد، چهار مزد خواهد بود، و البته به ثبوت دو مزد برای همه این اصناف سه گانه در اول حدیث تنصیب شده است، و یا شاید سبب ذکر ضمیر مفرد در اخیر حدیث این باشد که مراد از آن ثبوت مزد برای هریک از این اصناف سه گانه است، و گرچه این امر در اول حدیث آمده است، ولی برای تاکید در اخیر حدیث ذکر گردیده است، والله تعالی أعلم.

(۳) همانطوری که اگر کسی کنیزش را تادیب نموده و احکام شرع را برایش می‌آموزد، برایش دو مزد است، کسی که همسر آزادش را تربیه نموده و احکام دین را برایش می‌آموزد، نیز برایش دو مزد است، و اینکه در حدیث نبوی شریف تنها کنیز ذکر گردیده است، سببش آن است که مردم کنیز را تنها درکار و خدمت می‌گماشتند، و موضوع تعلیم و تربیه‌اش را اصلاً در نظر نداشتند، و برای آنکه به تعلیم و تربیه کنیز نیز توجه نمایند، از این جهت موضوع کنیز مطرح شده است.

زن‌ها موعظه ایشان را نشنیده باشند، آن‌ها را وعظ و نصیحت کردند، و به آن‌ها امر کردند که صدقه بدهند.

و زن بود که گوشواره و انگشترش را می‌انداخت، و بلال به گوشه دامن خود جمع می‌کرد^(۱).

۲۳- باب: الحَرَصُ عَلَى الْحَدِيثِ

باب [۲۳]: حرص بر شنیدن حدیث

۸۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلَ مِنْكَ لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ» [رواه البخاری: ۹۹].

۸۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله! در قیامت لایق‌ترین شخص به شفاعت شما کیست؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابوهریره! از حرصی که به تو نسبت به فرا گرفتن حدیث دیدم، فکر می‌کردم که شخص دیگری پیش از تو از این موضوع از من پرسان

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همانطوری که تعلیم و تربیه، و وعظ و نصیحت برای مرد‌ها مهم است، برای زن‌ها نیز مهم است، و در این امور نباید در مورد زن‌ها تغافل صورت بگیرد.

(۲) مرد در صورت امن از فتنه می‌تواند در مجلس زن‌ها حاضر گردد، آن‌ها را تعلیم داده و برای آن‌ها موعظه نماید.

(۳) زن می‌تواند بدون اجازه شوهرش، در اموالی که متعلق به خودش می‌باشد، تصرف نماید، چه این اموال را خودش از مال خود برایش خریده باشد، و چه شوهرش برایش هدیه و بخشش داده باشد، و این تصرف در اموال خاص به بخشش دادن، و یا صدقه کردن اموال نیست، بلکه در تمام اموری که مرد می‌تواند، در اموالش تصرف نماید، زن نیز می‌تواند در آن امور تصرف نماید، مگر آنکه دلیل خاصی وجود باشد، که مرد و یا زن را از تصرف کردن معینی در اموالش استثناء نموده باشد.

نخواهد کرد، لایق‌ترین شخص به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از صمیم قلب (لا إله إلا الله) بگوید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در این حدیث لفظ نبوی این است که از (صمیم قلب) لا إله إلا الله بگوید، و در روایت دیگری عوض (از صمیم قلب) (از صمیم جان) آمده است، و البته مراد از هردو عبارت نهایت اخلاص است، یعنی: از روی نهایت اخلاص (لا إله إلا الله) بگوید.

(۲) همانطوری که گفتن (لا إله إلا الله) از صمیم قلب شرط لایق‌تر بودن به شفاعت نبی کریم ﷺ است، گفتن (محمد رسول الله) نیز برای این لایق‌تر بودن به این شفاعت نیز شرط است، زیرا تصدیق به رسالت نبی کریم ﷺ از لوازم (لا إله إلا الله) است.

(۳) شاید کسی بگوید که در حدیث شریف آمده است که لایق‌ترین مردم کسی است که از صمیم قلب (لا إله إلا الله) بگوید، پس کسانی که (لا إله إلا الله) نمی‌گویند، اگر لایق‌ترین اشخاص به شفاعت نبی کریم نباشند، لا اقل لایق به شفاعت‌شان خواهند بود، در جواب باید که سیاق حدیث دلالت بر این دارد، که سؤال نسبت به کسانی است که به ایشان ایمان آورده‌اند، و مستحق شفاعت‌شان شده‌اند، ولی از این مستحقین شفاعت بعضی‌شان، به این شفاعت لایق، و بعضی دیگر لایق‌تر اند.

(۴) مراد از گفتن (لا إله إلا الله) از صمیم قلب آن است، که از روی یقین کامل (لا إله إلا الله) و محمد رسول الله) بگوید، و به این گفته خود در همه جوانب حیاتش، که عبادات، و معاملات، و امور اجتماعی، و اخلاقی باشد، جامه عمل بپوشد.

(۵) از ظاهر حدیث نبوی شریف چنین فهمیده می‌شود که اشخاص بسیاری از شفاعت نبی کریم ﷺ در روز قیامت بهره‌مند می‌شوند، گرچه لایق‌ترین آن‌ها به این شفاعت کسی است که از صمیم قلب (لا إله إلا الله) گفته باشد.

(۶) از احادیث و آثاری که در مورد شفاعت نبی کریم ﷺ در روز قیامت آمده است اینطور دانسته می‌شود که شفاعت ایشان بر پنج نوع است:

نوع اول: شفاعت کردن جهت نجات یافتن مردم از مصائب و احوال روز قیامت.

نوع دوم: شفاعت کردن جهت رفتن گروهی به بهشت بدون حساب و کتاب.

نوع سوم: شفاعت کردن جهت نرفتن به دوزخ برای گروهی که مستحق رفتن به دوزخ می‌باشند.

نوع چهارم: شفاعت کردن جهت نجات یافتن از دوزخ برای گروهی که در دوزخ می‌باشند.

نوع پنجم: شفاعت کردن برای اهل جنت که خداوند متعال برای‌شان مقام و منزلت بالاتر و بهتری بدهد.

۲۴- باب: کَيْفَ يُقْبَضُ الْعِلْمُ

باب [۲۴]: علم چگونه از بین می‌رود

۸۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» [رواه البخاری: ۱۰۰].

۸۶- از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «خداوند علم را از بین مردم به یکبارگی از بین نمی‌برد، بلکه عالم را به سبب از بین بردن علماء از بین می‌برد».

«بعد از اینکه عالمی را باقی نگذاشت، مردم رئیسان نادانی را انتخاب می‌کنند، و این اشخاص نادان، چون از مسئله پرسان شوند، بدون علم برای مردم فتوی می‌دهند، و به این طریق سبب گمراهی خود و دیگران می‌شوند»^(۱).

الهی! گرچه متاعی نداریم که ما را لایق شفاعت نبی تو محمد صلی الله علیه و آله بگرداند، ولی از دریای رحمت تو چشم آن داریم تا به لطف عمیم خود ما را مشمول شفاعت نبی خود محمد صلی الله علیه و آله قرار بدهی، تا در هر مرتبه که از این مراتب پنجگانه قرار داریم، به اثر شفاعت نبی تو و حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله به مرتبه بهتر و بالاتری از آن قرار بگیرم، آمین.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) باید از اختیار و انتخاب اشخاص جاهل و نادان به ریاست و اموری که به سرنوشت مردم سر و کار دارد، خودداری نمود.

(۲) کسی که عالم مستجمع شروط فتوی نیست، نباید به کار فتوی دادن پرداخته و حکم حلال و حرام برای مردم صادر نماید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^(۳) یعنی: (به اساس دروغی که زبان‌تان توصیف می‌کند، نگوئید که این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ بسته باشید، آن‌ها که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند)، و اگر چنین اشخاص نالایقی اقدام به فتوی دادن می‌کنند، باید از فتوی دادن آن‌ها ممانعت به عمل آید.

۲۵- باب: هَلْ يُجْعَلُ لِلنِّسَاءِ يَوْمًا فِي الْعِلْمِ

باب [۲۵]: آیا جهت تعلیم زن‌ها روز معینی اختصاص داده می‌شود؟

۸۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: غَلَبْنَا عَلَيْكَ الرَّجَالَ، فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيهَا قَالَ لِهِنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً مِنْ وَلَدِهَا، إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ» فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ» [رواه البخاری: ۱۰۱].

۸۷- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: زن‌ها برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: مردها در مشرف شدن به حضور شما برای ما جای نگذاشته‌اند، [خوب است] برای ما روز معینی را اختصاص دهید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی را جهت ملاقات با آن‌ها وعده دادند [و در آن روز] آن‌ها را موعظه نموده [و به چیزهای] امر نمودند، و از آن جمله فرمودند: «هیچ زنی نیست که سه فرزندش پیش از وی مرده باشد، مگر آنکه برایش پرده در مقابل آتش دوزخ خواهد بود».

زنی گفت: اگر دو فرزندش پیش از وی مرده باشد چطور؟
فرمودند: «حتی اگر دو فرزندش مرده باشد».

و در روایتی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که: [آن فرزندان] بالغ نشد باشند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آیا موضوع شفاعت اطفالی که به طفلی وفات می‌یابند، و از مادران خود شفاعت می‌کنند، پدر را نیز شامل می‌شود یا خیر؟ ظاهر حدیث تنها تنصیب بر مادر دارد، ولی به اساس این قاعده کلی که: احکام متعلق به مردها، زن‌ها را، و احکام متعلق به زن‌ها مردها را شامل می‌شود، مگر آنکه دلیل خاصی آمده، و یکی از آن‌ها را از این قاعده استثناء نموده باشد، پدر نیز در این حکم داخل می‌شود، زیرا دلیل خاصی نیامده است که این حکم خاص برای مادران است، چنان‌چه دلیلی نیامده است که پدران را از این حکم استثناء نموده باشد، بنابراین اگر از پدری سه و یا دو فرزند نا بالغش از وی مرده باشد، مانع رفتن وی به دوزخ می‌شوند.

(۲) در این حدیث از دو نوع مردمانی که پیش از خودشان فرزندان خورد سال‌شان می‌میرند، بحث شده است، یکی کسی که از وی سه فرزندش پیش از خودش می‌میرد، و دیگری کسی که دو فرزندش پیش از خودش می‌میرد، ولی در حدیث دیگری از دو نوع دیگر از مردمان نیز بحث

۲۶- باب: مَنْ سَمِعَ شَيْئًا فَرَجَعَ حَتَّى يَعْرِفَهُ

باب [۲۶]: کسی که چیزی را شنیده است و برای آنکه بفهمد دوباره می پرسد

۸۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ حُسِبَ عُذْبٌ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ أَوْلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرُضُ، وَلَكِنْ: مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ» [رواه البخاری: ۱۰۳].

۸۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکسی که [در قیامت] محاسبه شود، عذاب می شود».

عائشه رضی الله عنها می گوید: پرسیدم آیا خداوند نگفته است که: «به زودی محاسبه آسانی خواهد شد؟»

فرمودند: «این مرحله پیش شدن به محاسبه است، ولی کسی که به طور دقیق محاسبه شود، هلاک می گردد»^(۱).

شده است، یکی آنکه پیش از وی تنها یک فرزند خورد سالش می میرد، و دیگری کسی که پیش از وی هیچ فرزند خوردسالش نمی میرد.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که دو فرزند خورد سالش پیش از وی مرده باشد، [خداوند] به سبب آن ها او را به بهشت می برد»، عائشه رضی الله عنها گفت: اگر کسی یک فرزند خورد سالش پیش از وی مرده باشد، چطور؟ فرمودند: «ای زن موفق! همان یک فرزندش هم سبب رفتنش به بهشت می شود»، عائشه رضی الله عنها گفت: اگر کسی از امت باشد که طفل خورد سالش پیش از وی مرده باشد، چطور؟ فرمودند: «من خودم برای امت خود چنین طفل خوردسالی می شوم، آن ها به مصیبتی مانند مصیبت وفات من گرفتار نشده اند»، سنن الترمذی، حدیث شماره (۱۰۶۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این سؤال عائشه رضی الله عنها که: (آیا خداوند نگفته است که: به زودی محاسبه آسانی خواهد شد؟) اشاره به این قول خداوند متعال است که درباره بعضی از مؤمنین می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۖ ﴿٨﴾ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۖ ﴿٩﴾﴾ یعنی: کسی که در روز قیامت نامه اعمالش به دست راستش داده شود، به آسانی محاسبه می شود، و بعد از حساب شادمان به نزد خانواده خود برمی گردد.

۲۷- باب: لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ

باب [۲۷]: شخص حاضر باید [خبر را] برای شخص غائب برساند

۸۹- عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَدَّ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُولُ قَوْلًا سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي، وَأَبْصَرْتُهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ: حَمْدُ اللَّهِ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ، وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ، فَلَا يَحِلُّ لِمَرِيٍّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ فِيهَا دَمًا، وَلَا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَلِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» [رواه البخاري: ۱۰۴].

۸۹- از ابو شُرَیح رضی اللہ عنہ^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فردای روز فتح [مکه] سخنی شنیدم که گوش‌هایم آن را شنید، و قلبم حفظ نمود، و چشم‌هایم ایشان را وقتی که به این سخن تکلم می‌کردند، دید، ایشان بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمودند:

۲) استفسار عائشه رضی اللہ عنہا از اینجا نشأت می‌کرد که بین این آیه کریمه و بین فرمایش پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که فرموده بودند: هرکس که محاسبه شود عذاب می‌شود، یک نوع تعارض می‌دید، زیرا فرموده نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم دلالت بر این دارد که هرکسی که محاسبه شود، عذاب می‌شود، و ظاهر آیه کریمه دلالت بر این دارد که بعضی از اشخاص با وجود محاسبه شدن عذاب نمی‌شوند. و اینجا بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم معنی حقیقی آیه کریمه را برای عائشه رضی اللہ عنہا بیان داشته و فرمودند که: مراد از محاسبه که در این آیه کریمه آمده است، مجرد پیش شدن به حساب است، که گناهان شخص برایش نشان داده می‌شود، ولی مورد محاسبه و عذاب قرار نمی‌گیرد، و اگر به طور دقیق مورد حساب قرار بگیرد، عذاب می‌شود، و به این صورت بین آیه کریمه و بین حدیث نبوی تعارضی نیست.

۱- وی خویلد بن عمرو خزاعی است، از اشخاص عاقل و دانشمند بود، در سال شصت و هشت هجری وفات یافت، امام بخاری رحمہ اللہ از وی تنها سه حدیث روایت کرده است، (أسد الغابه: ۲۲۵/۵-۲۲۶).

«مکه را خداوند دارای حرمت ساخت، و این حرمت را مردم برایش نداده‌اند، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که در مکه خونی را بریزد، و یا درختی را قطع نماید».

«و اگر کسی از رخصتی که [در روز فتح مکه] برای پیامبر خدا ﷺ داده شده بود، دلیل به جواز قتال در مکه می‌جست، برایش بگوئید که: خداوند این رخصت را برای پیامبر خود داده بود، نه برای شما، و همان رخصت هم برایم به مدت یک ساعت از روز بود، و بعد از آن، حرمت آن روز به حرمت دیروزی خود برگشت، و کسی که حاضر است [سخن مرا] برای کسی که غائب است، برساند»^(۱).

۲۸- باب: إِثْمٌ مِّنْ كَذَبِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب [۲۸]: گناه کسی که بر پیامبر خدا ﷺ دروغ بگوید

۹۰- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَن كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۱۰۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از ساعتی که در این قول پیامبر خدا ﷺ آمده است که: «و همان رخصت هم برایم مدت یک ساعت از روز بود»، یک ساعت نجومی که عبارت از شصت دقیقه باشد، نیست، بلکه مراد از آن قسمتی از روز است، که عبارت از طلوع آفتاب تا به وقت عصر بود.

(۲) اگر کسی در خارج حرم مکی مرتکب جنایتی گردید، و به مکه مکرمه پناه آورد، در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله و بعضی از دیگر از علماء، مجازات نمی‌گردد، ولی اگر در خود مکه مکرمه مرتکب جنایتی شد، در نزد اکثر علماء، باید مجازات شود، وعده دیگری می‌گویند که چنین شخصی باید تحت فشار قرار گیرد، تا از مکه مکرمه خارج گردد، و بعد از آن مورد مجازات قرار گیرد.

(۳) قطع درختان و گیاهان خود روئیده حرم مکه مکرمه حرام است، و اگر کسی آن‌ها را شکست، و یا قطع کرد، و یا از ریشه درآورد، در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله باید قیمت آن را صدقه بدهد، و امام شافعی رحمته الله می‌گوید که: در قطع کردن درخت کلان، گاوی، و در قطع کردن درخت کوچک، گوسفندی لازم می‌گردد.

(۳) تعلیم و تعلم و نشر احکام شرعی واجب کفائی است، یعنی: اگر عده به این کار اقدام نمایند، از ذمه دیگران ساقط می‌گردد، و اگر هیچ کسی به این کار اقدام ننماید، همگان گنهکار می‌شوند.

۹۰- از علی علیه السلام^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «بر من دروغ نگویید [یعنی: از زبان من دروغ نگوئید]، زیرا کسی که از [زبان] من دروغ بگوید، پس هر آینه جایش را در دوزخ آماده نماید»^(۲).

۱- وی اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب، پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همسر فاطمه الزهراء، و پدر سبطین، حسن و حسین است، یکی از عشره مبشره به جنت، و یکی از خلفاء راشدین، و علماء ربانین است، به سن ده سالگی اسلام آورد، و دومین کسی بعد از خدیجه رضی الله عنها است که مسلمان شده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین خود و او دوبار عقد اخوت [برادری] بستند، در شجاعت و کرم معروف همگان بود، از دنیا روگردان و کاملاً به یاد آخرت بود، دنیا را مخاطب قرار داده و می گفت: (دیگری را فریب بده من فریبت را نمی خورم)، فضائلش بسیار و مناقبش بی شمار است، مدت خلافتش تقریباً پنج سال بود، و شب یک شنبه، نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری به سن شصت و سه سالگی از دست عبدالرحمن بن ملجم به شمشیر زهرآلودی به شهادت رسید، امام بخاری رحمه الله از وی بیست و نه حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۴/۱۶-۴۰).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از دروغ نگفتن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این است که از زبان شان نباید به دروغ چیزی روایت کرد که مثلاً: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین و یا چنان گفته اند، در حالی که ایشان چنین چیزی نگفته باشند، خواه این دروغ به نفع باشد و خواه به ضرر، خواه در مسائل دنیوی باشد و خواه در مسائل اخروی.

(۲) همانطوری که نسبت دادن قول دروغ بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روا نیست، نسبت دادن فعل دروغ نیز بر ایشان روا نیست، که مثلاً بگوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان کردند، در حالی که ایشان چنین و چنان کاری نکرده باشند.

(۳) نظر به ظاهر این حدیث، دروغ گفتن از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره شمرده می شود، که اگر خدا بخواهد مرتکب این عمل را عفو می کند، و اگر بخواهد مجازات می کند، گرچه بعضی از علماء دروغ گفتن از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کفر دانسته اند، ولی شاید راجح همان قول اول باشد، والله تعالی أعلم.

(۴) گرچه دروغ بستن هرکسی ناروا و از گناهان کبیره است، ولی گناه دروغ بستن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیشتر و عذابش افزون تر است، زیرا اگر کسی چیزی را - چه قولی باشد و چه فعلی و چه تقریری - به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد، این چیز حکمی از احکام شرعی می شود که تا قیامت مردم به اساس اینکه این حکم از طرف شریعت است به آن عمل می کنند، و چه بسا که این حکم چیزی را که حلال است بر مردم حرام بگردانند، و یا چیزی را که حرام است، برای آنها حلال

۹۱- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۱۰۹].

۹۱- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «کسی که بر من چیزی بگوید که من نگفته باشم، [یعنی: از زبانم چیزی بگوید که من نگفته باشم]، پس جای خود را در آتش آماده نماید»^(۲).

۹۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَبُوا بِكُنْيَتِي، وَمَنْ رَأَانِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَانِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۱۱۰].

۹۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «به نام من نام گذاری کنید، ولی کنیه ام را برای خود کنیه قرار ندهید».

معرفی کند، و مردم هم به اساس اینکه از طرف شریعت است به آن عمل کنند، در حالی که اساس این حکم از طرف این شخص کذاب و مفتری است.

۱- وی سلمه بن اکوع بن عبدالله اسلمی است، شخص شجاع و تیرانداز ماهری بود، در مدینه سکونت گزید و بعد از آن به ریزه نقل مکان نمود، و در همانجا در سال هفتاد و چهار هجری به سن هشتاد سالگی درگذشت، امام بخاری رحمه الله از وی بیست حدیث روایت کرده است، (أسد الغابه: ۳۳۳/۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث هم مؤید حدیث قبلی است، و این حدیث از چندین صحابه روایت شده است، و از جمله معدود احادیث متواتر قولی است، ولی احادیث متواتر فعلی بسیار است.

(۲) حدیث متواتر آن است که آن را عده زیادی از روات که اتفاق شان بر دروغ گفتن از نگاه عقلی محال باشد، روایت کرده باشند، و تواتر بر دو نوع است، تواتر لفظی و تواتر معنوی.

تواتر لفظی آن است که یک حدیث به یک لفظ و یک معنی به طریق تواتر روایت شده باشد، مانند همین حدیث: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»،

و تواتر معنوی آن است که لفظ آن حدیث در روایات مختلف باهم تفاوت داشته باشد، ولی از نگاه معنی اختلافی در بین آن روایات نباشد، مثل (بالا کردن دست هنگام دعا کردن) که این موضوع به طور متواتر در لفظ واحدی نیامده است، ولی در مناسبت های متعددی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم هنگام دعا کردن دست های خود را بالا می کردند.

«و کسی که مرا به خواب به بیند، در حقیقت خودم را به خواب دیده است، زیرا شیطان خود را به صورت من درآورده نمی‌تواند».

«و کسی که بر من دروغ بگوید، جای خود را در آتش آماده نماید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث نبوی شریف متضمن سه موضوع است:

أ- نامگذاری به نام پیامبر خدا ﷺ و کنیه نکردن به کنیه ایشان.

ب- حکم کسی که پیامبر خدا ﷺ را به خواب می‌بیند.

ج- اینکه اگر کسی از زبان ایشان دروغ می‌گوید، جای خود را در آتش دوزخ آماده نماید، حکم موضوع اخیر در دو حدیث قبلی گذشت، و حکم دو موضوع دیگر قرار آتی است:

(۲) نامگذاری به نام مبارک پیامبر خدا ﷺ که (محمد) باشد، روا است، بلکه از بهترین نام‌ها است، و از این جهت است که اکثر مسلمانان و از جمله مسلمانان وطن ما، نام فرزند خود را اگر به مفرد بگذارند، نام (محمد) را با وی ضمیمه می‌سازند، مثلاً: اگر نامش را علی بگذارند می‌گویند: محمد علی، و اگر اکرم بگذارند، می‌گویند محمد اکرم، و همچنین است محمد حسن، و محمد آصف، و محمد رحیم، و محمد یوسف، و محمد جمیل، و محمد امین، و... و...

(۳) کنیت نمودن به کنیهٔ پیامبر خدا ﷺ که (أبو القاسم) باشد، روا نیست، و گویند: سبب این نهی آن بود که یهود پیامبر خدا ﷺ را به کنیت‌شان صدا می‌کردند، چون ایشان ملتفت می‌شدند، روی ایذاء و تمسخر می‌گفتند: قصد ما أبو القاسم لفظ است نه خصوص سبب، نباید به کنیت‌شان خود را مکنی نمود.

(۴) در زبان فارسی کسی که نام فرزندش قاسم باشد، او را (پدر قاسم) می‌گویند، که معنایش به عربی همان (أبو القاسم) می‌شود، ولی آیا کنیت به (پدر قاسم) روا است؟ جواب این مسأله را در جای ندیدم، ولی می‌توان گفت که اگر این شخص فرزند دیگری مثلاً به نام (اکرم) داشته باشد، ولو آنکه فرزند کوچکتر آن باشد، بهتر است او را به نام (اکرم) یاد کنند نه به نام (پدر قاسم)، ولی اگر فرزند دیگری نداشته باشد، و قصد سوئی در میان نباشد، او را به نام (پدر قاسم) یاد کردن باکی نخواهد داشت.

(۵) دیدن پیامبر خدا ﷺ به خواب حق است، و اگر کسی این سعادت نصیبش می‌شود که ایشان را به خواب ببیند، در حقیقت خود نبی کریم ﷺ را دیده است، زیرا شیطان نمی‌تواند که خود را به صورت نبی کریم ﷺ درآورد.

(۶) اگر کسی ادعا می‌کند که پیامبر خدا ﷺ را به خواب دیده است، و ایشان در خواب او را به چیزی که مخالفت شریعت است، امر و یا نهی نموده‌اند، یقیناً این شخص دروغ می‌گوید، و سخنش را نباید باور کرد.

۲۹- باب: کِتَابَةُ الْعِلْمِ

باب [۲۹]: نوشتن علم

۹۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْقَتْلَ، أَوْ الْفِيلَ» - وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلَا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبِيلٍ، وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، أَلَا وَإِنَّهَا حَلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، «أَلَا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ حَرَامٌ، لَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلَا يُعْصَدُ شَجَرُهَا، وَلَا تُلْتَقَطُ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُعْقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اكْتُبُوا لِأَيِّ فُلَانٍ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ فُرَيْشٍ: إِلَّا الْإِذْخَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَفُجُورِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِلَّا الْإِذْخَرَ إِلَّا الْإِذْخَرَ» [رواه البخارى: ۱۱۲].

۹۳- و از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه پيامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند:

«خداوند قتل و يا فيل را از داخل شدن به مكه نافع شد، و پيامبر خود رسول الله صلى الله عليه وسلم و مسلمانان را بر اهل مكه غالب ساخت، بدانيد و آگاه باشيد كه مكه نه پيش از من براى كسى حلال شده بود، و نه بعد از من براى كسى حلال خواهد شد، و مكه براى من يك ساعتى از روز حلال گرديد».

«و آگاه باشيد كه اکنون در همين ساعت داراى حرمت است، نه گياهش چيده مى شود، و نه درختش قطع مى گردد، مال گمشده اش را جز كسى كه به صاحبش سراغ مى دهد، نبايد بردارد، كسى كه كشته مى شود، [صاحبان خود] بين يكى از دو چيز مخير اند: يا ديت بگيرند و يا قاتل را قصاص نمايند».

شخصى از اهل يمن آمد و گفت: يا رسول الله [اين چيزها را] برايم بنويس. فرمودند: «براى ابوفلان بنويسيد».

شخصى از قريش گفت: يا رسول الله! (اِذْخِر) را [كه نوع گياهى است] از گياهان مكه استثناء فرمائيد، زيرا از آن در خانه ها و قبرهاى خود استفاده مى نمايم. پيامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: «مگر اذخر، مگر اذخر»^(۱).

۹۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قَالَ: «اُتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّعْطُ، قَالَ: «فُومُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ» [رواه البخاری: ۱۱۴].

۹۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که مرض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت [و این همان مرضی بود که از آن وفات نمودند]، فرمودند: «برایم کتابی بیاورید تا برای تان چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید».

۱- مراد از فیل در این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «خداوند فیل را از داخل شدن به مکه مانع شد»، اصحاب فیل است که ابرهه و لشکریانش باشند، و این ها هنگامی به قصد تخریب خانه معظمه به طرف مکه مکرمه آمده بودند، خداوند متعال مانع داخل شدن آن ها گردید، و پرنده را که به نام (ابابیل) یاد می شود، بر آن ها مسلط ساخت، و در روایت دیگری عوض لفظ (فیل) لفظ (قتل) آمده است، و در این صورت معنی چنین می شود که: خداوند قتل و کشتار را در مکه منع نمود، البته مراد از هردو لفظ این است که خداوند متعال مکه مکرمه را دارای حرمت قرار داده است، بنابراین از نگاه ادای معنی مقصود، فرق چندانی بین این دو لفظ نیست.

۲) در این حدیث نبوی شریف نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وقت معینی به (ساعت) تعبیر کرده و فرمودند که: «و مکه برای من یک ساعتی از روز حلال گردید»، مراد از این ساعت نیز - طوری که قبلا یادآور شدیم - ساعت نجومی که عبارت از شصت دقیقه باشد، نیست، بلکه مراد از آن قسمتی از روز که از طلوع آفتاب تا وقت عصر است، می باشد.

۳) شخصی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست تا آنچه را که در مورد مکه معظمه گفته اند برایش بنویسند، به نام (ابوشاه) معروف بود، و از این حدیث دانسته می شود که نوشتن حدیث به قصد احتجاج جستن به آن، و یا به قصد حفظ کردن آن، عمل نیک و مشروعی است، و حتی دور نیست که واجب هم باشد، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن حدیث در اول امر نهی می کردند، سببش آن بود که احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آیات قرآن مجید اشتباه نشود.

۴) شخصی که گفت: یا رسول الله! (اذخر) را [که نوع گیاهی است] از گیاهان مکه استثناء فرمائید، عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه بود، و (اذخر) گیاه خوشبوئی است که در صحرای حجاز می روید، و اهل مکه از این گیاه در سقف خانه، و در گل کاری عوض کاه، و در قبر جهت بستن شکاف های خشت های لحد، استفاده می کردند.

عمر رضی الله عنه گفت: (درد) بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غلبه نموده است، و کتاب خدا نزد ما موجود است و برای ما کافی است، [سر این موضوع] اختلاف بروز کرد، و جار و جنجال زیاد شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از نزد من برخیزید، در حضور من جار و جنجال مناسب نیست»^(۱).

۳۰- باب: الْعِلْمُ وَالْعِظَةُ بِاللَّيْلِ

باب [۳۰]: تعلیم دادن و موعظه نمودن به شب

۹۵- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقُظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فُرُبَّ كَلَسِيَّةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةً فِي الْآخِرَةِ» [رواه البخاری: ۱۱۵].

۹۵- از ام سلمه رضی الله عنها^(۱) روایت است که گفت: شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خواب برخاسته و فرمودند:

۱- مراد از (کتاب) ادوات کتابت از قلم و دوات و کاغذ است.

اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستند چه چیزی را بنویسند، به طور یقین معلوم نیست، طائفة می‌گویند که قصد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن این کتاب، نوشتن خلافت برای علی رضی الله عنه بود، ولی اهل سنت و جماعت می‌گویند: اگر نبی کریم صلی الله علیه و آله چنین قصدی می‌داشتند، در صورتی که نوشتن برای‌شان میسر نشد، می‌توانستند به زبان خود این موضوع را برای مردم بگویند، وعده دیگری می‌گویند که قصد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن این کتاب، نوشتن خلافت برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، و دلیل‌شان حدیث بخاری و مسلم است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای عائشه رضی الله عنها گفتند که: «پدر و برادر خود را نزد من بخواه تا نامه بنویسم، زیرا می‌ترسم که صاحب آرزوی آرزوی [خلافت] نماید، و یا گوینده [در مورد خلافت] چیزی بگوید، در حالی که خداوند و مؤمنین جز ابوبکر شخص دیگری را قبول ندارند»، و سخن در این حدیث فراوان است، به همین قدر اکتفاء نموده، و کسی که تفصیل آن را می‌خواهد می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه نماید:

عمدة القاری، شرح صحیح البخاری، تألیف امام بدرالدین عینی (۲۳۹/۲-۲۴۲) فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تألیف امام ابن حجر (۲۵۱/۱-۲۵۳) - فتح المبدی، بشرح مختصر الزبیدی، تألیف امام شرقاوی (۱۹۰/۱) - تیسیر القاری تألیف مولانا نورالحق دهلوی (۱۶/۱-۶۲).

«سبحان الله! امشب چه فتنه‌هایی نازل شد، و چه خزانه‌های فتح گردید، عذاب‌های زیادی و رحمت‌های بی‌شمار نازل گردیده است، این‌هایی را که در حجره‌ها خوابند [یعنی: امهات مؤمنین را] بیدار کنید، بسا زن‌های که در دنیا پوشیده هستند، ولی در آخرت برهنه خواهند بود»^(۲).

۱- وی أم المؤمنین هند بنت أبی أمیه بن مغیره قرشی است، پیش از ازدواج با نبی کریم ﷺ همسر ابو سلمه عبدالأسد مخزومی بود، به حبشه و مدینه هجرت نمود، علم و دانش بسیاری را از پیامبر خدا ﷺ آموخت، و در سال پنجاه و نه هجری وفات نمود، و امام بخاری رحمه الله از وی چهار حدیث روایت کرده است، (أسد الغابه: ۵۸۸/۵-۵۸۹).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام عینی رحمه الله می‌گوید که: (مراد از این قول پیامبر خدا ﷺ که: «سبحان الله! امشب چه فتنه‌های نازل شد، و چه خزانه‌های فتح گردید» این است که ایشان در این شب به خواب دیدند که فتنه‌های واقع می‌شود، و خزینه‌های برای امت‌شان فتح می‌گردد، و در وقت بیدار شدن حقیقت این چیزها را یا به واسطه تعبیر خواب، و یا به واسطه وحیی که پیش از خواب و یا بعد از خواب بر ایشان شد، درک نمودند، و همانطوری که مشهور است، هم فتنه‌ها واقع شد، و هم خزینه‌ها فارس و روم ذریعه صحابه فتح گردید، و از معجزات و علائم نبوت است که از چیزهای پیش از واقع شدن آن‌ها خبر داده بودند).

(۲) اینکه پیامبر خدا ﷺ امر نمودند تا امهات مؤمنین از خواب برخاسته و به عبادت مشغول شوند، به جهت این بود که از عذاب خداوندی در امان مانده، و مشغول رحمت الهی گردند، و اینکه تنها مهات مؤمنین را امر به بیدار شدن کردند نه دیگران را، چون در این وقت شب تنها همین امهات مؤمنین در آنجا حاضر بودند، و دیگر اینکه نباید آن‌ها بر اینکه همسران پیامبر خدا ﷺ می‌باشند، اعتماد نموده و از عبادت خدا غافل بمانند، و از اینکه ام سلمه رضي الله عنها از این موضوع خبر داد، اینطور دانسته می‌شود که پیامبر خدا ﷺ این واقعه را در شب نوبت او به خواب دیده بودند.

(۳) امام عینی رحمه الله می‌گوید: (مراد از این فرموده پیامبر خدا ﷺ که: «بسا زن‌های که در دنیا پوشیده هستند، ولی در آخرت برهنه خواهند بود» این است که: زن‌هایی که لباس‌های نازک می‌پوشند به طوری که جسم‌شان از زیر آن لباس‌ها دیده می‌شود، در آخرت فضحیت گردیده و از لباس برهنه می‌شوند، چنان‌چه که این چنین زن‌های در آخرت نیز از حسنات برهنه هستند، [یعنی: برای‌شان حسناتی نیست]... و این فتنه و بلا در این عصر و زمان عمومیت یافته است، و خصوصا در بین زن‌های مصر، زیرا این‌ها یا خودشان از پول خود لباس‌های بسیار قیمتی را می‌خرند، و لباس‌های خود را طوری می‌سازند که آستین آن‌ها بسیار کلان و فراخ است، تا جای که می‌شود از هر آستین یک پیراهن مناسبی درست کرد، و دنبال پیراهن خود را آن‌چنان دراز می‌کنند که بیش از دو ذرع به دنبال آن‌ها کشیده می‌شود، و با همین لباس‌های فراخ وقتی که

۳۱- باب: السَّمَرِ فِي الْعِلْمِ

باب [۳۱]: بیدار خوابی جهت تحصیل علم

۹۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا، لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» [رواه البخاری: ۱۱۶].

۹۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین ایام حیات خود، نماز خفتن [عشاء] را برای ما اداء نمودند، و بعد از سلام دادن برخاسته و فرمودند:

«می‌دانید که امشب چه شبی است؟ [گویا صحابه رضی الله عنهم گفتند: نمی‌دانیم، و یا گفتند: می‌دانیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند]: صد سال بعد از امشب، از کسانی که اکنون در روی زمین هستند، هیچ‌کسی زنده نمی‌ماند»^(۱).

راه می‌روند بیشتر بدن آن‌ها از آستین‌های‌شان دیده می‌شود، و بدون شک این‌ها در حکم این حدیث نبوی داخل می‌شوند، و این حدیث هم از معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا از این چیزها پیش از وقوع آن‌ها خبر داده بودند، عمدة القاری (۲/۲۴۶).

۱- از احکام و مسائل به این حدیث آنکه:

(۱) در این حدیث نبوی شریف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این خبر می‌دهد که عمر مردم عصر و زمان‌شان نسبت به عمر مردم گذشته کمتر شده است، و اینطور نیست که کسی مانند مردم گذشته صدها سال عمر کند.

(۲) این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که کسی از کسانی که اکنون در روی زمین می‌باشند، بعد از صد سال زنده نمی‌ماند، نسبت به مردم همان زمان می‌باشد، و شاید بعد از آن عصر کسانی پیدا شوند که عمرشان از صد سال بیشتر شود.

(۳) بعضی از کسانی که می‌گویند: خضر علیه السلام زنده نیست به همین حدیث تمسک می‌جویند، ولی کسانی که می‌گویند: خضر علیه السلام هنوز هم زنده است، حدیث را تاویل می‌کنند، از آن جمله می‌گویند که: شاید خضر علیه السلام در آن شب در دریا بوده باشد، و یا اینکه مراد از آن مردمان دیگری غیر از خضر علیه السلام هستند.

۹۷- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بُثْتُ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتُ الْحَارِثِ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا، فَصَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْعُلَيْمُ» أَوْ كَلِمَةً تُشَبِّهُهَا، ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ [رواه البخارى: ۱۱۷].

۹۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شبی در خانه خاله‌ام أم المؤمنین میمونه بنت حارث رضی الله عنها ^(۱) همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابیدم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب نوبت او در نزد او بودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عشاء را اداء نموده و به خانه خود آمدند، و چهار رکعت نماز اداء نموده و خواب شدند. بعد از آن برخاسته و فرمودند: «آیا طفلک [یعنی ابن عباس] خوابیده است؟» یا کلمه مثل آن را گفتند.

بعد از آن [به نماز] ایستادند، من هم برخاستم و به طرف چپ شان ایستادم، مرا گرفته و به طرف راست خود قرار دادند، و پنج رکعت نماز اداء نمودند، و بعد از آن دو رکعت [سنت نماز صبح] را خوانده و خوابیدند، تا جایی که صدای نفیر آن حضرت صلی الله علیه و آله را شنیدم، بعد از آن [بدون آنکه وضوء بسازند] برای ادای نماز [صبح] بیرون شدند ^(۲).

۱- وی میمونه بنت حارث هلالی همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وی در منطقه (سرف) ازدواج نمودند، و میمونه رضی الله عنها در همین مکان در پنجاه و یک هجری وفات نمود، و در همانجا دفن گردید، امام بخاری رحمته الله از وی هفت حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۵/۵۵۰-۵۵۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث دلالت بر فضیلت و هوشیاری و فهم ابن عباس رضی الله عنه دارد، زیرا برای آنکه از احوال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عبادات شب‌شان اطلاع حاصل کند، تمام شب را بیدار ماند، و بعضی‌ها می‌گویند که: پدرش عباس رضی الله عنه او را به این چیز ماموریت داده بود.

(۲) خواندن نماز نفل به جماعت جواز دارد.

(۳) انجام دادن کار اندکی در نماز، - خصوصاً در نماز نفل - سبب فساد نماز نمی‌گردد.

(۴) نماز خواندن به پشت سر کسی که نیت امامت را برای آن شخص ندارد جواز دارد.

(۵) خواب شدن طفل در نزد محارمش، ولو آنکه شوهر آن زن نزدش باشد، روا است.

۳۲- باب: حِفْظِ الْعِلْمِ

باب [۳۲]: حفظ علم

۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ أَكْثَرُ أَبُو هُرَيْرَةَ، وَلَوْلَا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿الرَّحِيمِ﴾ إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَبَعِ بَطْنِهِ، وَيَحْضُرُ مَا لَا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لَا يَحْفَظُونَ» [رواه البخاری: ۱۱۸].

۹۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم می گویند: ابوهریره احادیث بسیاری را روایت می کند، و اگر [خوف] دو آیت از قرآن مجید نمی بود، اصلاً حدیثی را روایت نمی کردم، و سپس این آیت را تلاوت نمود: ﴿کسانی که دلایل و هدایتی را که نازل کردیم، و در کتاب بر مردم عرضه داشتیم، کتمان می کنند، مورد لعنت خدا، و لعنت لعنت کنندگان واقع می شوند...﴾^(۱).

برادران مهاجر ما مشغول خرید و فروش در بازار، و برادران انصار ما مشغول مال و زندگی خود بودند، و ابوهریره بود که جهت سیر کردن شکم خود، به طور دائم همراه

۶) مجموع نماز شب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - طوری که در این حدیث آمده است - یازده رکعت بود، شش رکعت نفل، سه رکعت وتر، و دو رکعت سنت صبح.

۷) اینکه خواب ناقض وضوء نبود، از خصایص آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد، و بر دیگران لازم است که بعد از خواب اگر اراده نماز خواندن را داشته باشند، وضوء بسازند، زیرا طوری که در حدیث دیگری آمده است چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوابید و قلب شان بیدار بود، ولی دیگران متصف به این صفت نیستند، و وقتی که خواب شدند، به همه وجود خود می خوابند، و اختیار و اراده برای آنها باقی نمی ماند.

۱- و آن این قول خداوند متعال است که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾ [البقره: ۱۵۹]، پس بنا به حکم این آیه کریمه، کسی که چیزی را از احکام و مسائل دین می داند، باید برای دیگران بیان نموده، و کتمان نکند.

پیامبر خدا ﷺ بود، و [در نتیجه] مجالسی را حاضر می‌شد، که آن‌ها حاضر نمی‌شدند، و چیزهای را حفظ می‌کرد، که آن‌ها حفظ نمی‌کردند^(۱).

۹۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أُنْسَاهُ؟ قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ» فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَعَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ» فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ [رواه البخاری: ۱۱۹].

۹۹- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت:
گفتم: یا رسول الله! من احادیث بسیاری را از شما می‌شنوم، و باز آن‌ها را فراموش می‌کنم.

فرمودند: «ردای خود را هموار کن».
ردای خود را هموار کردم، چند پیمانه با دو دست خود [مانند کسی که آب را با دست خود در ظرفی بریزد] در ردایم ریخته و فرمودند: «ردای خود را به هم بپیچ».
ردای خود را به هم پیچیدم، و بعد از این واقعه، هیچ چیزی را فراموش نکردم^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طلب علم، و حفظ و مواظبت بر آن از صفات حمیده است.

(۲) این حدیث دلالت بر فضیلت ابوهریره رضی الله عنه دارد، زیرا وی طلب علم، و حفظ احادیث نبوی را بر بدست آوردن دنیا، و راحت نفسانی ترجیح داده بود،

(۳) در وقت ضرورت و دفاع از شخصیت خود، جواز دارد که انسان از خود مدح کند، و فضیلت خود را بیان نماید، و البته به شرط آنکه از این صفات به خود غره نشود.

(۴) نه تنها خود ابوهریره رضی الله عنه یادآور این سخن می‌شود که همیشه به صحبت پیامبر خدا ﷺ بوده، و احادیث بسیاری را از ایشان حفظ نموده است، بلکه کسان دیگری از صحابه نیز به این امر اعتراف داشتند، امام احمد و امام ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که برای ابوهریره رضی الله عنه گفت: (تو از ما بیشتر به صحبت پیامبر خدا ﷺ بودی، و احادیث بیشتری را حفظ نمودی).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث نبوی شریف بیانگر معجزه با هر دیگری از معجزات پیامبر خدا ﷺ می‌باشد، زیرا به طریقی که عقل را مجالی برای آن نیست، در یک لحظه آفت فراموشی را که از لوازم طبیعت بشری است، از ابوهریره رضی الله عنه دور ساختند، تا حدی که هزاران حدیث را از نبی کریم صلی الله علیه و آله شنید و حفظ کرد، و فراموشش نشد، و با آنکه وی از متاخرین در اسلام است، از هر صحابه دیگری احادیث بیشتری را حفظ نموده و روایت کرده است.

۱۰۰- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَاءَيْنِ: فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثْنَتْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَثْنَتْهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ» [رواه البخاری: ۱۴۰].

۱۰۰- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از [احادیث] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو ظرف را حفظ کردم، یکی از آن دو ظرف را نشر کردم، و اگر دیگری را نشر کنم همین حلقومم بریده خواهد شد ^(۱).

(۲) شنیدن احادیث نبوی و حفظ آن، و همچنین هر حکمی از احکام شریعت اسلامی فضیلت و ثواب زیادی داشته و سبب رفتن انسان به بهشت می‌گردد، در حلیة الأولیاء از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچکسی نیست که یک یا دو کلمه را از آنچه که خداوند فرض کرده است بشنود، و آن را یاد بگیرد، و به دیگران تعلیم بدهد، مگر آنکه به بهشت می‌رود».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از ظرف اول همین احادیثی است که ابوهریره رضی الله عنه در ابواب مختلف دین روایت کرده است، و مراد از ظرف دوم که از روایت آن‌ها خودداری کرده است، احادیثی است که بیانگر امرای ظالم و ستمگر، و ذم آن‌ها است، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از احوال آن‌ها خبر داده و آن‌ها را بد گفته بودند، و ابوهریره رضی الله عنه گاهی به طریق کنایه از این چیزها یاد می‌کرد، از آن جمله این گفته‌اش که: (از آمدن سال شصت و از امیر شدن اطفال به خدا پناه می‌جویم)، و این اشاره آشکاری به امارت یزید بن معاویه است، که در سال شصت به خلافت رسید، و خداوند دعای ابوهریره را اجابت نمود، زیرا وی یک سال پیش از به خلافت رسیدن یزید وفات یافت، و مراد از امیر شدن اطفال تنها این نیست که به امارت رسیدن طفل نا بالغ سبب مشاغل و بدبختی می‌شود، بلکه هر امیری که درایت و لیاقت خلافت را نداشته باشد، و در تفکیر و فهم خود در امور دولتی مانند اطفال باشد، اگر زمام امارت را بدست می‌گیرد، نتیجه کارش نتیجه کار همان طفل نا بالغ بوده، و حکمش همان حکم طفل نا بالغ است که سبب بدبختی خود و رعیت خود می‌گردد.

(۲) کسی که وظیفه ارشاد و رهنمائی مردم را بر عهده دارد، اگر از گفتن چیزی بر جان و یا مال و یا اهل و اولاد خود می‌ترسید، روا است که از تصریح به آن چیز خودداری نموده و آن را به طور کنایه برای مردم بیان دارد، ولی اگر احادیث و [احکامی] بود که متضمن حلال و حرام بود، و جنبه عمومیت برای همگان داشت، پوشیدن آن‌ها روا نیست، و عالمی که این چیزها را می‌داند، به هر طریقی که لازم می‌داند، باید این مسائل را برای مردم، و یا برای عده از آن‌ها - حسب الإمكان - بیان دارد.

۳۳- باب: الإِنْصَاتِ لِلْعُلَمَاءِ

باب [۳۳]: گوش فرا دادن برای علماء

۱۰۱- عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ» فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» [رواه البخاری: ۱۲۱].

۱۰۱- از جریر رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در (حجۃ الوداع) برایم گفتند: «از مردم بخواه که خاموش شوند». بعد از آن فرمودند: «بعد از من کافر نشوید، به طوری که یکی گردن دیگری را بزند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که به جان یکدیگر افتادن، و کشتن یکدیگر کفر است، ولی علماء گفته‌اند که این کار کفر نیست، و اینکه در حدیث از آن به کفر یاد شده است، به جهت تحذیر شدید از این عمل نهایت زشت است.

(۲) در اینکه مراد از (کافر شدن در وقت کشتن یکدیگر که در این حدیث نبوی شریف آمده است، چیست؟ شش قول وجود دارد، به این طریق:

أ- اینکه: مراد از آن این است که شخص کشتن مسلمان دیگر را در حالی که به ناحق است، حلال بشمرد، یعنی: اگر کسی مسلمانی را به ناحق کشت، و این کشتن را حرام می‌دانست، مرتکب گناه کبیره گردیده است، ولی اگر آن را حلال می‌دانست، کافر می‌شود.

ب- اینکه: مراد از آن کفر نعمت و حق اسلام است، یعنی: کسی که مسلمانی را به ناحق به قتل می‌رساند، در مقابل نعمت خداوندی ناسپاسی کرده و حق اسلام را نادیده گرفته است.

ج- اینکه: کشتن مسلمان کاری است که نزدیک به کفر است، و سبب کافر شدن می‌گردد، یعنی: خود کشتن مسلمان به غیر حق کفر نیست، ولی این کار سبب آن می‌شود که شخص قاتل بالاخره کافر شود.

د- اینکه: مراد از آن کافر شدن حقیقی است، یعنی: کسی که مسلمانی را به ناحق و از روی قصد به قتل می‌رساند، حقیقتاً کافر می‌شود.

هـ- اینکه: مراد از کفر، پوشیدن سلاح جنگ است، یعنی: کسی که مسلمانی را می‌کشد، ملبس به سلاح جنگ شده است، و از این سبب است که برای کسی که سلاح جنگ را می‌پوشد، کافر می‌گویند.

۳۴- باب: مَا يُسْتَحَبُّ لِلْعَالَمِ إِذَا سُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟

باب [۳۴]: اگر از عالمی پرسان شد که از همه عالم‌تر کیست؟ بگوید که: خدا

۱۰۲- عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ حَظِيْبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَى اللَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ، هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمٌّ، فَاَنْطَلِقْ وَانْطَلِقْ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَحَمَلًا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَاَنْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَاَنْطَلَقَا بِقِيَّةٍ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا، وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: (أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ؟ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ. قَالَ مُوسَى: (ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا) فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَجَّى بِثَوْبٍ، أَوْ قَالَ تَسَجَّى بِثَوْبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى، فَقَالَ الْحَضِرُ: وَأَنْتَى بِأَرْضِكَ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى، فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: هَلْ أَتْبَعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رَشْدًا قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَمْنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكُهُ لَا أَعْلَمُهُ، قَالَ: سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا، وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا، فَاَنْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفَ الْحَضِرُ فَحَمَلُوهُمَا

و- اینکه: مراد از آن این است که یکدیگر خود را کافر نخوانید، که در نتیجه کشتن و قتل یکدیگر را حلال بشمرید.

۳) گرچه علماء در اینکه کشتن مسلمان به ناحق کفر است و یا نه اختلاف نظر دارند، ولی در این هیچ اختلافی ندارند که قتل ناحق بعد از شرک به خدا از بزرگترین گناهان است، و خداوند متعال در مورد کسی که مسلمانی را به ناحق می‌کشد، می‌فرماید: کسی که مسلمانی را به قصد به قتل برساند، جزایش دوزخ است، و جاودانه در آن می‌ماند، و خداوند بر وی غضب و لعنت کرده است، و عذاب عظیمی برایش مهیا ساخته است [النساء: ۹۳]، و همچنین در اینکه توبه کسی که مسلمانی را به ناحق می‌کشد قبول می‌شود یا نه، نیز اختلاف است، و تفصیل بیشتر این مسأله ان شاء الله در جای خودش در این کتاب خواهد آمد.

بَغِيرِ نَوْلٍ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَتَقَرَّ نَقْرَةً أَوْ تَقَرَّتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنَ الْأَوَاجِ السَّفِينَةِ، فَتَرَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ عَمَدَتْ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَحَرَقَتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا؟ قَالَ: لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا - فَكَانَتْ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا -، فَانْطَلَقَا، فَإِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، فَآخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلَاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ؟ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا؟ - قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: وَهَذَا أَوْ كُدُ - فَانْطَلَقَا، حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ قَالَ الْخَضِرُ: بِيَدِهِ فَأَقَامَهُ، فَقَالَ مُوسَى: لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا، قَالَ: هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا» [رواه البخاري: ١٢٢].

۱۰۲- از ابی بن کعب رضی الله عنه^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «موسی نبی صلی الله علیه و آله^(۲) برای بنی اسرائیل خطبه می‌داد^(۳)، [کسی از وی] پرسید: از همه دانانتر کیست؟

گفت: من از همه دانانترم.

۱- وی ابی بن کعب بن قیس أنصاری است، به بیعت عقبه، و غزوه بدر اشتراک داشت، به شهادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قراءتش از همگان بهتر بود، در سال سی و دوی هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه وفات نمود، أسد الغابه (۴۹/۱-۵۱).

۲- وی سیدنا موسی بن عمران یکی از پیامبران اولوالعزم است، وقتی که با بنی اسرائیل از مصر بیرون شد، هشتاد ساله بود، و چهل سال در (تیه) ماند، و در عمر یکصد و شصت سالگی وفات نمود، (موسی) معرب (موشی) است، و گویند که آسیه زن فرعون این نام را برایش اختیار کرد، زیرا او را در بین آب در حالی که در تابوتی که از درخت ساخته شده بود، یافت، و از آب لفظ (مو) و از درخت که به زبان عربی شجر است (شی) را اختیار کرد، و از مجموع این دو کلمه (موشی) مرکب گردید، (فتح المبدی: ۱۹۶/۱).

۳- چیزی را که موسی صلی الله علیه و آله در خطبه خود برای بنی اسرائیل می‌گفت این بود که: برای آن‌ها از نعمت‌های خدا یادآوری می‌کرد، و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب صلی الله علیه و آله هستند، و برای وی دوازده فرزند بود، و هریکی از آن‌ها توالد و تناسل نموده و یک قبیله را تشکیل دادند، و همین قبائل دوازده گانه به نام (اسباط) یاد می‌شوند.

چون نسبت علم را به خداوند نداد، خداوند بر وی عتاب نموده، و وحی فرستاد که بنده از بندگان من در (مجمع البحرين)، از تو داناتر است^(۱).

موسی علیه السلام گفت: خدایا! چگونه می‌توانم نزد او برسم؟
برایش گفته شد که: ماهی را در زنبیلی انداخته و با خود بردار، به هر جایی که ماهی گم شد، آن شخص در آنجا است.

موسی علیه السلام با خادم خود (یوشع بن نون) ماهی را در زنبیلی با خود گرفته و براه افتادند، تا اینکه نزد صخره رسیدند، در آنجا سر خود را گذاشته و خوابیدند، ماهی از زنبیل برآمد و آهسته به سوی دریا رفت^(۲)، و این کار برای موسی علیه السلام و خادمش تعجب‌آور بود. بعد از آن برخاسته و بقیه آن روز و شب را راه رفتند، چون صبح شد،

۱- در اینجا سه نکته قابل تذکر است:

(۱) مراد از این شخص خضر علیه السلام است، و درباره خضر علیه السلام بین علماء اختلاف بسیار است، و نظر عموم علماء بر این است که وی نامش (خضر) بن ملکان است، و نبی از انبیاء الله، و یا ولی از اولیاء الله می‌باشد، و کسی او را نمی‌بیند، از نسل سوم و یا چهارم آدم علیه السلام است، و چون از آب حیات خورده است تا آخر دنیا زنده می‌ماند، و معنی (خضر) سبزی است، و از این جهت به نام خضر یاد شده است که اگر بر روی زمین خشکی بنشیند، اطرافش سرسبز می‌گردد، و یا آنکه در وقت نماز خواندن اطرافش سبز می‌شود.

(۲) مراد از اینکه (آن شخص از تو عالم‌تر است) این است که به چیزهای معینی از تو عالم‌تر است، نه آنکه به طور مطلق از موسی علیه السلام عالم‌تر باشد، زیرا بدون شک موسی علیه السلام از خضر علیه السلام در امور نبوت، و شریعت، و رهنمائی امت از وی عالم‌تر است، زیرا طوری که بعد از این می‌آید، خود خضر علیه السلام برای موسی علیه السلام می‌گوید که: (من چیزهای را می‌دانم که تو نمی‌دانی، و تو چیزهای را می‌دانی که من نمی‌دانم).

(۳) در مفاضله باید گفت که موسی علیه السلام بر خضر علیه السلام - ولو آنکه نبی از انبیاء الله باشد - فضیلت دارد، زیرا وی از پیامبران اولوالعزم، و کسی است که خداوند با وی سخن زده و کلیم خدا است، و تورات بر وی نازل گردیده، و تمام انبیاء بنی اسرائیل پیرو او می‌باشند، و برای خضر علیه السلام چنین امتیازاتی نیست، ولی اگر وی ولی از اولیاء باشد، در این صورت به هیچ وجه به مرتبه موسی علیه السلام نمی‌رسد، زیرا مرتبه نبوت به اتفاق همه امت از مرتبه ولایت بالاتر است، و انکار این حقیقت کفر است.

۲- گویند: در زیر این صخره چشمه آب حیات قرار داشت، و از آن آب چیزی به آن ماهی رسید، و به قدرت خداوند متعال زنده شد، و به طرف دریا رفت.

موسی برای خادم خود گفت: صبحانه ما را بیاور، چون از این سفر خسته و مانده شده‌ایم.

و موسی علیه السلام تا از جای که مامور به رفتن آنجا شده بود، نگذشته بود، احساس خستگی و ماندگی نکرده بود^(۱)، خادمش برایش گفت: جای را که نزد صخره خوابیده بودیم بیاد داری؟ ماهی را در همانجا فراموش کردم.

موسی علیه السلام گفت: این همان جایی است که ما در طلب آن هستیم، و همان بود که در پی خود برگشتند.

چون نزد صخره رسیدند، شخصی را دیدند که خود را به جامه [و یا گفت به جامه خود] پیچانده است^(۲).

موسی علیه السلام سلام کرد.

خضر گفت: در این سرزمین سلام چه معنی دارد^(۳)؟

موسی علیه السلام گفت: من موسی هستم؟

[خضر گفت:] موسی بنی اسرائیل؟

گفت: بلی، و گفت: آیا [اجازه می‌دهی] که با تو همراهی کنم، و از آنچه که برایت آموخته شده است، برایم بیاموزی؟

گفت: تو تحمل همراهی با من را نداری، زیرا خداوند علمی را برای من آموخته است که تو آن را نمی‌دانی، و علمی را برای تو آموخته است که من آن را نمی‌دانم^(۴).

۱- و جای که موسی علیه السلام مامور به رفتن آن شده بود، همانجای بود که شب خوابیده بودند، و ماهی آن‌ها از زنبیل برآمده و آهسته و مخفیانه به طرف دریا رفته بود.

۲- آن شخص طوری خود را به جامه‌اش پیچانده بود، که مرده را در کفن می‌پیچند، و به این طریق بود که: یک سر جامه را در زیر سر خود، و سر دیگری آن را در زیر پای خود، و دو کنار آن را به زیر دو پهلوی خود کرده بود.

۳- زیرا آن سرزمین سرزمین کفر بود، و سلام و خوش آمدید آن‌ها به طریق دیگری بود.

۴- علمی را که خداوند برای موسی علیه السلام آموخته بود، علم متعلق به امور شریعت، و هدایت امت بود، و علمی را که برای خضر علیه السلام آموخته بود، اموری بود که متعلق به امور غیب و وقائع قدرت الهی بود، و علمی را که خضر علیه السلام آموخته بود، دارای منفعت خاص بود، زیرا فقط خودش از آن استفاده می‌کرد، و علمی را که موسی علیه السلام آموخته بود، دارای منفعت عام بود، زیرا علمی بود که سبب ارشاد و هدایت همهٔ پیروان موسی علیه السلام می‌گردید، از این جهت موسی علیه السلام بر خضر علیه السلام

[موسیٰ علیہ السلام] گفت: إن شاء الله مرا شخص صابری خواهی یافت، و از هیچ امر و فرمان تو سرپیچی نخواهم کرد.

هردوی آن‌ها [یعنی: موسی و خضر علیهما السلام] در ساحل دریا به راه افتادند، خودشان از خود کشتی نداشتند، ولی کشتیی سر رسید و با او مفاهمه کردند تا آن‌ها را با خود بردارد، صاحبان کشتی خضر را شناخته، و آن‌ها را بدون کرایه با خود سوار کردند.

گنجشکی آمد و در کنار کشتی نشست، و یک یا دو بار نول خود را در دریا غوطه داد.

خضر گفت: ای موسی! علم من و علم تو، نسبت به علم خدا، مانند همین یک یا دو نول آبی است که این گنجشک از دریا برداشته، [و چیزی را کم نکرده است]. بعد از آن خضر علیهما السلام تخته از تخته‌های کشتی را درآورد.

موسی برایش گفت: این مردم ما را بدون کرایه با خود سوار کردند، تو کشتی آن‌ها را خراب نموده و همه سرنشینان آن را غرق می‌سازی.

[خضر علیهما السلام] گفت: مگر نگفته بودم که تو تحمل همراهی با من را نداری؟

[موسی علیهما السلام] گفت: مرا از چیزی که فراموش کرده‌ام، مؤاخذه مکن و باعث زحمت درکارم مشو، و این اولین فراموشی موسی علیهما السلام بود.

باز براه افتادند، و طفلی را دیدند که با اطفال دیگر در حال بازی کردن است، خضر سر آن طفل را با دست از تنش کند و جدا نمود^(۱).

موسی علیهما السلام گفت: آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد به قتل می‌رسانی؟

[خضر علیهما السلام] گفت: مگر به تو نگفته بودم که تو تحمل همراهی با من را نداری؟

افضلیت دارد، و اینکه بعضی از صوفی‌ها می‌گویند که: خضر علیهما السلام ولی از اولیاء بود، و مقام ولایت از مقام نبوت بالاتر است، سخنی است که دلالت بر نادانی صاحبش دارد، و اکثر علماء برآنند که برتر دانستن ولی بر نبی کفر است، و به این موضوع قبلاً هم اشاره نمودیم.

۱- نام این طفل (جیسون) و نام پدرش (خلاس) و نام مادرش (رحمی) بود، و این حادثه در شهر (ابله) که در نزدیکی بصره و عبادان قرار دارد، واقع گردیده است.

باز براه افتادند، تا اینکه به قریه رسیدند، از مردم آن قریه طلب نان نمودند، ولی آن‌ها از مهمان کردن آن‌ها ابا ورزیدند، و در آن قریه دیواری را مشاهده نمودند که در حال فرو ریختن است^(۱)، خضر علیه السلام [چیزی] به دست خود گفت و آن دیوار را، راست ایستاده کرد.

موسی علیه السلام گفت: اگر می‌خواستی در مقابل این کار خود مزدی می‌گرفتی.

[خضر علیه السلام] گفت: این نقطه جدایی بین من و تو است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند موسی را رحمت کند، دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا قصه آن‌ها بر ما روشن می‌شد»^(۲).

۱- در فتح المبدی آمده است که ارتفاع این دیوار دو صد گز، درازی آن بر وی زمین، پنجصد زرع، و عرض آن، پنجاه گز بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سفر کردن جهت آموختن و فرا گرفتن علم مستحب است.

(۲) توشه برداشتن در سفر جواز دارد.

(۳) فضیلت و حرمت مشایخ و علماء باید مراعات گردد.

(۴) در وقت حاجت سؤال کردن طعام جواز دارد.

(۵) سوار شدن مرکوب بدون مزد به اجازه صاحبش روا است.

(۶) اگر دو مفسده پیش آمد، جواز دارد که به انجام دادن آنچه که ضررش کمتر است، ضرر مفسده را که بیشتر است، دفع نمود، چنانچه که خضر علیه السلام کشتی را جهت آنکه به طور کامل مورد غصب قرار نگیرد، معیوب ساخت.

(۷) اینکه باید در مقابل حکم خدا و رسولش تسلیم شد، ولو آنکه عقل حقیقت را درک کرده نتواند و حکمت آن را نداند، و این موضوع رامی‌توان از کشتن آن طفل، و خراب کردن کشتی فهمید، زیرا آنچه را که خضر علیه السلام در این دو مورد انجام داد، کاری است که از نگاه عقل و ظاهر امر غیر قابل قبول است، ولی نظر به حقیقت امر کار پسندیده و با حکمتی بود، و خضر علیه السلام این کارها را به امر خداوند انجام داده بود، و از اینجا بود که گفت: ﴿وَمَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِ﴾ [الکف: ۸۲]، یعنی: آنچه که انجام دادم از نزد خود انجام ندادم.

(۸) چون آنچه را که خضر علیه السلام انجام داده بود، به واسطه وحی انجام داده بود، و بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر کسی وحی نازل نمی‌شود، لذا نباید کسی به کشتن شخص دیگری نظر به اینکه شاید در آینده چنین و چنان کند، اقدام نماید، زیرا غیب را جز خدا کس دیگری نمی‌داند، و دیگر آنکه: از مقررات شریعت آن است که قصاص وقتی واجب می‌شود که قبلاً مرتکب قتل ناحقی بشروط آن شده باشد، و همچنین است هر عقوبت دیگری.

۳۵- باب: مَنْ سَأَلَ وَهُوَ قَائِمٌ عَالِمًا جَالِسًا

باب [۳۵]: کسی که ایستاده از عالمی نشسته چیزی پرسیده است

۱۰۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حِمِيَّةً، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» [رواه البخاری: ۱۲۳].

۱۰۳- از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! جهاد فی سبیل الله چگونه است؟ زیرا بعضی از مایان به اساس انتقام، و بعضی روی عصبیت قومی و قبیله‌ای می‌جنگد.

[پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)] فرمودند: «کسی که به جهت اعلای کلمه الله بجنگد، جنگ او جهاد فی سبیل الله است»^(۱).

۹) این حدیث دلیل برای کسی است که خضر (علیه السلام) را (پیامبر) می‌داند، و طوری که قبلاً بیان نمودیم، پیامبر بودن خضر (علیه السلام) محل اتفاق نیست، و علماء در آن اختلاف نظر دارند، و امام عینی (رحمه الله) بر این نظر است که خضر (علیه السلام) رسول است، و می‌گوید باید بر این چیز عقیده نمود، زیرا اگر وی را پیامبر ندانیم و بگوئیم که (ولی) است، اهل بدعت به آن تمسک جسته و می‌گویند که: ولی بر نبی فضیلت دارد، زیرا موسی (علیه السلام) که نبی بود، از خضر (علیه السلام) که ولی بود علم آموخت، و خضر (علیه السلام) چیزهای را می‌دانست که موسی (علیه السلام) نمی‌دانست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در جواب شخص دیگری که پرسید: بعضی از ما به نیت به دست آوردن غنیمت، وعده به غرض بلند شدن نام، و دیگری به غرض جاه و منصب می‌جنگیم، از این‌ها کدام یک فی سبیل الله است؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) همین جواب را برای او نیز داده و فرمودند: «کسیکه به جهت اعلای کلمه الله بجنگد، جهادش فی سبیل الله است»، و از این دانسته می‌شود که جنگ به هر نیت و قصدی دیگری که غیر اعلای کلمه الله باشد، جنگ جاهلیت است، و از آن جهاد برای صاحبش نه تنها آنکه فائده در آخرت نیست، بلکه سبب گناه و مؤاخذه برایش نیز می‌شود.

۲) در عبادت اخلاص شرط است، و کسی که قصدش از انجام دادن عبادت اغراض دنیوی باشد، عبادتش باطل است، ولی اگر از انجام دادن عبادت هم غرض دنیوی داشت، و هم غرض اخروی، حکم عبادتش چگونه است؟ حارث محاسبی نظر به ظاهر این حدیث نبوی می‌گوید که: چون در این حالت غرض خاص برای خدا نیست، لذا عبادت چنین شخصی نیز باطل است، ولی جمهور

۳۶- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾

باب ۳۶: این قول خداوند متعال که: از علم جز مقدار اندکی داده نشده‌اید

۱۰۴- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أُمِّشِي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَرْبِ الْمَدِينَةِ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ؟ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَسْأَلُوهُ، لَا يَجِيءُ فِيهِ بَشِيرٌ تَكْزُهُوْنَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: «(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتُوا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)» [رواه البخاری: ۱۲۵].

۱۰۴- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مکان مخروبه و ویرانه از مدینه منوره می‌رفتم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با چوب خرمای که در دست‌شان بود عصا می‌زدند، به گروهی از مردم یهود رسیدیم، عده از آن‌ها برای عده دیگری گفت که: درباره [حقیقت] روح از وی [یعنی: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] پرسان نمائید، گروه دیگری گفتند: پرسان نکنید، زیرا مبدا نشود موقفی بگیرد که بدتان بیاید، و گروهی گفتند: که حتما سؤال می‌کنیم.

و همان بود که یکی از آن‌ها برخاست و گفت: یا ابا القاسم! روح چیست؟

علماء عبادت وی را صحیح می‌دانند، و نظر امام طبری رحمه الله این است که: این شخص اگر در اول قصدش برای خدا بوده باشد، و بعد از آن غرض دنیوی به آن مداخله نموده باشد، عبادتش صحیح است، ورنه عبادتش باطل است.

۳) تمام فضیلتی که برای جهاد و مجاهدین در آیات قرآن کریم و احادیث نبوی آمده است، برای مجاهدی است که جهادش (فی سبیل الله) یعنی: خاص برای خدا بوده باشد، و کسی که به هر قصد دیگری به جنگ و جهاد بیرون شده باشد، در آخرت از آن جهاد برایش ثواب و فائده نیست.

۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارای (جوامع الکلم) بودند، یعنی: به عبارت اندکی معانی زیادی را اداء می‌کردند، چنان‌چه به این فرموده‌شان که: «کسی که به جهت اعلای کلمه الله بجنگد، جنگ او جهاد فی سبیل الله است» هر نوع جهادی را که (فی سبیل الله) نباشد، از جهاد حقیقی خارج ساختند، چه این جهاد غرض بدست آوردن مال و دنیا باشد، چه به غرض قومیت باشد، چه به غرض تایید فلان گروه و حزب باشد، چه به غرض رسیدن به سلطه و قدرت باشد، و چه به غرض اظهار شجاعت باشد، و چه به هر غرض دنیوی دیگری.

پیامبر خدا ﷺ خاموش شدند.

با خود گفتم: بر ایشان وحی نازل می‌گردد، و من برخاستم، [تا در هنگام نزول وحی، مزاحم ایشان نشوم] و وقتی که علائم وحی از ایشان برطرف شد، این آیت را تلاوت نمودند: ﴿از تو درباره روح می‌پرسند، بگو که روح از امر پروردگار من است، و شما از علم، جز مقدار اندکی داده نشده‌اید﴾^(۱).

۳۷- باب: مَنْ خَصَّ بِالْعِلْمِ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ كَرَاهِيَةً أَنْ لَا يَفْهَمُوا

باب [۳۷]: کسی که از خوف نفهمیدن علم، تنها عده را به آموختن آن اختصاص داده است

۱۰۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ مُعَاذُ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»، قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»، قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ثَلَاثًا، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ»، قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُونَ؟ قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا» وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأْتِمًا [رواه البخاری: ۱۲۸].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) یهود در تورات خوانده بودند که حقیقت روح برای کسی معلوم نمی‌شود، و کسی که دعوی بیان حقیقت روح را بنماید، پیامبر نیست، و موقفی را که یهود از آن می‌ترسیدند این بود که مبدا پیامبر خدا ﷺ از بیان حقیقت روح خودداری نمایند، و این چیز دلیل دیگری بر صدق نبوت ایشان شود، و این چیزی بود که یهود را از آن خوش نمی‌آمد.

(۲) آیه کریمه دلالت بر این دارد که مایان حقیقت (روح) را با این علم اندک خود درک کرده نمی‌توانیم، پس سؤال کردن از آن بی‌مورد، و شنیدن جواب از آن بی‌فائده است، و علماء در مورد (روح) اختلاف نظر دارند، عده بر این نظر اند که باید در مورد آن توقف نمود، وعده دیگری کوشیده‌اند که برای آن تعریفی بیابند، از آن جمله عامه متکلمین گفته‌اند که: روح عبارت از جسم لطیفی است که در جسم به مانند آبی که در چوب سبز و تازه جریان دارد، در جریان است، و از اشعری نقل است که گفته است، روح عبارت از ذات داخل و خارج است.

ولی بهتر آن است که نظر به ارشاد آیه کریمه از این تکلفات خودداری نموده و بگوئیم که: (روح از امر پروردگار ما است، و با علم اندکی که داده شده‌ایم، حقیقت آن را درک نمی‌توانیم).

۱۰۵- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای (معاذ) ^(۱) که پشت سر ایشان بر مرکوبی سوار بود، فرمودند: «یا معاذ!»
گفت: بلی یا رسول الله! بفرمائید بخدمت حاضرم!
فرمودند: «یا معاذ!»
گفت: بلی یا رسول الله! بفرمائید، بخدمت حاضرم، تا اینکه این سخن سه بار تکرار شد.

فرمودند: «هیچکسی نیست که از صدق دل بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسولُ الله) مگر آنکه خداوند او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند».
معاذ گفت: یا رسول الله! آیا از این چیز به مردم خبر بدهم که خوشحال شوند؟
فرمودند: «در این موضوع در وقت مرگ خود از خوف اینکه مبدا [از پوشیدن این حدیث] گنهکار شود، برای مردم خبر داد ^(۲)».

۱- وی معاذ بن جبل بن عمرو خزرجی است، به شهادت نبی کریم صلی الله علیه و آله از همه صحابه در فهم حلال و حرام داناتر بود، در همه غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را امیر یمن مقرر نمودند، وی امام فقهاء، و کنز علماء است، در وبای شام در سال هژده هجری وفات نمود، أسد الغابه (۱۹۴/۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مرکوبی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار بودند، و معاذ رضی الله عنه را پشت سر خود سوار کرده بودند، الاغی بود.

(۲) مراد از حرام گردانیدن در این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرمایند: «هیچکسی نیست که از صدق دل بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسولُ الله) مگر آنکه خداوند او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند»، تحریم خلود است، نه تحریم دخول، زیرا به ادله قاطعه ثابت شده است که بعضی از مؤمنین با وجود آنکه از صدق دل (أشهد أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسولُ الله) می گویند، به سبب گناهای که مرتکب آن ها شده اند، به دوزخ داخل می شوند، و سپس به اثر شفاعت، از آن خارج می گردند.

(۳) شاید کسی بگوید: در صورتی که نبی کریم صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را از افشاء کردن این خبر منع نموده بودند، وی چگونه در آخر عمر خود، از آن برای مردم خبر داد، در جواب این سؤال آراء متعددی وجود دارد، و دو رأی از آن ها نسبت به دیگر آراء راجحتر به نظر می رسد:

۳۸- باب: الحیاء فی العلم

باب [۳۸]: شرم کردن در تحصیل علم

۱۰۶- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلِ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ» فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ، تَعْنِي وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ، تَرَبَّثَ يَمِينُكَ، فِيمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا» [رواه البخاری: ۱۳۰].

۱۰۶- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: (ام سلیم)^(۱) نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند از بیان حق حیاء نمی کند، آیا اگر زن احتلام شود، بر وی غسل واجب می شود؟

رای اول آنکه: نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به عامه مردم بود که حقیقت دین را درک نکرده و می خواهند که از تکالیف شرعی شانه خالی نمایند، نه از خواص امت، چنانچه خود نبی کریم صلی الله علیه و آله با آنکه از روایت این حدیث برای عامه مردم خودداری نمودند، ولی آن را برای معاذ رضی الله عنه بیان نمودند.

رای دوم آنکه: نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بیان این حدیث نهی تنزیهی بود نه نهی تحریمی، و دلیل آن این است که خود نبی کریم صلی الله علیه و آله این حدیث را برای معاذ رضی الله عنه روایت نمودند، و اگر مقصدشان، عدم افشای این خبر به طور حتم می بود، هیچ ضرورتی نبود که خودشان آن را برای معاذ رضی الله عنه بیان نمایند.

و آنچه که این نظر را تأیید می نماید حدیثی است که بزار از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند، و خلاصه آن حدیث این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای معاذ رضی الله عنه اجازه دادند که از این حدیث برای مردم بشارت بدهد، چون عمر رضی الله عنه از این موضوع اطلاع یافت، برای معاذ رضی الله عنه گفت: عجله نکن، و خودش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! نظر شما از هر نظری سدیدتر است، ولی نظرم آن است که اگر مردم از این چیز باخبر شوند، اتکال نموده و عمل نمی کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را [یعنی: معاذ را] برگردانید»، و همان بود که معاذ را برگردانیدند.

۱- وی سهله بنت ملحان بن خالد انصاری خزرجی، مادر انس بن مالک است، زن هوشیار و بافهمی بود، شوهر اولش که وفات نمود، شخصی به نام ابوطلحه از وی خواستگاری نمود، برایش گفت: تو را می خواهم، ولی من مسلمانم و تو کافری، اگر مسلمان شوی، تو را به نکاح می گیرم، و مهر را

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «به شرطی آنکه آب [منی] را ببیند».

أم سلمه رضی اللہ عنہا روی خود را پوشانیده و گفت: یا رسول الله! زن هم احتلام می‌شود؟ فرمودند: «بلی! دستت به خاک [یک نوع خوش کلامی است]، وگرنه چه سبب است که فرزندش هم‌رنگش می‌شود»^(۱)؟

برایت می‌بخشم، و همان بود که ابوطلحه مسلمان شد، و او را به نکاح گرفت، و همین ام سلیم بود که فرزندش انس را نزد پیامبر خدا ﷺ برد و از ایشان خواست تا به حق او دعا کنند، اُسد الغابه (۵۹۱/۵).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حیاء و شرم برای همگان صفت نیک و پسندیده‌ای است، و برای زن‌ها بیشتر، ولی در آموختن علم، و معرفت احکام شرعی حیاء کردن برای آن‌ها لازم نیست، بلکه اگر حکم مسئله از مسائل شرعی را نمی‌دانند، باید آن را از عالم متقی و پرهیزگاری پسران نمایند، ولو آنکه این مسئله از مسائل بسیار خاص زن‌ها باشد، و در ابواب و احادیث آینده خواهید دید که زن‌ها از مسائل بسیار خاصی از پیامبر خدا ﷺ پسران نموده و خود را از حکم آن‌ها مطلع می‌ساختند.

(۲) در صحیح مسلم این حدیث با فرق بعضی عبارات از انس رضی اللہ عنہ نیز روایت شده است، و لفظ حدیث انس چنین است که: ام سلیم نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، و در حالی که عائشه رضی اللہ عنہا موجود بود، پرسید: یا رسول الله! زن هم مانند چیزی که مرد به خواب می‌بیند، به خواب می‌بیند، و همان چیزی را که مرد می‌بیند انجام داده است، زن هم می‌بیند که انجام داده است، عائشه رضی اللہ عنہا گفت: دستت به خاک شود، زن‌ها را فضاحت کردی.

(۳) اینکه پیامبر خدا ﷺ دیدن آب را شرط وجوب غسل دانسته‌اند، دلالت بر این دارد که اگر زن در خواب دید که با وی جماع صورت گرفته است، و آبی را بر جامه‌اش ندید، غسل بر وی لازم نمی‌گردد، ولی بعضی از علماء بر این نظر اند که به طور عموم منی زن از وی خارج نمی‌گردد، بلکه فقط تا دهانه فرجش می‌رسد، و اینکه پیامبر خدا ﷺ فرمودند که: «اگر آب منی را دید» مراد آن است که آب منی را در دهانه فرجش ببیند، ولو آنکه بر روی لباس و یا نالینش نبیند، بنابراین اگر زن در خواب دید که با وی جماع صورت گرفته است، و در این حالت یادآوری خوشی بود، اقلاً از باب احتیاط بهتر است که غسل نماید.

(۴) باید متذکر شد که احتمال احتلام برای زن‌ها خاص به زن‌های شوهردار نیست، بلکه احتمال احتلام شدن برای دختران باکره نیز وجود دارد، با این فرق که چون داخل فرج دختر باکره تنگ است، اگر احتلام شود، منی‌اش حتماً خارج می‌شود، لذا اگر دختر باکره در خواب دید که با وی جماع صورت گرفته است، ولی آبی را بر روی لباس و یا نالین خود ندید، بر وی غسل لازم نمی‌گردد.

۳۹- باب: مَنْ اسْتَحْيَا فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِالسُّؤَالِ

باب [۳۹]: کسی که خودش حیا کرد و دیگری را امر کرد که پرسان نماید

۱۰۷- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ» [رواه البخاری: ۱۳۲].

۱۰۷- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: من شخصی بودم که (مذی) از من بسیار خارج می‌شد، (مقداد)^(۱) را امر کردم تا [حکم] آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپرسد، و چون پرسید، فرمودند: «از [خارج شدن] مذی، وضوء واجب می‌شود»^(۲).

(۵) آنچه را که ام سلیم در مورد احتلام زن‌ها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید، زن‌های دیگری نیز پرسان نمودند، که از آن جمله‌اند: خوله بنت حکیم، و بسره، و سهله بنت سهیل.

(۶) در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مگر هم‌رنگ شدن مولود جز این، سبب دیگری دارد؟ اگر آب زن بیشتر باشد، مولود هم‌رنگ اقوام مادری خود می‌شود، و اگر آب مرد بیشتر باشد، هم‌رنگ اقوام پدری خود می‌شود».

۱- وی مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است، در تمام غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، یکی از هفت کسی است که اسلام را در مکه مکرمه ظاهر ساختند، دارای مناقب بسیار است، شخص چاق و تنومندی بود، در مدینه منوره در خلافت عثمان رضی الله عنه به سن هفتاد سالگی وفات یافت، (أُسْدُ الْغَابَةِ: ۴۰۹/۴-۴۱۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مذی عبارت از مایع بی‌رنگ و لغزانی است که هنگام غلبه شهوت، و یا هنگام یادآوری جماع، و یا مشغول شدن به مقدمات جماع از انسان خارج می‌شود، و (مذی) در زن‌ها بیشتر از مردها است، منتهی از مردها زودتر، و از زن‌ها دیرتر خارج می‌شود.

(۲) خود علی رضی الله عنه از آن جهت از پرسیدن حکم این مسئله از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خودداری نمود، که شوهر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و از یادآوری این مسئله از ایشان شرم نمود، و این امر دلالت بر کمال ادب علی رضی الله عنه دارد، و علماء گفته‌اند که: شخص نباید در نزد اقارب همسر خود از مسائل جماع و شهوت یادآوری نماید.

(۳) از خارج شدن (مذی) تنها وضوء لازم می‌شود نه غسل.

(۴) چون (مذی) نجس است، بنابراین اگر از کسی مذی خارج شد، باید ذکر خود را بشوید، ورنه جسمش نجس باقی مانده و اگر در همان حال نماز می‌خواند، نمازش صحت پیدا نمی‌کند.

۴۰ - باب: ذِکْرِ الْعِلْمِ وَالْفُتْيَا فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۰]: بیان کردن علم و فتوی دادن در مسجد

۱۰۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا، قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهَلَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُهَلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهَلُّ أَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهَلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ» وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَيُهَلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلْمَلَمَ» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهُ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۱۳۳].

۱۰۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی در مسجد برخاست و گفت: یا رسول الله! به ما امر می کنید که از کجا احرام ببندیم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردم مدینه: از ذوالحلیفه، مردم شام: از جحفه، و مردم نجد: از قرن منازل».

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: و مردم گمان می کنند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «مردم یمن: از یلملم احرام ببندند»، و ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: ولی من این چیز را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نفهمیدم^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ذوالحلیفه منطقه ای است در جنوب غرب مدینه منوره که از مسجد نبوی حدود (ده) کیلو متر فاصله دارد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همین جا به حج خود احرام بستند، و در جایی که نبی کریم صلی الله علیه و آله نماز خوانده و احرام بستند، اکنون مسجد کلان و زیبایی بنا یافته است، و این منطقه به نام (آبیار علی) نیز یاد می شود، و از اینجا تا مکه مکرمه حدود (چهار صد) کیلو متر است.

(۲) جُحْفَه در بین راه مکه مکرمه و مدینه منوره قرار دارد، و به طرف مکه مکرمه نزدیک تر است، و نظر به تقدم عمران، و راه سازی های جدید، این منطقه از راه اصلی مکه مکرمه دور افتاده است.

(۳) (قرن منازل) در شرق مکه مکرمه قرار داشته و فاصله آن تا مکه حدود هشتاد کیلو متر است.

(۴) (یلملم) در جنوب مکه مکرمه و به فاصله تقریباً پنجاه کیلومتری آن قرار دارد.

(۵) این اماکن میقات کسانی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن ها تعیین نموده اند.

(۶) کسی که نیت حج و یا عمره را دارد، نباید از این اماکن بدون احرام بگذرد، و اگر گذشت بر وی (دم) لازم می گردد، و حج عمره اش صحت پیدا می کند، ولی اگر نیت حج و یا عمره را

۴۱ - باب: مَنْ أَجَابَ السَّائِلَ بِأَكْثَرِ مِمَّا سَأَلَهُ

باب [۴۱]: کسی که سائل را به بیشتر از آنچه که سؤال کرده است جواب داده است

۱۰۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لَا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلَا الْعِمَامَةَ، وَلَا السَّرَاوِيلَ، وَلَا الْبُرُنُسَ، وَلَا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرُسُ أَوْ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقُطْعُهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ» [رواه البخاری: ۱۳۴].

۱۰۹- و از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که شخصی از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسید: محرم چه لباسی را باید بپوشد؟

فرمودند: «پیراهن نپوشد، دستار (عمامه) نپيچد، ازار نپوشد، عبا نپوشد، و لباسی که معطر به خوشبویی و زعفران باشد، نپوشد، اگر کفش را نیافت، موزه بپوشد، ولی باید آن را طوری قطع نماید که از زیر کعبین [یعنی: بجلک] پایین تر باشد»^(۱).

نداشت، آیا می تواند بدون احرام داخل مکه مکرمه گردد؟ علماء در این مورد اختلاف نظر دارند، جمهور علماء بر این نظر اند که بر چنین شخصی احرام بستن، و در نتیجه ادای حج و یا عمره لازم نیست، ولی احناف می گویند که احرام بستن جهت رفتن به مکه مکرمه لازمی است، خواه نیت حج و یا عمره را داشته باشد، و خواه نداشته باشد، و تفصیل بیشتر این مسأله إن شاء الله در جای خودش در کتاب حج خواهد آمد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که واضح است سؤال سائل از این بود که محرم چه لباسی را باید بپوشد، ولی نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم برای سؤال کننده از چیزهای که پوشیدن آن برای محرم روا نیست خبر دادند، و سبب این امر آن است که این چیزها محدود و قابل حصر است، ولی آنچه که پوشیدنش روا است قابل حصر نیست، زیرا حاصل در اشیاء اباحت است، پس چیزهایی را که نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم از آن منع نکردند، پوشیدن آن برای محرم روا است.

(۲) پوشیدن چیزهای که در این حدیث نبوی شریف آمده است، به اجماع علماء برای مُحْرِم حرام است.

(۳) در پوشیدن لباس احرامی که به ورس و زعفران رنگ شده باشد، بین علماء اختلاف است، بعضی از علماء نظر به ظاهر حدیث می گویند پوشیدن چنین لباسی برای محرم روا نیست، ولو آنکه بعد از رنگ شدن به ورس و زعفران شسته شده باشد، ولی جمهور علماء پوشیدن چنین

لباسی را در صورتی که شسته شده باشد، برای محرم جواز می‌دهند، زیرا در روایت دیگری آمده است که: «مگر آنکه شسته شده باشد».

۴) پوشیدن موزه در وقت یافت نشدن نعلین جواز دارد، ولی بشرط آنکه آن را - طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، پایینتر از کعبین قطع نماید.

۵) پوشیدن تنبان برای کسی که ازاری نمی‌یابد، در نزد جمهور علماء جواز دارد، زیرا در حدیث دیگری آمده است، که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که ازار را نیافت، تنبان بپوشد»، ولی در مورد اینکه بعد از پوشیدن تنبان در چنین حالتی بر شخص محرم فدیة لازم می‌گردد و یا نه، بین علماء اختلاف است، عامه علماء می‌گویند که: چون پیامبر خدا ﷺ در حالت ضرورت اجازه پوشیدن تنبان را داده‌اند، لذا بر وی فدیة لازم می‌گردد، ولی امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می‌گوید که در این حالت بر وی فدیة لازم می‌گردد، و مستمسک وی دلائل دیگری است که دلالت بر این دارد که از پوشیدن تنبان فدیة لازم می‌گردد، ولی قول جمهور علماء راجحتر به نظر می‌رسد، زیرا دلائل دیگری که فدیة را در پوشیدن تنبان لازم می‌داند، پوشیدن تنبان در حالت عادی است، نه در حالت ضرورت و ضرورت حالت خاص خود را دارد، والله تعالی أعلم.

۴ - کتابُ الوُضوء

۴ - کتاب وضوء

۱ - باب: لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طُهُورٍ

باب [۱]: هیچ نمازی بدون وضوء قبول نمی‌شود

۱۱۰ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ» قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَّثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضَرَاطٌ [رواه البخاری: ۱۳۵].

۱۱۰ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نماز کسی که بی وضوء شود، تا مجددا وضوء نسازد، قبول نمی‌شود». شخصی از مردم حضرموت گفت: یا ابا هریره! بی وضوئی چه گونه است؟ ابوهریره رضی الله عنه [در جوابش] گفت: چوسیدن یا گوزیدن ^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر از کسی در داخل نماز و یا در خارج نماز بادی خارج می‌شود، تا وقتی که مجددا وضوء نسازد، نمازش روا نیست.

(۲) بیرون شدن باد سبب نقض وضوء می‌شود، خواه به طور اختیاری خارج شود، و خواه به طور اضطراری، زیرا حدیث نبوی شریف به طور مطلق آمده است.

(۳) همانطوری که خارج شدن باد سبب بی وضوئی می‌شود، خارج شدن هر چیزی دیگری از سبیلین به طریق اولی سبب بی وضوئی می‌شود.

(۴) طهارت در هر نمازی شرط است، و نماز جنازه و نماز عیدین و نماز کسوف و خسوف و غیره از این حکم مستثنی نمی‌باشد.

۲- باب: فَضْلُ الْوُضُوءِ

باب [۲]: فضیلت وضوء

۱۱۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ «إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ» [رواه البخاری: ۱۳۶].

۱۱۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «امت من در روز قیامت در حالی که از اثر وضوء، نور از دست و پای آنها می درخشد، ندا می شوند، و کسی که می خواهد این نورانیت و درخشش خود را زیاد کند، بکند»^(۱).

۳- باب: لَا يَتَوَضَّأُ مِنَ الشَّكِّ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ

باب [۳]: از مشکوک شدن، وضوء لازم نمی گردد مگر آنکه متیقن شود

۱۱۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ شَكَاَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّجُلَ الَّذِي يُحْتَلُّ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «لَا يَنْفَتِلُ - أَوْ لَا يَنْصَرِفُ - حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا» [رواه البخاری: ۱۳۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شستن چیزی بیشتر از حد معین آن از اعضای وضوء مستحب است، مثلاً: در شستن روی قدری از پیش روی سر خود، و اطراف گوش های خود را نیز بشوید، و در شستن دست ها قدری بالاتر از آرنج ها را نیز بشوید، و در شستن پا قدری بالاتر از بجلک پا را نیز بشوید.

(۲) برای کسانی که وضوء می سازند در روز قیامت مقام و منزلت خاصی است.

(۳) این حدیث دلالت قطعی بر این امر دارد که پا باید در وقت وضوء ساختن شسته شود.

(۴) یکی از کسانی که این حدیث را شنیده بود، به فهم و اجتهاد خود در وضوء ساختن وقتی که رویش را می شست، گردن و سینه اش را نیز می شست، و وقتی که دست هایش را می شست، تا شانه هایش می شست، و وقتی که پاهایش را می شست، تا زانو هایش می شست، و بدون شک این یک فهم سقیم، و غیر مطلوب از نص حدیث نبوی است، بلکه مطلوب از حدیث نبوی آن است که: اگر کسی می خواهد که این نورانیت در روز قیامت بیشتر شود، اعضای وضوء را به طور کامل بشوید، و در این حالت - طوری که قبلاً تذکر دادیم - از مقداری که فرض است، یک اندازه بیشتر بشوید - نه آنکه در این کار غلو کند.

۱۱۲- از عبدالله بن یزید انصاری رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: اگر کسی در وقت نماز خواندن به شک می‌افتد که از وی چیزی خارج شده است یا نه، چه باید بکند؟ فرمودند: «تا وقتی که صوتی را نشیده باشد، و یا احساس بویی را نکرده است، از نماز خارج نشود»^(۲).

۴- باب: التَّخْفِيفُ فِي الْوُضُوءِ

باب [۴]: تخفیف در وضوء

۱۱۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى - وَلَمْ يَتَوَضَّأْ وَرُبَّمَا قَالَ: اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى» [رواه البخاری: ۱۳۸].
۱۱۳- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواب شدند تا جایی که نفیرشان بلند گردید، بعد از آن بدون آنکه وضوء بسازند، نماز خواندند، - و یا چنین

۱- وی عبدالله بن یزید بن حصن انصاری است، در حدیبه و در غزوات بعد از آن اشتراک داشت، در ذی حجه سال شصت و سه به شهادت رسید، و امام بخاری رحمته الله از وی ^{نه} حدیث روایت کرده است، (أسد الغابه: ۲۷۴/۳).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حکم برای کسی است که از بیرون شدن و عدم بیرون شدن چیزی از خود به شک می‌افتد، و کسی که در شک نیفتاده باشد، و متیقن باشد که از وی چیزی خارج شده است، ولو آنکه خارج شدن این چیز بدون صوت، و بدون احساس بوی باشد، وضویش نقض می‌گردد، و باید از نمازش خارج گردد، و مجدداً وضوء بسازد.

(۲) از این حدیث نبوی شریف این قاعده استنباط می‌گردد که: آنچه که به یقین ثابت شده باشد، به شک زائل نمی‌گردد، مثلاً: اگر کسی یقین داشته باشد که وضوء ساخته است، ولی از اینکه وضویش شکسته است یا نه در شک بیفتد، با وضوء شمرده شده و ضرورت به وضوء ساختن ندارد، چنانچه بالعکس اگر کسی از نقض وضویش متیقن باشد، ولی از اینکه شاید وضوء ساخته است یا نه در شک باشد، بی‌وضوء شمرده می‌شود، و تا وقتی که وضوء نسازد نمازش صحت پیدا نمی‌کند.

گفت که - به پهلوی خوابیدند تا اینکه نفیرشان بلند شد، بعد از آن برخاسته و نماز خواندند^(۱).

۵- باب: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ

باب [۵]: کامل نمودن وضوء

۱۱۴- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشَّعْبِ نَزَلَ بِالشَّعْبِ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقُلْتُ الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ أَمَامَكَ» فَرَكَبَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمُرْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا [رواه البخاری: ۱۳۹].

۱۱۴- از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتن از (عرفه) به دره کوهی رسیدند، در آن دره بول نمودند، و بعد از آن وضوء ساختند، ولی وضوء را کامل نکردند [یعنی: اعضای وضوء را فقط یکبار یکبار شستند].
گفتم: یا رسول الله! اراده نماز خواندن دارید؟

فرمودند: «نماز پیش روی تو است»، و سوار شدند و به (مزدلفه) آمدند، در مزدلفه وضوی کاملی ساختند، بعد از آن اقامت گفته شد، نماز شام را خواندند، بعد از آن هرکس شترش را در جایش خوابانید، بعد از آن اقامت نماز خفتن گفته شد، آن نماز را هم اداء کردند، و بین این دو نماز، کدام نماز دیگری نخواندند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که قبلاً به آن اشاره نمودیم، اینکه کسی بخوابد، و بعد از خواب شدن بدون آنکه وضوء به آن وضوء بسازد، نماز بخواند، خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و سایر انبیاء علیهم السلام است، زیرا طوری که در احادیث دیگری آمده است، چشم ایشان خواب ولی قلبشان جهت تلقی وحی، بیدار بود، ولی کسان دیگری اگر می خوابند، باید هنگام نماز خواندن وضوء بسازند، زیرا در وقت خوابیدن به تمام اعضای خود می خوابد، و اختیاری به هیچ یک از اعضای خود ندارند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مزدلفه جایی است بین عرفات، و منی، و به طرف منی نزدیک تر است، و حجاج بعد از اینکه از عرفات بعد از غروب آفتاب خارج می شوند، نماز شام و خفتن را باهم در وقت خفتن در اینجا اداء

۶- باب: غَسْلُ الْوَجْهِ بِالْيَدَيْنِ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ

باب [۶]: شستن رو به هردو دست، از برداشتن آب به یک دست

۱۱۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ «تَوَضَّأَ فَعَسَلَ وَجْهَهُ، أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَصَافَهَا إِلَى يَدِهِ الْأُخْرَى، فَعَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَعَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَعَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُسْرَى، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى، فَعَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ، الْيُسْرَى» ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ [رواه البخاری: ۱۶۰].

۱۱۵- روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما وضوء ساخت: [و وضویش چنین بود که]: روی خود را شست، کف آبی گرفت و با آن مضمضه و استنشاق نمود، کف آب دیگری گرفت، و این دست خود را با دست دیگر خود یکجا نمود، و با دو دست روی خود را شست، باز کف آب دیگری گرفت، و با آن، دست راست خود را شست، و با کف آب دیگری دست چپ خود را شست، بعد از آن سرش را مسح نمود، بعد از آن کف آب دیگری گرفت، و روی پای راست خود پاشید، تا آنکه آن را شست، بعد از آن کف آب دیگری گرفت، و با آن پای چپ خود را شست، و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین وضوء می ساختند^(۱).

می کنند، و مزدلفه به معنی (جای تقرب و عبادت نمودن در اینجا به خداوند متعال تقرب می جویند).

(۲) در روز عرفه برای حجاج واجب است که نماز شام را تا وقت رسیدن به مزدلفه به تاخیر اندازند، بنابراین اگر کسی نماز شام را در عرفات، و یا در بین راه خواند، باید آن را در مزدلفه با نماز عشاء دوباره جمع نماید.

(۳) در جمع کردن بین این دو نماز، موالات و پیایی خواندن شرط نیست، بلکه می توان در بین این دو نماز، بعضی کارها را انجام داد، چنانچه که صحابه رضی الله عنهم بعد از ادای نماز مغرب و پیش از ادای نماز عشاء به خواباندن شترهای خود، و به پایین کردن بار سفر خود مشغول شدند.

(۴) برای هریک از نماز مغرب و عشاء، در مزدلفه باید اقامت جداگانه گفت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در آب وضوء نباید اسراف کرد.

۷- باب: مَا يَقُولُ عِنْدَ الْخَلَاءِ

باب [۷]: آنچه که در وقت دخول بیت الخلاء می گوید؟

۱۱۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ» [رواه البخاری: ۱۴۲].

۱۱۶- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم هنگام داخل شدن به بیت الخلاء چنین می گفتند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ»، یعنی: خدایا! از ذکور و اناث شیاطین به تو پناه می جویم^(۱).

(۲) روا است که از یک آب، مضمضه و استنشاق نمود، ولی علمای احناف نظر به حدیث دیگری که در این مورد آمده است می گویند: برای هریک از مضمضه و استنشاق باید آب جداگانه استعمال نمود.

(۳) باید رو به هردو دست شسته شود، زیرا یک دست نمی تواند رو را استیعاب نموده و به طور کامل بشوید.

(۴) اعضای که دوگانه اند، مانند: دست و پا، باید اول عضو راست را شست.

(۵) ظاهر این حدیث دلالت بر این دارد که سر، به آبی که از شستن دست ها مانده است، مسح می گردد، و گرفتن آب جدید برای مسح کردن سر لازم نیست، ولی اکثر علماء گفته اند که: تقدیر حدیث آن است که آب جدیدی برای مسح سر گرفت، و حدیثی که در سنن ابی داود آمده است، مؤید این رأی است، ولی باید آب جدید را که می گیرد، از دست خود پاش دهد، و با رطوبتی که بر انگشتانش باقی می ماند، سر خود را مسح نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از استعاذه آن است که از شیطان به خداوند پناه بجوید، مثلاً همانطوری که در متن این حدیث نبوی شریف آمده است بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ» و یا بگوید (بسم الله أعوذ بالله من الخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ)، و یا بگوید: (أَلْهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ) و یا: (أَعُوذُ بِاللَّهِ)، و یا: (استعِذْ بِاللَّهِ) و امثال این ها.

(۲) استعاذه را پیش از داخل شدن به خلاء بگوید، و فرقی نمی کند که خلاء در بنیان و خانه ها باشد و یا در صحراء و یا در هر جای دیگری.

(۳) استعاذه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم جهت اظهار عبودیت و تعلیم امت بود، ورنه آن حضرت صلی الله علیه و سلم از تاثیر شیاطین انس و جن محفوظ بودند.

۸- باب: وَضَعُ الْمَاءِ عِنْدَ الْخَلَاءِ

باب [۸]: گذاشتن آب در بیت الخلاء

۱۱۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ الْخَلَاءَ، فَوَضَعْتُ لَهُ وُضُوءًا فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا فَأُخِيرَ فَقَالَ اللَّهُمَّ فَقَّهْهُ فِي الدِّينِ» [رواه البخاری: ۱۴۳].

۱۱۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بیت الخلاء رفتند، و من آبی را جهت وضوی شان گذاشتم. گفتند: «این [آب] را چه کسی گذاشته است؟» برای شان خبر دادند که: ابن عباس.

دعا کردند که: «خدایا! او را در علم دین عالم بگردان»^(۱).

۴) طوری که در حدیث دیگری آمده است، هنگام خارج شدن از بیت الخلاء بگوید: «غُفْرَانُكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَى وَعَافَانِي».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) احترام کردن به شخص عالم و دانشمند کار نیک و پسندیده‌ای است.

(۲) دعای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستجاب است، زیرا ابن عباس رضی الله عنهما همانطوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله به حقیقت دعا کردند، یکی از متبحرین علم دین بگرداند، تا جای که به نام حبر امت و مفسر قرآن شهرت یافت.

(۳) و گرچه هر علمی شریف و با منفعت است، ولی علم دین از دیگر علوم شریف‌تر و با منفعت‌تر است، زیرا اگر علم دیگری بر علم دین برتری می‌داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا می‌کردند که خداوند ابن عباس را عالم در آن علم بگرداند، و دیگر آنکه هر علمی سبب منفعت رساندن به گروه معینی از مردم می‌گردد، ولی علم دین سبب منفعت رساندن به عموم مردم می‌گردد، و بالاخره هر علمی تنها سبب منفعت رساندن برای مردم در امور دنیوی می‌شود، ولی علم دین سبب منفعت رساندن به مردم در امور دنیا و آخرت هر دو می‌شود.

۹- باب: لَا تُسْتَقْبَلُ الْقِبْلَةُ بِبَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ

باب [۹]: در وقت بول و غائط نباید روی خود را به طرف قبله نمود

۱۱۸- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الْغَائِطَ، فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرَّفُوا أَوْ غَرَّبُوا» [رواه البخاری: ۱۴۴].

۱۱۸- از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کسی که از شما به قضای حاجت آمد، روی و یا پشتش را به طرف قبله نکند، [بلکه در این حالت] روی خود را به طرف شرق و یا غرب نماید» ^(۲).

۱- نامش خالد بن زید بن کلیب انصاری است، از بزرگان صحابه است، و به غزوه بدر اشتراک نموده است، وقتی که نبی کریم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره هجرت نمودند، به خانه وی اقامت گزیدند، در وقت جهاد با رومیان در قسطنطنیه در سال پنجاه هجری وفات یافت، و امام بخاری از وی هفت حدیث روایت کرده است، (اسد الغابه: ۱۴۳/۵-۱۴۴).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در موضوع رو آوردن و پشت کردن به قبله در وقت بول و غائط کردن چهار مذهب وجود دارد:

أ- بنا به عموم این حدیث نبوی شریف امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: در وقت بول و غائط چه در بنیان باشد و چه در صحراء رو آوردن، و پشت کردن به قبله جواز ندارد. ملاحظه:

از دلائل عقلی امام عینی رحمه الله برتائید مذهب امام ابوحنفه رحمه الله این است که می گوید: در منع بودن رو آوردن به قبله در وقت قضای حاجت نباید بین بنیان و صحرا فرق نمود، زیرا سبب منع، احترام به قبله است، و در این معنی فرقی بین صحراء و بنیان وجود ندارد، و دیگر اینکه اگر بگوئیم رو آوردن به قبله در بنیان جواز دارد، زیرا در این حالت بین شخص و بین مکه حائل واقع می شود، این معنی در جاهای دور از مکه در صحراء نیز وجود دارد، زیرا در صحراء نیز کوه ها و دره ها حائل واقع می شود، خصوصا در نزد کسانی که می گویند زمین کروی است، که در این حالت اصلا موازاتی صورت نمی گیرد.

و طوری که ملاحظه می کنید امام عینی رحمه الله در اینجا اشاره به کروی بودن زمین می کند، و این سخن را وی در سال (۸۲۱) هشت صد و بیست و یک هجری یعنی: پیش از این به (۶۴۵) شش

۱۰- باب: مَنْ تَبَرَّزَ عَلَى لَبْتَيْنِ

باب [۱۰]: کسی که در بالای دو خشت قضای حاجت نمود

صد و چهل و پنج سال گفته است، پس کسانی که کشف کروی بودن زمین را به غیر مسلمانان نسبت می‌دهند، از انصاف به دور هستند.

ب- در روایت دیگری از امام ابوحنیفه رحمته الله آمده است که: رو آوردن به قبله جواز ندارد، ولی پشت کردن به قبله جواز دارد، خواه در بنیان باشد و خواه در صحراء، ولی روایت مشهور همان روایت اول است.

ج- اهل ظاهر می‌گویند که: رو آوردن و پشت کردن به قبله در بنیان و صحرا جواز دارد.

د- ائمه سه گانه مالک و شافعی و احمد رحمهم الله می‌گویند که: رو آوردن و پشت کردن به قبله در صحراء حرام، و در بنیان جواز دارد.

۲) هدف آن نیست که در وقت قضای حاجت باید حتما انسان رو به طرف شرق و یا غرب باشد، بلکه هدف آن است که در وقت قضای حاجت نباید رو و یا پشتش به طرف قبله باشد، و چون قبله اهل مدینه منوره به طرف جنوب است، برای آنکه در وقت قضای حاجت رو و یا پشت شخص به طرف قبله نشود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در وقت قضای حاجت روی خود را به طرف شرق و یا غرب ننمائید، بنابراین کسانی که قبله‌شان به طرف مغرب و یا مشرق قرار دارد، نباید هنگام قضای حاجت، روی خود را به طرف مغرب و یا مشرق نمایند، بلکه باید روی‌شان به طرف شمال و یا جنوب باشد.

۳) از آداب دیگر قضای حاجت این است که:

أ- اگر در زمین همواری قضای حاجت می‌کرد، بکوشد که دور برود تا از چشم مردم قدر الإمكان پنهان شود.

ب- اگر در صحراء و زمین همواری قضاء حاجت می‌کرد، پیراهنش را از پشت سر رها کند تا به زمین برسد.

ج- سخن نزنند.

د- با دست چپ استنجاء بزنند.

ه- با فضله حیوان و استخوان خود را پاک نکنند.

و- اگر بر انگشترش نام خدا نوشته شده بود، پیش از داخل شدن به خلا آن را درآورد، و اگر جای برای حفاظت آن در خارج از خلا میسر نبود، آن را در دهان خود بگذارد.

ز- از قضای حاجت و بول کردن در این اماکن خودداری نماید: در راه رفت و آمد مردم، در سایه که در تابستان مورد استفاده مردم است، در آفتاب رخی که در زمستان مورد استفاده مردم است، در آب ایستاده، در زیر درخت میوه‌دار، در سوراخی که احتمال می‌رود لانه حشره و یا جاندار باشد.

۱۱۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلَا تُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ وَلَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدْ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتِ لَنَا، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «عَلَى لَيْتَيْنِ، مُسْتَقْبِلًا بَيْتَ الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ». [رواه البخاری: ۱۴۵].

۱۱۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردمانی می گویند: وقتی که به قضای حاجت نشستی، روی خود را به طرف قبله و یا بیت المقدس مکن، من روزی روی بام خانه ام بالا شدم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر روی دو خشت، در حالی که روی شان به طرف بیت المقدس بود، قضای حاجت می کردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در حدیث گذشته دیدیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از رو آوردن به طرف قبله [خواه بیت المقدس و خواه مکه مکرمه باشد]، در وقت قضای حاجت نهی فرمودند، و از این حدیث، اباحت این کار دانسته می شود، بعضی از علماء می گویند که این حدیث ناسخ حدیث اول است، و در نتیجه روی آوردن به طرف بیت المقدس در وقت قضای حاجت جواز دارد، و بعضی از علماء می گویند که حدیث گذشته قولی، و این حدیث فعلی است، و حدیث قولی بر حدیث فعلی ترجیح دارد، و در نتیجه روی آوردن به طرف بیت المقدس در وقت قضای حاجت جواز ندارد، ولی باید گفت که اگر ضرورت نباشد، اقلاً روی احتیاط رو نیاوردن به طرف بیت المقدس در وقت قضای حاجت، بهتر است.

(۲) از این سخن راوی که می گوید: (مردمانی می گویند: وقتی که به قضای حاجت نشستی، روی خود را به طرف قبله و یا بیت المقدس مکن)، چنین دانسته می شود که صحابه رضی الله عنهم نیز در فهم بعضی از احادیث در بین خود اختلاف نظر داشتند، و اختلاف نظر یک امر طبیعی است، از این جهت بود که صحابه رضی الله عنهم در بعضی مسائل حتی در حضور نبی کریم صلی الله علیه و آله نیز اختلاف می کردند، و نبی کریم صلی الله علیه و آله ایشان را از این کار منع نمی کردند، و چنین مسائلی در فقه اسلامی بسیار زیاد است، از آن جمله اختلاف شان در قضیه اسیران بدر، در وقت ادای نماز عصر در روز رفتن به سوی بنی قریظه، در اعاده نماز نیست به کسی که آبی نیافته است و با تیمم نماز خوانده است، و سپس پیش از خارج شدن وقت به آب رسیده است، و در مسائل بسیار دیگری، ولی اختلاف شان بعد از عصر نبوت از این هم بیشتر و بیشتر است، و در مقدمه این کتاب، این موضوع را توضیح بیشتری داده ام، به آنجا مراجعه شود.

۱۱- باب: خُرُوجُ النِّسَاءِ إِلَى الْبَرَّازِ

باب ۱۱۱: بیرون شدن زن‌ها به قضای حاجت

۱۲۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحٌ «فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُ»، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْحِجَابَ [رواه البخاری: ۱۴۶].

۱۲۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب‌ها برای قضای حاجت، به طرف مناصع که میدان فراخی بود، بیرون می‌شدند، و عمر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: زن‌های خود را امر کن که حجاب نمایند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این کار را نمی‌کردند.

شبی در وقت نماز خفتن (سوده بنت زمعه)^(۱) یکی از همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که زن بلند قامتی بود، [جهت قضای حاجت] بیرون شده بود.

عمر رضی الله عنه او را صدا زد [و گفت]: ای سوده! بدان که تو را شناختم، و مقصد عمر از این سخن این بود که حکم حجاب نازل گردد، و همان بود که خداوند جل جلاله [حکم حجاب را نازل فرمود]^(۲).

۱- وی أم المؤمنین سوده بنت زمعه بن قیس قرشی است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وی در مکه مکرمه بعد از وفات خدیجه رضی الله عنها ازدواج نمودند، و در آخر خلافت عمر رضی الله عنه وفات نمود، أسد الغابه (۴۸۴/۵-۴۸۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مناصع عبارت از میدان فراخی بود در نزدیکی بقیع که قبرستان اهل مدینه منوره است.
(۲) طوری که از این حدیث دانسته می‌شود، سبب نزول آیه حجاب، همین قصه عمر رضی الله عنه با سوده رضی الله عنها بوده است، و در روایت دیگری آمده است، که سبب نزول حجاب، قصه زینب بنت جحش می‌باشد، زیرا در شب عروسی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زینب، سه نفر از مدعوین رفتن خود را از خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تاخیر انداختند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اینکه آن‌ها را به بیرون شدن از خانه امر

۱۲- باب: الاستنجاء بالماء

باب [۱۲]: استنجاء زدن به آب

۱۲۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، أَجِيءُ أَنَا وَغُلَامٌ، مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ» [رواه البخاری: ۱۵۰].

۱۲۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که به قضای حاجت بیرون می‌شدند، من و یک بچه [دیگری که از انصار بود] می‌آمدیم، و با ما ظرف آبی بود ^(۱).

نمایند، حیا می‌کردند، و همان بود که آیه حجاب نازل گردید، و در روایت دیگری آمده است که سبب نزول آیه حجاب این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عده از صحابه رضی الله عنهم در خانه خود نان می‌خوردند، و عائشه رضی الله عنها هم با آن‌ها نان می‌خورد، و دست یکی از آن‌ها با دست عائشه رضی الله عنها تماس نمود، و از این پیش آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متأثر گشتند، و همان بود که آیه حجاب نازل گردید.

و به این طریق برای نزول آیه حجاب، سه سبب را ذکر می‌کنند، و علماء برای جمع بین این روایات مختلفه گفته‌اند که حجاب اسباب متعددی داشته است، و آخرین سبب آن قصه زینب بنت جحش است، زیرا خود آیه کریمه اشاره به این قصه دارد، والله تعالی أعلم.

۳) این واقعه یکی از یازده واقعه‌ای است که وحی آسمانی موافق نظر عمر رضی الله عنه نازل گردید، و از جمله آن مواضع: تحریم شراب، و جوب نماز خواندن در مقام ابراهیم علیه السلام، نخواندن نماز جنازه بر منافقین، قبول نکردن فدیة از اسیران غزوه بدر، و غیره است، و تفصیل بسیاری از این مواضع، إن شاء الله در این کتاب در جای خودش خواهد آمد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در وقت قضای حاجت باید از نزد مردم دور شد.

(۲) از این حدیث دانسته می‌شود که: استنجاء زدن با آب، بعد از استنجا زدن با سنگ و یا کلوخ، سنت است، و علماء گفته‌اند که اگر نجاست از جای خود تجاوز نکند، می‌توان تنها به استنجا زدن به سنگ و یا کلوخ اکتفاء نمود، و با این‌هم اگر کسی در این حالت با آب نیز استنجا بزند، بدون شک بهتر است.

(۳) علمای زیدی و شیعه می‌گویند که استنجاء زدن به کلوخ در وقت موجود بودن آب روا نیست، ولی احادیث بسیاری خلاف نظر آن‌ها را ثابت می‌سازد، و دیگر آنکه غرض از استنجاء طهارت و نظافت است، پس چه مانعی دارد که هم با سنگ و کلوخ و یا هر وسیله دیگری استنجاء زد و هم با آب؟ و فائده استنجاء زدن با سنگ و کلوخ با وجود آب آن است که سنگ و کلوخ عین نجاست را از بین برده و در وقت استنجاء زدن با آب عین نجاست به دست اثر نمی‌کند.

۱۳- باب: حَمْلُ الْعَنْزَةِ مَعَ الْمَاءِ فِي الْإِسْتِنْجَاءِ

باب [۱۳]: برداشتن نیزه و آب در وقت استنجا زدن

۱۲۲- وَفِي رَوَايَةٍ: «مِنْ مَاءٍ وَعَنْزَةٍ، يَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ» [رواه البخاری: ۱۵۴].

۱۲۲- و در روایت دیگری از انس رضی الله عنه آمده است که [گفت]: با ما ظرفی از آب، و عصای نیزه داری بود، و [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] با آب، استنجا می‌زدند^(۱).

(۴) اگر کسی می‌خواهد به یکی از دو چیز که سنگ و کلوخ و یا آب باشد اکتفاء نماید، استنجا زدن به تنها آب، بهتر از استنجا زدن به تنها سنگ و یا کلوخ است، زیرا سنگ و کلوخ تنها عین نجاست را پاک می‌کند، ولی آب هم عین نجاست را پاک می‌کند و هم اثر آن را، و این قول خداوند متعال که: ﴿فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ [التوبه: ۱۰۸] در شأن اهل قباء که به آب استنجا می‌زدند، نازل گردید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه را که در حدیث به عصای نیزه‌دار ترجمه نمودیم، لفظ (عَنْزَه) است، و عنزه عبارت از عصایی است که دارای نوک تیز نیزه مانند است، و چون در فارسی لفظ مرادف آن را نداریم، از این جهت آن را به عصای نیزه‌دار ترجمه نمودم، علماء برای آوردن این عصای نیزه‌دار فوائد زیادی را ذکر کرده‌اند، از آن جمله:

أ- دفاع کردن از خود در مقابل دشمنان از منافقین و یهود.

ب- حفر کردن زمین سخت در وقت بول کردن، تا آنکه بول بر روی لباس‌ها نیفتد.

ج- تکیه کردن و عصا زدن بر آن، و غیره.

(۲) در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده است که: این عصای نیزه‌دار را نجاشی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داده بود، و در مصلی در پیش روی‌شان نصب می‌گردید، و بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این عصای نیزه‌دار نزد خلفاء به توارث باقی ماند، و در طبقات ابن سعد آمده است که: نجاشی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سه عصای نیزه‌دار بخشش داده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی را برای خود نگهداشتند، و یکی را به علی رضی الله عنه و دیگری را به عمر رضی الله عنه دادند.

۱۴ - باب: النَّهْيُ عَنِ الْإِسْتِنْجَاءِ بِالْيَمِينِ

باب [۱۴]: با دست راست نباید استنجاء زد

۱۲۳- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا شَرَبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الْإِنَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسُّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلَا يَتَمَسَّحُ بِيَمِينِهِ» [رواه البخاری: ۱۵۳].

۱۲۳- از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وقتی که کسی از شما آب آشامید، در ظرف [آب]، نفس نکشد، و وقتی که به بیت الخلاء آمد، ذکر خود را با دست راست لمس ننماید، و با دست راست خود استنجاء نزند»^(۱).

۱۵ - باب: الْإِسْتِنْجَاءُ بِالْحِجَارَةِ

باب [۱۵]: استنجاء زدن با سنگ

۱۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَبَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ، فَكَانَ لَا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضُ بِهَا - أَوْ نَحْوَهُ - وَلَا

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در وقت آب خوردن نباید در ظرف آب نفس کشید، زیرا دور نیست که در چنین حالتی چیزی از آب دهانش در ظرف آب سرایت نماید، و یا لا اقل اثر تنفس در آب باقی بماند.

(۲) از آداب دیگر آب خوردن آن است که شخص با سه نفس آب بنوشد، و در وقتی که می‌خواهد آب بنوشد، (بسم الله) بگوید، و بعد از آب نوشیدن (الحمدلله).

(۳) همانطوری که لمس کردن ذکر با دست راست روا نیست، لمس کردن دُبر نیز با دست راست جواز ندارد، زیرا نان و آب خوردن انسان با دست راست است، پس استعمال کردن آن، به کارهای تفرزآور خلاف عقل و حکمت است.

(۴) همانطوری که این اعمال برای مرد جواز ندارد، برای زن نیز جواز ندارد، زیرا احکام شرعی - ولو آنکه به نام مردها وارد شده باشد - زن‌ها را نیز شامل می‌شود، مگر آنکه دلیل خاصی وجود داشته باشد که زن‌ها را از آن حکم استثناء نموده باشد، و چون در اینجا چنین دلیل خاصی وجود ندارد، پس این حکم، زن‌ها را نیز شامل می‌شود، و به این موضوع قبلاً هم اشاره نمودیم.

تَأْتِنِي بِعَظْمٍ، وَلَا رَوْثٍ، فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ، وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ» [رواه البخاری: ۱۵۵].

۱۲۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که به قضای حاجت بیرون شده بودند، تعقیب نمودم، و ایشان ملتفت نبودند، تا اینکه به ایشان نزدیک شدم.

فرمودند: «برایم سنگ‌هایی را پیدا کن که با آن‌ها استنجاء بزنم، و استخوان و سرگین را نیاوری».

سنگ‌های را به گوشهٔ جامهٔ خود آوردم و در کنارشان گذاشتم و خودم برگشتم، و چون قضای حاجت کردند، خود را به آن سنگ‌ها، پاک کردند^(۱).

۱۶- باب: لا یستنجی بِرَوْثٍ

باب [۱۶]: با سرگین استنجاء نزنند

۱۲۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَائِظُ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالتَّمَسْتُ الثَّالِثَ فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَاللَّقَى الرَّوْثَةَ» وَقَالَ: «هَذَا رِكَسٌ» [رواه البخاری: ۱۵۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکمت آنکه نبی کریم صلی الله علیه و آله از استنجاء زدن به استخوان و سرگین خودداری نمودند آن بود که استخوان - همانطوری که در حدیث دیگری آمده است - طعام جنیان است، پس نباید طعام آن‌ها را ملوث ساخت، و سرگین چون خودش نجس است، پس نجاست دیگری را پاک کرده نمی‌تواند.

(۲) بعضی از علماء می‌گویند که علت استنجاء زدن آن حضرت صلی الله علیه و آله به استخوان آن بود که استخوان صاف و لغزان است، و نجاست را بر نمی‌دارد، بنابراین همانطوری که استنجاء زدن به استخوان روا نیست، به هر جسم سخت و صاف دیگری مانند: شیشه، سفال و امثال این‌ها نیز جواز ندارد، و همانطوری که استنجاء زدن به سرگین روا نیست به فضله هیچ حیوان دیگری مانند: فضلهٔ گاو، پشکل شتر و گوسفند، و غیره نیز جواز ندارد.

(۳) بعضی از علماء گفته‌اند که استنجاء زدن به نه چیز روا نیست: استخوان، فضلهٔ انسان، سرگین، طعام - هر طعامی که باشد - زغال، کاغذ، پارچه، برگ درخت، گیاه که علف باشد.

۱۲۵- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قضای حاجت آمدند، و به من امر کردند که سه عدد سنگ برای شان حاضر سازم، دو عدد سنگ یافتم، و سنگ سومی را پالیدم ولی آن را پیدا کرده نتوانستم، [در عوض] سرگینی را گرفته و آوردم.

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] آن دو سنگ را گرفتند و سرگین را دور انداخته و فرمودند: «این نجس است»^(۱).

۱۷- باب: الوُضوءُ مَرَّةً مَرَّةً

باب [۱۷]: یکبار یکبار شستن اعضاء در وضوء

۱۲۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «تَوَضَّأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّةً مَرَّةً» [رواه البخاری: ۱۵۷].

۱۲۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکبار یکبار وضوء ساختند، [یعنی: اعضای وضوء را یکبار یکبار شستند].

۱۸- باب: الوُضوءُ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ

باب [۱۸]: دوبار دوبار شستن اعضاء در وضوء

۱۲۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ» [رواه البخاری: ۱۵۸].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) چون علت استنجاء زدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سرگین نجاست سرگین است، لذا با قیاس به سرگین، استنجاء زدن به هیچ جسم نجس دیگری نیز جواز ندارد.
- (۲) در استنجاء زدن به سنگ و کلوخ و امثال آن، استعمال سه سنگ شرط نیست، بلکه شرط حصول نظافت است، ولو آنکه بیک سنگ حاصل شود، چنانچه که اگر نجاست به سه سنگ حاصل نشد، باید از سنگ چهارمی و حتی پنجمی استفاده نماید.
- (۳) چون هدف حصول نظافت است، می توان عوض سنگ، از کلوخ، از کاغذ مخصوص حمام و امثال این چیزها استفاده نمود، و این مذهب امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله است.

۱۲۷- از عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه ^(۱) [روایت است] که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوبار وضوء را دو بار ساختند، [یعنی: وضوء را دو بار دو بار شستند].

۱۹- باب: الوُضُوءُ ثَلَاثًا ثَلَاثًا

باب [۱۹]: سه بار سه بار شستن اعضاء در وضوء

۱۲۸- عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ: دَعَا بِإِنَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ، فَعَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الْإِنَاءِ، فَمَضْمَضَ، وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرُ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا مَرَاتٍ، وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثًا ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوُ وُضُوءِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [رواه البخاری: ۱۵۹].

۱۲۸- از عثمان بن عفان رضی الله عنه ^(۲) روایت است که ظرف آبی را طلبید، و سه بار بر بالای دست‌های خود ریخت و آن‌ها را شست، بعد از آن دست راست خود را در ظرف داخل کرد، و مضمضه و استنشاق نمود، و آب را به شدت از بینی خود خارج ساخت، بعد از آن روی خود را سه بار، و دست‌های خود را تا به آرنج‌ها سه بار شست، بعد از آن سرش را مسح کرد، و پاهایش را تا بجلک، سه بار شست بعد از آن گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که مانند همین وضوی من، وضوء بسازد، و دو رکعت نماز که در آن با خود سخن نگوید، اداء نماید، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود» ^(۳).

۱- وی عبدالله بن زید بن عاصم انصاری است، به استثنای جنگ بدر در همه غزوات دیگر اشتراک نموده است، و این همان کسی است که مسیلمه کذاب را کشت، و یا در قتل وی اشتراک داشت، و در سال شصت و سه هجری در واقعه (حَرَّة) به شهادت رسید، اسد الغابه (۱۶۷/۳-۱۶۸).

۲- وی عثمان بن عفان بن ابی العاص قرشی اموی است، چون دو دختر نبی کریم صلی الله علیه و آله را یکی پس از دیگری به نکاح گرفت، به نام ذی النورین یاد می‌شود، از کسانی است که در اول مسلمان شده‌اند، خلیفه سوم راشد، و یکی از عشره مبشره به جنت است، در روز جمعه هژدهم ماه ذوالحجه سال سی و پنج هجری به شهادت رسید، اسد الغابه (۳۷۶/۳-۳۸۴).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۲۹- وفي رواية: أَنَّ عُمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلَا آيَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُكُمْوهُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فَيُحْسِنُ وُضوءَهُ، وَيُصَلِّي الصَّلَاةَ، إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا» قَالَ عُرْوَةُ: «وَالْآيَةُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾» [رواه البخاري: ۱۶۰].

۱۲۹- در روایت دیگری از عثمان رضی الله عنه روایت است که گفت: آیا می‌خواهید حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شما بگویم؟ و اگر ترس یکی از آیات قرآن نمی‌بود، آن حدیث را بیان نمی‌کردم.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسی نیست که وضوء بسازد و آن وضوء را به طور شایسته انجام داده و نماز [فرض] را اداء نماید، مگر آنکه گناهان بین این نماز، و نمازی که بعد از آن می‌آید، تا وقتی که آن نماز را می‌خواند، برایش بخشیده می‌شود».

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «و دو رکعت نماز که در آن با خود سخن نگوید، اداء نماید» این است که در وقت ادای این دو رکعت نماز به وسوسه دنیوی گرفتار نگردیده و به یاد آخرت بوده و خود را قلبا و غالبا در حضور خدا احساس نماید، از عذاب خدا در خوف، و از رحمت وی امیدوار باشد.

(۲) گناهایی که به این طریق آمرزیده می‌شود، گناهان صغیره است، و طریق آمرزش گناهان کبیره توبه کردن، و طریق آمرزش حقوق الناس رد حقوق و یا حصول رضایت آن‌ها است، و این مسئله به طور مکرر گذشت.

(۳) از سه حدیث گذشته اینطور دانسته می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعضای وضوء را گاهی یکبار، و گاهی دوبار، و گاهی سه بار سه بار می‌شستند، و سببش آن است که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقام تشریع و تعلیم قرار داشتند، همه چیز را به طور کامل برای امت می‌آموختند، و یکبار شستن اعضای وضوء، جهت ادای فرض است، یعنی: اگر کسی اعضای وضویش را یکبار بشوید، فرض وضوء برایش اداء می‌گردد، و وضویش صحت پیدا می‌کند، و دوبار شستن غرض بیان افضلیت است، یعنی: افضل آن است که در شستن اعضای وضوء به یکبار اکتفاء نشود، بلکه دوبار دوبار شسته شود، و سه بار شستن جهت بیان اکملیت است، یعنی: وضوی کامل آن است که اعضای وضوء، سه بار سه بار شسته شود، و خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز در حالات خاصی چنانچه که در احادیث زیادی آمده است، اعضای وضوء را سه بار سه بار می‌شستند، و از اینجا است که علماء گفته‌اند: سه بار شستن اعضاء در وضوء سنت است.

(عروه) گفت: آن آیت این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: (کسانی که دلایل و هدایتی را که نازل کردیم، و در کتاب بر مردم عرضه داشتیم، کتمان کنند، مورد لعنت خدا، و لعنت هر لعنت کننده واقع می‌شوند...) ^(۱).

۲۰- باب: الاستنثار فی الوضوء

باب [۲۰]: استنثار در وضوء

۱۳۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ، وَمَنْ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ» [رواه البخاری: ۱۶۱].

۱۳۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که وضوء می‌سازد، بینی‌اش را بیفشاند، و کسی که خود را پاک می‌کند، به عدد طاق [یکبار، سه بار، پنج بار... پاک نماید]» ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی اگر چیزی را از شریعت آموخته است، باید آن را برای دیگران بیاموزد، ورنه مرتکب گناه کبیره می‌گردد، زیرا خداوند متعال کسی را که کتمان علم می‌کند، لعنت کرده است، و گناهی که مستوجب لعنت باشد، از گناهان کبیره است.

(۲) حکم این حدیث در مورد بخشایش گناهان، مانند حکم حدیث گذشته است، که مراد از گناهانی که بخشیده می‌شود، گناهان صغیره است، و گناهان کبیره احتیاج به توبه داشته، و حقوق الناس یا باید اداء گردد، و یا باید از صاحب حق بحل داشتی خواسته شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عنوان باب در این حدیث نبوی شریف (استنثار در وضوء) است، و مراد از استنثار آن است، که آب را در بینی نموده و آن را به شدت ذریعه هوای سینه خارج سازد، تا اوساخ و افرازات داخل بینی خارج گردد.

(۲) طوری که در احادیث دیگری آمده است، استنثار نیز باید به عدد طاق باشد، یعنی: یکبار و یا سه بار، و یا پنج بار، ولی سه بار بهتر است.

(۳) اکثر علماء بر این نظر اند که امر به استنثار در این حدیث نبوی شریف برای سنت بودن است، نه وجوب، و گفته‌اند: مستحب آن است که استنشاق و استنثار به دست چپ صورت بگیرد.

(۴) استنشاق و استنثار هر دو مورد بینی صورت می‌گیرد، و فرق بین آن‌ها این است که: استنشاق عبارت از داخل کردن آب در بینی، و استنثار بیرون کردن آب از بینی به شدت است، که همان افشاندن بینی باشد.

۲۱- باب: الاستجمار وثرًا

باب [۲۱]: استجمار به عدد طاق

۱۳۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً، ثُمَّ لِيَنْثُرْ، وَمَنْ اسْتَجَمَرَ فَلْيُوتِرْ، وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِهِ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ» [رواه البخاری: ۱۶۲].

۱۳۱- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که وضوء می‌سازد، بینی‌اش را بیفشاند، و کسی که با سنگ و کلوخ [و امثال این‌ها] خود را پاک می‌کند، به عدد طاق پاک کند، و کسی که از خواب بیدار می‌شود، دست خود را پیش از آنکه در آب وضوء داخل می‌کند، بشوید، زیرا نمی‌داند که شب دستش در کجا گذاشته شده است»^(۱).

(۵) این حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد، که باید شخص بکوشد که بعد از قضای حاجت نجاست را، و در هنگام وضوء ساختن افراعات بینی خود را به طور کامل دور نماید.

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عنوان باب در این حدیث نبوی شریف (استجمار به عدد طاق) است، و (استجمار) عبارت از پاک کردن مکان نجاست از بدن، بعد از قضای حاجت است.

(۲) شستن دست پیش از شروع کردن به وضوء سنت است.

(۳) در سنت بودن شستن دست‌ها بعد از خواب، فرقی بین خواب روز و خواب شب نیست.

(۴) آب اندک اگر نجاست در آن می‌افتد، نجس می‌شود، ولو آنکه یکی از اوصاف سه گانه آن را که عبارت از رنگ و بو و مزه باشد، تغییر نداده باشد.

(۵) اگر کسی در نجس شدن بدن و یا جامه‌اش به شک می‌افتد، از باب احتیاط شستن آن بهتر و مستحب است.

(۶) خواب ناقض وضوء است، و اگر کسی می‌خواهد نماز بخواند، باید بعد از خواب شدن وضوء بسازد.

۲۲- باب: غَسْلُ الرَّجُلَيْنِ فِي النَّعْلَيْنِ وَلَا يَمْسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ

باب [۲۲]: شستن پا در نعلین و مسح نکردن بر نعلین

۱۳۲- عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - وَقَدْ قِيلَ لَهُ -: رَأَيْتَكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَرَأَيْتَكَ تَلْبَسُ النَّعَالَ السَّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتَكَ تَصْبُغُ بِالْصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتَكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهْلَ النَّاسِ إِذَا رَأَوْا الْهَلَالَ وَلَمْ تُهَلِّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ. قَالَ أَمَّا الْأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ «أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَّيْنِ»، وَأَمَّا النَّعَالُ السَّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّذِي لَيْسَ فِيهَا شَعْرٌ وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا»، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا»، وَأَمَّا الْإِهْلَالُ: فَإِنِّي «لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُهَلِّ حَتَّى تَتَّبِعَتْ بِهِ رَا حِلَّتُهُ» [رواه البخاری: ۱۶۶].

۱۳۲- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که شخصی برایش گفت: می بینم که به غیر از دو رکن یمانی دیگر ارکان [کعبه مشرفه] را استلام نمی کنی، و می بینم که کفش های چرمی مدبوغ می پوشی، و لباس های خود را به زعفران رنگ می دهی، و وقتی که در مکه هستی، مردم را اول ماه [ذوالحجه] احرام می بندند، و تو در روز (ترویه) [یعنی: روز هشتم ذوالحجه] احرام می بندی.

ابن عمر رضی اللہ عنہما در جوابش گفت: در موضوع استلام ارکان: ندیدم که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جز همین دو رکن، رکن دیگری را استلام نموده باشند.

و راجع به کفش های چرمی مدبوغ: خودم پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که کفش های را می پوشیدند که در آن مو نبود، و با آن ها وضوء می ساختند، و [از این جهت] دوست دارم که چنین کفش های بپوشم.

و راجع به رنگ کردن لباس ها: من خودم پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که [لباس های خود را گاهی] به زعفران رنگ می دادند، [از این جهت] دوست دارم که لباس های خود به زعفران رنگ بدهم.

و در موضوع احرام: من پیامبر خدا ﷺ را ندیدم که پیش از آنکه راحله ایشان به طرف حج حرکت می کرد، احرام بسته باشند^(۱).

۲۳- باب: التَّيْمُنُ فِي الْوُضُوءِ وَالْعَسَلِ

باب [۲۳]: در وضوء و غسل باید از طرف راست شروع نمود

۱۳۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يُعْجِبُهُ التَّيْمُنُ، فِي تَنَعُّلِهِ، وَتَرْجُلِهِ، وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ» [رواه البخاری: ۱۶۸].
۱۳۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ دوست داشتند که در همه چیز از طرف راست شروع نمایند، در پوشیدن کفش، در شانه زدن سر، در وضوء ساختن، و در تمام امور زندگی خود^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دو رکن یمانی عبارت از رکن حجر الأسود و رکن مقابل آن در عرض خانه مشرفه است، و دو رکن دیگری که در مقابل این دو رکن قرار دارد، دو رکن شامی نامیده می شوند.

(۲) مشروع، استلام دو رکن یمانی است، نه دو رکن شامی، و سبب این امر این است که دو رکن یمانی بر اساس قواعد ابراهیم علیه السلام قرار دارند، و دو رکن شامی چنین نیستند، علماء می گویند: اگر روزی خانه مشرفه از طرف دو رکن شامی نیز بر اساس قواعد ابراهیم علیه السلام بناء گردید، باید آن دو رکن نیز استلام گردد.

(۳) پوشیدن کفشی که از جلد دباغی شده ساخته می شود، روا است، چنانچه رنگ کردن لباس به زعفران نیز جواز دارد.

(۴) بهترین وقت تلبیه گفتن و نیت کردن به حج در نزد امام شافعی رحمته الله وقتی است که راحله به راه می افتد، و در نزد احناف بهترین وقت، تلبیه گفتن بعد از ادای دو رکعت نماز احرام است، یعنی: بعد از اینکه: دو رکعت نماز احرام را اداء نمود، پیش از آنکه از جایش برخیزد، نیت حج نموده و تلبیه بگوید.

(۵) خلاصه آنچه که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت این است که غرضش از التزام به این امور چهارگانه، پیروی از سنت پیامبر خدا ﷺ است نه چیز دیگری، و مشهور است که ابن عمر رضی الله عنهما سخت تابع سنت نبوی بود، و همیشه می کوشید که هر کارش چه در عبادات و چه در معاملات موافق سنت نبوی باشد، و البته بر هر مسلمانی لازم است که در همه امور خود تابع سنت نبوی باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲۴- باب: التَّيَّاسِ الْوُضُوءِ إِذَا حَانَتِ الصَّلَاةُ

باب [۲۴]: هنگام فرا رسیدن وقت نماز باید آبی را برای وضوء جستجو نمود

۱۳۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَانَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوُضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوُضُوءٍ، فَوَضَعَ فِي ذَلِكَ الْإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّئُوا مِنْهُ قَالَ: «فَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ يَنْبُغُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوْضَّئُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ» [رواه البخاری: ۱۶۹].

۱۳۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هنگام نزدیک شدن وقت نماز عصر دیدم، مردم در این وقت، به جستجوی آب وضوء برآمدند، ولی آبی را پیدا کرده نتوانستند، و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آبی را غرض وضوء ساختن آوردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست خود را در آن ظرف نهادند، و به مردم امر کردند تا از آن آب وضوء بسازند.

[انس] می گوید: خودم مشاهده نمودم که آب از زیر انگشتان آن حضرت صلی الله علیه و آله فواره می زد، و همه مردم تا آخرین نفر، از آن آب، وضوء ساختند^(۱).

(۱) دوست داشتن نبی کریم صلی الله علیه و آله به شروع کردن از دست راست در چیزهای تکریمی بود، مانند وضوء ساختن، لباس پوشیدن، سرمه کردن به چشم، داخل شدن به مسجد، و امثال اینها، و اما در چیزهای غیر تکریمی مانند داخل شدن به بیت الخلاء، و یا تف کردن طرف چپ را اختیار می کردند، مثلاً هنگام داخل شدن به بیت الخلاء اول پای چپ خود را می گذاشتند، و هنگام تف کردن، به طرف چپ خود تف می کردند.

(۲) ابتداء کردن به راست در امور تکریمی مستحب و یا سنت است.

(۳) در وضوء ساختن نیز ابتداء کردن از طرف راست مستحب و یا سنت است، و امام ابن منذر رحمته الله می گوید: اگر کسی در شستن اعضای وضوء از طرف چپ شروع کرد، به اجماع علماء وضویش صحت دارد، و دوباره وضوء ساختن بر وی لازم نیست، و البته شروع کردن از طرف چپ در وضوء ساختن کار خوبی نیست، و ترک سنت است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیش از داخل شدن وقت نماز، برآمدن به طلب آب واجب نیست، ولی بعد از اینکه وقت نماز داخل شد، کسی که وضوء ندارد، و آب آماده در نزدش نیست، واجب است که به جستجو و طلب آب برآید.

۲۵- باب: الْمَاءُ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ شَعْرُ الْإِنْسَانِ

باب ۱۲۵: حکم آبی که موی انسان به آن شسته شود

۱۳۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ» [رواه البخاری: ۱۷۱].

۱۳۵- و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که [گفت]: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سر خود را تراشیدند، (ابوطلحه) اولین کسی بود که از موی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای خود برداشت^(۱).

۲۶- باب: إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ

باب ۱۲۶: وقتی که سگ از ظرف شما نوشید

۱۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا» [رواه البخاری: ۱۷۲].

۱۳۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که [گفت]: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

(۲) کسی که آب بیشتری از اندازه وضوی خود دارد، واجب است که در وقت ضرورت آن را در اختیار دیگران بگذارد، تا از آن وضوء بسازند.

(۳) این حدیث بیانگر معجزه دیگری از معجزات نبی کریم صلی الله علیه و آله است، و این معجزه از معجزه حضرت موسی علیه السلام که به زدن عصایش به سنگ آب جاری گردید، بزرگتر است، زیرا بیرون شدن آب از سنگ به شکل طبیعی امکان پذیر است، ولی بیرون شدن آب و آن هم به شکل فوران زدن از انگشتان دست که از گوشت و خون و استخوان است - بدون معجزه - به هیچ شکلی امکان پذیر نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) موی انسان پاک است.

(۲) از این معلوم می شود که دیگر صحابه ها نیز برای خود از موی سر آن حضرت صلی الله علیه و آله برداشته بودند، ولی (ابوطلحه) از دیگران در این کار سبقت جسته بود.

(۳) این حدیث دلالت بر جواز تبرک جستن به موی نبی کریم صلی الله علیه و آله دارد.

(۴) طوری که در احادیث دیگری آمده است، این واقعه در حجة الوداع صورت گرفته بود، و کسی که سر نبی کریم صلی الله علیه و آله تراشیده بود، معمر بن عبدالله رضی الله عنه بود.

«اگر سگ از ظرف کدام یکی از شمایان نوشید، باید آن [ظرف] را هفت بار بشوید»^(۱).

۱۳۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «كَانَتِ الْكَلَابُ تَبُولُ، وَتُقْبِلُ وَتُذْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ، فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَكُونُوا يَرُشُّونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ» [رواه البخاری: ۱۷۴].

۱۳۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سگ‌ها در مسجد بول نموده و رفت و آمد می‌کردند، [مردم] روی هیچ چیزی از این‌ها آب پاش نمی‌دادند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سگ نجس است، ورنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر به شستن ظرفی که سگ از آن آب خورده است نمی‌کردند.

(۲) همانطوری که ظرف از رسیدن لعاب دهان سگ نجس می‌شود، از رسیدن عرق و شاش سگ نیز ظرف و کاسه نجس می‌شود.

(۳) در روایت دیگری آمده است که آن ظرف را هفت بار بشوید، و با خاک پاک نماید، بنابراین بعضی از علماء می‌گویند: ظرفی را که سگ از آن چیزی می‌نوشد، باید هفت بار شست و یکبار با خاک پاکش نمود، ولی علمای احناف نظر به احادیث دیگری که از ابوهریره روایت شده است، و نظر به اینکه هر نجاستی به سه بار شستن پاک می‌گردد، هفت بار شستن چنین ظرفی را لازم نمی‌دانند.

(۴) در لزوم شستن ظرفی که سگ از آن چیزی می‌نوشد، فرقی نمی‌کند که آن سگ تعلیم یافته باشد و یا غیر تعلیم یافته، سگ خانگی باشد و یا سگ بیرونی، و این در صورتی است که سگ از چیز مایعی مانند: آب، شیر و امثال این‌ها نوشیده باشد، و اگر از چیز جامدی مانند نان، برنج، گوشت و امثال این‌ها خورده بود، پس خوردش حرام است، ولی هفت بار شستن ظرف به اتفاق عامه علماء لازم نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در صورتی که آب پاش دادن را بر روی زمینی که سگ بول کرده بود لازم نمی‌دانستند، به طریق اولی آب ریختن و شستن را لازم نمی‌دانستند.

(۲) اگر زمین نجس شد، و بعد از آن خشک گردید، و اثر نجاست از بین رفت، حکم به طهارت آن زمین می‌گردد.

۲۷- باب: مَنْ لَمْ يَرِ الْوُضُوءَ إِلَّا مِنَ الْمَخْرَجَيْنِ

باب [۲۷]: کسی که وضوء را بجز از خارج شدن چیزی از سبیلین، لازم نمی داند

۱۳۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ» [رواه البخاری: ۱۷۶].
۱۳۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شخصی که در مسجد، به انتظار نماز می نشیند، تا وقتی که بی وضوء نشود، در حالت نماز خواندن گفته می شود»^(۱).

۱۳۹- عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمِنْ، قَالَ عُثْمَانُ «يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ» قَالَ عُثْمَانُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأَبِي بَنٍ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَأَمَرُوهُ بِذَلِكَ [رواه البخاری: ۱۷۹].
۱۳۹- از زید بن خالد رضی الله عنه روایت است که گفت: از عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسیدم که نظر تو درباره شخصی که جماع کند و انزال نشود، چیست؟
عثمان رضی الله عنه گفت: مانند اینکه برای نماز وضوء می سازد، وضوء بسازد، و ذکرش را بشوید، عثمان رضی الله عنه گفت: این چیز را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام.

۳) بول نمودن و رفت و آمد سگ ها در مسجد، در وقتی بود که هنوز مسجد در و دیوار مناسبی نداشت، بنابراین مسجدی که دارای در و دیوار بوده و فرش دارد، باید از داخل شدن سگ ها در آن مسجد خودداری شود، زیرا سگ نجس است، و داخل شدن سگ، از یک طرف سبب نجس شدن فرش ها، و از طرف دیگر سبب بی احترامی به مسجد می شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر این دارد که انتظار کشیدن جهت انجام دادن عبادت، مانند خود عبادت ثواب دارد، بنابراین کسی که در مسجد به انتظار نماز می نشیند، تا وقتی که بی وضوء نشود، برایش همان ثوابی داده می شود، که در حالت نماز خواندن داده می شود.

۲) اگر تا وقت بر پاشدن جماعت، نماز نفلی می خواند، این شاء الله برایش دو ثواب است، یکی ثواب انتظار نماز، و دیگری ثواب نماز خواندن نفلی.

[زید می‌گوید] از این مسأله از: علی، و زبیر، و طلحه، و ابی بن کعب رضی الله عنهم پرسیدم، آن‌ها هم مرا به همین چیز امر کردند^(۱).

۱۴۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ»، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ فُحِطَتْ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ» [رواه البخاری: ۱۸۰].

۱۴۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را به طلب شخصی از انصار فرستادند، آن شخص حاضر شد، و آب از موهایش می‌چکید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «شاید سبب عجله [از مجامعت با همسرت] شدیم؟» گفت: بلی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر چنین عجله رخ داد، و یا [فرمودند: اگر] انزال نشدی، بر تو فقط وضوء لازم است»^(۲).

۱- گویند: حکم این حدیث منسوخ است، بنابراین، اگر کسی با زنش جماع کرد، ولو آنکه انزال نشده باشد، باید غسل نماید، و در باب خودش این مسئله إن شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکم این حدیث، مانند حکم حدیث قبلی است، یعنی: عدم و جوب غسل از جماع بدون انزال، بنا به قول عامه علماء منسوخ است، بنابراین اگر کسی با زنش جماع کرد، و پیش از انزال شدن او را ترک نمود، بر زن و شوهر غسل لازم می‌شود، و این نظر أم المؤمنین عائشه، ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، ابن عباس، ابن عمر رضی الله عنهم، و نظر امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک، امام احمد رحمهم الله، و علمای بسیار دیگری است.

(۲) عده دیگری از صحابه از آن جمله: عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن مسعود، ابو ایوب انصاری، وعده دیگری از صحابه و بعضی از تابعین، به این نظر اند که: اگر کسی جماع کرد، و پیش از آنکه انزال شود، عزل نمود، بر وی تنها وضوء لازم می‌شود نه غسل.

(۳) امام نووی رحمته الله می‌گوید: به اجماع علماء امت، کسی که جماع می‌کند، ولو آنکه انزال نشود، باید غسل نماید.

۲۸- باب: الرَّجُلُ يُوضِيءُ صَاحِبَهُ

باب [۲۸]: شخصی که دیگری را وضوء می دهد

۱۴۱- عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةِ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ «جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَعَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ» [رواه البخاری: ۱۸۲].

۱۴۱- از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که: وی در سفری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، ایشان به قضای حاجت رفتند، [و هنگام وضوء ساختن] مغیره آب می ریخت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وضوء می ساختند، روی و دست های خود را شستند، و بر سر و بر موزه های خود مسح کردند^(۱).

۲۹- باب: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ بَعْدَ الْحَدَثِ وَغَيْرِهِ

باب [۲۹]: خواندن قرآن بعد از بی وضویی و غیر آن

۱۴۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ خَالَتُهُ فَاضْطَجَعَتْ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَهْلُهُ فِي طَوْلِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلِ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَلَسَ يَمْسُحُ التَّوَمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) استعانت به دیگری در وضوء ساختن روا است، و مراد از استعانت آن است که شخص وضوء بسازد، و دیگری برایش آب بریزد، و حتی بعضی از علماء به این نظر اند که با قیاس به آب ریختن، وضوء دادن شخص نیز روا است، به این معنی که شخص بنشیند، و دیگری عضای وضویش را بشوید، و بر سرش مسح کند، ولی بسیاری از علماء بر این نظر اند که اگر معذرتی نباشد، وضوء ساختن عبادت است، و قیاس در عبادات در نزد بسیاری از اصولیین جواز ندارد، والله أعلم.

(۲) مسح کردن بر موزه جواز دارد.

(۳) از ادب آن است که خورد سالان بزرگسالان را احترام نموده و برای شان خدمت نمایند.

شَيْءٌ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي. قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَدُّ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ هَذَا الْحَدِيثُ وَفِي كُلِّ مِنْهُمَا مَا لَيْسَ فِي الْآخِرِ [رواه البخاري: ١٨٣].

۱۴۲- از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که وی شبی نزد (میمونه) ام المؤمنین که خاله اش می باشد، خوابید.

[ابن عباس رضی الله عنه می گوید]: من در پهنای بالش و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با همسرشان در درازی بالش خوابیدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابیدند، تا اینکه حدود نیم شب چیزی بیش و یا کم بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شدند و نشستند، و دست خود را به روی خود می کشیدند، که خواب از چشم شان برود، سپس ده آیت اخیر سوره (آل عمران) را تلاوت نمودند، و بعد از آن از مشکی که در آنجا آویزان بود، وضوء نمودند، و وضوی نیک و خوبی ساختند، بعد از آن به نماز برخاستند.

[ابن عباس] گفت: من هم برخاستم و هر آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بودند، انجام دادم، بعد از آن رفتم و در پهلوی شان [به نماز] ایستادم، آن حضرت صلی الله علیه و آله دست راست خود را بر سرم نهادند، و گوش راست مرا گرفته و می تابیدند. بعد ازان: دو رکعت، باز دو رکعت، باز دو رکعت، باز دو رکعت، باز دو رکعت نماز خواندند، و بعد از آن وتر را خواندند.

بعد از آن به پهلوی خوابیدند، تا اینکه مؤذن نزدشان آمد، دو رکعت نماز سبک اداء نمودند، و بعد از آن بیرون شدند و نماز صبح را خواندند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد ابن عباس رضی الله عنه از این گفته اش که: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مشکی که در آنجا آویزان بود، وضوء نمودند، و وضوی نیک و خوبی ساختند) این است که وضوی کاملی نمودند، نه آنکه تنها مثلاً دست و روی خود را شسته باشند.

(۲) نماز تهجد مستحب است.

(۳) کسی که به نماز تهجد برمی خیزد، مستحب است که به تأسی از نبی کریم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه از بسترش بیرون می شود، ده آیت آخر سوره (آل عمران) را تلاوت نماید.

[زبیدی رحمته می گوید]: و این حدیث قبلاً گذشت، و در هریک از این دو روایت چیزهایی است که در روایت دیگر وجود ندارد.

۳۰- باب: مَسْحُ الرَّأْسِ كُلِّهِ

باب [۳۰]: مسح کردن تمام سر

۱۴۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا، قَالَ لَهُ: أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي، كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ؟ فَقَالَ نَعَمْ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ فَعَسَلَ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ مَضَمَصَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلَاثًا، ثُمَّ عَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ عَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَذْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ، ثُمَّ عَسَلَ رِجْلَيْهِ [رواه البخاری: ۱۸۵].

۱۴۳- از عبدالله بن زید رضی الله عنه روایت است که شخصی برایش گفت: آیا می توانی برایم نشان بدهی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضوء می ساختند؟
گفت: بلی.

آبی را طلبید، و بر بالای دست های خود ریخت و دوبار شست، بعد از آن سه بار مضمضه و استنشاق نمود، سپس روی خود را سه مرتبه، و دست های خود را تا به آرنج، دومرتبه دو مرتبه شست، بعد ازان سر خود را با دو دست خود مسح کرد، به

(۴) نماز تهجد ده رکعت است، و به طور دو رکعتی اداء می گردد.

(۵) کسی که نیت خواندن نماز تهجد را دارد، باید خواندن نماز وتر را به تأخیر انداخته و بعد از نماز تهجد بخواند.

(۶) کار اندک، نماز را - خصوصاً نماز نفل را - فاسد نمی کند، چنانچه نبی کریم صلی الله علیه و آله در حال نماز خواندن، گوش ابن عباس را می تائیدند.

(۷) نظر به ظاهر این حدیث، بعضی از علماء می گویند که: قرآن خواندن بدون وضوء جواز دارد، و آن هایی که قرآن خواندن را بدون وضوء جائز نمی دانند، می گویند: نبی کریم صلی الله علیه و آله در وقتی که قرآن می خواندند، بی وضوء نبودند، زیرا در احادیث صحیحی آمده است که در حالت خواب، «چشم شان می خوابد، ولی قلب شان بیدار است»، و اینکه برخاستند و وضوء ساختند، به جهت طلب ثواب بود، نه به جهت رفع حدث، زیرا ایشان فرموده اند که: «وضوء بر وضوء، نور بر نور است»، ولی نظر به ظاهر حدیث، قول اول راجحتر به نظر می رسد، والله تعالی أعلم.

طوری که دست‌های خود را به عقب سر و پیش سر آورد، یعنی دست‌ها را از پیش سر به عقب سر برد، و باز به سوی پیش سر، تا جایی که از آنجا شروع کرده بود، پس آورد، بعد از آن پاهای خود را شست^(۱).

۳۱- باب: اسْتِعْمَالِ فَضْلِ وَضُوءِ النَّاسِ

باب [۳۱]: استعمال آبی که از وضوی مردم باقی می‌ماند

۱۴۴- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَاجِرَةِ، فَأَتَى بِوُضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوءِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ رُكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رُكْعَتَيْنِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَزْرَةٌ [رواه البخاری: ۱۸۷].

۱۴۴- از ابوجحیفه رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در سفری] در گرمی نیم روز، نزد ما آمدند، و برای‌شان آبی برای وضوء تهیه گردید، ازان آب وضوء ساختند، مردم از آبی که از وضوی [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] زیاد آمده بود، می‌گرفتند، و به سر و روی خود می‌مالیدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مضمضه و استنشاق در نزد احناف در وضوء سنت و در غسل فرض است، و در نزد امام شافعی رحمه الله در وضوء و غسل و سنت است، و در نزد امام احمد بن حنبل در وضوء و غسل واجب است.

(۲) هریک از مضمضه و استنشاق سه بار است، و باید در هر بار از مضمضه و استنشاق آب جدیدی استعمال شود.

(۳) این حدیث مانند حدیث‌های گذشته، دلالت بر آن دارد، که اعضای وضوء جواز دارد که یک یک بار، و دو دو بار، و سه سه بار شسته شود، و طوری که قبلاً گفتیم، یک بار شستن جهت ادای فرض، دو بار شستن جهت افضلیت، و سه بار شستن جهت اکملیت و متابعت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۲- وی وهب بن عبدالله سوائی است، در هنگام وفات نبی کریم صلی الله علیه و آله أبو جحیفه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، و با این‌هم احادیثی را از ایشان روایت کرده است، در زمان خلافت علی بن ابی طالب مسؤول بیت المال در کوفه بود، در شبانه روزی فقط یکبار نان می‌خورد، و خود را سیر هم نمی‌کرد، و در سال هفتاد و دو هجری در کوفه و یا در بصره وفات یافت، أَسَدُ الْغَابَةِ (۱۵۷/۵).

پیامبر خدا ﷺ نماز پیشین را دو رکعت و نماز عصر را دو رکعت، اداء نمودند، و در این وقت در پیش روی شان عصای نیزه‌داری نصب شده بود^(۱).

۱۴۵- عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعَ «فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ، فَشَرِبْتُ مِنْ وُضُوئِهِ، فَقُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ التُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ» [رواه البخاری: ۱۹۰].

۱۴۵- از سائب بن یزید رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: مرا خاله‌ام نزد پیامبر خدا ﷺ برد و گفت: یا رسول الله! خواهرزاده‌ام مریض است، [آن حضرت ﷺ] دست خود را بر سرم کشیده و برای من دعای برکت نمودند، بعد از آن وضوء ساختند، و من از آب وضوی‌شان نوشیدم، بعد از آن عقب سرشان ایستادم و به خاتم نبوت که بین دو شانه آن حضرت ﷺ به شکل بیضه کبکی بود، نظر کردم^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) نبی کریم ﷺ از ظرف آب طوری وضوء می‌ساختند که آب را با دست خود برمی‌داشتند، و وضوء می‌ساختند، و به این طریق آبی که از وضوی‌شان زیاد می‌آمد، به دست‌شان تماس کرده بود، و از این سبب مردم آن را به سر و روی خود مالیده و به آن تبرک می‌جستند.
- (۲) نماز فرض چهار رکعتی در سفر، قصر گردیده و دو رکعت خوانده می‌شود.
- (۳) شخصی که در صحراء نماز می‌خواند، مستحب است که: نیزه و یا عصا و یا چوبی را در وقت نماز خواندن، پیش روی خود قرار دهد.

۲- وی از صغار صحابه است، در سال دوم هجری متولد شد، و در حجة الوداع با پدرش به سن هفت سالگی به حج رفت، و در وقت بازگشتن نبی کریم از غزوۀ تبوک با اطفال دیگر در ثنیة الوداع به استقبال ایشان رفت، و در سال نود و یک هجری به سن هشتاد و نه سالگی وفات نمود، امام بخاری رحمته الله از وی شش حدیث روایت کرده است، فتح المبدی (۲۳۸/۱).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) در حدیث لفظ (حجله) آمده است، و حجله به دو معنی می‌آید، یکی: پرده اتافی که برای عروس آراسته می‌شود، و (زر حجله) به این معنی: عبارت از دکمه‌هایی است که در روی این پرده‌ها آویزان می‌کردند، و معنی دومی (حجله) کبک است، و کبک همان پرندۀ معروف است، و (زر حجله): به این معنی: بیضۀ کبک است، و در ترجمه همین معنی دومی اختیار گردیده است.

۳۲- باب: وُضوءُ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ

باب [۳۲]: وضوء ساختن مرد با زنش

۱۴۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ وَالنَّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِيعًا» [رواه البخاری: ۱۹۳].

۱۴۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردها و زن‌ها باهم وضوء می‌ساختند ^(۱).

(۲) (مهر نبوت) همانطوری که در این حدیث و در احادیث دیگری آمده است، قطعه گوشت برآمده در بین دو شانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که بر روی آن، خال‌های کوچک سرخی دیده می‌شد، و این قطعه گوشت را به نام (خاتم) نبوت، یعنی: مهر نبوت، و به نام (خاتم) نبوت یعنی: ختم کننده نبوت یاد می‌کنند، و مهر نبوت از آن جهت می‌نامند که علامه بر نبوت و پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد، و (خاتم) نبوت، یعنی: ختم کننده نبوت از آن جهت می‌گویند که نبوت به آن حضرت ختم گردیده و پیامبر دیگری بعد از ایشان مبعوث نمی‌گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که برای زن و مرد - ولو آنکه نسبت به یکدیگر بیگانه باشند - روا است که در یکجا باهم وضوء بسازند، ولی عده از علماء نظرشان این است که جواز این کار، پیش از نزول حجاب بود، و بعد از آن منع گردید، ولی ظاهر حدیث دلالت بر خلاف این نظر دارد، زیرا راوی حدیث می‌گوید که: (در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله...) و این عبارت معنی استمرار را داده و مقید به یک وقت دون وقت دیگری نیست، و تفصیل موضوع را می‌توان در فتح الباری در شرح این حدیث مطالعه نمود، ولی در صورت خوف فتنه باید زن‌ها و مردها در جاهای جداگانه وضوء بسازند.

(۲) غسل کردن مرد و زنش باهم از یک ظرف جواز دارد، در حدیث متفق علیه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و أم المؤمنین میمونه رضی الله عنهما از یک ظرف باهم غسل می‌کردند.

(۳) اگر مرد و یا زنی از ظرف آبی غسل نمود، آیا روا است که دیگری از زیادی آب غسل وی غسل نماید، در این مورد دو نظر وجود دارد، نظر اول آن است که از چنین آبی غسل کردن جواز ندارد، و دلیل این نظر حدیثی است که می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اینکه زن به آب زیادی غسل مرد غسل نماید، و یامرد به آب زیادی غسل زن غسل نماید، منع کرده‌اند، [و فرموده‌اند که]: باید باهم غسل نمایند»، و نظر دوم آن است که از چنین آبی غسل کردن روا است، و دلیل این نظر حدیث میمونه رضی الله عنهما است که می‌گوید: (جنب شدم، و از ظرف آبی غسل نمودم، آب زیاد آمد، پیامبر خدا

۳۳- باب: صَبَّ النَّبِيِّ ﷺ وَضُوءُهُ عَلَى الْمُغْمَى عَلَيْهِ

باب [۳۳]: ریختن پیامبر خدا ﷺ آب وضوی خود را بر بالای شخصی که بی هوش شده بود

۱۴۷- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُنِي، وَأَنَا مَرِيضٌ لَا أَغْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضْؤِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَنِ الْمِيرَاثُ؟ إِنَّمَا يَرْتُنِي كَلَالَةٌ، فَتَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ [رواه البخاری: ۱۹۴].

۱۴۷- از جابر رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ به عیادت آمدند، و من آن چنان مریض بودم که بی هوش گردیده بودم، [آن حضرت ﷺ] وضوء ساختند و از آب وضوی خود بر بالایم ریختند، و من به هوش آمدم. گفتم: یا رسول الله! میراث من از کیست؟ چون من کلاله‌ام، [یعنی: پدر و یا فرزند میراث بری ندارم]، و آیه میراث نازل گردید^(۲).

ﷺ آمدند که از آن آب غسل نمایند، برای‌شان گفتم که [من از این آب غسل کرده بودم]، فرمودند: «آب جنب نمی‌شود»، و از آن آب غسل نمودند.

ولی آنچه که به نظر راقم می‌رسد این است که چون هردو حدیث صحیح است، باید هردوی آن عمل نمود، به این طریق که: مدلول حدیث اول که عدم جواز غسل از آب زیادی غسل زن و مرد باشد، نسبت به عموم مردم است، و جواز غسل از چنین آبی خاص برای نبی کریم ﷺ است، و به اینگونه می‌توان که تعارض بین این دو حدیث صحیح را رفع نمود، و در عین حال به هردو حدیث عمل کرد، والله تعالی اعلم.

۱- وی جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری است، در هژده با پیامبر خدا ﷺ اشتراک نموده است، و در جنگ صفین در صف علی رضی الله عنه بود، در آخر عمرش کور شد، احادیث بسیاری را روایت کرده است، و در سال هفتاد و چهار هجری به سن نود و چهار سالگی وفات نمود، أسد الغابه (۲۵۶/۱-۲۵۸).

۲- از احکام و مسائل متعلق به حدیث آنکه:

(۱) کلاله کسی است که در وقت مرگ نه پدری دارد و نه فرزندی.

(۲) مراد از آیه میراثی که نازل گردید، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...﴾.

(۳) آبی که به آن وضوء ساخته می‌شود، پاک است، ورنه پیامبر خدا ﷺ آن را بالای جابر رضی الله عنه نمی‌ریختند.

۳۴- باب: الغُسلِ وَالْوُضُوءِ فِي الْمِخْضَبِ

باب [۳۴]: غسل نمودن و وضوء ساختن در طشت

۱۴۸- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ، وَبَقِيَ قَوْمٌ، «فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغَرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ» قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: «ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً» [رواه البخاری: ۱۹۵].

۱۴۸- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: وقت نماز داخل شد، کسانی که خانه آن‌ها نزدیک بود، [غرض وضوء ساختن] به خانه‌های خود رفتند، وعده باقی ماندند، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ظرفی آبی آوردند، و این ظرف آنقدر کوچک بود، که دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن داخل شده نتوانست، با آن هم تمام مردم از آن وضوء ساختند. گفتیم: چند نفر بودید؟ گفت: هشتاد نفر و بیشتر ^(۱).

۱۴۹- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ» [رواه البخاری: ۱۹۶].

۱۴۹- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قدحی را که در آن آبی بود، طلب نمودند، و دست و روی خود را در آن شستند، و آب دهان خود را در آن قح انداختند ^(۱).

(۴) عیادت کردن بزرگان از بیچارگان و زیردستان فضیلت دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این جهت می‌خواستند دست مبارک خود را در آن ظرف کنند، تا از آن ظرف با دست خود آب برداشته و وضوء بسازند، ولی از اینکه سر ظرف تنگ بود، دست‌شان در آن ظرف داخل شده نتوانست.

(۲) با آنکه آن ظرف آب به این اندازه کوچک و خورد بود، که دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن داخل شده نتوانست، ولی به معجزه نبی کریم صلی الله علیه و آله بیش از هشتاد نفر از آن ظرف وضوء ساختند، و در صفحات این کتاب معجزات بسیاری را در مناسبت‌های مختلف، و به اشکال مختلف برای نبی کریم صلی الله علیه و آله مطالعه خواهید فرمود.

۱۵۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثُقِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَحْطُ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. وَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ، بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قَرَبٍ، لَمْ تُحْلَلْ أَوْ كَيْتُهُنَّ، لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ» وَأُجْلِسَ فِي مُحْضَبٍ لِحَفْصَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُ عَلَيْهِ تِلْكَ، حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ فَعَلْتُمْ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ [رواه البخاری: ۱۹۸].

۱۵۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مریض گردیده و درد بر ایشان غلبه کرد، از همسران خویش اجازه خواستند تا تیمار داری‌شان در خانه من باشد، و آن‌ها برای‌شان اجازه دادند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وسط دو نفر، بین عباس و شخص دیگری، در حالی که پاهای‌شان به زمین کشیده می‌شد، [برای نماز] بیرون شدند.

و عائشه رضی الله عنها قصه می‌کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از اینکه به خانه خود آمدند و دردشان شدید گردید، فرمودند: «از هفت مشکی که دهن بندهای آن‌ها باز نشده باشد، [یعنی: مشک‌ها پر باشد] بر بالای من آب بریزید، شاید بتوانم برای مردم وصیت نمایم».

ایشان را در طشتی که از ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها بود، نشاندند، و بریختن آب از آن مشک‌ها بر بالای آن حضرت شروع نمودیم، تا اینکه به طرف ما اشاره نموده و فرمودند: «کار مطلوب را انجام دادید»، سپس نزد مردم رفتند ^(۲).

۱- آنچه که از این حدیث دانسته می‌شود این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن قحذ دست و روی خود را شستند، و اینکه از آن قحذ وضوء ساخته باشند، حدیث از این چیز مسکوت است، و حتی دلالت بر این دارد که در آن قحذ وضوء نساختند، ورنه شخصی که شستن دست و روی‌شان را نقل کرده بود، وضوء ساختن‌شان را نیز نقل می‌کرد، و یا آنکه از وضوء ساختن‌شان به شستن دست و رو تعبیر نمی‌کرد، والله تعالی اعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نوبت کردن در بین زن‌ها - برای کسی که چند زن دارد - واجب است، ورنه ضرورتی نبود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها اجازه بخواهند.

۱۵۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأَتَى بِقَدَحٍ رَحْرَاجٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ» قَالَ أَنَسٌ: «فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ» قَالَ أَنَسٌ: فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ، مَا بَيْنَ السَّبْعَيْنِ إِلَى الثَّمَانَيْنِ [رواه البخاری: ۴۰۰].

۱۵۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ظرف آبی را طلب نمودند، برای شان قدح دهان گشادی که در آن اندکی آب بود، آوردند، ایشان انگشتان خود را در آن آب نهادند. انس رضی الله عنه گفت: در آن آب نظر می کردم و آب از بین انگشتان ایشان فوران می کرد. انس رضی الله عنه گفت: کسانی را که از آن قدح وضوء ساختند، اندازه نمودم، بین هفتاد تا هشتاد نفر بودند.

۳۵- باب: الوُضُوءُ بِالْمُدِّ

باب [۳۵]: وضوء ساختن از دو رطل آب

۱۵۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْسِلُ، أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ، بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ، وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ» [رواه البخاری: ۴۰۱].

۱۵۲- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به یک صاع آب، [و گاهی] تا پنج [مد] [آب] غسل می کردند، و به یک (مد) آب، وضوء می ساختند^(۱).

(۲) برای زن روا است که نوبت خود را به بناغ خود بدهد.

(۳) وصیت کردن در وقت مرگ مستحب بوده و کار پسندیده و نیکی است.

(۴) معالجه نمودن مریض به نیت شفا یافتن، و یا به نیت تخفیف مرض جواز دارد،

(۵) عائشه رضی الله عنها بر دیگر ازواج مطهراتی که در وقت نبی کریم صلی الله علیه و سلم حیات داشتند، فضیلت داشته، و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را از دیگران بیشتر دوست داشتند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) هر (مد) مساوی دو (رطل) شرعی است، و هر رطل مساوی (۴۵۵) گرم به وزن فعلی است، بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به (۹۱۰) گرم آب که کمتر از یک کیلو می شود، وضوء می ساختند، و از مقدار (۴۵۵۰) گرم، یعنی حدود (چهار و نیم کیلو) گرم آب غسل می کردند.

۳۶- باب: الْمَسْحُ عَلَى الْخُفَيْنِ

باب ۳۶: مسح کردن بر موزه

۱۵۳- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنْ «النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَيْنِ» وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا حَدَثَكَ شَيْئًا سَعْدُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ [رواه البخاری: ۲۰۲].

۱۵۳- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر موزه‌های خود مسح نمودند.

عبدالله بن عمر از عمر رضی الله عنه از این موضوع پرسان نمود؟

[عمر رضی الله عنه] گفت: بلی همینطور بود، وقتی که (سعد) برایت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی روایت کرد، از دیگری درباره آن حدیث، پرسان مکن ^(۱).

(۲) چون وضوء و غسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کاملترین وضوء و غسل است، بنابراین شخص مسلمان باید متوجه باشد که در وضوء و غسل خود همین مقدار آب را استعمال کند، نه بسیار بیشتر از آن تا در اسراف داخل نگردد، و نه بسیار کمتر از آن تا وضوء و غسلش ناقص نشود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه ابن عمر رضی الله عنه حدیث سعد بن ابی وقاص را در مورد مسح کردن نبی کریم صلی الله علیه و آله بر موزه قبول نکرد، سببش این بود که وی از این امر اطلاعی نداشت، و اکثر چیزی که برایش معلوم بود این بود که مسح کردن بر موزه تنها در سفر جواز دارد نه در حضر، ابن ابی شیبہ از ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که «در سفر با آب بر موزه مسح کردند»، و موضوع مسح بر خفین از صحابه‌های بسیاری روایت شده است، بعضی از محدثین کسانی که از صحابه مسح بر خفین را روایت کرده‌اند جمع‌آوری نموده است، و تعداد آنها به بیش از هشتاد نفر می‌رسد، و از جمله آن‌ها عشره مبشره به جنت هستند، و حسن بصری می‌گوید که: هفتاد نفر از صحابه موضوع مسح بر خفین را برایم روایت کرده‌اند، و تمام علماء بر جواز و مشروعیت مسح بر خفین اتفاق نظر دارند، و بعضی از علماء می‌گویند که: نظر به اینکه مسح بر خفین به طریق تواتر ثابت شده است، انکار آن کفر است.

(۲) ادعای اینکه مسح بر خفین به آیه وضوء که می‌گوید و پاها را تا بجلک بشوئید نسخ شده است، ادعای غلطی است، زیرا از جمله احادیثی که مسح بر خفین را روایت می‌کند، حدیث مغیره بن شعبه در غزوه تبوک است، و طوری که به همگان معلوم است، آیه وضوء در سوره مائده در غزوه (مریسع) نازل گردیده است، و غزوه (مریسع) پیش از غزوه تبوک واقع گردیده است، و

۱۵۴- عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمِرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ «رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ» [رواه البخاری: ۲۰۴].

۱۵۴- از عمرو بن أمیه ضمیری رضی الله عنه ^(۱) روایت است که او پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیده است بر موزه‌های خود مسح می‌کردند.

۱۵۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ» [رواه البخاری: ۲۰۵].

۱۵۵- و از عمرو بن أمیه ضمیری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که بر عمامه و موزه‌های خود، مسح می‌کردند ^(۲).

علاوه بر آن جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیده است که بر خفین مسح می‌کنند، و اسلام جابر رضی الله عنه نیز بعد از نزول سوره مائده می‌باشد، بنابراین جایی برای انکار مسح بر خفین باقی نمی‌ماند.

۱- وی عمرو بن أمیه بن خویلد ضمیری است، از کسانی است که در اول مسلمان شده‌اند، سفارت نبی کریم صلی الله علیه و سلم در نزد بعضی از ملوک و رؤساء به عهده داشته است، پیش از سال شصت هجری وفات یافته است، *أسد الغابه* (۸۶/۴).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث و حدیث قبلی آنکه:

(۱) مسح بر موزه به اجماع علماء جواز دارد.

(۲) جواز مسح بر عمامه مورد اختلاف است، امام احمد بن حنبل نظر به این حدیث نبوی شریف مسح بر عمامه را جائز می‌داند، ولی به سه شرط:

شرط اول آنکه: شخص عمامه را مانند مسئله موزه بر طهارت کامل پوشیده باشد، و مراد از طهارت کامل آن است که: شخص بعد از اینکه وضوء ساخت عمامه را به سرش بپچید، و در مرتبه دوم که می‌خواهد وضوء بسازد، اگر عمامه را که در حالت وضوء و طهارت پوشیده بود، باز نشده باشد، روا است که عوض مسح بر سر، بر عمامه‌اش مسح نماید.

شرط دوم آنکه: عمامه بر زنخس نیز هیچ خورده باشد، ولو آنکه یک پیچ باشد.

شرط سوم آنکه: تمام سر را دربر گرفته باشد، بنابراین اگر کسی عمامه را در یک کنار سر خود، و یا تنها در قسمت بالائی سر خود پیچانده بود، مسح کردن بر آن جواز ندارد.

ولی اکثر علماء از آن جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک وعده دیگری از علماء رحمهم الله با استناد به دلائل و تعلیلات و تاویلاتی که می‌آورند، مسح بر عمامه را جایز نمی‌دانند، و از جمله دلائل‌شان این قول خداوند متعال است که در آیه وضوء می‌فرماید: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ [المائده: ۶]، یعنی: و بر سرهای خود مسح کنید، و می‌گویند: کسی که

۳۷- باب: إِذَا أَدَخَلَ رَجُلِيهِ وَهُمَا طَاهِرَتَانِ

باب [۳۷]: پوشیدن موزه باید در حال طهارت باشد

۱۵۶- عَنِ الْمُعِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَأُهْوِئْتُ لِأَنْزِعَ خُفِّيَّ، فَقَالَ: «دَعُهُمَا، فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ». فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا [رواه البخاری: ۲۰۶].

۱۵۶- از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: در سفری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم، خواستم موزه‌ها را از پای‌شان درآورم.

فرمودند: «موزه‌هایم را بیرون مکن، من پاهایم را در حال طهارت در موزه‌ها داخل نموده بودم»، و بر بالای آن موزه‌ها مسح کردند^(۱).

بر عمامه‌اش مسح می‌کند، بر سرش مسح نکرده است، خطابی رضی الله عنه می‌گوید: خداوند مسح سر را فرض گردانیده است، و حدیثی که در مورد مسح بر عمامه آمده است، قابل تاویل است، پس نباید آنچه را که متیقن است، در مقابل آنچه که محتمل است، ترک کرد.

ولی باید گفت که: کسان بسیاری بر عمامه مسح کرده‌اند، که از آن جمله است: ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و اشخاص بسیاری نیز مسح بر عمامه را جایز می‌دانند، مانند: عمر بن خطاب، انس بن مالک، ابوامامه، سعد بن مالک، ابوالدرداء، عمر بن عبدالعزیز، حسن، قتاده، مکحول، اوزاعی، و ابو ثور رضی الله عنه.
(۳) مسح کردن بر کلاه و عرقچین به هر حجمی که باشد، به اتفاق علماء جواز ندارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث اینکه:

(۱) مسح بر موزه - طوری که قبلاً هم گفتیم - به اتفاق علماء جواز دارد.
(۲) به اتفاق علماء مسح بر موزه وقتی جواز دارد که شخص، موزه را در حال طهارت کامل پوشیده باشد، ورنه مسح کردن بر آن جواز ندارد.

(۳) گفتیم: به اتفاق علماء، مسح کردن بر موزه وقتی جواز دارد که موزه را در حالت طهارت کامل پوشیده باشد، ولی در اینکه شرط، طهارت کامل در وقت پوشیدن موزه است، و یا در وقت بی‌وضوء شدن، بین علماء اختلاف است، امام شافعی رضی الله عنه طهارت کامل را در وقت پوشیدن موزه شرط می‌داند، و احناف در وقت بی‌وضوء شدن، به این معنی که: امام شافعی رضی الله عنه می‌گوید: شرط جواز مسح کردن بر موزه آن است که اول به طور کامل وضوء بسازد، بعد از آن موزه‌ها را بپوشد، و اگر چنین نکرد، مسح کردن به موزه جواز ندارد، ولی احناف می‌گویند که: اگر کسی در حالی که بی‌وضوء می‌باشد، پاهایش را شست، و موزه‌ها را پوشید، و پیش از آنکه بی‌وضوء شود، وضوء ساخت، بعد از آن اگر بی‌وضوء می‌شود، برایش روا است که بر موزه‌هایش مسح کند.

۳۸- باب: مَنْ لَمْ يَتَوَضَّأْ مِنْ لَحْمِ الشَّاةِ وَالسَّوِيقِ

باب [۳۸]: کسی که از خوردن گوشت گوسفند و سويق وضوء نساخت

۱۵۷- عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَحْتَرِزُ مِنْ كَيْفِ شَاةٍ، فُدِعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَلْقَى السَّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ» [رواه البخاري: ۲۰۸].

۱۵۷- از عمرو بن أمیه رضی الله عنه روایت است که او: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده است که از شانه گوسفندی [گوشت] می بریدند [و می خوردند]، به نماز دعوت شدند، کارد را انداخته و بدون آنکه وضوء بسازند، نماز خواندند^(۱).

۳۹- باب: مَنْ مَضْمَضَ مِنَ السَّوِيقِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ

باب [۳۹]: کسی که از خوردن سويق مضمضه کرد و وضوء نساخت

۱۵۸- عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ التُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ حَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى حَيْبَرَ، «فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالْأَزْوَادِ،

(۴) مدت مسح بر موزه برای مقیم یک شبانه روز، و برای مسافر سه شبانه روز است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که از داخل شدن وقت نماز خبر داد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به نماز دعوت کرد، بلال رضی الله عنه بود.

(۲) از خوردن آنچه که به آتش پخته شود، وضوء لازم نمی شود، و مذهب عامه علماء همین چیز است، گرچه در بعضی از احادیث آمده است که از خوردن چیزی که به آتش پخته می شود، وضوء لازم می گردد، ولی علماء می گویند: مراد از وضوء ساختن از خوردن چیزی که به آتش پخته شود، تنها شستن دست و دهان است نه وضوی حقیقی، و یا آنکه وضوء ساختنی که از خوردن چیزهای پختنی لازم گردیده بود، به احادیث دیگری - از آن جمله همین حدیث باب - نسخ گردیده است.

(۳) طعام خوردن با کارد و چنگال و قاشق جواز دارد.

(۴) مراد از سويق که در عنوان باب آمده است، کوبیده گندم و جو است، که به انواع مختلف از آن استفاده می گردد، ما مردم هرات آن را به نام (غلور) یاد می کنیم، و مردم دیگری آن را (تلخان) می گویند.

فَلَمْ يُؤْتِ إِلَّا بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْرَى، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ» [رواه البخاری: ۲۰۹].

۱۵۸- از سوید بن نعمان رضی الله عنه^(۱) روایت است که او با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال فتح (خیبر) از مدینه خارج گردید، و هنگامی که به (صهباء) که نزدیک خیبر است، رسیدند، نماز عصر را خواندند.

و بعد از آن از [مردم] خواستند تا طعام‌هایی را که با خود دارند، حاضر نمایند، به جز سویق چیز دیگری نیاوردند، امر نمودند تا آن [سویق] را به آب، تر کنند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مایان از آن سویق خوردیم، بعد از آن برای ادای نماز شام برخاستیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مضمضه نمودند، و مایان نیز مضمضه نمودیم، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندند، و وضوء نساختند^(۲).

۱۵۹- عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ» [رواه البخاری: ۲۱۰].

۱۵۹- از میمونہ رضی الله عنہا روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزدش شانه [گوسفندی] را تناول نمودند، بعد از آن نماز خوانده و وضوء نساختند^(۳).

۱- وی سوید بن نعمان بن مالک خزرجی انصاری است، در غزوة احد و غزوات بعد از آن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، از زندگی و تاریخ وفاتش جز اینکه همین حدیث را روایت کرده است، معلومات بیشتری بدست آورده نتوانستیم، (أسد الغابه: ۳۸۱/۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (صهباء): نام منطقه‌ای است که یک مرحله از خیبر فاصله دارد، و به طرف مدینه منوره واقع گردیده است.

(۲) مضمضه کردن که شستن دهان باشد، بعد از طعام خوردن مستحب است.

(۳) امام مسلمانان می‌تواند در حالات خاصی طعام را جمع کرده و برای همگان توزیع نماید.

(۴) مهلب رضی الله عنه از این حدیث اینطور استنباط نموده است که: امام می‌تواند محتکرین را امر کند تا طعامی را که در نزد خود دارند بیرون کنند، و برای مردم بفروش برسانند، و البته حکم احتکار و محتکرین در احادیث دیگری به طور صریح ذکر گردیده است.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وضوء ساختن از خوردن طعامی که به آتش پخته شده باشد، لازم نیست، و این مذهب عامه علماء از آن جمله امام ابوحنیفه، و مالک، و شافعی، و اوزاعی، و ثوری وعده دیگری از آنها است،

۴۰ - باب: هَلْ يُمَضَّمُ مِنَ اللَّبَنِ

باب [۴۰]: آیا از نوشیدن شیر باید مضمضه کرد؟

۱۶۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «شَرِبَ لَبَنًا فَمَضَّمْ، وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا» [رواه البخاری: ۲۱۱].

۱۶۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقدار شیری را نوشیدند، بعد از آن مضمضه نموده و فرمودند: «شیر، چربی دارد»^(۱).

ولی عده دیگری از صحابه و تابعین از آن جمله عائشه و ابوهریره و انس و حسن بصری، و عمر بن عبدالعزیز بر این نظراند که از خوردن چیزی که به آتش پخته شود، وضوء لازم می‌شود، و دلیل‌شان این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرمایند: «از آنچه که آتش آن را تغییر داده است، وضوء بسازید»، ولی جمهور علماء از این حدیث اینطور جواب می‌دهند که این حدیث منسوخ است، و دلیل نسخ آن حدیث جابر رضی الله عنه است که می‌گوید: (آخر این دوکار - یعنی: آخر کار وضوء ساختن و وضوء نساختن از آنچه که به آتش پخته شده است - از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ترک وضوء ساختن از خوردن چیزی بود که به آتش پخته شده بود).

۲) امام نووی رحمته الله می‌گوید: اجماع علماء بر این قرار گرفته است که از خوردن چیزی که به آتش پخته شده باشد، وضوء لازم نمی‌شود، و امام ابن حجر رحمته الله در فتح الباری به نقل از مهلب می‌گوید که: در جاهلیت عادت بر این بود که به نظافت کمتر توجه داشتند، از این جهت مامور به این گشتند که از خوردن چیزی که به آتش پخته شده است، وضوء بسازند، ولی بعد از اینکه نظافت در اسلام مقرر گردید و انتشار یافت، روی تخفیف بر مسلمانان وضوء ساختن از چیزی که به آتش پخته شده است نسخ گردید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با تمسک به این حدیث نبوی علماء گفته‌اند که: مضمضه کردن و شستن دهان از خوردن و نوشیدن چیزی که چربی داشته باشد، مستحب است.

(۲) آنچه که در این حدیث نبوی شریف در مورد مضمضه کردن از آشامیدن شیر آمده است، فعل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و در حدیث قولی نیز از ایشان روایت است که فرمودند: «از تناول شیر مضمضه کنید، زیرا شیر چربی دارد»، ولی علماء می‌گویند که این امر برای استحباب است، نه برای وجوب، و دلیل‌شان حدیث انس بن مالک رضی الله عنه است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شیری را نوشیدند، و بدون آنکه مضمضه کنند، و یا وضوء بسازند، نماز خواندند.

۴۱- باب: الوُضوءُ مِنَ النَّوْمِ وَمَنْ لَمْ يَرَ مِنَ النَّعْسَةِ وَالنَّعَسَتَيْنِ أَوْ الْخَفَقَةِ وَضُوءاً

باب [۴۱]: وضوء به سبب خواب شدن، و کسی که از بینگی وضوء را لازم نمی‌داند

۱۶۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى نَاعَسَ، لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ» [رواه البخاری: ۲۱۲].

۱۶۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که در حالت نماز بینگی رفت، استراحت نموده و خواب شود، زیرا کسی که در حالت بینگی رفتن نماز می‌خواند، چیزی نمی‌داند، و شاید به عوض آنکه استغفار نماید، خودش را دشنام بدهد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این حدیث نبوی شریف دانسته می‌شود که خواب ناقض وضوء است، ولی آیا بذات خود ناقض وضوء است، و یا مظنة بی‌وضوئی است؟ بعضی از علماء به این نظر اند که خواب به ذات خود ناقض وضوء می‌باشد، بنابراین کسی که خواب شد، وضویش نقض می‌گردد، خواه خوابش کم باشد و خواه بسیار، خواه نشسته خواب شود، و خواه به پهلو، و خواه به هر کیفیت و هیئت دیگری، زیرا در حدیث نبوی دیگری آمده است که: «... مگر از غائط، یا بول، و یا نوم»، که فرقی بین این سه چیز گذاشته نشده است، پس همانطوری که مطلق غائط و بول ناقض وضوء است، مطلق خواب نیز ناقض وضوء است.

(۲) عدّه از علماء رحمهم الله بر این نظر اند که خواب مظنة نقض وضوء است، به این معنی که اگر کسی خواب شود، احتمال دارد که وضویش نقض شود، و احتمال دارد که نقض نشود، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند که: «چشم متکاء مقعد است، پس کسی که خواب شد وضوء بسازد»، از این جهت این‌ها می‌گویند که خواب اندک ناقض وضوء نیست، چنان‌چه که اگر کسی اینطور بخوابد که مقعدش در جایش محکم باشد، وضویش نقض نمی‌گردد.

(۳) و گروه سومی بر این نظر اند که خواب اصلاً ناقض وضوء نیست، و این مذهب ابوموسی اشعری، و ابن عمر و مکحول است، و دلیل‌شان این است که (صحابه خواب می‌شدند، و بدون اینکه وضوء بسازند، نماز می‌خواندند).

۱۶۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنَمْ، حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ» [رواه البخاری: ۲۱۳].

۱۶۲- از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که در وقت نماز خواندن خوابش آمد، بخوابد، تا آنکه بداند که چه می خواند»^(۱).

۴۲- الوُضُوءُ مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ

باب [۴۲]: وضوء ساختن بدون بی وضوء بودن

۱۶۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ» قَالَ: وَكَانَ يُجِزِّي أَحَدَنَا الْوُضُوءَ مَا لَمْ يُحْدِثْ [رواه البخاری: ۲۱۴].

و هر نظری که در مورد خواب وجود داشت، در مورد جنون و اغماء و مستی نیز وجود دارد، زیرا همانطوری که خواب سبب غفلت و بی خودی انسان می شود، این حالات سه گانه نیز سبب غفلت و بی خودی انسان می شود، و این امر واضح است و احتیاج به دلیلی ندارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث و حدیث قبلی آنکه:

(۱) اگر کسی در وقت نماز خواندن خوابش آمد، باید نماز را گذاشته و بخوابد، ولی علماء گفته اند که این در حالت غلبه کامل نوم است، به طوری که نداند چه می خواند، ولی اگر خواب بر وی غلبه کامل نکرده بود، باید نماز را اداء نموده و بعد از آن بخوابد.

(۲) ظاهر این دو حدیث، دلالت بر عموم دارد، یعنی: در هر نمازی - چه نماز فرضی باشد و چه نماز نفلی، چه نماز شب باشد و چه نماز روز - بنابراین اگر شخص پینکی می رفت و خواب بر او غلبه کرده بود، باید نماز را گذاشته و بخوابد، و بعد از اینکه خواب از سرش رفت، وضوء ساخته و نمازش را اداء نماید، گرچه بعضی از علماء می گویند که این حکم، درباره نماز تهجد است، و دیگر نمازها را شامل نمی شود، ولی ظاهر حدیث جانب عمومیت را ترجیح می دهد، و علاوه بر آن، کسی که خوابش آمده باشد - طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده اند - چه بسا که عوض استغفار نمودن، خودش را دشنام بدهد، و یا نفرین کند و یا سخن نا مناسب دیگری بگوید، و در این امور فرق بین نماز فرض و نماز نفل نیست.

(۳) همانطوری که در وقت غلبه خواب، باید از نماز خواندن خودداری شود، در وقت هر پیش آمد دیگری که بر عقل تاثیر منفی می بخشد، نیز باید تا وقت به جا آمدن عقل، از نماز خواندن خودداری شود، مانند: بیهوشی، دیوانگی، نشه شدن از مخدرات، سستی از مفترات و امثال آن ها.

۱۶۳- و از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای هر نمازی [از نمازهای پنجگانه] وضوء می ساختند، [انس رضی الله عنه] گفت: در حالی که برای میان تا وقتی که بی وضوء نمی شدیم، [نماز خواندن] به وضوء ما روا بود^(۱).

۴۳- باب: مِنَ الْكِبَائِرِ أَنْ لَا يَسْتَتِرَ مِنْ بَوْلِهِ

باب [۴۳]: پرهیز نکردن از بول از گناهان کبیره است

۱۶۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذِّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُعَذِّبَانِ، وَمَا يُعَذِّبَانِ فِي كَيْفٍ؟» ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمْشِي بِاللَّيْمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ، فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرِ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ تَيْبَسَا» [رواه البخاری: ۲۱۶].

۱۶۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بستانی از بساتین مدینه منوره یا مکه مکرمه گذشتند، [شک از راوی است]، آواز دو شخصی را شنیدند که در قبرهای خود عذاب می شدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این دو شخص عذاب می شوند، و سبب عذاب شدن آن‌ها کار بزرگی نیست».

بعد از آن فرمودند: «نه خیر! یکی از این‌ها از بول خود پرهیز نمی کرد، و دیگری سخن چینی می کرد».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جمهور علماء نظر به این حدیث و احادیث دیگری که در این مورد آمده است، بر این نظر اند که: شخص بعد از اینکه وضوء ساخت، تا وقتی که وضویش نشکند، با وضوء گفته می شده، و هر اندازه نمازی را از قرض و نفل به همان وضوء خوانده می تواند.

(۲) شیعه و بعضی از علمای اهل ظاهر می گویند: شخص مقیم باید برای هر نمازی وضوء بسازد، ولی شخص مسافر تا وقتی که وضویش نشکند، با وضوء گفته می شود.

(۳) ابراهیم نخعی رحمته الله می گوید: به یک وضوء - ولو آنکه شخص بی وضوء نشود - نباید بیش از یک وقت نماز اداء نماید، خواه مقیم باشد و خواه مسافر.

بعد از آن، شاخه خرماى تازه را طلبیده و آن را دو قسمت نمودند، و هر قسمتی را بر سر یکی از آن دو قبر، گذاشتند.

کسی برای شان گفت: یا رسول الله! چرا چنین کردید؟
فرمودند: «شاید تا وقتی که این دو شاخه خشک نشده است، از عذاب آنها تخفیف داده شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث نبوی شریف احکام زیادی استنباط می گردد، از آن جمله اینکه:

(۱) عذاب قبر حق است.

(۲) پرهیز نکردن از بول از گناهان کبیره است.

(۳) سخن چینی از گناهان کبیره است.

(۴) به سبب تسبیحی که شاخه خرما می گوید خداوند متعال عذاب مرده را تخفیف می دهد، و علماء گفته اند: چون تسبیح شاخه خرما سبب تخفیف عذاب می گردد، قراءت قرآن و خواندن دعا به طور اولی سبب تخفیف عذاب می گردد، امام عینی برای اثبات این نظر، چندین حدیث و اثر را روایت کرده است، و نسبت به اهمیت موضوع، بعضی از این روایات را بیان می داریم:

أ- از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که قبر والدین خود و یا یکی از آنها را زیارت نموده و سوره (یس) را بخواند، خداوند برای آنها می آمرزد».

ب- از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در قبرستان، (ده) بار ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند، و ثواب آن را برای اهل قبرستان ببخشد، خداوند برایش به تعداد مرده های آن قبرستان مزد می دهد».

ج- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که این دعا را بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، اللَّهُ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَهُ الْعِظَمَةُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، هُوَ الْمَلِكُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَهُ النُّورُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، و بعد از آن بگوید: «الهی! ثواب این دعا را برای پدر و مادرم برسان» هر حقی را که پدر و مادرش برگردن او داشته اند، اداء می شود».

د- علاوه بر آن ثابت شده است که خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که به قبرستان (بقیع) می رفتند برای اهل قبرستان چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ»، چنانچه با استناد به احادیثی که آمده است، ثواب هر عمل نیک دیگری مانند روزه گرفتن، خیرات دادن، عمره کردن و غیره کارهای نیک، نیز برای مرده می رسد.

۴۴ - باب: مَا جَاءَ فِي غَسْلِ الْبَوْلِ

باب [۴۴]: آنچه که در شستن بول آمده است

۱۶۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ فَيَغْسِلُ بِهِ» [رواه البخاری: ۲۱۷].

۱۶۵- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که به قضای حاجت بیرون می‌شدند، برای ایشان آبی حاضر می‌کردم، و با آن آب، [آنچه را که لازم بود] می‌شستند^(۱).

۴۵ - باب: تَرَكِ النَّبِيُّ ﷺ وَالنَّاسِ الْأَعْرَابِيَّ حَتَّى فَرَّغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۵]: اجازه دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و مردم، بادیه نشین را تا فارغ شدن از بول کردن در مسجد

۱۶۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاولَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعُوهُ وَهَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ دَنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسَّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» [رواه البخاری: ۲۲۰].

۱۶۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «شخص بادیه نشینی برخاست و در مسجد بول نمود، مردم او را سرزنش نمودند.

ه- امام خطابی رحمته الله می‌گوید: تلاوت قرآن مجید بر سر قبر مستحب است، زیرا در صورتی که تسبیح شاخهٔ درخت، سبب تخفیف گناه می‌شود، امید تخفیف عذاب از مرده به سبب خواندن قرآن مجید، بیشتر و بیشتر است، عمدة القاری شرح صحیح البخاری (۵۹۸/۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این حدیث دانسته می‌شود که استنجاء زدن با آب بعد از قضای حاجت، سنت است، ولو آنکه نجاست از جای معین خود تجاوز نکرده باشد.

(۲) اگر نجاست از جای خود تجاوز نکرده باشد، استنجاء زدن تنها به کلوخ و سنگ و امثال آن‌ها جواز دارد، ولی - طوری که قبلاً هم گفتیم - بدون شک بهتر آن است که بعد از استنجاء زدن به سنگ و کلوخ، به آب نیز استنجاء زده شود.

پیامبر خدا ﷺ برای آن‌ها فرمودند: «چیزی نگوئید! و سطل آبی و یا دلو آبی را آورده و بر بالای بول‌هایش بریزید، شما به آسان‌گیری فرستاده شده‌اید، نه به سخت‌گیری»^(۱).

۴۶ - باب: بَوْلِ الصَّبِيَّانِ

باب [۴۶]: بول اطفال

۱۶۷- عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مُحْصِنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا «أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَتَضَحَّهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ» [رواه البخاری: ۲۲۳].

۱۶۷- از ام قیس بنت محسن رضی الله عنه^(۲) روایت است که: وی طفل صغیرش را که هنوز نان‌خواره نشده بود، نزد پیامبر خدا ﷺ آورد، پیامبر خدا ﷺ او را در آغوش خود نشاندد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آسان‌گیری با مردم و دوری جستن از تشدد و سخت‌گیری از قواعد اساسی دین اسلام است، و از این جهت بود که پیامبر خدا ﷺ اگر شخصی و یا گروهی را به کدام طرفی می‌فرستادند، برای آن‌ها سفارش اکید کرده و می‌فرمودند: «آسان‌گیری نمایید و سخت‌گیری نکنید» و آنچه که قابل ذکر است این است که این آسان‌گیری با کسانی است که جاهل بوده و از علم دین بهره ندارند، و در اموری است که از گناهان صغیره محسوب می‌گردد، بنابراین کسانی که ادعای علم و معرفت را دارند، و یا مرتکب حدی از حدود، و یا گناه کبیره می‌گردند، و یا به حقوق الناس تجاوز می‌نمایند، باید با آن‌ها برخورد مناسب صورت پذیرد، و این برخورد از نصیحت شروع شده، و به عقوبت ختم می‌گردد.

(۲) زمینی که نجس می‌شود، با ریختن آب بر آن، و از بین رفتن اثر نجاست پاک می‌شود، گرچه بعضی از علماء می‌گویند که: اگر زمین سخت بود، به ریختن آب پاک می‌شود، و اگر سست و خاکی بود، باید خاکی را که به نجاست تماس کرده است، حفر نموده و بیرون انداخت.

۲- وی امیه بنت محسن بن حرثان اسدی است، از کسانی است که در اول در مکه مکرمه ایمان آورده بودند، با پیامبر خدا ﷺ بیعت نمود، و به مدینه منوره هجرت کرد، امام بخاری رحمه الله از وی تنها دو حدیث روایت کرده است، از خودش روایت است که گفت: یکی از پسرانم مرد، و بسیار جزع و فزع کردم، برای زنی که او را غسل می‌داد گفتم: از آب سرد او را غسل مده که او را

طفل بالای لباس‌های پیامبر خدا ﷺ بول کرد، [آن حضرت ﷺ] آبی را طلب نمودند، و بر روی لباس خود پاشیدند، و آن را نشستند^(۱).

۴۷- باب: الْبَوْلُ قَائِمًا وَقَاعِدًا

باب [۴۷]: بول نمودن در حالت ایستاده و نشسته

۱۶۸- عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبَّاطَةً قَوْمٍ فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ» [رواه البخاری: ۲۲۴].

۱۶۸- از حذیفه رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در زباله‌دان مردمی داخل شدند، و ایستاده بول کردند، بعد از آن آبی طلب نمودند، آب را حاضر ساختم، و ایشان به آن آب وضوء ساختند^(۳).

می‌کشی، عکاشه این واقعه را برای پیامبر خدا ﷺ گفت، به حقم دعا کرده و فرمودند: «خداوند عمرش دراز کند»، و گویند: هیچ زنی به اندازه او عمر نکرد، (الإصابة: ۴/۴۸۵-۴۸۶).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در لزوم شستن لباس از بول طفل بین علماء اختلاف است.

أ- اکثر علماء نظر به ظاهر این حدیث نبوی شریف بر این نظر اند که اگر پسر، نان خواره نشده باشد، و بر جامه بول کند، کفایت است که بر آن جامه آب پاشیده شود، و ضرورت به شستن ندارد، ولی اگر دختر، بر جامه بول کند، باید آن جامه شسته شود.

ب- علمای احناف می‌گویند: فرقی بین بول پسر و بول دختر نیست، و باید هردو شسته شود، و می‌گویند: مراد از پاشاندن آب در این حدیث، پاشاندنی است قوی، که در نتیجه همان شستن است، چنانچه در احادیث دیگری لفظ (پاشاندن) به اتفاق علماء به معنی (شستن) استعمال شده است.

و دلیل دیگرشان این است که آن طفل بر روی لباس‌های خود بول کرده بود، نه بر روی لباس‌های پیامبر خدا ﷺ و ایشان روی احتیاط بر بالای لباس‌های خود آب پاشاندند، تا آنکه مبدا رطوبت بول طفل بر لباس‌های ایشان نیز سرایت کرده باشد.

۲- وی حذیفه بن یمان عسی است، یکی از صحابه‌های جلیل‌القدر است، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا ﷺ برایش علم گذشته و آنچه را که تا قیامت رخ می‌دهد آموختند، وی در اول خلافت علی رضی الله عنه در سال سی و شش هجری وفات یافت، امام بخاری رحمه الله از وی بیست و دو حدیث روایت کرده است، فتح المبدی (۱/۲۵۲).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۴۸- باب: الْبَوْلُ عِنْدَ صَاحِبِهِ وَالتَّسْتُرُ بِالْحَائِطِ

باب [۴۸]: بول نمودن در نزد رفیق خود و حجاب کردن به دیوار

۱۶۹- وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ: فَأَنْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ [رواه البخاری: ۲۲۵].

۱۶۹- و در روایت دیگری از وی روایت است که گفت: بعد از آن از ایشان دور شدم. و ایشان به سوی من اشاره نمودند، و من آمدم و عقب سر ایشان قرار گرفتم تا آنکه فارغ شدند.^(۱)

بول کردن در حالت ایستاده جواز دارد، و این مذهب اکثر علماء است، و عده نظر به احادیثی که پیامبر ﷺ از بول کردن ایستاده منع کرده‌اند، بر این نظر اند که بول کردن ایستاده مکروه است، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که پیامبر خدا ﷺ در این وقت کمر درد بودند، و نشستن آن‌ها را تکلیف می‌داد، از این جهت ایستاده بول کردند، و بعضی از احادیث دلالت بر این امر دارد، و عده دیگری می‌گویند که: پیامبر خدا ﷺ از آن جهت ایستاده بول کردند، که در آن مزبله‌دان جای مناسبی برای نشستن وجود نداشت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ثابت است که پیامبر خدا ﷺ در وقت بول کردن از مردم دور می‌شدند، و در پشت دیواری و یا جای می‌نشستند، که از انظار پنهان باشند، و اینکه در اینجا از حذیفه رضی الله عنه خواستند که به ایشان نزدیک شود، سببش این بود که: حذیفه رضی الله عنه وظیفه حراست از پیامبر خدا ﷺ بر عهده داشت، از این جهت در همه وقت و در همه جا باید ایشان همراه می‌بود، و با این هم حذیفه رضی الله عنه گرچه نزدیک پیامبر خدا ﷺ آمده بود، ولی به طرف دیگر دیوار ایستاده بود.

(۲) علماء گفته‌اند: اگر کسی ایستاده بول می‌کرد، باکی نیست که شخص دیگری در نزدیکی وجود داشته باشد، ولی اگر نشسته بول می‌کرد، و یا قضای حاجت می‌کرد، نباید شخص دیگری در نزدیکی ایستاده باشد، تا مبادا از وی چیزی بشنود که نباید بشنود.

۴۹- باب: غَسْلِ الدَّمِ

باب [۴۹]: شستن خون

۱۷۰- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحْتُهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْضَحُهُ، وَتُصَلِّي فِيهِ» [رواه البخاری: ۲۴۷].

۱۷۰- از اسماء رضی الله عنها روایت است که گفت: زنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برای ما بگوئید که اگر کسی از ما [زن‌ها] بالای لباسش حیض شود، چه باید بکند؟ فرمودند: «آن را بخراشد، بعد از آن، آن را در آب به هم بمالد، و آن را با آب بشوید، و در آن نماز بخواند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه که در ترجمه از آن به (و آن را با آب بشوید) تعبیر شده است، لفظ حدیث نبوی شریف از این تعبیر (تنضحه) می‌باشد، و معنایش آن است که آب را بر آن بپاشد، ولی معنی این کلمه در اینجا شستن است نه پاش دادن آب، زیرا آب پاش دادن بر جامه بعد از شستن آن، معنی و فائده ندارد، یعنی بعد از خراشیدن خون از جامعه، و به هم مالیدن آن در آب، باید آن را بشوید که اثر خون از بین برود.

(۲) نظر به این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «آن را به آب بشوی» بعضی از علماء گفته‌اند که نجاست چه خون باشد و چه چیز دیگری باید به آب شسته شود، و شستن به چیز دیگری جواز ندارد، ولی علمای احناف می‌گویند که چون هدف، از بین رفتن نجاست است، از این رو می‌توان نجاست را به آب و به هر چیز دیگری که قدرت از بین بردن نجاست را داشته باشد، پاک نمود. ولی نظر به اینکه در عصر حاضر و سائل و اشیاء دیگری مانند بخار و غیره جهت پاک کردن لباس، و از بین بردن نجاست به کار می‌رود که اثر آن در از بین بردن نجاست از آب بیشتر است، می‌توان گفت که نظر احناف در این موضوع راجح‌تر به نظر می‌رسد، خصوصاً آنکه: احادیث دیگری نیز برای تأیید مذهب‌شان وجود دارد.

(۳) اساس اختلاف بین احناف و سائر علماء در این مسئله، و مسئله آشامیدن سگ از ظرف که توضیحش قبلاً گذشت، و مسائل دیگری در این زمینه این است که:

اکثر علماء از آن جمله: شوافع رحمهم الله می‌گویند که: اساس شریعت تعبد است، یعنی: وقتی که شریعت ما را به چیزی امر کرد، باید آن را به همان طریقی که شریعت امر کرده است، انجام دهیم و علل و اسباب آن را جستجو نکنیم.

۱۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ ابْنَةُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَظْهَرُ أَفَادَعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا، إِنَّمَا ذَلِكَ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكَ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَذْبَرَتْ فَاعْسِلِي عَنْكَ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي» - قَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ، حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ» [رواه البخاری: ۲۴۸].

۱۷۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: فاطمه بنت ابی حبیش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! من زنی هستم که عادت ماهانه‌ام قطع نمی‌شود، و پاک نمی‌شوم، آیا نماز را ترک نمایم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه خیر! این تراوش رگ‌ها است، و عادت ماهانه نیست، وقتی که عادت ماهانه‌ات آمد، نماز را ترک کن، و بعد از آن، خون را از خود شسته و نماز را اداء کن».

و فرمودند: «بعد از آن برای هر نمازی وضوء بساز، تا آنکه دوباره وقت عادت ماهانگی‌ات فرا برسد»^(۱).

ولی علمای احناف رحمهم الله می‌گویند که: اساس شریعت تعقل است، یعنی شریعت بر مصلحت و معقولیت استوار است، بنابراین مسائلی که علت آن و حکمت آن را می‌توان به عقل و فهم خود درک کرد، آنچه که مهم است تحقق علت و سبب است، نه لفظ نص.

مثلاً: در همین مسئله موجوده، شوافع رحمهم الله می‌گویند: چون شریعت ما را به این امر کرده است که نجاست را به آب بشوییم، در شستن نجاست نباید از چیز دیگری استفاده نمود، ولی احناف رحمهم الله می‌گویند: چون اساس شریعت مصلحت و معقولیت است، لذا عقل ما می‌تواند حکم کند مقصد نبی کریم صلی الله علیه و آله از شستن خون به آب، از بین بردن نجاست است، نه خصوص استعمال آب، پس به هر طریقی که این هدف برآورده گردد، به نص حدیث نبوی شریف عمل شده است، لذا همانطوری که خون را می‌توان به آب شست، می‌توان به هر وسیله دیگری نیز آن را شست، و جامه را پاک کرد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) زنی که در غیر عادت ماهانگی خود خون می‌بیند، باید برای هر نمازی وضوء بسازد و نماز خود را اداء نماید، و اگر خونریزی‌اش به طور مستمر ادامه می‌یابد، باید ایامی را که پیش از این فرض، به عادت ماهانگی گرفتار بوده است، نماز را ترک نماید، و بعد از گذشت آن ایام برای هروقت نمازی وضوء بسازد، و نماز خود را به طور عادی اداء نماید، مثلاً: اگر عادت ماهانگی زنی هفت روز بوده باشد، و اکنون پانزده روز و یا کمتر و یا بیشتر از آن را خون می‌بیند، باید در همان

۵۰- باب: غَسْلُ الْمَنِيِّ وَفَرَكِهِ

باب [۵۰]: شستن (منی) و خراشیدن آن

۱۷۲- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أَعْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَإِنَّ بُقْعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ» [رواه البخاری: ۲۴۹].

۱۷۲- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: اثر جنایت را [یعنی: منی را] از لباس‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شستم، و ایشان برای نماز خواندن از خانه بیرون می‌شدند، و اثر آب هنوز در لباس‌های‌شان آشکارا بود.^(۱)

هفت روز نماز را ترک کند، و بعد از هفت روز، تا بار دیگری که وقت عادت ماهانگی‌اش می‌شود، در وقت هر نمازی وضوء بسازد، و نماز خود را اداء نماید.

(۲) علماء احناف رحمهم الله از این حدیث نبوی شریف اینطور استنباط نموده‌اند که: اگر خون از جای دیگر بدن غیر از سبیلین [که قبل و دبر باشد] خارج شد، سبب نقض وضوء می‌گردد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در علت وضوء ساختن برای آن زن فرمودند که: استحاضه‌اش به سبب (تراوش رگ است)، و چون خون در تمام بدن در داخل رگ‌ها می‌باشد، لذا هر وقت که خون از رگ خارج شد، وضوء نقض می‌گردد، و فرقی نمی‌کند که این بیرون شدن خود از سبیلین باشد و یا از غیر سبیلین.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با لباس تر از خانه بیرون شده و به نماز می‌رفتند، سببش آن بود که ایشان در اکثر اوقات تنها یک دست لباس داشتند، و اگر فرصتی برای خشک شدن لباس‌های‌شان میسر نمی‌گردید، مجبور بودند با همان لباس تر، از خانه برآمده و به طرف مسجد، و یا به جای دیگری که ضرورت داشتند بروند.

(۲) این حدیث قوی‌ترین دلیل برای حناف است که منی را نجس می‌دانند، و با این‌هم کسانی که منی را نجس نمی‌دانند می‌گویند که: سبب شستن منی آن است، که از مجری بول می‌گذرد، ورنه منی به ذات خود نجس نیست، ولی چون منی همیشه از مجری بول می‌گذرد، لذا همیشه نجس می‌شود، و در نتیجه می‌توان گفت: منی همیشه نجس است، ولو آنکه در اصل خود نجس نباشد، والله تعالی أعلم.

(۳) بیرون شدن از خانه با جامعه تری که منی را از آن شسته است، جواز دارد.

(۴) کسی که مورد اقتداء می‌باشد، جواز دارد که از حالات خصوصی وی جهت اقتداء کردن به وی در آن حالات، برای مردم قصه کرد، ولو آنکه بین چنین حالاتی در اصل سبب شرم و حیاء باشد.

۵۱- باب: أَبْوَالِ الْإِبِلِ وَالْدَّوَابِّ وَالْغَنَمِ وَمَرَابِضِهَا

باب [۵۱]: حکم بول شتر، گوسفند، و چارپایان دیگر

۱۷۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ نَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةٍ، فَاجْتَوَوْا الْمَدِينَةَ «فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَالْبَانِهَا» فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاسْتَأْفَوْا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْحَبْرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، «فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ، يَسْتَسْقُونَ فَلَا يُسْقَوْنَ» [رواه البخاری: ۲۳۳].

۱۷۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: مردمی از قبیله (عکل) یا (عرینه) [به مدینه منوره] آمدند، آب و هوای مدینه برای آن‌ها سازگار نیامد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را امر کردند، تا به چراگاه شترها بروند، و از بول و شیر آن‌ها بیاشامند. آن‌ها در آنجا رفتند، و چون صحت یافتند، ساربان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، و حیواناتی را که آنجا بود، رانده و با خود بردند، این خبر در ابتدای همان روز [به مدینه منوره] رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تعقیب آن‌ها فرستادند.

هنگامی که آفتاب بلند شده بود، آن‌ها را آوردند، و [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] امر کردند، و دست‌ها و پاهای آن‌ها را بریدند، و به چشم‌های آن‌ها میل کشیده شد، و به آفتاب انداخته شدند، آن‌ها طلب آب می‌کردند، و برای آن‌ها آب داده نمی‌شد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آن جنایتکاران ساربان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به این شکل کشتند که: دست و پای او را بریدند، به چشم‌ها و دهانش خار داخل کردند، و او را تا وقت مردنش به همان همان حالت گذاشتند.
(۲) امام مالک وعده دیگری از علماء با استناد به این حدیث گفته‌اند که بول شتر، و بول هر حیوان حلال گوشت دیگری حلال است، ولی جمهور علماء می‌گویند که: بول هر حیوانی چه حلال گوشت باشد، و چه حرام گوشت حرام است، و از حدیث عرینین چنین جواب می‌دهند که: امر به آشامیدن بول شتر روی ضرورت بود، چنان‌چه پوشیدن ابریشم، برای مردها، و خوردن گوشت خوک جهت سد رمق روی ضرورت حلال است.

(۲) معالجه از مریضی جواز دارد.

(۳) حرابت همانطوری که در آبادانی تحقق می‌یابد، در صحرا نیز تحقق می‌یابد.

(۴) مرتدی که به حرابت دست بزند، کشتن آن بدون طلب توبه از وی روا است.

۱۷۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي، قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ، فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ» [رواه البخاری: ۲۳۴].

۱۷۴- و از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - پیش از آنکه مسجد بنا شود - در خوابگاه گوسفندان، نماز می خواندند^(۱).

۵۲- باب: مَا يَقَعُ مِنَ النَّجَاسَاتِ فِي السَّمَنِ وَالْمَاءِ

باب [۵۲]: افتادن نجاست در روغن و یا آب

۱۷۵- عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سُئِلَ عَنْ فَارَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «الْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ، وَكُلُوا سَمْنَكُمْ» [رواه البخاری: ۲۳۵].

۱۷۵- از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از [حکم] موشی که در روغن [بسته مانند: روغن زرد] می افتد، پرسان نمود. فرمودند: «موش، و روغن اطراف موش را گرفته و دور بیندازید، و روغن خود را بخورید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بعضی از علماء از این حدیث اینطور استنباط کرده اند که بول و پشکل گوسفند و شتر پاک است، زیرا کسی که در چنین جایی نماز می خواند، حتما چیزی از بول و پشکل این حیوانات به وی تماس می کند، و اگر این چیزها پاک نمی بود، در آنجا نماز نمی خواندند، ولی کسانی که بول و پشکل شتر و گوسفند را پاک نمی دانند می گویند که شاید آن ها در آنجا بر روی چیزی مثلا: حصیر و یا فرشی نماز می خواندند.

و نظر راقم این است که گرچه این احتمال وجیه است، ولی احتمال دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که در جای که نماز می خواندند، شاید در سابق خوابگاه گوسفندان بوده باشد، ولی بعد از اینکه آن مکان را برای نماز خواندن تعیین نمودند، آن را پاک نموده، و آنچه را که منافی نماز بوده است، از آنجا دور کرده باشند، و اینکه هنوز به نام خوابگاه گوسفند از آنجا یاد شده است، به اساس حالت اولی آن بوده است، نه به اساس فعلی آن، واللہ تعالی اعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۷۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كُلُّ كَلِمٍ يُكَلِّمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ، تَفْجَرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ» [رواه البخاری: ۲۳۷].

۱۷۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر زخمی را که شخص مسلمان در راه خدا برمی دارد، [در قیامت] به همان شکل خود در وقت زخم برداشتن است، آن زخم خونی می فشاند که رنگ آن رنگ خون، و بوی آن بوی مشک است»^(۱).

(۱) با قیاس به روغن، هر چیزی دیگری که بسته و سخت باشد، مانند: شیرۀ سخت، شیراز سخت، و امثال اینها، حکمش حکم روغن بسته و سخت است، که فقط همانجایی که به موش تماس داشته است، دور انداخته می شود، و ما بقی آن پاک است.

(۲) اگر چیزی که موش و یا هر نجس دیگری در آن می افتد، مانند: شیر و دوغ و امثال اینها مایع باشد، همه آن چیز نجس می گردد.

(۳) این نجاست در نزد بعضی از علماء و از آن جمله احناف تنها مانع خوردن آن چیز می گردد، و استفاده کردن از آن چیز در غیر خوردن جواز دارد، مثلاً: روغن مایعی مانند روغن کنجد که در آن موش افتاده است، گرچه خوردن آن روا نیست، ولی استفاده کردن از آن در چراغ، و در هرکار دیگری مانعی ندارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکمت از اینکه شهید در قیامت با خون خود حاضر می شود آن است که آن خون به شهادت صاحب خود، و به جنایت ظالمی که آن شخص را به شهادت رسانده است، شهادت بدهد، و حکمت از اینکه شهید بوی مشک می دهد این است که بیانگر فضیلت شهید در نزد مردمان در روز قیامت باشد.

(۲) شهید نه غسل داده می شود و نه خونسشسته می شود، تا این چیز سبب افتخار و شفاعتش در روز قیامت باشد، و از این جهت بوی مشک است که به مشام اهل موقف رسیده و فضیلت شهید و شهادت را دریابند.

۵۳- باب: البَوْلُ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ

باب [۵۳]: بول کردن در آب ایستاده

۱۷۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ» [رواه البخاری: ۲۳۸].
۱۷۷- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی از شما در آب ایستاد ای که جریان ندارد، بول نکند، که سپس در آن غسل نماید»^(۱).

۵۴- باب: إِذَا أُلْقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْمُصَلِّي قَذَرٌ وَجِيفَةٌ لَمْ تَفْسُدْ عَلَيْهِ صَلَاتُهُ

باب [۵۴]: اگر بر بالای نمازگذار نجاستی انداخته شود نمازش فاسد نمی شود

۱۷۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابُ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورٍ بَنِي فَلَانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَأَتَبَعَتْ أَشَقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أُغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حکم خاص به بول و غسل کردن نیست، بلکه وضوء ساختن را نیز شامل می شود، به این معنی که اگر شخصی می خواست از آب ایستاده وضوء نماید، نباید در آن آب بول نموده، و سپس از آن وضوء بسازد.

(۲) بول و غائط کردن، و انداختن نجاست در آبی که مردم از آن استفاده می کنند، روا نیست، ولو آنکه خود شخص قصد وضوء ساختن و یا غسل کردن از آن آب را نداشته باشد.

(۳) این حکم، یعنی غسل نکردن و وضوء نساختن از آبی که در آن بول می کند، طوری که حدیث بر آن تنصیب دارد، خاص به آب ایستاده است، بنابراین اگر کسی در آب روان بول کرد - گرچه این کارش روا نیست - ولی غسل کردن و وضوء ساختن از جایی که اثر بول در آن نرسیده است، و یا اثر بول از آنجا دور و محو شده است، جائز است.

يَرُونَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ، ثُمَّ سَمِيَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلْفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ» - وَعَدَّ السَّابِعَ فَتَسِيَهُ الرَّاوي. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَرَغِي، فِي الْقَلْبِ قَلْبِ بَذْرٍ [رواه البخارى: ٢٤٠].

۱۷۸- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار کعبه نماز می خواندند، ابوجهل و یارانش آنجا نشسته بودند، در این وقت با خود گفتند: کدام یک از شما می رود و (بچه دان) شتر فلان مردم را آورده، و هنگامی که محمد به سجده رفت، بر بالای کمرش می گذارد؟

بدترین و شریرترین آن ها [که عقبه بن ابی معیط باشد] رفت و بچه دان شتر را آورد، و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سجده رفتند، آن را بین شانه های شان گذاشت، [ابن مسعود می گوید]: من این ماجرا را می دیدم و کاری کرده نمی توانستم، و اگر پشتیبانی می داشتم، [از این کار جلوگیری می کردم].

و گفت: آن ها بنای خنده را گذاشتند، و هر کدام [روی استهزاء] این عمل را به دیگری نسبت می داد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همانطور در حالت سجده بودند، و سر خود را بالا نمی کردند، تا اینکه فاطمه رضی الله عنها آمد^(۱)، و [پرده بچه دان شتر] را از روی شانه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انداخت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سر خود را از سجده بالا نموده و گفتند: «خدایا! به حساب کفار قریش برس»، و این گفته خود را سه بار تکرار نمودند.

[ابوجهل و یارانش] از این نفرین ترسیده و به خود آمدند، زیرا می دانستند که دعا در این شهر [یعنی: شهر مکه] اجابت می گردد.

بعد از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را ناموار نفرین نمودند: «خدایا! هلاک ابوجهل، هلاک عتبه بن ربیع، و شیبه بن ربیع، و ولید بن عتبه، و امیه بن خلف، و عقبه بن ابی معیط، بر تو است» هفتمین را هم نام بردند، ولی راوی آن را فراموش کرده است.

۱- وی فاطمه دختر پیامبر، و همسر فاتح خیبر علی بن ابی طالب و مادر حسن و حسین است، بنا به شهادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وی سردار همه زنان دنیا است، مناقب و فضائلش بسیار است، شش ماه بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز سه شنبه سوم ماه رمضان رحلت نمود، رضی اللع تعالی عنها وأرضاها.

عبدالله بن مسعود^(۱) می‌گوید: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، [بلاکیف] همین اشخاصی را که پیامبر خدا ﷺ نام بردند، دیدم که در گودال بدر سرنگون شده‌اند^(۱).

۵۵- باب: البُصاقِ وَالْمَخَاطِ وَنَحْوِهِ فِي الثَّوْبِ

باب [۵۵]: حکم آب دهان و آب بینی بر روی لباس

۱۷۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «بَرَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ثَوْبِهِ» [رواه البخاری: ۲۴۱].

۱۷۹- از انس^(۲) روایت است که گفت: [یکباری] پیامبر خدا ﷺ آب دهان خود را بر روی لباس خود انداختند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نفرین کردن ظالم جواز دارد.

(۲) مراد از سرنگون شدن کسانی که پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را نفرین کردند، سرنگون شدن اکثر آن‌ها است، نه همه آن‌ها، زیرا بعضی از آن‌ها مانند: عقبه بن ابی معیط، و امیه بن خلف در جاهای دیگری به هلاکت رسیدند.

(۳) هلاکت و کشته شدن این اشخاص در غزوۀ بدر بود، و در ابن غزوه ابوجهل را معاذ بن عمرو، و معاذ بن جموح به قتل رساندند، و ابن مسعود سرش را از تنش جدا کرد و نزد پیامبر خدا ﷺ برد، بن ربیعۀ را حمزه و یا علی، شیبۀ را حمزه بن عبدالمطلب، ولید بن عتبۀ را عبیدۀ بن حارث، و امیه بن خلف را عقبه که شخصی از انصار است، به قتل رساندند.

(۴) در نزد بعضی از علماء: داخل شدن به نماز با نجاست روا نیست، ولی نجاستی که بر نمازگذار در حالت نماز خواندنش بدون اراده‌اش می‌افتد باکی ندارد، ولی دیگران می‌گویند: نجاست در هر وقتی که عارض شود، سبب باطل شدن نماز می‌گردد، و از اینکه پیامبر خدا ﷺ با وجود نجاستی که بر روی شانه‌های‌شان گذاشته شده بود، به نماز خود ادامه دادند، علماء جواب‌های زیادی ارائه کرده‌اند، از آن جمله اینکه پیامبر خدا ﷺ از اینکه در بین شانه‌های‌شان چیز نجسی گذاشته شده است، خبر نداشتند، گرچه این تاویل و تاویلات بسیار دیگری که در این حدیث کرده‌اند، خالی از اشکال و تکلف نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۵۶- باب: غَسْلُ الْمَرْأَةِ الدَّمِ عَنْ وَجْهِهِ أَبَيْهَا

باب [۵۶]: زنی که خون را از روی پدرش شست

۱۸۰- عَنْ سَهْلَ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّاسَ، بِأَيِّ شَيْءٍ دُورِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمَ بِهِ مِنِّي، «كَانَ عَلَيَّ يَجِيءُ بِرُسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تُغَسِّلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، وَأَخَذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحَثِي بِهِ جُرْحُهُ» [رواه البخاری: ۲۴۳].

۱۸۰- روایت است که مردم از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه ^(۱) پرسیدند: جراحت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در غزوه احد] به چه چیز مداوا شد؟

گفت: کسی که این واقعه را از من بهتر خبر داشته باشد، باقی نمانده است، علی رضی الله عنه در سپر خود آب می آورد، و فاطمه رضی الله عنها خون را از روی آن حضرت صلی الله علیه و آله می شست، و بوریایی را گرفته و سوزاندند، و جراحت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از آن پُر کردند ^(۲).

(۱) در روایات دیگری آمده است، که این عمل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وقت نماز خواندن بود، و در این حالت اگر آب دهان خود را به این طرف و آن طرف می انداختند، سبب آن می شد که روی شان از قبله منحرف گردد، و اگر به پیش روی خود تف می کردند، بازهم کار شایسته نبود، لذا آب دهان خود را با لباس خود پاک کردند.

(۲) آب دهان پاک است، جامه را نجس نمی کند، و اگر در آب می افتد، سبب نجاست آن نمی شود.

۱- وی سهل بن سعد بن مالک ساعدی است، نامش (حزن) بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را سهل نامیدند، در وقت وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پانزده ساله بود، بسیار عمر کرد، تا آنکه زمان حجاج را دریافت، حجاج از وی پرسید: چرا امیرالمؤمنین عثمان بن عفان را نصرت ندادی، گفت: نصرت دادم، گفت: دروغ می گوئی، و همان بود که امر کرد تا گردنش را مهر کنند، وی در سال هشتاد و هشت هجری به عمر نود و شش سالگی وفات یافت، اُسْدُ الْغَابَةِ (۳۶۶/۲-۳۶۷).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) برای زن روا است که دستش به بدن کسانی که با وی محرم هستند، تماس نماید.

(۲) تداوی کردن به سوخته بوریا روا است، و سبب بند شدن خونریزی می شود.

(۳) انبیاء الله علیهم السلام مانند دیگر افراد بشر به درد و غم گرفتار می شوند، تا اینکه این چیز از یک طرف سبب بدست آوردن مزد، و رفع درجاتشان عندالله گردد، و از طرف دیگر ثابت شود که آن ها هم بشر هستند، و مصایبی که بر دیگر افراد بشر واقع می شود، بر آن ها نیز واقع می گردد، و

۵۷- باب: السَّوَاكُ

باب [۵۷]: مسواک

۱۸۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَجَدْتُهُ «يَسْتَنْ بِسَوَاكٍ بِيَدِهِ يَقُولُ أُعْ أُعْ، وَالسَّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّهُ يَتَهَوَّعُ» [رواه البخاری: ۴۴۶].

۱۸۱- از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدم با مسواکی که در دست دارند، مسواک می‌زنند، و در حالی که مسواک به دهان ایشان بود، به شکلی که بخواهند استفراغ نمایند (أُعْ، أُعْ) می‌کردند^(۱).

۱۸۲- عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ، يَشُوصُ فَاهُ بِالسَّوَاكِ» [رواه البخاری: ۴۴۵].

۱۸۲- از حذیفه (رضی الله عنه) روایت است که گفت: چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شب [برای نماز خواندن] برمی‌خاستند، دهان خود را مسواک می‌زدند^(۲).

به این طریق از غلو کردن نسبت به آن‌ها - مانند آنکه مسیحیان نسبت به عیسی (علیه السلام) غلو نمودند - خودداری شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسواک زدن سنت است، و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند که «اگر سبب مشقت بر امت خود نمی‌شدم، آن‌ها را امر می‌کردم که در وقت هر نمازی مسواک بزنند».

(۲) مسواک زدن زبان باید به درازی مسواک [یعنی: عمودی]، و مسواک زدن دندان‌ها به عرض آن [یعنی: افقی] باشد.

(۳) چون غرض از استعمال مسواک تنظیف دندان‌ها است، بنابراین می‌توان در این کار، از برس و کریم دندان استفاده نمود، گرچه برای مسواک خواصی است که شاید در برس و کریم دندان یافت نشود.

۲- از این حدیث دانسته می‌شود که مسواک زدن دهان برای کسی که به نماز تهجد برمی‌خیزد سنت است، و شاید حکمتش آن باشد که چون آب دهان نسبت به اینکه ساعات زیادی در دهان می‌ماند، بدبوی می‌شود، از این سبب بهتر است که شخص هنگام مناجات با پروردگارش دندان‌های خود را تنظیف نموده و دهان خود را پاک بشوید.

۵۸- باب: دَفْعُ السَّوَاكِ إِلَى الْأَكْبَرِ

باب [۵۸]: دادن مسواک برای شخص بزرگتر

۱۸۳- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوِّكُ بِسَوَاكِ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، فَنَاولْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا» [رواه البخاری: ۲۴۶].

۱۸۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«در خواب دیدم که به مسواکی دهان خود را مسواک می‌زنم، دو نفر نزد من آمدند که یکی از دیگری بزرگتر بود، مسواک را برای خورده‌سال‌تر آن‌ها دادم، برایم گفته شد [گوینده جبرئیل علیه السلام بود] که برای آنکه بزرگسال‌تر است بده، من هم آن را برای شخص بزرگسال‌تر دادم»^(۱).

۵۹- باب: فَضْلُ مَنْ بَاتَ عَلَى الْوُضُوءِ

باب [۵۹]: فضیلت خواب شدن با وضوء

۱۸۴- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ، فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ، فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ». قَالَ: فَردَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لَا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ» [رواه البخاری: ۲۴۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث نبوی شریف دانسته می‌شود که احترام شخص بزرگتر باید در نظر گرفته شود، ولی اگر مردمی در جایی به طور مرتب نشسته و یا ایستاده بودند، طوری که در احادیث بسیار دیگری آمده است، در دادن چیزی برای آن‌ها، و در هر احترام دیگری، باید از شخص طرف راست شروع نمود.

۱۸۴- از براء بن عازب رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هنگامی که به بستر خوابت می‌روی، مانند وضوی نماز، وضوء بساز، بعد از آن به پهلوی راست خوابیده و بگو:

«اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

اگر در این شب خود بمیری، بر فطرت [که دین اسلام باشد] مرده باشی، و این دعا را آخرین کلام خود بگردان»، [یعنی: بعد از این دعا، سخن مزین و خواب شو].

براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: من این دعا را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکرار نمودم، و چون به این جمله رسیدم که: «اللَّهُمَّ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ»، گفتم: «وَرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

فرمودند: «نه! باید بگویی که: «وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»»^(۲).

۱- وی براء بن عازب بن حارث انصاری است، نسبت به کمی سن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اجازه اشتراک در غزوه بدر را ندادند، در چهارده غزوه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، و شهر (ری) را وی فتح کرده است، در جنگ جمل و صفین در صف علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار داشت، در کوفه سکنی‌گزین گردید، و در همانجا وفات نمود، أسد الغابه (۱/۱۷۱-۱۷۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی دعای نبوی شریف این است که: الهی! خودم را به تو سپردم، و کار و بارم را به تو سپردم، و تو را پشت و پناه خود قرار دادم، و این به جهت آرزوی ثواب تو و ترس از عذاب تو است، هیچ پناهگاهی جز پناه تو، و هیچ جای نجاتی جز نجات تو وجود ندارد، الهی! به کتابی که نازل کرده‌ای، و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان آوردم.

(۲) از این سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اجازه ندادند که عوض «وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، «وَرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، بگوید که الفاظ (دعا) توقیفی است، و مجالی برای تغییر دادن آن‌ها نیست، و دیگر آنکه لفظ (إرسال) که «أَرْسَلْتَ» باشد، در عبارت دعا ذکر گردیده بود، و اگر به جای «نَبِيِّكَ»، «رَسُولِكَ» گفته می‌شد، تکرار لازم می‌آمد، و تکرار در کلام، از اسلوب فصاحت و بلاغت نیست، و البته کلام نبی کریم صلی الله علیه و آله در اعلی‌ترین درجه بلاغت و فصاحت قرار دارد.

۵- کتابُ الغُسل

۵- کتاب غُسل

۱- باب: الوُضوءُ قَبْلَ الغُسلِ

باب [۱]: وضوء کردن پیش از غسل

۱۸۵- عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ عَنْهَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَعَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ، فَيَخْلَلُ بِهَا أَصُولَ شَعْرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ غُرْفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ» [رواه البخاری: ۲۴۸].

۱۸۵- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون از جنابت غسل می کردند، اول دست های خود را می شستند، بعد از آن مانندی که برای نماز وضوء بسازند، وضوء می ساختند، بعد از آن، انگشتان خود را در آب غوطه داده، و بیخ موهای خود را خلال می کردند، بعد از آن با دست، سه بار بر سر خود آب می ریختند، و سپس آب را بر همه بدن خود می ریختند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وضوء ساختن پیش از غسل کردن سنت است.

(۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که باید در وضوی غسل، پاها نیز شسته شود، ولی چنانچه که در حدیث بعدی می آید، نبی کریم صلی الله علیه و آله در وقت وضوی غسل، پاهای خود را نمی شستند، از این جهت علماء در این موضوع نظرهای مختلفی ابراز داشته اند، امام شافعی رحمه الله می گوید: باید پاهای خود را بشوید، امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله می گویند: اگر در جای غسل می کرد، که آب جمع می شد، نباید پاهای خود را بشوید، و اگر آب جمع نمی شد، شستن پا لازم است.

(۳) خلال کردن موی سر و ریش در نزد احناف در غسل واجب، و در وضوء سنت است، ولی در نزد دیگران در غسل و وضوء سنت است.

(۴) دست کشیدن بدن در غسل در نزد احناف سنت، و در نزد دیگران واجب است.

۱۸۶- عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: «تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، غَيَّرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الْأَذَى، ثُمَّ أَقَاصَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ» [رواه البخاری: ۲۴۹].

۱۸۶- از ميمونه رضی الله عنها همسر پيامبر خدا صلی الله علیه و آله روايت است كه گفت: پيامبر خدا صلی الله علیه و آله مانند وضوی نماز خود، وضوء ساختند، ولی پاهای خود را نشستند، و عورت و جاهای را كه نجاست [منی] رسیده بود، شستند، بعد از آن بر بدن خود آب ریختند، و سپس پاهای خود را [از جای غسل] دور کرده و شستند، این غسل شان از جنابت بود^(۱).

۲- باب: غُسْلُ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ

باب [۲]: غسل نمودن مرد با همسرش

۱۸۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرْقُ» [رواه البخاری: ۲۵۰].

۱۸۷- از عائشه رضی الله عنها روايت است كه گفت: من و پيامبر خدا صلی الله علیه و آله از ظرف واحدی [يعنی]: از قدحی، كه به نام (فَرْق) ياد می شد، باهم غسل می كردیم^(۲).

(۵) بعد از شستن دست ها، اگر دست و یا انگشتان شخصی كه غسل می كند در آب داخل گردید، باکی ندارد.

۱- از احكام و مسائل متعلق به این حدیث آنكه:

- (۱) در نزد احناف مضمضه و استنشاق در غسل واجب است، و دیگران آن را مستحب می دانند.
- (۲) لمس كردن عورت در نزد احناف سبب نقص وضوء نمی گردد، گرچه بعضی از علماء نظر به احادیث دیگری آن را ناقض وضوء می دانند.
- (۳) اگر منی و یا مذي کسی به جایی از بدنش تماس کرده بود، پیش از غسل كردن، باید آن را بشوید.

۲- از احكام و مسائل متعلق به این حدیث آنكه:

- (۱) فَرْق بر وزن عرق، پیمانه ای است كه شانزده رطل است، و چون هر رطل، (۴۵۵) گرام می باشد، بنابراین (فَرْق) مساوی هفت لتر و ربع است.
- (۲) برای زن و شوهر جائز است كه باهم در يكجا و از يك ظرف، غسل نمایند.
- (۳) برای مرد و زن روا است كه از يك ظرف غسل نموده و یا وضوء بسازند.

۳- باب: الغُسلُ بالصَّاعِ وَنَحْوِهِ

باب [۳]: غسل نمودن به آبی که به گنجایش صاع و امثال آن باشد

۱۸۸- وعنہا رضي الله عنها أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ غُسلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوٍ مِنْ صَاعٍ، فَأَغْتَسَلَتْ، وَأَقَاصَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ» [رواه البخاری: ۲۵۱].

۱۸۸- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که کسی از وی از کیفیت غسل پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسید.

عائشه رضی اللہ عنہا ظرفی را که تقریباً یک صاع بود طلبید، و غسل کرد و بر سر خود ریخت، و در این وقت بین او و بین شخص سؤال کننده حجاب بود^(۱).

(۴) برای زن و مرد روا است که از آب باقی مانده غسل و وضوی یکدیگر، غسل نموده و یا وضوء بسازند.

(۵) اما عینی رحمہ اللہ به نقل از امام درآوردی می گوید: برای زن و شوهر روا است که عورت یکدیگر را ببینند، و دلیل شان این است که ابن حبان از طریق سلیمان بن موسی روایت می کند که کسی از وی پرسید: آیا روا است که مرد به فرج زن خود نظر کند؟ سلیمان گفت که من از این مسأله از عطاء پرسدم، عطاء گفت که من از این مسأله از عائشه رضی اللہ عنہا پرسیدم، و او در جوابم همین حدیث را ذکر نمود.

ولی نظرم آن است که نظر به حدیثی که عائشه رضی اللہ عنہا می گوید: نه من عورت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم، و نه ایشان عورت مرا، شاید آن ها که باهم غسل می کردند، عورت خود را به ازار و یا لنگی پوشیده بوده باشند، و حتی به فرض آنکه عورت خود را نپوشانده باشند، از کجا معلوم که به عورت یکدیگر نظر می کردند؟ واللہ تعالی اعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که از کیفیت غسل پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسان کرد، طوری که در صحیح مسلم و در این وقت خواهرزاده عائشه که ابوسلمه عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف باشد، نیز همراه عبدالله بن یزید بود.

(۲) در هنگام غسل کردن عائشه رضی اللہ عنہا، خواهرزاده و برادر رضاعی اش قسمت بلند بدن او را مانند: سر و گردن می دیدند، قاضی عیاض رحمہ اللہ می گوید: ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که آن ها سر و قسمت بالائی بدن او را که دیدن آن برای محرم روا است می دیدند، زیرا اگر این قسمت ها را نمی دیدند، از طلب کردن آب، و غسل کردن به حضور آن ها فائده نبود.

۱۸۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلًا عَنِ الْغُسْلِ، فَقَالَ: «يَكْفِيكَ صَاعٌ»، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: «كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعْرًا، وَخَيْرٌ مِنْكَ» ثُمَّ أَمَّنَا فِي تَوْبٍ [رواه البخاری: ۲۵۲].

۱۸۹- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی از [مقدار آب] غسل پرسید، در جواب گفت: یک صاع برای کفایت می‌کند.^(۱)

شخص دیگری گفت: برای من [این مقدار آب] کفایت نمی‌کند.
جابر گفت: برای کسی که موهایش از موهایت بیشتر، و خودش از تو بهتر بود، کفایت می‌کرد، [مقصودش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود]، بعد از آن جابر در حالی که یک جامعه به تن داشت، برای آن‌ها امامت داد.^(۲)

۴- باب: مَنْ أَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثًا

باب [۴]: کسی که سه بار بر سرش آب ریخت

۱۹۰- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَمَّا أَنَا فَأُفِضُ عَلَى رَأْسِي ثَلَاثًا، وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِتْمَتَيْهِمَا» [رواه البخاری: ۲۵۴].

۳- عائشه رضی الله عنها از این جهت چنین غسل نمود، تا کیفیت عملی غسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها بنمایاند، و البته تعلیم عملی از تعلیم قولی مؤثر تر و به فهم نزدیک‌تر است.

۴- در غسل کردن، عدد و تکرار در ریختن آب شرط نیست، آنچه که شرط است، رساندن آب به تمام بدن است.

۱- صاع مساوی چهار (مد) است، و هر مد مساوی (۹۱۰) گرام است، بنابراین یک صاع مساوی (سه) کیلو و ششصد و چهل گرام می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) متابعت از اسلوب نبی کریم صلی الله علیه و آله در همه شئون چه در عبادات باشد و چه در معاملات سنت است.

۲) مستحب است که در غسل کردن به مقدار یک صاع اکتفاء شود، و اسراف کردن در استعمال آب مکروه است.

۳) رد کردن سخن کسی که از اتباع سنت نبوی اباء می‌ورزد، به شکل مناسب مستحب است.

۴) نماز خواندن با یک جامه جواز دارد.

۱۹۰- از جابر بن مطعم رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ولی من بر سرخود، [در وقت غسل کردن] سه بار آب می‌ریزم»، و به هردو دست خود اشاره به [کیفیت] ریختن آب کردند^(۱).

۵- باب: مَنْ بَدَأَ بِالْحِلَابِ أَوْ الطَّيِّبِ عِنْدَ الْغُسْلِ

باب [۵]: کسی که پیش از غسل نمودن، ظرف آب و خوشبویی را آماده می‌کرد

۱۹۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِثِيءٍ نَحْوِ الْحِلَابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ الْأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسْطِ رَأْسِهِ [رواه البخاری: ۲۵۸].

۱۹۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنابت غسل می‌کردند، ظرفی که به اندازه (حلاب) بود می‌طلبیدند، و با هردو دست خود، اول به طرف راست، و بعد از آن به طرف چپ، و سپس با دو دست بر سرخود آب می‌ریختند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «ولی من بر سرخود سه بار آب می‌ریزم» طوری که در صحیح مسلم آمده است، به این سبب بود که صحابه در بین خود در کیفیت غسل اختلاف نمودند، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «ولی من بر سرخود سه بار آب می‌ریزم»، و امام اینکه دیگران چگونه غسل می‌کردند، نمی‌دانم.

(۲) سه بار ریختن آب بر بدن در غسل کردن سنت است، ولی شستن بدن برای یکبار به اجماع علماء فرض است.

(۳) احناف مضمضه و استنشاق را در غسل فرض، و دیگران سنت می‌دانند.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (حِلَاب): بر وزن کتاب، ظرفی است که در آن گاو و یا گوسفند را می‌دوشند، و در هرات آن را (گاو دوشه) می‌گویند، امام بیهقی رحمته الله می‌گوید: حلاب ظرف کوزه ماندنی است که هشت رطل آب می‌گیرد، و هشت رطل به اوزان رایج فعلی، مساوی (۳/۶۴۰) لتر است.

(۲) در غسل کردن باید اول به شانه راست، بعد از آن به شانه چپ، و بالاخره بر سر خود آب ریخت.

(۳) سه بار ریختن آب بر بدن سنت است، و یکبار شستن آن فرض است.

۶- باب: إِذَا جَامَعَ ثُمَّ عَادَ

باب [۶]: تکرار جماع

۱۹۲- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْصَحُ طَيْبًا» [رواه البخاری: ۲۶۷].

۱۹۲- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را عطر می‌زد، و ایشان با همسران خود همبستر می‌شدند، و صبح در حالی که احرام داشتند، از ایشان بوی عطر به مشام می‌رسید^(۱).

۱۹۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ، مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ» وَفِي رَوَايَةٍ: تَسْعُ نِسْوَةً. قِيلَ لِأَنَسٍ أَوْ كَانَ يُطِيقُ ذَلِكَ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ «أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلَاثِينَ» [رواه البخاری: ۲۶۸].

۱۹۳ از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قسمتی از روز، و یا قسمتی از شب، با همه همسران خود همبستر می‌دشند، و آن‌ها (یازده)، و در روایتی (نه) زن بودند.

کسی از انس رضی الله عنه پرسید: آیا این اندازه قدرت داشتند؟ گفت: ما با یکدیگر خود اینطور صحبت می‌کردیم که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توانائی (سی) مرد داده شده است^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) استعمال خوشبوئی پیش احرام بستن سنت است.

(۲) تکرار جماع برای کسی که قدرت آن را دارد، روا است.

(۳) متصل بعد از جماع غسل کردن لازم نیست، بلکه وجوب آن در وقت اراده نماز خواندن است.

(۴) غسل کردن در بین دو جماع، لازم نیست.

(۵) از اینکه بعد از غسل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوی عطر به مشام می‌رسید، علماء اینطور استنباط کرده‌اند که: مالیدن بدن در غسل لازم نیست، زیرا اگر ایشان بدن خود را می‌مالیدند، غالباً آنکه اثر عطر از ایشان محو می‌شد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در مورد همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام ابن حجر رحمته الله می‌گوید: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به

مدینه منوره آمدند، تنها یک همسر داشتند که سوده رضی الله عنها باشد، بعد از آن با عائشه رضی الله عنها عروسی

کردند، و بعد از آن در سال سوم و چهارم هجری با ام سلمه، و حفصه، و زینب بنت خزیمه، و بعد از آن در سال پنجم با زینب بنت جحش، و در سال ششم با جویریة، و در سال هفتم با صفیه و ام حبیبه و میمونه رضی الله عنهن جمیعا ازدواج نمودند.

۲) امام ابن قیم رحمته الله در مورد ازدواج مطهرات به تفصیل بیشتری صحبت کرده و می گوید: ازدواج مطهرات عبارت بودند از:

أ- خدیجه رضی الله عنها که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وی پیش از نبوت ازدواج نمودند، سن وی چهل سال بود، و تا وقتی که زنده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسر دیگری نگرفتند، تمام اولاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با استثنای ابراهیم از وی بود، و این یگانه زنی است که خداوند متعال به واسطه جبرئیل علیه السلام برایش سلام فرستاد.

ب- بعد از خدیجه رضی الله عنها با سوده بنت زمعه رضی الله عنها ازدواج نمودند، و همین سوده بود که نوبت خود را برای عائشه رضی الله عنها داد.

ج- بعد از آن عائشه صدیقه بنت صدیق رضی الله عنها ازدواج نمودند، عائشه رضی الله عنها دارای فضائل بسیاری است، از آن جمله اینکه: براءتش از آسمان نازل گردید، و کسی که وی را قذف نماید به اجماع علماء کافر و مرتد، و خارج از دین اسلام است، و یگانه کسی است که در بسترش بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل گردید، عالم ترین، و فقیه ترین زن های امت است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز با وی با زن بکر دیگری ازدواج نکردند.

د- بعد از آن با حفصه بنت عمر بن خطاب رضی الله عنه ازدواج نمودند، و در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وی را طلاق دادند، و دوباره به وی رجوع از ازدواجش وفات نمود.

ه- بعد از وی با زینب بنت خزیمه بن حارث قیسیه ازدواج نمودند، و بعد از دو ماه از ازدواجش وفات نمود.

و- بعد از آن با ام سلمه بنت ابی أمیه قرشیه مخزومیه ازدواج نمودند، و ام سلمه رضی الله عنها آخرین همسرشان بود که وفات نمود.

ز- بعد از آن با زینب جحش رضی الله عنها ازدواج نمودند، و درباره همین زینب رضی الله عنها بود که این قول خداوند متعال نازل گردید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا﴾ [الأحزاب: ۳۷]، و به همین سبب بر دیگر ازواج مطهرات افتخار نموده و می گفت که: شما را اقوام شما به ازدواج دادند، و مرا خداوند از بالای هفت آسمان به ازدواج داد.

ح- بعد از آن با جویریة بنت حارث ازدواج نمودند.

ط- بعد از آن با ام حبیبه که رمله بنت ابی سفیان باشد، ازدواج نمودند، با وی وقتی که در حبشه بود ازدواج نمودند، و عوض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نجاشی برایش چهار صد دینار مهر داد.

۷- باب: مَنْ تَطَيَّبَ وَاغْتَسَلَ

باب [۷]: کسی که بعد از استعمال خوشبویی غسل نمود

۱۹۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِصِ الطَّيِّبِ، فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُحَرِّمٌ» [رواه البخاری: ۲۷۱].

۱۹۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: گویا همین حالا به درخشندگی عطری که بر فرق سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله استعمال شده بود، نظر می‌کنم، و این در حالی بود که ایشان مُحَرِّم بودند^(۱).

۸- باب: تَحْلِيلُ الشَّعْرِ أَثْنَاءَ الْغُسْلِ

باب [۸]: داخل کردن انگشتان در موی سر، هنگام غسل کردن

۱۹۵- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُحْلِلُ بِيَدِهِ شَعْرَهُ، حَتَّى إِذَا ظَنَّ

ی- بعد از آن با صفیه بنت حُیی بن أخطب که از اولاد هارون بن عمران رضی الله عنه است ازدواج نمودند، وی به اسارت درآمده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد ساختند، و آزادی‌اش را برایش مهر قرار دادند.

ک- بعد از آن با میمونه بنت حارث هلالیه ازدواج نمودند، و میمونه رضی الله عنها آخرین ازدواج مطهرات است، که بعد از وی با زن دیگری ازدواج نکردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر اثر خوشبویی که مُحَرِّم پیش از احرام بستن استعمال کرده است، بر بدنش باقی می‌ماند، باکی ندارد.

(۲) امام مالک رحمته الله می‌گوید: استعمال عطری که اثرش بعد از احرام باقی می‌ماند، برای محرم پیش از احرام بستنش روا نیست، و از این حدیث چنین جواب می‌دهد که این عطر زدن جهت همبستر شدن با همسران‌شان، و پیش از غسل کردن بود، به طوری که بعد از غسل کردن اثری از عطر بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود، ولی سیاق و عبارت حدیث دلالت بر خلاف نظر و تاویل امام مالک رحمته الله دارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

أَنَّهُ قَدْ أَرَوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ» [رواه البخاری: ۲۷۲].

۱۹۵- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از جنابت غسل می کردند، دست های خود را می شستند، و مانند وضوی نماز، وضوء می ساختند، بعد از آن غسل می کردند، و با دو دست خود موهای خود را خلال می نمودند، و چون یقین شان حاصل می شد که آب خوب به زیر موی ها رسیده است، سه بار بر سر خود آب می ریختند، و بعد از آن بقیه بدن خود را می شستند ^(۱).

۹- باب: إِذَا ذَكَرَ فِي الْمَسْجِدِ أَنَّهُ جُنُبٌ يَخْرُجُ كَمَا هُوَ وَلَا يَتِمُّ

باب [۹]: اگر در مسجد بیادش آمد که جنب است، باید همان طور بیرون شود و تیمم نکند

۱۹۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ فَيَآمًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ» ثُمَّ رَجَعَ فَأَغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ [رواه البخاری: ۲۷۵].

۱۹۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: نماز برپا گردید و صف ها برابر شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و چون در جای نماز خود قرار گرفتند، بیادشان آمد که جنب هستند، برای ما گفتند که: «شما در جای خود قرار داشته باشید». خودشان برگشتند و غسل نمودند، و در حالی که از موهای شان آب می چکید، آمدند، تکبیر گفتند و با ایشان نماز خواندیم ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بنا به قول اکثر علماء اگر کسی موهایش انبوه باشد، خلال کردن موی سر در وقت غسل کردن نسبت به وی واجب است.

(۲) در موضوع خلال کردن موی ریش بین علماء اختلاف است، و راجح در مذهب احناف آن است که خلال کردن ریش در غسل واجب، و در وضوء سنت است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۰- باب: مَنْ اغْتَسَلَ عُرْيَانًا وَحْدَهُ فِي خَلْوَةٍ

باب [۱۰]: کسی که در حالت تنهائی در خلوت برهنه غسل نمود

۱۹۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَقَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ، يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى نَظَرْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا» فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَتَدْبُّ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ، ضَرْبًا بِالْحَجَرِ [رواه البخاری: ۲۷۸].

۱۹۷- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «قوم بنی اسرائیل برهنه غسل می کردند، و به طرف یکدیگر نگاه می کردند، و موسی علیه السلام تنها غسل می کرد.

[بنی اسرائیل با خود] گفتند: به خدا قسم اینکه موسی با ما غسل نمی کند، جز اینکه خصی هایش متورم است، سبب دیگری ندارد^(۱).

(۱) واجب نیست که متصل بعد از جنابت غسل نمود، بلکه غسل وقتی واجب می شود، که نماز خواندن واجب گردد، ورنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غسل کردن را تا وقتی که به نماز آمدند، به تاخیر نمی انداختند.

(۲) برابر کردن صفها در نماز جماعت مستحب است.

(۳) در نزد احناف مستحب آن است که در اقامت وقتی که (حی علی الصلاة) گفته شد، صفها ایستاده شوند، و وقتی که (قد قامت الصلاة) گفته شد، امام تکبیر بگوید.

(۴) اگر به امام مشکلی پیش شد که نماز را ادامه داده نمی توانست، به اشاره - نه به سخن زدن - کسی را خلیفه بگیرد.

(۵) در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله بهتر آن است که مقتدی با امام تکبیر بگوید، در نزد ابویوسف و محمد بهتر آن است که مقتدی بعد از امام تکبیر بگوید.

(۶) فراموشی برای انبیاء علیهم السلام در انجام دادن عبادات جواز دارد.

۱- قابل توجه است که این قوم بی حیا، حتی انبیاء الله را بازیچه و مورد تمسخر قرار می دادند، و البته چنین موافقی از این قوم سرکش جای چندان تعجب نیست.

بار دیگر که موسی علیه السلام برای غسل کردن رفت، لباس هایش را روی سنگی گذاشت، سنگ با جامه های موسی از نزدش گریخت، موسی علیه السلام به عقبش دویده و می گفت: (ای لباسم، ای سنگ لباسم).

[و موسی علیه السلام] تا جایی رسید که بنی اسرائیل - به همان حالت - به طرف او دیده و گفتند: به خداوند سوگند است که موسی عارضه ندارد، و موسی علیه السلام لباس هایش را گرفت، و شروع به زدن سنگ کرد.

ابوهریره رضی الله عنه گفت: به خداوند قسم است که: اثر شش یا هفت ضربه، هنوز بر آن سنگ موجود است ^(۱).

۱۹۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ غُرْيَانًا، فَحَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَعْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لَا غِنَى لِي عَنْ بَرَكَتِكَ» [رواه البخاری: ۲۷۹].

۱۹۸- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «روزی ایوب علیه السلام برهنه غسل می کرد، ملخ هایی از طلا نزدش افتاد، و ایوب علیه السلام آن ها را برداشته و در جامه اش می انداخت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) غسل کردن به طور برهنه در جای که دیگران وی را نبینند، جواز دارد.
(۲) کشف عورت روی ضرورت مانند مداوی و امثال آن جواز دارد.
(۳) انبیاء الله کاملترین افراد بشر در خلقت هستند، و از عیوب بدنی که نقص شمرده شود، مبرا هستند.

(۴) اینکه قوم بنی اسرائیل برهنه غسل می کردند، و موسی علیه السلام آن ها را منع نمی کرد، گویند: سبب آن بود که پوشیدن عورت در دین آن ها لازم نبود، و اینکه خود موسی علیه السلام با آن ها موافقت نکرده و تنها غسل می کرد، به سبب حیاء و عمل به افضلیت بود، ولی در نظر من یک احتمال دیگر نیز وجود دارد، و آن اینکه: پوشیدن عورت در دین آن ها نیز لازم بود، و موسی علیه السلام آن ها را منع می کرد، ولی این قوم سرکش از وی اطاعت نمی کردند، و چنین مواقفی از این قوم در قرآن کریم، و سنت نبوی به طور مکرر به نظر می رسد.

در این وقت خداوند برایش خطاب کرد و گفت: ای ایوب! مگر من تو را از این چیزهای که میبینی بی نیاز نساخته‌ام؟
گفت: چرا نه، به عزت قسم است که بی نیاز ساخته‌ای، ولی مرا از الطاف و برکات تو بی نیازی نیست»^(۱).

۱۱- باب: التَّسْتَرُّ فِي الْغُسْلِ عِنْدَ النَّاسِ

باب [۱۱]: هنگام غسل کردن در نزد مردم، باید خود را بپوشاند

۱۹۹- عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْفَتْحِ فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ [رواه البخاری: ۲۸۰].

۱۹۹- از ام هانیء بنت ابی طالب رضی الله عنها^(۲) روایت است که گفت: سال فتح مکه، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، دیدم که غسل می‌کنند، و فاطمه رضی الله عنها بر ایشان پرده می‌گرفت.
[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفتند: «این کیست؟»
گفتم: من ام هانیء هستم^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر شخص تنها باشد، روا است که برهنه غسل نماید.

(۲) حرص در جمع کردن مال حلال مشروع است.

(۳) سوگند خوردن به صفات خداوند صلی الله علیه و آله جواز دارد.

۲- وی ام هانیء بنت ابی طالب قرشی هاشمی دختر کاکای (عموی) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خواهر علی بن ابی طالب است، در اسمش اختلاف است، بعضی می‌گویند که: نامش هند، و بعضی می‌گویند، که فاطمه، وعده هم می‌گویند که فاخته است، در فتح مکه مسلمان شد، سال وفاتش را ندیدم، أسد الغابه (۶۲۴/۵).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فتح مکه در رمضان سال هشتم هجری واقع گردید.

(۲) غسل کردن در نزد محرم جواز دارد، و البته این در صورتی است که بین آن‌ها پرده باشد.

(۳) اگر کسی عورت خود را در نزد مردم بدون ضرورت کشف کند، در نزد عموم علماء شهادتش ساقط می‌گردد.

۱۲- باب: عَرَقِ الْجُنُبِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجُسُ

باب [۱۲]: حکم عرق شخص جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود

۲۰۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقِيَهُ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قَالَ: فَأُخْبِتُ مِنْهُ، فَدَهَبْتُ فَأَعْتَسَلْتُ ثُمَّ جِئْتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا، فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجُسُ» [رواه البخاری: ۲۸۳].

۲۰۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در یکی از راههای مدینه - در حالی که جنب بود - ملاقات نمودند، [ابوهریره رضی الله عنه] گفت: خود را از نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پنهان کردم، و رفتم و غسل کردم، و پس آمدم. فرمودند: «ابوهریره! کجا بودی؟» [ابوهریره] گفت: جنب بودم، و نپسندیدم که بدون طهارت با شما بنشینم. فرمودند: «سبحان الله! مؤمن هرگز نجس نمی شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسلمان به سبب نجاست نجس نمی شود، بنابراین، پس خورد او، عرق او، لعاب او، و اشک چشم او چه مرده باشد، و چه زنده پاک است، و امام عینی رحمه الله می گوید که: در این احکام فرقی بین کافر و مسلمان نیست، یعنی: آنچه که از مسلمان پاک است، از کافر نیز پاک است، ولی اگر مفهوم مخالف را حجت بدانیم، در این احکام کافر از مسلمان فرق می کند، زیرا نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده اند که: «مؤمن هرگز نجس نمی شود» که مفهوم مخالفش آن است که غیر مؤمن نجس می شود، و البته احناف مفهوم مخالف را حجت نمی دانند، والله تعالی أعلم.

(۲) باید برای اهل فضیلت احترام نمود، و به بهترین هیئتی با آن ها مجالست نمود.

(۳) تاخیر کردن غسل جنابت جواز دارد، ولی در وقت خوف قضاء شدن نماز، غسل کردن از جنابت واجب است.

۱۳- باب: مَبِيتُ الْجُنُبِ إِذَا تَوَضَّأَ...

باب [۱۳]: خوابیدن در حال جنابت بعد از وضوء ساختن

۲۰۱- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْرُقَدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ» [رواه البخاری: ۲۸۷].

۲۰۱- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا روا است که کسی از میان در حال جنابت بخوابد؟ فرمودند: «بلی! اگر کسی از شما وضوء بسازد، می تواند در حال جنابت بخوابد»^(۱).

۱۴- باب: إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ

باب [۱۴]: وقتی که التقاء ختاین صورت بگیرد

۲۰۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعْبَيْهَا الرَّبِيعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا فَقَدْ وَجَبَ الْغَسْلُ» [رواه البخاری: ۲۹۱].

۲۰۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که [شخص] بین پاهای زن نشست، و با او درآمیز گردید، غسل واجب می شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خواب شدن در حال جنابت جواز دارد.

(۲) در حکم وضوء ساختن برای جنب پیش از خواب شدن بین علماء اختلاف است:

اکثر فقهاء بر این نظر اند که وضوء ساختن پیش از خواب شدن برای جنب مستحب است، ولی بعضی از علماء وضوء ساختن پیش از خواب شدن را برای جنب واجب می دانند، ولی شاید راجع نظر جمهور علماء باشد، والله تعالی أعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از درآمیز گردیدن جماع است، و معنی حدیث این است که: اگر کسی با زنش جماع کرد، ولو آنکه انزال هم نشود، باید غسل نماید، و غسل وقتی واجب می شود که (حشفه) داخل گردد، و مراد از (حشفه) آن قسمت از ذکر مرد است که قبل از ختنه کردن در زیر جلد قرار دارد.

۲) از هر عمل دیگری که بین زن و شوهر غیر از انزال و دخول صورت می‌گیرد، به هر شکلی که باشد، غسل واجب نمی‌شود.

۶- کتابُ الحيض

۶- کتاب حیض

۱- باب: الأمرُ بالنُفَسَاءِ إِذَا نَفَسْنَ

باب [۱]: احکام متعلق به زن‌ها در حالت نفاس و عادت ماهانگی

۲۰۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنْتُ بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكَ أَنْفَسْتِ؟». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ، فَأَقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ» قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ [رواه البخاری: ۲۹۴].

۲۰۳- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به سفر رفته بودیم، و قصدی جز حج نداشتیم، چون به (سرف) [منطقه‌ای است در ده میلی مکه] رسیدیم، دچار عادت ماهانگی گردیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آمدند و من گریه می‌کردم. فرمودند: «تو را چه شده است، مگر به عادت ماهانگی دچار شده‌ای؟». گفتم: بلی!

فرمودند: «این چیزی است که خداوند بر تمام دختران بنی آدم مقدر کرده است، هرکاری را که حجاج انجام می‌دهند، تو هم انجام بده، مگر به خانه معظمه [بیت الله الحرام] طواف نکنی».

عائشه رضی الله عنها گفت: و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طرف همسران خود، یک گاوی را قربانی کردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر زن بعد از احرام بستن به عادت ماهانگی گرفتار شد، باید تمام افعال حج را به استثنای طواف کردن به خانه معظمه، انجام بدهد.

۲- باب: غَسْلُ الْحَائِضِ رَأْسَ زَوْجِهَا وَتَرْجِيلِهِ

باب [۲]: شستن و مرتب نمودن زن حائض، سر شوهرش را

۲۰۴- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أَرْجُلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا حَائِضٌ» [رواه البخاری: ۲۹۵].

۲۰۴- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در حالی که دچار عادت ماهانگی بودم، سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شانه زده و مرتب می کردم.

۲۰۵- وَفِي رَوَايَةٍ: «وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتَرْجِلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ» [رواه البخاری: ۲۹۶].

۲۰۵- و در روایت دیگری در ادامه حدیث گذشته آمده است که: ... پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در مسجد معتکف بودند، سر خود را به عائشه نزدیک می کردند، و در حالی که عائشه داخل خانه اش بود و به عادت ماهانگی گرفتار بود، سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شانه می زد و مرتب می کرد^(۱).

۲) اگر زن در حالت عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت، و یا جنابت طواف نمود، بر وی شتری لازم می گردد.

۳) اگر کسی در حال بی وضویی طواف حج را انجام داد، بر وی گوسفندی لازم می گردد.

۴) قربانی کردن یک گاو از عوض همه همسران شخص جواز دارد، ولی اگر قربانی واجب باشد، باید شوهر از همسر و یا همسرانش اجازه بگیرد، و اگر قربانی نفلی باشد، اجازه گرفتن شرط نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث و حدیث قبلی اش آنکه:

۱) روا است که زن در حالت عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت سر شوهرش را بشوید، و یا شانه بزند.

۲) خدمت کردن زن برای شوهرش روا است، ولی باید خدمت کردن به موافقت زن باشد، و اگر موافقت نداشت، مرد حق ندارد او را به زور به خدمت خود وادارد.

۳) معتکف اگر سر، و یا پا و یا دست خود را از مسجد بیرون نماید، برایش جواز داشته و اعتکافش باطل نمی شود.

۴) شانه زدن موی سر برای مرد، حتی ولو آنکه در حال اعتکاف باشد، روا است.

۵) زن در حالت عادت ماهانگی و مریضی ولادت، نباید به مسجد داخل گردد.

۳- باب: قِرَاءَةُ الرَّجُلِ فِي حَجَرِ امْرَأَتِهِ وَهِيَ حَائِضٌ

باب [۳]: قرآن خواندن مرد در آغوش همسر حائضش

۲۰۶- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَتَكِي فِي حَجَرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ» [رواه البخاری: ۲۹۷].

۲۰۶- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در حالی که به عادت ماهانگی گرفتار بودم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را به آغوشم تکیه داده و قرآن می خواندند^(۱).

۴- باب: مَنْ سَمِيَ النَّفَاسَ حَيْضًا

باب [۴]: کسی که نفاس را حیض نامید

۲۰۷- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مُضْطَجِعَةً فِي حَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَأَنْسَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيصَتِي، قَالَ: «أَنْفُسَتْ» قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْحَمِيلَةِ [رواه البخاری: ۲۹۸].

۲۰۷- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زیر یک روپوش خوابیده بودم، دچار عادت ماهانگی گردیدم، آهسته خود را بیرون کشیدم، و جامه های عادت ماهانگی خود را گرفتم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مگر نفاس شده ای»؟

گفتم: بلی!

مرا طلبیدند، و باز با ایشان زیر روپوش خوابیدم^(۲).

۶) مباشرت ممنوع با زن در حالت اعتکاف، عبارت از جماع کردن و یا انجام دادن مقدمات جماع مانند بوسه زدن و در آغوش گرفتن است، نه مجرد تماس.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شنیدن قرآن برای زن در حالت عادت ماهانگی اش جواز دارد.

(۲) لمس کردن زنی که در عادت ماهانگی است، برای شوهرش جواز دارد.

(۳) قرآن خواندن در نزد کسی که ملبس به نجاست است، جواز دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۵- باب: مُبَاشَرَةُ الْحَائِضِ

باب [۵]: هم آغوشی با حائض

۲۰۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أَعْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كَلَا نَا جُنْبٌ» وَكَانَ يَأْمُرُنِي، فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ [رواه البخاری: ۲۴۹].

۲۰۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که هر دو نفر ما جنب بودیم، از یک ظرف، غسل می کردیم، و در حالی که به عادت ماهانگی گرفتار بودم مرا امر می کردند که ازار بپوشم، و سپس با من همبستر می شدند. و در حالی که معتکف بودند، سر خود را به سویم نزدیک می کردند، و من در حالی که به عادت ماهانگی گرفتار بودم، سرشان را می شستم ^(۱).

(۱) مراد از (نفاس) خونی است که از زن بعد از ولادت خارج می گردد، و ام سلمه رضی الله عنها در این وقت حیض شده بود نه نفاس، ولی به جهت مشابهتی که بین حیض و نفاس وجود دارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حیضش را نفاس نامیدند، و از این مشابهت ها آنکه: در هر دو آن ها زن از نماز خواندن و روزه گرفتن ممنوع می باشد، و در هر دو حالت برای شوهرش روا نیست که با وی جماع نماید، و در هر دو حالت زن از خواندن قرآن و رفتن به مسجد، و طواف به خانه خدا و امثال این ها ممنوع می باشد.

(۲) جائز است که مرد در حالی که زنش به عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت دچار است، اگر خواسته باشد، با وی در یک بستر بخوابد، ولی باید از تماس بین ناف زانوی زن خودداری نماید، و دیگر کارها از بوسه و معانقه و غیره برایش روا است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) برای زن و شوهر روا است که - در جنابت و غیر جنابت - از یک طرف باهم غسل نمایند.
(۲) آنچه که از آن به (همبستر شدن) تعبیر شده است، در لفظ حدیث (یباشرنی) می باشد، و مباشره یا مباشرت با زن عبارت از در آمیختن و جماع کردن با وی است، ولی چون مراد از آن در اینجا این چیزها نبوده، بلکه مجرد خوابیدن با زن است، از این جهت به همبستر شدن ترجمه شده است، یعنی: در یکبستر باهم خوابیدیم.

(۳) هم آغوش شدن با زنی که در عادت ماهانگی است جواز دارد، ولی نباید با وی جماع نمود، زیرا جماع کردن با زن در این حالت، به اجماع علماء حرام است، تا جایی که اگر کسی این عمل

۲۰۹- وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهَا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُبَايِسَهَا «أَمَرَهَا أَنْ تَتَزَرَّ فِي قَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَايِسُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ، كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلِكُ إِرْبَهُ» [رواه البخاری: ۳۰۲].

۲۰۹- و در حدیث دیگری از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: وقتی که کسی از میان [یعنی: ازدواج مطهرات] دچار عادت ماهانگی می‌شد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستند با او هم‌آغوش شوند، امر می‌کردند تا در وقتی که عادت ماهانگی‌اش زیاد است، ازار بپوشد، سپس با او هم‌آغوش می‌شدند. و عائشه رضی الله عنها می‌گوید: کدام یک از شما می‌تواند مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمام شهوت خود را بگیرد؟^(۱).

۶- باب: تَرَكِ الْحَائِضُ الصَّوْمَ

باب [۶]: حائض نباید روزه بگیرد

۲۱۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَصْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي

را حلال بشمرد کافر می‌شود، و اگر حلال ندانسته و چنین عملی را انجام می‌دهد، گنهگار گردیده و باید از خداوند طلب مغفرت نماید.

(۴) به شستن سر و بدن، اعتکاف باطل نمی‌شود.

(۵) بیرون کردن تنها سر و یا تنها دست و یا تنها پا از مسجد، سبب باطل شدن اعتکاف نمی‌گردد.

۱- از احکام و متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) هم‌آغوش شدن با زن در حالت عادت ماهانگی‌اش جواز دارد، و مراد از هم‌آغوش شدن آن است که با وی بخوابد ولی جماع کردن با وی در این حالت - طوری که مکرراً به آن اشاره نمودیم - به اجماع علماء حرام است.

(۲) این قول عائشه رضی الله عنها که: (کدام یک از شما می‌تواند مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمام شهوت خود را بگیرد؟) دلالت بر این دارد که هم‌آغوش شدن با زن در حالت دعوت ماهانگی برای کسی روا است که از واقع شدن در جماع مطمئن باشد، و کسی که این اطمینان را به خود ندارد، نباید در این حالت با زنی هم‌آغوش شود.

أُرِيْتُكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْتُ: وَيْمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرُونَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرُونَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُمْ مِنْ نَاقِصَاتٍ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبَّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ»، قُلْتُ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاصَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تُصُمْ» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا» [رواه البخاری: ۳۰۴].

۲۱۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز عید قربان - یا عید فطر - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به (عیدگاه) آمدند، نزد زن‌ها رفته و فرمودند: «ای گروه زن‌ها! صدقه بدهید، زیرا من دیدم که بیشتر اهل دوزخ شما یان هستی». گفتند: چرا یا رسول الله؟

فرمودند: «بسیار لعنت و دشنام می‌دهید، نیکی‌های شوهر را انکار می‌نمایید، و هیچ ناقص عقل و دینی را که مانند شما عقل شخص دانا و فهمیده را بر باید، ندیدم». گفتند: یا رسول الله! سبب نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمودند: «آیا شهادت زن برابر نصف شهادت مرد نیست؟» گفتند: بلی! هست.

فرمودند: «این از نقصان عقل وی، [و] آیا در هنگام عادت ماهانگی، نماز و روزه را ترک نمی‌کند؟» گفتند: بلی! ترک می‌کند. فرمودند: «این هم سبب نقصان دین وی»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) برای زن‌ها روا است که در روز عید مانند مردها به عیدگاه و به نماز عید بروند.
- (۲) سبب بیشتر رفتن زن‌ها به دوزخ، همان چیزهایی است که در حدیث نبوی شریف ذکر گردیده است، بنابراین اگر زنی متصف به این صفات نباشد، و مرتکب گناه دیگری که مستوجب رفتن به دوزخ می‌گردد نشود، یقیناً مستحق رفتن به دوزخ نیست.
- (۳) زنی که در غیر ایام عادت ماهانگی و مریضی ولادت نماز خوانده و روزه فرضش را می‌گیرد، از ترک نماز و روزه در این حالت، ثواب روزه و نماز برایش داده می‌شود.
- (۴) زنی که به سبب عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت نماز خود را ترک کرده است، و یا روزه نگرفته است، بعد از اینکه عارضه‌اش برطرف شد، باید روزهای را که روزه نگرفته است، قضاء

۷- باب: اغْتِكَافِ الْمُسْتَحَاضَةِ

باب [۷]: اعتكاف زن مستحاضه

۲۱۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اغْتَكَفَ مَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ»، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ [رواه البخاری: ۳۰۹].

۲۱۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: یکی از همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که استحاضه بود و خون می دید، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اعتکاف نشست، و از شدت خونریزی بسا اوقات که طشت را زیرپای خود می گذاشت ^(۱).

۸- باب: الطَّبِّبُ لِلْمَرْأَةِ عِنْدَ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ

باب [۸]: استعمال خوشبوئی برای زن، بعد از غسل حیض

۲۱۲- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِذَّ عَلَى مِيتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا نَكْتَجِلَ وَلَا نَتَطَيَّبَ وَلَا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا، إِلَّا ثَوْبَ

بیاورد، ولی نمازهای را که به سبب عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت ترک کرده است، قضاء آوردنی ندارد.

(۵) مراد از نقصان دین، نقصان عبادت است، نه نقصان اصل دین، یعنی: عبادتی که زن ها انجام می دهند، نسبت به عبادتی که مرد ها انجام می دهند، کمتر است.

(۶) همانطوری که مرد ها باید علم و معرفت حاصل نموده و احکام دین را بیاموزند، بر زن ها نیز لازم است که از این امور معرفت حاصل نمایند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) استحاضه عبارت از خونی است که از زن، در غیر وقت عادت ماهانگی و مریضی ولادت خارج می گردد.

(۲) آنکه در حالت استحاضه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اعتکاف نشسته بود، ام سلمه رضی الله عنها بود.

(۳) زن در حالت استحاضه می تواند به اعتکاف بنشیند، ولی به اعتکاف نشستن زن در حالت عادت ماهانگی و مریضی ولادت جواز ندارد، و حتی داخل شدن وی به مسجد روا نیست.

عَصَبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلْتَ إِحْدَانَا مِنْ حَيْضِهَا فِي نُبْدَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ» [رواه البخاری: ۳۱۳].

۲۱۲- از ام عطیه رضی الله عنها^(۱) روایت است که گفت: ما زن‌ها از اینکه برای مرده بیش از سه روز به ماتم بنشینیم، نهی می‌شدیم، مگر برای شوهر، که چهار ماه و ده روز به ماتم می‌نشستیم.

نه سرمه به چشم می‌کردیم، و نه خوشبویی استعمال می‌نمودیم، و به جز از برد یمانی رنگه، لباس رنگه دیگری نمی‌پوشدیم، و وقتی که از عادت ماهانگی پاک گردیده و غسل می‌کردیم، برای ما رخصت بود که از خوشبویی ظفار استعمال نمائیم، و از اشتراک در جنازه نیز ممنوع بودیم^(۲).

۹- باب: دَلِكِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا إِذَا تَطَهَّرَتْ مِنَ الْمَحِيضِ

باب [۹]: مالیدن زن سر و جان خود را بعد از پاک شدن از حیض

۲۱۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ، قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكٍ، فَتَطَهَّرِي بِهَا»

۱- نامش نسیمه بنت حارث انصاریه است، در غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، زخمی‌ها را تداوی می‌کرد، و از مریض‌ها سرپرستی می‌نمود، و مرده‌ها را می‌شست، امام بخاری رحمته الله از وی پنج حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۶۰۳/۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (ظفار) منطقه‌ای است در یمن که این خوشبوئی از آنجا می‌آمد.

(۲) زن نباید جز برای شوهرش برای هیچ‌کس دیگری بیش از سه روز به ماتم بنشیند.

(۳) زنی که شوهرش وفات نموده است، اگر حامل نباشد، باید چهار ماه و ده روز به عده بنشیند، در این مدت باید لباس عادی بپوشد، از سرمه کردن به چشم، و استعمال عطر خودداری نماید.

(۴) عده زن حامل، وضع حمل است، ولو آنکه وضع حمل بعد از اندک مدتی از طلاق و یا وفات شوهرش صورت بگیرد.

(۵) بعد از اینکه از عادت ماهانگی پاک می‌شود، برایش روا است که غرض از بین بردن بویی که شاید به سبب عادت ماهانگی به بدنش مانده باشد، اندکی عطر و خوشبوئی استعمال نماید.

(۶) حکم رفتن زن به جنازه، إن شاء الله بعد از این در باب جنائز خواهد آمد.

قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطَهَّرِي بِهَا»، قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، تَطَهَّرِي» فَاجْتَبَدْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَّبِعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ [رواه البخاری: ۳۱۴].

۲۱۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: زنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کیفیت غسل خود از عادت ماهانگی پرسید، به وی امر کردند که چگونه غسل نماید. فرمودند: که: «پارچه عطر آگینی را بگیر و خود را با آن پاک کن». آن زن گفت: با این پارچه چگونه خود را پاک نمایم؟ فرمودند: «با آن پارچه خود را پاک کن». گفت: چگونه؟

فرمودند: «سبحان الله! پاک کن».

[عائشه رضی الله عنها می گوید: آن زن را به طرف خود کشیدم و گفتم: با آن پارچه اثر خون را پاک کن^(۱)].

۱۰ - باب: امْتِشَاطُ الْمَرْأَةِ عِنْدَ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ

باب [۱۰]: شانه کردن زن سر خود را در وقت غسل از حیض

۲۱۴- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَزَعَمْتُ أَنَّهَا حَاضَتْ وَلَمْ تَطْهَرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةَ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انْقُضِي رَأْسَكَ وَامْتَشِطِي، وَأَمْسِكِي عَنْ عُمَرَتِكَ»،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) زن باید از مسائلی که به معرفت آن احتیاج دارد، پرسان نماید، ولو آنکه از مسائل خاص و حساس باشد، ولی شخصی که این مسائل را از وی می پرسد باید متصف به علم و صلاح باشد.

(۲) زن بعد از اینکه از عادت ماهانگی اش پاک شد، باید بر علاوه از غسل نمودن، جاهایی را که اثر خون حیض به آن ها رسیده است، با خوشبوئی پاک نماید.

(۳) عائشه رضی الله عنها مسائل دقیقی را از احکام دین و احادیث نبوی می فهمید که بعضی ها از فهم آن ها عاجز بودند، و از اینجا است که علماء در پهلوی داشتن علم، داشتن فهم دقیق را در اجتهاد شرط دانسته اند، ورنه چه بسا که شخص اگر فهم درستی نداشته باشد، نصوص قرآن کریم و سنت نبوی را طوری بفهمد و توجیه نمایند که برخلاف مقصود شارع باشد.

فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ أَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحَضْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ مَكَانَ عُمَرَيِّ الَّتِي نَسَكْتُ [رواه البخاری: ۳۱۶].

۲۱۴- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع احرام بستم، و از کسانی بودم که (هدی) را نفرستاده بودند، و نیت حج تمتع کرده بودم، و عائشه رضی الله عنها فکر کرد که به عادت ماهانگی گرفتار شده است، و تا شب عرفه پاک نشده بود.

گفت: یا رسول الله! امشب عرفه است، و من جهت تمتع، نیت عمره کرده بودم، [پس چه باید بکنم؟]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «گیسوهایت را بازکن، سرت را شانه بزنی، و از عمره کردن خودداری نما»،

[عائشه رضی الله عنها می گوید]: طبق هدایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل نمودم، و چون حج را انجام دادم، [شبی که از منی به طرف مکه می آمدیم]، در شب که به (محصب) سکنی گزیده بودیم به [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به برادرم] عبدالرحمن امر کردند تا مرا از تنعیم به عوض عمره که نیت آن را کرده بودم، عمره بدهد ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) محصب جایی است بین مکه و منی، و در آن وقت حجاج وقتی که بعد از ایام تشریق به طرف مکه مکرمه می آمدند، شب را در آنجا می خوابیدند، و شب خوابیدن در (محصب) از مناسک حج نیست، و اگر کسی بنیت پیروی از نبی کریم در آنجا می خوابد، برایش ثواب دارد.

(۲) اینکه عائشه رضی الله عنها نیت عمره را کرده بود و یا نیت حج را، که در این زمینه روایات متعددی آمده است که هر دو احتمال را می دهد، و برای جمع بین این روایات علماء گفته اند که: عائشه رضی الله عنها اول نیت حج را کرده بود، ولی بعد از این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحابه را به فسخ حج امر کردند، حج خود را به عمره تبدیل نمود، ولی بعد از اینکه به عادت ماهانگی گرفتار شد، و اتمام عمره برایش امکان پذیر نبود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را امر کردند که عمره اش را به حج تبدیل نماید.

(۳) احکام بیشتر متعلق به این حدیث، و سائر مسائل متعلق به حج، به تفصیل بیشتری إن شاء الله در باب حج خواهد آمد.

۱۱- باب: نَقْضِ الْمَرْأَةِ شَعْرَهَا عِنْدَ غُسْلِ الْمَحِيضِ

باب [۱۱]: هنگام غسل حیض، زن باید موهایش را بگشاید

۲۱۵- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهَلَالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهَلَ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهَلِّ، فَإِنِّي لَوْلَا أَنِّي أَهْدَيْتُ لَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ» فَأَهَلَ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَلَ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وَسَاقَتِ الْحَدِيثَ، وَذَكَرْتُ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: أَرْسَلَ مَعِيَ أَخِي عَبْدَ الرَّحْمَنِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ «وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٍ، وَلَا صَوْمٌ وَلَا صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۳۱۷].

۲۱۵- و از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که گفت: مقارن به هلال ماه ذوالحجه [به سفر حج] بیرون شدید.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی که می‌خواهد عمره نماید، می‌تواند برای ادای عمره نیت نماید، و اگر من (هدی) را نفرستاده بودم، برای عمره احرام می‌بستم».

بعضی از [مردم] نیت عمره کردند، و بعضی نیت حج، و [عائشه رضی اللہ عنہا] حدیث را ذکر کرده، و در موضوع دچار شدنش به عادت ماهانگی گفت: [پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم] برادرم عبدالرحمن را همراهم به (تنعیم) فرستادند، از آنجا برای عمره احرام بستم، و در هیچ کدام از این پیش آمدها بر من هدی، روزه، و صدقه لازم نگردید^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بیست و پنجم ماه ذوالقعدة از مدینه منوره بیرون شدند، و بعد از (نُه) روز، و یا ده روز مسافرت در پنجم ماه ذوالحجه به مکه مکرمه رسیدند.

(۲) در اینکه حج تمتع بهتر است یا حج قرآن و یا حج مفرد، بین علماء اختلاف است، و راجح در نزد احناف و حنابله آن است که حج تمتع افضل است، زیرا در این نوع حج، هریک از حج و عمره به طور مستقل اداء می‌گردد، و بعضی از احناف حج قرآن را بهتر می‌دانند.

۱۲- باب: لَا تَقْضِي الْحَائِضُ الصَّلَاةَ

باب [۱۲]: حائض نماز را قضاء نمی آورد

۲۱۶- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلَاتَهَا إِذَا طَهَرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحْرُورِيَّةٌ أَنتِ؟ «كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يُأْمُرُنَا بِهِ» أَوْ قَالَتْ: فَلَا نَفْعَ لَهُ [رواه البخاری: ۳۲۱].

۲۱۶- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که زنی از وی پرسید: آیا زن بعد از پاک شدن از عادت ماهانگی، باید نماز خود را قضا بیاورد؟

عائشه رضی الله عنها برایش گفت: مگر تو (حروریه) می باشی؟ میان در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عادت ماهانگی گرفتار می شدیم، و ما را به قضاء آوردن نماز امر نمی کردند، و یا گفت: ما نماز را قضاء نمی آوردیم^(۱).

۱۳- باب: النَّوْمُ مَعَ الْحَائِضِ فِي ثِيَابِهَا

باب [۱۳]: خواب شدن با حائض در جامه هایش

۲۱۷- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثُ حَيْضِهَا وَهِيَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْحَمِيلَةِ، ثُمَّ قَالَتْ: فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ» [رواه البخاری: ۳۲۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (حروریه) منسوب به (حروراء) است، و حروراء قریه در نزدیک کوفه است، و اولین اجتماع خوارج در این قریه صورت گرفته بود، و از این سبب گروهی از آن ها به نام (حروریه) یاد می شوند، و مقصد عائشه رضی الله عنها این بود که مگر تو از خوارج هستی؟ زیرا گروهی از خوارج به خلاف اجماع علماء، قضاء آوردن نمازهایی را که زن در ایام عادت ماهانگی اش ترک می کند، بر وی لازم می دانند.

(۲) نمازهای را که زن در ایام عادت ماهانگی و مریضی ولادت ترک می کند، قضاء آوردن آن ها بر وی لازم نیست، ولی روزه اش را باید قضاء بیاورد، و قبلا هم به این موضوع اشاره نمودیم، و تفصیل بیشتر آن إن شاء الله در کتاب روزه خواهد آمد.

۲۱۷- از ام سلمه رضی الله عنها در حدیثی که راجع به عادت ماهانگی اش روایت می کند، و اینکه او در این حالت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یک قطیفه خوابیده بود، روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که روزه داشتند، او را می بوسیدند ^(۱).

۱۴- باب: شُهُودِ الْحَائِضِ الْعِيدَيْنِ

باب [۱۴]: حاضر شدن زن های حائض به نماز عید

۲۱۸- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوْ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحَيْضُ، وَلَيْشْهَدَنَّ الْحَيْرُ، وَدَعْوَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحَيْضُ الْمُصَلَّى»، قِيلَ لَهَا: الْحَيْضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ يَشْهَدَنَّ عَرَفَةَ، وَكَذَا وَكَذَا [رواه البخاری: ۳۲۴].

۲۱۸- از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «دخترهای نوجوان، و دخترهای پرده نشین، [و یا فرمودند که]: دخترهای جوان پرده نشین، و زن های حائض، بیرون شوند، و به کارهای نیک و دعای مسلمانان، اشتراک نمایند، ولی زن های حائض از آمدن به (عیدگاه) خودداری نمایند».

از [ام عطیه] پرسیدند: آیا زن های حائض [هم حاضر شوند]؟
گفت: مگر زن های حائض به (عرفات) و فلان جا و فلان جا حاضر نمی شوند ^(۲)؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) برای زن و شوهری که بر نفس خود اطمینان داشته باشند روا است که در وقت روزه داشتن یکدیگر خود را ببوسند، و اگر اطمینان نداشته باشد، بوسیدن مکروه است.
(۲) اگر کسی همسرش را بوسید، و به سبب بوسیدن و یا در آغوش گرفتن انزال شد، باید همان روز را قضاء بیاورد، ولی بر وی کفاره نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) زن ها می توانند در مواطن خیر و مجالس علم حاضر شوند.
(۲) اگر زن های که به عادت ماهانگی گرفتار اند به نماز عید می روند، باید از داخل شدن به عیدگاه و مسجد خودداری نمایند.
(۳) زن ها ولو آنکه به عادت ماهانگی گرفتار باشند، می توانند به طرف عیدگاه بروند، ولی نباید در این حالت به عیدگاه داخل شوند.

(۴) بعضی از علماء از این حدیث نبوی شریف و جوب نماز عیدین را استنباط نموده اند.

۱۵- باب: الصُّفْرَةُ وَالْكُدْرَةُ فِي غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ

باب [۱۵]: حکم زرداب و آب تیره در غیر ایام حیض

۲۱۹- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنَّا لَا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا» [رواه البخاری:

[۳۲۶].

۲۱۹- و از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: میان زرداب، و آب تیره را از عادت

ماهانگی حساب نمی کردیم ^(۱).

۱۶- باب: الْمَرْأَةُ تَحِيضُ بَعْدَ الْإِفَاضَةِ

باب [۱۶]: حکم زنی که بعد از بازگشت از طواف افاضه، حیض می شود

۲۲۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيٍّ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَعَلَّهَا تَحِيضُنَا أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ»، فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ:

«فَاخْرُجِي» [رواه البخاری: [۳۲۸].

۲۲۰- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که وی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

گفت: یا رسول الله! (صفیه بنت حیی) به عادت ماهانگی گرفتار شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شاید او مانع رفتن ما شود، آیا او با شما طواف نکرده

است»؟

گفتند: طواف کرده است.

(۵) زن در حال گرفتاری به عادت ماهانگی می تواند به عرفات برود.

۱- یعنی: خونی که از ما زن ها در غیر عادت ماهانگی به مانند زرداب، و یا به رنگ تیره خارج می شد،

از ایام عادت ماهانگی خود حساب نمی کردیم، ولی اگر خون به رنگ زرداب و یا به رنگ تیره در

ایام عادت ماهانگی زن از وی خارج گردد، از عادت ماهانگی حساب می شود، این مذهب جمهور

علماء است، ولی امام مالک رحمته الله می گوید: خونی که از زن خارج می شود، به هر رنگی که باشد، و

در هر وقتی که باشد، از ایام حیض محسوب می شود، ولی این حدیث ام عطیه نظر وی را رد

می کند.

فرمودند: پس [برایش بگو که از مکه] خارج شو^(۱).

۱۷- باب: الصَّلَاةُ عَلَى النَّفْسَاءِ وَسُتَيْهَا

باب [۱۷]: نماز [جنازه] بر زنی که در حالت نفاس وفات یافته است

۲۲۱- عَنْ سَمُرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ وَسَطُهَا» [رواه البخاری: ۳۳۲].

۲۲۱- از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت است که: زنی از اثر ولادت وفات یافت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وسط جنازه اش ایستادند، و بر وی نماز خواندند^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صفیه بنت حیی یکی از امثات مؤمنین و ازواج مطهرات است، و وی از نسل هارون بن عمران برادر موسی علیهما السلام می باشد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها ده حدیث روایت کرده است، و امام بخاری از وی تنها یک حدیث روایت کرده است.

(۲) اگر زن طواف حج را انجام داد، و بعد از آن به عادت ماهانگی دچار گردید، و قبل از انجام دادن طواف و داع، اراده داشت که از مکه خارج شود، طواف و داع از وی ساقط می شود، و بر وی دم و یا فدیة لازم نمی گردد، و این همان چیزی بود که برای صفیه رضی الله عنها واقع گردیده بود.

(۳) طواف حج به هیچ طریقی از زن حائض ساقط نمی گردد، لذا به هر صورتی که شده است، باید انتظار بکشد که از عادت ماهانگی اش پاک شود، و بعد از آن طواف حجه را انجام بدهد.

(۴) اگر زن پیش از انجام دادن طواف حج از مکه مکرمه خارج گردیده و به وطنش رفت، تا وقتی که بر نگشته و طواف حج را انجام نداده است، در موضوع جماع کردن با شوهرش مُحَرَّم باقی می ماند، یعنی: جماع کردن شوهرش با وی تا وقتی که طواف حج را انجام نداده است، روا نیست.

(۵) اگر زن در حالت عادت ماهانگی طواف حج را انجام داد، بر وی یک شتر لازم می گردد.

۲- وی سمره بن جندب بن هلال فزاری است، با خوارج سخت مخالف بود و می گفت: بدترین مردمان هستند، مسلمانان را تکفیر می کنند، و خون آن ها می ریزند، از این جهت است که خوارج و کسانی که هم نظر آن ها هستند وی را دشنام داده و از وی بدگوئی می نمایند، در سال پنجاه و نه هجری در بصره وفات یافت، اُسْدُ الْغَابَةِ (۲/۳۵۴-۳۵۵).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر زن در حالت عادت ماهانگی و یا مریضی ولادت وفات می یابد، باید بر وی نماز جنازه خوانده شود.

۲۲۲- عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا، لَا تُصَلِّي وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمُرَتِهِ إِذَا سَجَدَ أَصَابَهَا بَعْضُ ثَوْبِهِ» [رواه البخاری: ۳۳۳].

۲۲۲- از میمونه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: وی در عادت ماهانگی بود و نماز نمی‌خواند، ولی در کنار جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سجده می‌کردند، خوابیده بود، و ایشان روی جای نماز خود، نماز می‌خواندند، و هنگام سجده کردن، گوشه‌های از لباس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بدن صفیه رضی الله عنها تماس می‌کرد^(۱).

(۲) در اینکه امام در وقت نماز خواندن بر زن به چه قسمت از جنازه ایستاده شود، بین علماء اختلاف است، امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: باید به وسط جنازه ایستاده شود، و احناف رحمهم الله می‌گویند که باید در برابر سینه‌اش ایستاده شود، و در این موضوع در نزد آن‌ها فرقی بین جنازه زن و مرد نیست، و می‌گویند: اینکه در حدیث نبوی شریف لفظ (وسط) آمده است، وسط عبارت از سینه است، زیرا قسمت فوقانی جنازه عبارت از دست و سر، و پایین جنازه عبارت از شکم و پاها است، پس وسط عبارت از سینه است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جسم زن در حال عادت ماهانگی و مریضی ولادت نجس نمی‌باشد، ورنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پهلوی همسر خود در آن حالت آن قدر نزدیک نماز نمی‌خواندند که جامه‌های‌شان به بدن وی تماس نماید.

(۲) نماز خواندن بر بالای جانماز روا است، و چون جانماز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بوریا بود، بنابراین بهتر است که جانماز از فرض فقیرانه ساخته شود نه از فرش‌های متکبرانه.

(۳) زنی که به عادت ماهانگی گرفتار است، نباید نماز بخواند، چنان‌چه از روزه گرفتن نیز ممنوع است، با این فرق که بعد از پاک شدن از عادت ماهانگی قضاء آوردن نماز بر وی لازم نیست، ولی باید روزه را قضاء بیاورد.

(۴) خوابیدن زن در کنار کسی که نماز می‌خواند روا است.

(۵) نماز خواندن بر بالای جانمازی که از ابریشم ساخته شده است، مکروه می‌باشد.

۷- کِتَابُ التَّيْمَمِ

۷- کتاب تیمم

۱- باب: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً...﴾

باب [۱]: ﴿پس اگر آبی را نیافتید...﴾.

۲۲۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: رَوَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ انْقَطَعَ عَقْدُ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى التَّمَاسِيهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاضِعَ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ وَجَعَلَ يَطْعُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى فَخِذِي، «فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيْمَمِ فَتَيَمَّمُوا»، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحَضِرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ، فَأَصَبْنَا الْعَقْدَ تَحْتَهُ [رواه البخارى: ۳۳۴].

۲۲۳- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: در یکی از سفرهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ایشان همسفر بودیم، چون به منطقه (بیداء) یا منطقه (ذات الجیش)^(۱) رسیدیم، گلوبندم قطع شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگر همراهان شان غرض جستجوی گلوبند، توقف نمودند، و در این محل آبی هم نداشتند.

۱- و (ذات الجیش) نام دو منطقه بین مکه مکرمه و مدینه منوره است.

مردم نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و گفتند: مگر نمی بینی که عائشه چه کرده است؟ سبب توقف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگران گردیده است، و این در حالی است که در این محل آبی نیست، و با خود آبی هم ندارند.

ابوبکر رضی الله عنه در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرخود را بالای رانم گذاشته و به خواب رفته بودند، آمد و گفت: سبب توقف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگر مردم شده‌ای، در حالی که اینجا نه آبی است، و نه هم آن‌ها با خود آبی دارند.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه مرا مورد عتاب قرار داد، و آنچه که خداوند می‌خواست که بگوید گفت: و با دست خود به پهلویم می‌زد، و جز اینکه سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بالای رانم گذاشته بود، چیز دیگری مانع حرکت کردن من نمی‌شد.

و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صبح از خواب بیدار شدند، آبی وجود نداشت، و خداوند آیه تیمم را نازل فرمود، و مردم تیمم کردند.

أسید بن حضیر رضی الله عنه^(۱) گفت: ای خاندان ابوبکر! این اولین برکت شما نیست، عائشه می‌گوید: چون شتری را که من بر او سوار بودم از جایش حرکت دادیم، گلوبند را از زیر پایش یافتیم^(۲).

۲۴۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصْرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ

۱- وی اسید بن حضیر انصاری است، یکی از نمایندگان مردم مدینه منوره در عقبه ثانی بود، و در مدینه منوره در سال بیست هجری وفات یافت، فتح المبدی (۲۹۶/۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پدر حق دارد و دخترش را ولو آنکه به شوهر داده شده باشد، تادیب نماید.

(۲) شخص می‌تواند همسرش را با خود به سفر ببرد، ولو آنکه با گروهی از مردها سفر نماید.

(۳) زن می‌تواند در سفر خود را برای شوهرش زینت نماید.

(۴) اگر چیزی از نزد زن گم می‌شود، نباید شوهرش او را مورد عتاب قرار دهد، ولو آنکه سبب زحمت و یا خساره مادی برایش شود.

(۵) در وقت نماز خواندن اگر آب پیدا نمی‌شد، باید تیمم نمود.

(۶) عائشه رضی الله عنی دارای فضائل زیادی بود، از آن جمله اینکه به سبب گم شدن گلو بندش تیمم کردن در وقت نبودن آب مشروع گردید.

مَسْجِدًا وَظُهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِي الْمَغَانِمُ وَلَمْ يُحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَيُبعَثُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً» [رواه البخاری: ۳۳۵].

۲۲۴- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برایم پنج چیز داده شده است که برای هیچ کسی پیش از من داده نشده است. اینکه چون از مسافت یک ماه راه، به دل دشمنانم خوف و رعب می افتد، نصرت داده شده ام»^(۱).

اینکه زمین برایم مسجد و وسیله طهارت قرار داده شده است^(۲)، پس هرکس از امت من که نماز را دریافت [و آبی را ندید، تیمم کند] و نماز را اداء نماید. و اینکه اموال برایم حلال گردانیده شده است، و برای هیچ کس دیگری پیش از من حلال گردانیده نشده بود^(۳). و اینکه برایم اجازه شفاعت داده شده است^(۴).

۱- یعنی وقتی که بین من و بین دشمنان من یک ماه راه سفر باقی می ماند، ترس من به دل دشمنان من می افتد، و ترس افتادن به دل دشمن یکی از مهمترین اسباب شکست دشمن است، و مراد از یک ماه راه سفرهای آن روزی است، و اگر خواسته باشیم این اندازه راه را به حساب امروزی بسنجیم، چون در آن زمان روزانه تقریباً حدود چهل کیلو متر راه می پیمودند، می توان این فاصله را به حدود یک هزار و دو صد کیلو متر راه تخمین زد، والله تعالی أعلم.

۲- نماز خواندن برای امم سابقه خاص در داخل معابد که به نام (بیع) و (صوامع) یاد می شد، جواز داشت، و در بیرون از آن معابد نماز خواندن برای آن ها روا نبود، ولی در دین اسلام نماز خواندن و عبادت خدا در هر جایی - به شرط آنکه پاک باشد - جواز دارد، و اینکه عیسی علیه السلام در زمین به سیاحت می پرداخت، و در هر جایی که وقت نماز داخل می شد، نماز می خواند، معارض با این اختصاص نیست، زیرا برای سیدنا عیسی علیه السلام زمین تنها مسجد و جای نماز خواندن قرار داده شده بود، نه وسیله طهارت، ولی برای محمد صلی الله علیه و آله هم مسجد قرار داده شده است، و هم وسیله طهارت، و این چیز وجه اختصاص به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

۳- زیرا بعضی از انبیاء گذشته مامور به جهاد نبودند، از این جهت غنیمتی را به دست نمی آوردند، و آن هایی که مامور به جهاد شده بودند، غنائمی را که به دست می آوردند، آتشی می آمد، و آن غنائم را از بین می برد، و خوردن و استفاده کردن از آن غنائم برای آن ها روا نبود.

۴- مراد از این شفاعت، شفاعت کبری است که برای تمام مؤمنین اهل موقف در میدان محشر شفاعت می نمایند، و تفصیل آن إن شاء الله در حدیث شفاعت خواهد آمد.

و اینکه پیامبران پیش از من خاص برای قوم خود مبعوث می‌شدند، و من برای همه مردمان مبعوث گردیده‌ام^(۱).

۱- هر پیامبری از پیامبران گذشته مانند نوح، صالح، ایوب، لوط، موسی، عیسی و غیر هم علیهم السلام خاص برای قوم خود مبعوث شده بودند، ولی پیامبر خدا محمد ﷺ برای همه جهانیان مبعوث شده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ بگو ای مردمان! من برای همه شما مبعوث شده‌ام، و از اینجا بود که نبی کریم ﷺ برای مردمان غیر عرب، مانند کسیری و قیصر و غیره نامه فرستاده و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌نمودند. ملاحظه:

اینکه در این حدیث نبوی شریف امور اختصاصی برای پیامبر خدا ﷺ نسبت به انبیاء دیگر علیهم السلام پنج چیز ذکر گردیده است، به این معنی نیست که: پیامبر خدا ﷺ تنها به همین پنج چیز اختصاص یافته باشند، زیرا طوری که در علم (اصول فقه) مقرر است، مفهوم عدد در نزد بسیاری از علماء معتبر نیست، و اموری را که پیامبر خدا ﷺ به آن‌ها اختصاص یافته‌اند بسیار است، و از آن جمله است:

(۱) مقام محمود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَلْبِلْ فَتَهَجِّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ و (مقام محمود) عبارت شفاعت عظمی در روز قیامت است.

(۲) حوض کوثر: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾.

(۳) اینکه خداوند متعال لغزش‌های گذشته و آینده‌شان را بخشیده، و نعمت خود را بر ایشان تمام کرده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.

(۴) اینکه نام ایشان در بسیاری از جاها مقارن با نام خداوند ﷻ آمده است، مانند کلمه شهادت، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، و همچنین در اذان، و در اقامت، و در «التَّحِيَّاتِ»، و در جاهای دیگر، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ ﴿الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.

(۵) اینکه خود خداوند متعال و ملائکه‌اش بر وی درود و سلام می‌فرستند، و همه مؤمنان مامور به درود و سلام فرستادن بر ایشان شده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

(۶) در هرجایی که خداوند متعال ایشان را خطاب نموده است، به جهت تشریف و تکریم به (نبی) و (رسول) «یا ایها النبی ویا ایها الرسول» مخاطب ساخته است، نه به نام‌شان، و به نام که (محمد)

۲- باب: التَّيَمُّمُ فِي الْحَضَرِ إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ وَخَافَ فَوَتْ الصَّلَاةِ

باب [۲]: تیمم در حال مقیم بودن، در صورت نبودن آب و خوف فوت نماز

۲۴۵- عَنْ أَبِي جُهَيْمٍ بْنِ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «أَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَحْوِ بَيْتِ جَمَلٍ فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و (أحمد) باشد فقط در مقام خبر دادن از ایشان یاد شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ﴾، و می‌فرماید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.

(۷) اینکه دارای خلق عظیم بودند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۱).

(۸) اینکه متصف به رأفت و رحمت بودند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۲).

(۹) و اینکه خداوند متعال ایشان را بر شیطان‌شان غالب ساخت، تا جایی که آن شیطان مسلمان شد.

(۱۰) دارای (جوامع الکلم) بودند.

(۱۱) خاتم النبیین بودند.

(۱۲) امت‌شان در نماز مانند ملائکه در آسمان به صف می‌ایستند.

(۱۳) مشقت‌ها و مشکلاتی که در ادیان سابقه بود، از ایشان و از امت‌شان برداشته شده است.

(۱۴) امت‌شان از خطا و فراموشی (عندالله) مؤاخذه نمی‌باشند.

(۱۵) امت‌شان (خیر الأمم) هستند، یعنی: از همه امت‌های سابقه بهتر می‌باشند.

(۱۶) دارای معجزات متعدد و گوناگونی بودند، که در رأس این معجزات، معجزه قرآن مجید قرار دارد، و بسیاری از معجزات دیگر إن شاء الله در احادیث همین کتاب از نظرتان خواهد گذشت، از آن جمله اینکه: جمادات برای‌شان نطق می‌کردند، طفل در گهواره به نبوت‌شان شهادت داد، از طعام اندکی گروه زیادی را طعام داده و سیر ساختند، آب از سر انگشتان‌شان فواره زد، قمر به جهت اثبات نبوت‌شان شق شد، با یک دست کشیدن‌شان مریض‌های بسیاری شفا یافتند، کسی که به تعقیب‌شان می‌آمد تا به ایشان ضرر برساند، دست‌های اسپیش در زمین فرورفت، خداوند در شب هجرت بینائی را از چشمان کفار گرفت، و همان بود که در وقت خارج شدن از خانه ایشان را ندیدند، همه اقوال و افعال و تصرفات‌شان یکایک به طور دقیق به سند برای امت‌شان رسید، و حفظ گردید، و بسیاری از معجزات و امور خارق العاده دیگر، و امام ابن حجر رحمه الله می‌گوید: ابوسعید نیشاپوری در کتاب (شرف مصطفی) آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دیگر انبیاء علیهم السلام به شصت خصلت اختصاص یافته‌اند، (فتح الباری: ۱/ ۵۲۳-۵۲۴).

وَسَلَّمَ السَّلَامَ، حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ» [رواه البخاری: ۳۳۷].

۲۲۵- از ابوجهیم بن حارث انصاری رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طرف محله (بئر جمل) می آمدند که شخصی ایشان را دیده و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلامش را (علیک) ندادند، تا اینکه نزدیک دیواری آمدند، و از آن دیوار، بر روی و دست های خود مسح نمودند، [یعنی: تیمم کردند] و بعد از آن جواب سلام آن شخص را دادند^(۲).

۳- باب: الْمُتِمِّمُ هَلْ يَنْفَعُ فِيهَا

باب [۳]: آیا تیمم کننده در دست های خود قُوت نماید^(۳)؟

۲۲۶- عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّ كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ

۱- وی ابوجهیم ابن حارث انصاری است، پدرش از بزرگان صحابه بود، از وی جز اینکه بعضی از احادیث از آن جمله حدیث تیمم را روایت کرده است، معلومات بیشتری به دست آورده نتوانستیم، (أسد الغابه: ۱۶۳/۵-۱۶۴).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (بئر جمل) نام جایی است در نزدیک مدینه منوره.

(۲) این تیمم کردن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهت رد سلام بود، و ایشان نمی خواستند در حالت بی وضوئی نام خدا را که (سلام) باشد، به زبان آورند.

(۳) این تیمم کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی حسن ادب بود، نه از روی و جوب، بنابراین طوری که در بسیاری از احادیث دیگری آمده است، برای شخص بی ضوء و حتی جنب، سلام کردن، جواب سلام را دادن، سخن زدن و دیگر امور دنیوی جواز دارد، و چیزی که انجام دادن آن برای شخص بی وضوء جواز ندارد، انجام دادن بعضی از عبادات مانند: نماز خواندن، و طواف کردن، و دست زدن به قرآن مجید است.

۳- طوری که معلوم است تیمم عبارت از آن است که شخص کف هر دو دست خود را بر زمین زده و به روی خود بمالد، و آیا روا است که پیش از مالیدن دست ها بر روی خود، جهت آنکه خاک های دست هایش بریزد، به دست های خود قُوت نماید، و یا اینکه این عمل روا نیست؟ این حدیث بیانگر این مسئله است.

التَّيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا» فَضَرَبَ التَّيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَفِّهِ الْأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفِّهِ [رواه البخاری: ۳۳۸].

۲۲۶- از عمار بن یاسر^(۱) روایت است که برای عمر بن خطاب^(رضی الله عنه) گفت: آیا به یاد هست که من و تو در سفری باهم بودیم، و تو نماز نخواندی، و من در [خاک] غلت زدم و نماز خود را خواندم، و چون این واقعه را برای پیامبر خدا^(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتیم، فرمودند:

«اگر چنین می‌کردی برایت کافی بود»، و پیامبر خدا^(صلی الله علیه و آله و سلم) هردو کف دست خود را بر زمین زدند، و در آن‌ها فوت کردند، و روی و دست‌های خود را با آن‌ها مسح نمودند^(۲).

۱- وی عمار بن یاسر بن مالک عنسی است، او و پدر مادرش از کسانی هستند که در اول امر مسلمان شده بودند، مادرش اولین کسی است که در راه خدا به شهادت رسیده است، عمار در تمام غزوات با پیامبر خدا^(صلی الله علیه و آله و سلم) اشتراک داشت، و نبی کریم^(صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌اش فرمودند که: «عمار از ایمان لبریز شده است»، و فرموده‌اند که: «کسی که با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌کند، و کسی که عمار را بیازارد، خدا او را می‌آزارد، در صفین در صف علی^(رضی الله عنه) در سال سی و هفت هجری، به سن نود و سه سالگی به شهادت رسید، مناقبش بسیار است، به همین قدر اکتفاء می‌کنیم، امام بخاری^(رحمته الله) از وی چهار حدیث روایت کرده است، أسد الغابه (۴/۴۳-۴۷).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در یکی از لشکرهای که به جهاد رفته بودند، عمر و عمار^(رضی الله عنهما) اشتراک داشتند، در یکی از شب‌های این سفر، عمر و عمار^(رضی الله عنهما) جنب شدند، عمار^(رضی الله عنه) تیمم کرد، و نمازش را خواند، ولی عمر^(رضی الله عنه) نظرش آن بود که تیمم کردن برای جنب روا نیست، و باید تا وقتی که به آب می‌رسد، نمازش را به تأخیر بیندازد، ولی مذهب عموم علماء همان نظر عمار^(رضی الله عنه) است، و خصوصاً آنکه پیامبر خدا^(صلی الله علیه و آله و سلم) این نظر را تأیید نمودند.

(۲) کسی که تیمم می‌کند، بعد از اینکه دست‌هایش را به خاک زد، فوت کردن بر دست‌ها پیش از مالیدن به روی و دست، سنت و یا مستحب است.

(۳) طریقه تیمم در نزد اکثر علماء - طوری که در احادیث دیگری به تفصیل آمده است - چنین است که: هردو کف دست خود را بر زمین بزند، و روی خود را به آن‌ها مسح نماید، و بار دوم آن‌ها را بر زمین بزند، و دست‌های خود را تا آرنج‌ها به آن‌ها مسح نماید، چه تیمم برای رفع حدث باشد، و چه برای رفع جنابت، و اینکه عمار بن یاسر^(رضی الله عنه) در تیمم کردن برای رفع جنابت به خاک غلت زد، به اجتهاد و قیاس خودش بود، زیرا وی دیده بود که تیمم کردن برای رفع حدث، به همان طریق وضوء ساختن است، از این جهت فکر کرد که تیمم کردن جهت رفت جنابت شاید به

۴- باب: الصَّعِيدُ الطَّيِّبُ وَضُوءُ الْمُسْلِمِ يَكْفِيهِ عَنِ الْمَاءِ

باب [۴]: خاک پاک برای مسلمان وضوء شمرده می شود و جای آب را می گیرد

۲۲۷- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّا أَسْرَيْنَا حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلَا وَقْعَةً أَحَلَى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلَّا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اسْتَيْقَظَ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ - وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقِظْهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لِأَنَّا لَا نَذَرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ وَكَانَ رَجُلًا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكُّوا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لَا ضَيْرَ - أَوْ لَا يَضِيرُ - ارْتَحِلُوا»، فَارْتَحَلَ، فَسَارَ عَيْرٌ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوُضُوءِ، فَتَوَضَّأَ، وَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ، فَلَمَّا انْقَضَتْ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلَانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ؟» قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلَا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ، فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ»، ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلَانًا - وَدَعَا عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «اذْهَبَا، فَابْتَغِيَا الْمَاءَ» فَانْطَلَقَا، فَلَقِيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَرَادَتَيْنِ - أَوْ سَطِيحَتَيْنِ - مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ؟ قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أُمِسَ هَذِهِ السَّاعَةَ وَنَفَرْنَا خُلُوفٌ، قَالَا لَهَا: انْطَلِقِي، إِذَا قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

همان طریق غسل کردن باشد، که باید تمام بدن را دربر بگیرد، از این جهت به خاکها غلت زد، تا خاک به همه بدنش تماس نماید.

۴) همانطوری که اجتهاد هر مجتهد دیگری احتمال صواب و خطاء را دارد، اجتهاد صحابه رضی الله عنهم نیز همین احتمال را دارد، زیرا صحابه با وجود فضائل بسیاری که در آنها موجود است، و با وجود آنکه عدالت و صدقشان ثابت است، معصوم نیستند، و عصمت خاص برای انبیاء علیهم السلام است، و کسی که معصوم نباشد، احتمال دارد که در اجتهاد خود به صواب برسد، و احتمال دارد، که خطاء و اشتباه نماید، و مجتهد هرکس که باشد - طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده اند - اگر به صواب برسد برایش دو مزد، و اگر به صواب نرسد، برایش یک مزد است.

قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ، قَالَا: هُوَ الَّذِي تَغْنِينٌ، فَانْطَلِقِي، فَجَاءَا بِهَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَاسْتَنْزِلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا، وَدَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِنَاءٍ، فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَرَادَتَيْنِ - أَوْ سَطِيحَتَيْنِ - وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا وَأَطْلَقَ الْعَزَالِي، وَنُودِيَ فِي النَّاسِ اسْقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ سَقَى، وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ وَكَانَ آخِرَ ذَلِكَ أَنْ أُعْطِيَ الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: «اذْهَبْ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ»، وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ بِمَائِهَا، وَإِيمُ اللَّهِ لَقَدْ أَقْلَعَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لِيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلَاءً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اجْمَعُوا لَهَا» فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ حَتَّى جَمَعُوا لَهَا طَعَامًا، فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ، مَا رَزَيْنَا مِنْ مَائِكَ شَيْئًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا»، فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكَ يَا فُلَانَةُ، قَالَتْ: الْعَجَبُ لِقِيْنِي رَجُلَانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَسْحَرُ النَّاسِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ، وَقَالَتْ: بِإِضْبَاعِهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةَ، فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ - تَغْنِي السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ - أَوْ إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ يُغَيِّرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلَا يُصِيبُونَ الصَّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ: يَوْمًا لِقَوْمِهَا مَا أَرَى أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكَ عَمَدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الْإِسْلَامِ؟ فَأَطَاعُوهَا، فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ [رواه البخارى: ٣٤٤].

۲۲۷- از عمران بن حصین خزاعی رضی اللہ عنہ^(۱)، روایت است که گفت: در یکی از سفرها همراه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودیم، همه شب راه پیمودیم، و چون آخر شب شد، در جایی آرام گرفتیم، و البته برای مسافر هیچ چیزی شیرین تر از استراحت کردن آخر شب نیست، و جز گرمی آفتاب چیز دیگری ما را از خواب بیدار نکرد، و اول کسی که از خواب بیدار شد، فلانی، و بعد از آن فلانی، و بعد از آن فلانی و چهارم شان عمر بن خطاب بود.

۱- وی عمران بن حصین خزاعی قاضی بصره است، از فضلاء و فقهای صحابه بود، در سال پنجاه و دو هجری وفات یافت، و امام بخاری رحمہ اللہ از وی دوازده حدیث روایت کرده است، فتح المبدی (۳۰۱/۱).

پیامبر خدا ﷺ که خواب می‌شدند، تا خودشان بیدار نمی‌شدند، ما ایشان را از خواب بیدار نمی‌کردیم، چون نمی‌دانستیم که در حالت خواب، به ایشان چه رُخ می‌دهد؟^(۱).
و چون عمر از خواب بیدار شد و حالت مردم را دید، و در عین حال شخص با هیبتی بود، تکبیر گفت (الله أكبر)، و صدای خود را بلند کرد، و به تکبیر گفتن و بلند کردن صوت خود تا جایی ادامه داد، که پیامبر خدا ﷺ از صدای او از خواب بیدار شدند.

چون از خواب بیدار شدند، مردم نزدشان آمدند، و از مصیبت فوت‌شدن نماز شکایت نمودند، [پیامبر خدا ﷺ] فرمودند: «ضروری نیست [و یا] ضرری ندارد»^(۲)، حرکت کنید».

از آنجا حرکت کردند، و هنوز راه زیادی را نپیموده بودند، که پیامبر خدا ﷺ توقف نمودند، آبی را طلبیدند و وضوء ساختند، برای ادای نماز اذان داده شد، و [پیامبر خدا ﷺ] به مردم نماز خواندند، و چون از نماز فارغ شدند، شخصی را دیدند که در گوشه نشسته و با مردم نماز نخوانده است.

[برایش] گفتند: «فلانی! چه چیز مانع نماز خواندنت با مردم شد؟»

گفت: جنب شده‌ام و آبی نیست.

فرمودند: «از خاک پاک استفاده می‌کردی، و خاک برایت کافی است»^(۳).

۱- یعنی: چون احتمال نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ در حالت خواب وجود داشت، تا خودشان بیدار نمی‌شدند، ما ایشان را بیدار نمی‌کردیم، زیرا می‌ترسیدیم که مبدا کردن ما سبب قطع وحی شود.

۲- شک بین این دو عبارت که پیامبر خدا ﷺ (ضرری نیست) و یا (ضرری ندارد) گفته حریص بودند که عین عبارت پیامبر خدا ﷺ را نقل کنند، و اگر در بین یکی از دو لفظ به شک می‌افتادند، هردو لفظ را روایت می‌کردند.

۳- از این فرموده پیامبر خدا ﷺ برای آن شخص که: «از خاک پاک استفاده می‌کردی، و خاک برایت کافی است»، این احکام استنباط می‌گردد:

(۱) این شخصی که با مردم نماز نخواند، شاید از اینکه تیمم مشروع شده است، خبر نداشت، و یا از مشروعیت تیمم خبر داشت، ولی اینطور فکر می‌کرد که مشروعیت تیمم خاص برای رفع حدث اصغر است، یعنی تنها جای وضوء را می‌گیرد، نه جای غسل را.

سپس پیامبر خدا ﷺ حرکت کرده و براه افتادند، مردم آمده و از تشنگی شکایت نمودند، پیامبر خدا ﷺ توقف نمودند، و علی ؑ و شخص دیگری را نزد خود خواسته و فرمودند: «بروید و آب پیدا کنید»^(۱).

آن دو نفر رفته و زنی را دیدند که بین دو مشک آب، بلای شترش نشسته است. از آن زن پرسیدند که: آب در کجا است؟ گفت: من دیروز همین وقت بر سر آب بودم، و مردم ما [زنان و اطفال را گذاشته] و به طلب آب برآمده‌اند.

برایش گفتند: بیا برویم.

گفت: کجا بروم؟

گفتند: نزد پیامبر خدا ﷺ.

گفت: نزد آنکه از دین آبائی‌اش برگشته است؟

گفتند: بلی! این همان کسی است که می‌گوئی، بیا که برویم، و او را نزد پیامبر خدا ﷺ آورده، و ماجرا را حکایت نمودند.

[راوی می‌گوید]: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: او را از شترش پیاده کنید.

(۲) اجتهاد کردن در زمان نبی کریم ﷺ و حتی در حضور ایشان جواز دارد، ورنه نبی کریم ﷺ برایش می‌گفتند: «این فهمت درست نیست، و باید می‌آمدی و از من می‌پرسیدی».

(۳) تیمم چه به عوض وضوء باشد، و چه به عوض غسل، برای ادای همان نماز فرض و نفلی است که غرض ادای آن تیمم کرده است، بنابراین اگر این شخصی که جنب است، و برای نماز معینی مثلاً: برای نماز ظهر غسل کرده بود، تا وقتی که ظهر باقی است، می‌تواند هر نمازی را از وقتی، و نفلی و قضائی اداء نماید، ولی بعد از این که وقت ظهر خارج شد، اگر خواسته باشد نماز فرض و یا نفل دیگری را اداء نماید، باید دوباره تیمم کند، این مذهب جمهور علماء است، وعده بر این نظر اند که تیمم مانند وضوء و غسل است، و تا وقتی که سببی از اسباب نقض وضوء، و وجوب غسل پیدا نشود، می‌توان به همان تیمم اول هر قدر نماز فرض و نفل را که خواسته باشد، اداء کرد.

۱- آن شخص دیگری را که پیامبر خدا ﷺ با علی نزد خود خواستند، طوری که در صحیح مسلم آمده است، عمران بن حصین خزاعی راوی همین حدیث است.

و پیامبر خدا ﷺ ظرفی را طلبیدند و از آن دو مشک، مقدار آبی را در آن ظرف ریختند، و دهان مشک‌ها را بسته نموده، و قسمت پایینی آن‌ها را باز کردند، و مردم را صدا زدند تا از آن آب، خودشان نوشیده و حیوانات خود را نیز آب بدهند.

هرکس می‌خواست خودش، و هرکس می‌خواست حیوانش را آب می‌داد، و آخرین شخص، همان شخص جنب بود، که برایش ظرفی از آب دادند و فرمودند: «این آب را بگیر و برسر خود بریز».

آن زن همانطور ایستاده بود و نگاه می‌کرد که با آب‌هایش چه می‌کنند، و به خداوند قسم است که آن آب کاملاً خلاص شد، و باز دیدیم که آن مشک‌ها نسبت به اول پرت‌تر شده است.

و پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برای این زن چیزی جمع‌آوری نمائید». برایش خرما، آرد، و بلغور جمع نمودند، و در جامهٔ نهادند، و آن زن را بر شترش سوار نموده، و آن جامه را پیش رویش گذاشتند.

[و پیامبر خدا ﷺ] برای آن زن گفتند: «میدانی که ما از آب تو چیزی کم نکردیم، و خداوند متعال بود که ما را سیراب ساخت».

آن زن دیرتر از موعد معین به خانواده‌اش رسید، و ابستگانش از وی پرسیدند که: سبب تاخیر تو چه بود؟

گفت قصه‌ام تعجب‌آور است، مرا دو نفر گرفته و نزد همان کسی که برایش (صابی^۱) می‌گویند بردند^(۱)، و او چنین و چنان کرد، و به خداوند قسم است که این شخص یا سحرترین مردمان بین زمین و آسمان است، و یا پیامبر بر حق خدا است. مسلمانان بعد از این واقعه بر مشرکینی که به اطراف دیار آن زن بودند، حمله می‌کردند، ولی به مردم و خانه‌هایی که آن زن متعلق به آن‌ها بود، کاری نداشتند. آن زن روزی برای اقوامش گفت:

۱- (صابی): کسی است که دین اصلی‌اش را ترک نموده، و به دین دیگری گرائیده باشد، و پیامبر خدا ﷺ را از آن جهت صابی می‌گفتند که دین آبائی آن‌ها را که شرک باشد، گذاشته و به دین اسلام گرویده بودند.

فکر می‌کنم که این مردم [یعنی: مسلمانان] قصداً شما را مورد تعرض قرار نمی‌دهند، آیا نمی‌خواهید مسلمان شوید؟ و آن‌ها پیشنهادش را پذیرفته و مسلمان شدند^(۱).

۱- از این حدیث مسائل و احکام زیادی استنباط می‌گردد، از آن جمله اینکه:

(۱) آنچه که در این واقعه به وقوع پیوست، بیانگر معجزه دیگری از معجزات پیامبر خدا ﷺ است، زیرا از آب آن دو مشک تمام کسانی که با پیامبر خدا ﷺ بودند، نوشیدند و به حیوانات خود آب دادند، و مشک‌های خود را پُر کردند، و باز دو مشک به حال اولی خود برگشته و حتی پُرتر شده بود.

(۲) عمر رضی الله عنه از صحابه‌های دیگری که آنجا حضور داشتند، در ادای شعائر دین، از آن جمله نماز، اهتمام بیشتری داشت.

(۳) اگر نماز بدون اختیار قضاء می‌شود، باکی ندارد.

(۴) اگر کسی با مسلمانان نماز نمی‌خواند، نباید از این عملش سرسری گذشت، بلکه باید از وی سبب را پرسید، و او را به راه صواب رهنمائی کرد.

(۵) قضاء آوردن نمازهای فوتی واجب است، و باید به اولین فرصت قضاء آورده شود.

(۶) مستحب است که برای نمازهای فوتی اگر به جماعت اداء می‌گردید، اذان داده شود.

(۷) اگر نماز عده باهم فوت می‌شود، سنت و یا مستحب است که آن نماز را به جماعت قضاء بیاورند.

(۸) استفاده نمودن از مال غیر به طریقی که سبب ضرر برای صاحبش نگردد، در حال ضرورت جواز دارد.

(۹) اگر رعیت دچار مشکلی می‌شوند، می‌توانند مشکل خود را با (ولی امر) مطرح نمایند.

(۱۰) (ولی امر) مسلمانان باید به فکر رعیت بوده و مشکلات آن‌ها را حتی الامکان رفع نماید.

۸- کتابُ الصَّلاة

۸- کتاب نماز

۱- باب: کَيْفَ فُرِضَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِسْرَاءِ؟

باب [۱]: نماز در شب اسراء^(۱) چگونه فرض شد؟

۲۲۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "فَرَجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَتَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءٍ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطُسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِيٍّ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَعُهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ: لِحَازِنِ السَّمَاءِ افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ مَعِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: أُرْسِلْ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْوَدَةٌ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوَدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْإِنِّ الصَّالِحِ،

۱- (إسراء): عبارت از رفتن به شب است، و مراد از (أسراء) در اینجا رفتن نبی کریم ﷺ از مکه به بیت المقدس است، و معراج هم از همین جا صورت گرفت، و اینکه إسراء و معراج در حالت بیداری بوده است و یا در حالت خواب، و آیا اینکه این دو چیز در یک شب واقع شده است و یا در دو شب، نظرهای مختلفی وجود دارد، ولی نظر جمهور علماء این است که (إسراء) و (معراج) هر دو به بیداری، و به جسم و روح بوده است، (إسراء) که رفتن از مکه مکرمه تا بیت المقدس باشد، به نص قرآن کریم ثابت گردیده است، ولی ثبوت (معراج) به احادیث صحیح نبوی است. معراج پیش از هجرت نبوی تقریباً به یک سال، و یا یک سال و چند ماه واقع شده است، و اینکه در کدام ماه و در چه تاریخی صورت گرفته است، آراء متعددی وجود دارد، بعضی وقوع آن را در ماه ذی القعدة، و بعضی در ماه ربیع الأول، وعده هم در بیست و هفتم ماه رجب می‌دانند، و همین نظر اخیر مورد تایید حافظ عبدالغنی مقدسی است.

قُلْتُ لِجَبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ، وَهَذِهِ الْأَسْوَدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ
الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالْأَسْوَدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحَكَ،
وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِحَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ
حَازِنُهَا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُ: فَفَتَحَ، - قَالَ أَنَسُ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ، وَإِدْرِيسَ،
وَمُوسَى، وَعِيسَى، وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يُثَبِّتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ
وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قَالَ أَنَسُ - فَلَمَّا مَرَّ جَبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِدْرِيسَ قَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا؟
قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ
هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، قُلْتُ:
مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْإِنِّ
الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ،
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - وَأَبَا حَبَّةَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولَانِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيفَ الْأَقْلَامِ»، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ:
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى
مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ:
فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى،
قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا،
فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَجَعْتُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ،
وَهِيَ خَمْسُونَ، لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، قُلْتُ:
اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي، حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَعَشِيهَا أَلْوَانٌ لَا أَدْرِي
مَا هِيَ؟ ثُمَّ أَدْخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَائِلُ اللَّوْلُؤِ وَإِذَا ثُرَابُهَا الْمِسْكُ» [رواه البخاري:
. [٣٤٩]

۲۲۸- از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است کہ گفت: ابوذر رضی اللہ عنہ از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت
می کرد کہ فرمودند: «هنگامی کہ بہ مکہ بودم سقف خانہام گشودہ شد، و

جبرئیل علیه السلام داخل گردید، سینه‌ام را گشود و به آب زمزم شست، بعد از آن طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود^(۱)، آورد و در سینه‌ام خالی کرد، و سینه‌ام را بست^(۲).

بعد از آن دستم را گرفت و به سوی آسمان عروج نمود^(۳)، چون به آسمان اول آمدم، جبرئیل برای خازن آسمان گفت: باز کن.

گفت: کیست؟

جبرئیل گفت: من جبرئیل هستم.

گفت: کسی همراهت هست؟

گفت: بلی! محمد صلی الله علیه و آله همراهم می‌باشد.

گفت: آیا او خواسته شده است؟

گفت: بلی.

و چون خازن، در آسمان را گشود، و به آسمان دنیا بالا شدیم، دیدیم شخصی نشسته و اشخاصی، به طرف راستش و اشخاصی به طرف چپش قرار دارند، چون به طرف راستش نگاه می‌کند می‌خندد، و چون به طرف چپش می‌بیند می‌گرید، [ما را مخاطب قرار داده] و گفت: ای پیامبر صالح و فرزند صالح خوش آمدید.
از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟

۱- مراد از ایمان کمال یقین و تصدیق است، و مراد از حکمت: علمی است که مشتمل بر معرفت خدا با بصیرت کامل، و تهذیب نفس، و تحقیق حق است، تا به آن عمل گردیده و از آنچه که منافی آن است، خودداری به عمل آید.

۲- (شق صدر) که همان گشودن سینه باشد، نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو و یا سه بار صورت گرفت، بار اول - طوری که در حدیث نبوی آمده است - جهت بیرون کردن چیزی بود که شیطان از آن طریق بر انسان نفوذ می‌کند، و بار دوم به جهت آمادگی برای چیزهای بود که در معراج رخ می‌داد، زیرا حالات آن مقام غیر از حالاتی است که در روی زمین حکمفرما است، و در مسند طیالسی و مسند حارثی از حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که: در غار حراء نیز شق صدر صورت گرفته است، و این در وقت وحی آوردن جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

۳- این عبارت دلالت بر این دارد که معراج چندین مرتبه صورت گرفته است، زیرا در اینجا ذکر از اسراء تا به بیت المقدس وجود ندارد، و امام ابن حجر بر این نظر است که عدم ذکر اسراء تا به بیت المقدس از اختصار راوی است، و حدیث معراج به روایات مختلفی روایت شده است، و در بعضی از این روایات چیزهای آمده است، که در بعض روایات دیگر نیامده است.

گفت: این (آدم) عَلَيْهِ السَّلَام است، و این چیزهایی که به طرف راست و چپش قرار دارند، ارواح اولادش می‌باشد، آن‌هایی که به طرف راستش هستند: اهل جنت، و آن‌هایی که به طرف چپش می‌باشد: اهل دوزخ هستند، چون به طرف راستش می‌بیند می‌خندد، و چون به طرف چپش نگاه می‌کند می‌گرید^(۱).

تا آنکه مرا بسوی آسمان دوم برد، و به خازن آن گفت: بازکن. خازن همان چیزی را که خازن آسمان اول گفته بود، تکرار نموده و در آسمان را گشود.

انس عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: که ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برایش گفته است که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آسمان‌ها: (آدم)، (ادریس)، (موسی)، (عیسی) و (ابراهیم) صلوات الله علیهم را دیده است، ولی ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، اماکن آن‌ها را مشخص کرده نتوانست، فقط همین قدر به خاطر داشت که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آدم عَلَيْهِ السَّلَام را در آسمان دنیا، و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در آسمان ششم دیده است.

۱- مراد از این اشخاصی که به طرف راست و چپ آدم عَلَيْهِ السَّلَام قرار داشتند، ارواح اولادش بود، به طرف راستش ارواح اولاد مؤمنش، و به طرف چپش ارواح اولاد کافرش، و شاید کسی بگوید که ارواح کفار در دوزخ و به آسمان بالا نمی‌شوند، پس ارواح آن‌ها چگونه در آسمان به طرف چپ آدم قرار داشتند، امام ابن حجر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از این سؤال چندین جواب داده است، و جواب قوی‌تر و راجح‌تر نزدش این است که: مراد از این ارواح، ارواحی است که هنوز به اجساد داخل نشده‌اند، زیرا خلق ارواح پیش از خلق اجساد است، ولی دلیلی بر اینکه مراد تنها ارواحی است که به اجساد داخل نشده‌اند، می‌باشد، ذکر نکرده است.

ولی اگر بگوئیم که مراد همه ارواح بنی آدم است، چه آن ارواحی که به اجساد داخل شده‌اند، و چه آن‌هایی که به اجساد داخل نشده‌اند، اشکالی به وجود نمی‌آید، زیرا چه مانعی دارد، که ارواح اصلی در بهشت و دوزخ قرار داشته باشند، و خداوند به قدرت کامله خود سایه و یا نسخه را از آن ارواح به راست و چپ آدم عَلَيْهِ السَّلَام قرار داده باشد، و انسان وقتی که صورت فرزند خود را به حالت نیک و خوبی می‌بیند، خوشحال می‌شود، و وقتی که به حالت بد و ناگواری می‌بیند، متأثر می‌گردد، و در صورتی که به علم امروزی چنین کارهای برای بشر امکان پذیر است، اینکه خالق بشر که قادر مطلق، و «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَيَخْتَرُ مَا يُرِيدُ» است اگر به نوعی از انواع حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را - بدون آنکه اصل ارواح آن‌ها را حاضر کرده باشد، - از حال نسل‌های گذشته و آینده‌اش با خبر سازد چه منافاتی دارد؟ و آنچه که نفی آن از بالا شدن ارواح کفار به آسمان آمده است، ارواح حقیقی آن‌ها است، نه سایه و نسخه آن‌ها، والله تعالی اعلم.

انس عليه السلام می‌گوید: چون جبرئیل با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ادريس عليه السلام رسیدند، گفت: پیامبر صالح و برادر صالح خوش آمدید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گویند: از جبریل پرسیدم: «این شخص کیست؟»
گفت: این ادريس است.

بعد از آن نزد موسی عليه السلام رسیدیم، و او هم گفت: پیامبر صالح و برادر صالح خوش آمدید.

پرسیدم: «این کیست؟»

گفت: این موسی عليه السلام است.

بعد از آن نزد عیسی عليه السلام رسیدیم، و او هم گفت: پیامبر صالح و برادر صالح خوش آمدید.

پرسیدم: «این کیست؟»

گفت: این عیسی عليه السلام است.

بعد از آن نزد ابراهیم عليه السلام رسیدیم، و او گفت: پیامبر صالح و فرزند صالح خوش آمدید.

پرسیدم: «این کیست؟»

گفت: این ابراهیم عليه السلام است.

انس عليه السلام گفت: ابن عباس رضی الله عنهما و (ابوحبه انصاری) رضی الله عنه می‌گفتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که «بعد از آن تا جایی ارتقاء یافتیم و بلند شدم که آواز اقلام [ملائکة] را می‌شنیدم».

انس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «خداوند بر امت من پنجاه نماز فرض گردانید، با همین حکم برگشتم تا نزد موسی عليه السلام رسیدم.

پرسید: خداوند بر امت تو چه فرض کرد؟

گفتم: به سوی پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت این را ندارد.

برگشتم، و خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود.

برگشتم و نزد موسی آمدم و گفتم: خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود.

گفت: نزد پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت آن را ندارند.

برگشتم و باز خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود.

باز نزد موسی آمد.

باز برایم گفت: نزد پروردگارت برگرد، زیرا امت تو طاقت آن را ندارند.

باز برگشتم، و [پروردگارم] برایم گفت: این پنج است [در عدد]، و پنجاه است [در ثواب]، و این گفته‌ام تغییر پذیر نیست.

باز نزد موسی آمدم و او برایم گفت:

نزد پروردگارت برگرد.

گفتم: از پروردگارم حیا می‌کنم^(۱).

بعد از آن جبرئیل علیه السلام با من رفت تا مرا به (سدره المنتهی) رسانید، و این مقام چنان رنگ‌های گوناگونی داشت که آن را وصف کرده نمی‌توانم.

۱- در اینجا چند نکته قابل تذکر است:

(۱) طوری که از ظاهر حدیث برمی‌آید، نبی کریم صلی الله علیه و آله پنج بار به پروردگارش مراجعه کردند، و در هرباری ده نماز تخفیف داده می‌شد، ولی امام ابن حجر رحمته الله می‌گوید: به اساس تحقیقی که من انجام دادم، تخفیف نماز در هرباری پنج نماز بود، که به این اساس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نه بار جهت طلب تخفیف نزد پروردگار خود رفتند.

(۲) در مرتبه اخیر که موسی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست که نزد پروردگارش رفته و طلب تخفیف نماید، و ایشان فرمودند که حیا می‌کنم، سببش این بود که چون در هرباری که مراجعه می‌کردند، پنج نماز تخفیف می‌یافت، اگر این بار طلب تخفیف می‌کردند، معنایش این بود که طلب از بین رفتن نماز را می‌کنند، از این سبب حیا کردند.

(۳) در فتح الباری آمده است: اینکه موسی علیه السلام خواست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور مکرر نزد پروردگار خود برود، سببش این بود که وی از پروردگارش خواسته بود که نبی کریم صلی الله علیه و آله به این مقام رسیده و به این شرف مشرف شده‌اند، لذا خواست تا شاید آنچه را که نبی کریم صلی الله علیه و آله دیده است ببیند، چنان‌چه در مثل می‌گویند: شاید او را ببینم، و اگر او را نبینم شاید کسی که او را دیده است، بتوانم ببینم.

و البته این یک احتمال است، و دلیلی از نص منقول و یا از اجتهاد مقبول برای آن وجود ندارد، و آنچه که از ظاهر و سیاق حدیث دانسته می‌شود این است که موسی علیه السلام از روی محبت و دوستی که به برادر خود محمد صلی الله علیه و آله و به امت ایشان داشت، خواست تا سبب آن شود که عباداتی را که تحمل ادای آن را ندارند، از ایشان تخفیف بدهد، و همین طور هم کرد، فجزاه الله عما نوى وعما فعل خیر الجزاء.

بعد از آن به بهشت برده شدم، و در بهشت رشته‌هایی بود از مروارید^(۱) و خاک آن از مشک بود».

۲۲۹- عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلَاةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلَاةِ الْحَضَرِ» [رواه البخاری: ۳۵۰].

۲۲۹- از عائشه أم المؤمنین رضی الله عنها روایت است که گفت: خداوند هنگامی که نماز را فرض کرد، در حضر و سفر (دو رکعت) (دو رکعت) فرض کرد، نماز سفر به همان حال خود باقیماند، و بر نماز حضر افزوده شد^(۲).

۲- باب: وَجُوبُ الصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ

باب [۲]: نماز باید با لباس خوانده شود

۲۳۰- عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» [رواه البخاری: ۳۵۴].

۲۳۰- از عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم باری تنها در یک جامه نماز خواندند، و دو طرف جامه را به جهت مخالف دور داده بودند^(۴).

۱- و در روایت دیگری: گنبدهای بود از مروارید، و یا کوه‌هایی بود از مروارید.

۲- بنابر ظاهر این حدیث کوتاه خواندن نماز سفر حتمی است، زیرا فرض آن همان (دو رکعت) است، و این مؤید مذهب احناف است، و در مذاهب دیگر، دو رکعت خواندن چهار رکعتی در سفر استحبابی است، به این معنی که شخص مسافر بهتر است تا چهار رکعتی را دو رکعتی بخواند، و اگر چهار رکعت خواند، باکی نداشته و نمازش به طور کامل اداء می‌گردد.

۳- وی عمر بن عبد الأسد مخزومی است، و فرزند ام المؤمنین ام سلمه از شوهر قبلی‌اش می‌باشد، در سال دوم در حبشه متولد گردید، و در آغوش نبی کریم صلی الله علیه و سلم پرورش یافت، و در سال هشتاد و سه در مدینه منوره وفات نمود، امام بخاری رحمه الله از وی تنها دو حدیث روایت کرده است، فتح المبدی (۳۱۴/۱).

۴- یعنی: طرف راست جامه را بر شانه چپ، و طرف چپ آن را بر شانه راست خود انداخته بودند.

۳- باب: الصَّلَاةُ فِي الثُّوبِ الْوَاحِدِ مُلْتَحِفًا بِهِ

باب [۳]: نماز خواندن در جامه که بجان پیچیده شده است

۲۳۱- عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَدِيثُ صَلَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْفَتْحِ تَقَدَّمَ [رواه البخاری: ۳۵۳].

۲۳۱- از ام هانیء بنت ابی طالب رضی الله عنها در ضمن حدیث نماز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه که قبلا گذشت.

۲۳۲- وفي هذه الرواية قالت: فَصَلَّى ثَمَانِيَّ رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثُوبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَعِمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلُ رَجُلًا قَدْ أَجَرْتُهُ، فَلَانَ ابْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتَ يَا أُمَّ هَانِيٍّ» قَالَتْ أُمُّ هَانِيٍّ: وَذَاكَ ضَحَى [رواه البخاری: ۳۵۷].

۲۳۲- و در این روایت [ام هانیء] گفت: بعد از آن [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] هشت رکعت نماز در حالی که خود را در یک جامه پیچانده بودند، خواندند. چون از نماز فارغ شدند، گفتم یا رسول الله! بچه مادرم (یعنی برادرم علی ابن ابی طالب رضی الله عنه) می خواهد شخصی را که من پناه داده ام و آن (فلان بن هبیره) است، به قتل برساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ام هانیء! ما پناه داده ایم کسی را که تو پناه داده ای». ام هانیء می گوید: و این [واقعه] هنگام چاشت بود^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نماز ضحی هشت رکعت است.

(۲) زن هم مانند مرد می تواند برای کافر - چه یک نفر باشد و چه بیشتر از آن - امان بدهد.

(۳) ذمی و اسیر، و تاجری که از غیر مسلمانان در سرزمین اسلامی بود و باش دارد، حق امان دادن برای غیر مسلمان دیگری را ندارد.

(۴) امان دادن طفل اگر هوشیار و با فهم باشد، جواز دارد، ورنه در حکم دیوانه است، و امان دادنش جواز ندارد، و بعضی از علماء می گویند: اگر طفل در جنگ اشتراک کرده بود، امان دادنش جواز دارد، و اگر در جنگ اشتراک نکرده بود، امان دادنش جواز ندارد، ولی چون این

۲۳۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَلِكُلِّكُمْ تَوْبَانِ» [رواه البخاری: ۳۵۸].

۲۳۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حکم نماز خواندن در یک جامه، پرسان نمود.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مگر هر کدام شما دو جامه دارید»^(۱)؟

۴- باب: إِذَا صَلَّى فِي التَّوْبِ الْوَاحِدِ فَلْيَجْعَلْ عَلَى عَاتِقَيْهِ

باب [۴]: اگر کسی در یک جامه نماز می خواند، آن را بر شانه هایش ببندازد

۲۳۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي التَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ» [رواه البخاری: ۳۵۹].

۲۳۴- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نباید کسی از شما در یک جامه که بر شانه هایش از آن چیزی نباشد، نماز بخواند».

۲۳۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» [رواه البخاری: ۳۶۰].

مسئله متعلق به مصلحت مسلمانان است، خلیفه مسلمانان حق دارد که با در نظر داشت مصلحت مسلمانان، امان دادن طفل را معتبر شمرده و یا لغو بداند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از اینکه آن شخص از حکم نماز خواندن در یک جامه پرسان کرد، نبی کریم صلی الله علیه و آله جوابش را به طور فحوی دادند، یعنی: به جوابش گویا اینطور گفتند که: چون می دانید که ستر عورت فرض، و نماز لازم است، و اینطور نیست که همه تان دو جامه داشته باشید، پس چرا ندانستی که نماز خواندن در یک جامه جواز دارد؟ در حالی که با یک جامه هم ستر عورت می شود، و هم در عین حال نماز اداء می گردد.

(۲) نماز خواندن در یک جامه - در صورتی که عورت شخص را به طور کامل بپوشاند - روا است، ولو آنکه جامه دیگری میسر گردد.

(۳) صحابه رضی الله عنهم به طور عموم به فقر و فاقه زندگی می کردند.

(۴) باید جهت دانستن حکم شرعی از اهل علم فتوی خواست.

۲۳۵- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: به طور یقین از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسی که در یک جامه نماز می‌خواند، دو طرف آن را به دو جانب مخالف بیندازد»^(۱).

۵- باب: إِذَا كَانَ الثَّوبُ ضَيِّقًا

باب [۵]: وقتی که جامه تنگ باشد

۲۳۶- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَى ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ» فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الْإِشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ»، قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ. قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ» [رواه البخاری: ۳۶۱].

۲۳۶- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سفری از سفرهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ایشان همراه بودم، شبی جهت اجرای کاری نزدشان آمدم، دیدم که نماز می‌خوانند، و من تنها یک جامه داشتم، و خود را به آن جامه پیچیدم و در پهلوی‌شان به نماز ایستادم.

چون از نماز فارغ شدند پرسیدند: «جابر! سبب آمدنت در این وقت شب چه بود؟» ایشان را از حاجت خود باخبر ساختم.

چون سخنم تمام شد، فرمودند: «این چه نوع جامه پیچیدنی است که می‌بینم؟ گفتیم: همین یک جامه بود، [یعنی: همین یک جامه را داشتم].

۱- یعنی: طرف راست جامه را بر شانه چپ، و طرف چپ جامه را بر شانه راست خود بیندازد، و از این حدیث و از حدیث پیش از آن اینطور دانسته می‌شود که: اگر شخصی تنها یک جامه داشت، و می‌خواست که با آن نماز بخواند، اینطور نکند که به آن یک جامه تنها لنگ ببندد، بلکه باید یک طرف آن را به شانه‌های خود نیز بیندازد، تا قسمت بالائی بدنش نیز تا اندازه پوشانده شود، و البته این در صورتی است که جامه نسبتاً کلان بوده و در آن چنین امکانی وجود داشته باشد، و اگر جامه خورد بود به طوری که اگر از آن چیزی را به شانه‌هایش می‌انداخت، عورتش نمایان می‌شد، جامه را لنگ بزند، و از انداختن بر بالای شانه‌های خود خودداری نماید، و حدیث آتی این امر را به طور واضح بیان می‌دارد.

فرمودند: «اگر جامه کلان و فراخ بود، آن را به خود بپیچان، و اگر تنگ و خورد بود، به کمرت ببند»^(۱).

۲۳۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَجُلًا يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَاقِدِي أَرْزِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصَّبِيَّانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لَا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرَّجَالُ جُلُوسًا» [رواه البخاری: ۳۶۲].

۲۳۷- از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت: مردمی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند، و مانند اطفال لنگ های خود را به گردن های خود می بستند، و برای زن ها گفته می شد: «تا وقتی که مردها کاملاً نمی نشینند، سرهای خود را بالا نکنید»^(۲).

۶- باب: الصَّلَاةُ فِي الْجُبَّةِ الشَّامِيَّةِ

باب [۶]: نماز خواندن در قباى شامی

۲۳۸- عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ خُذِ الْإِدَاوَةَ»، فَأَخَذْتُهَا، فَأَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت جامه پيچیدن جابر رضی الله عنه را نپسندیدند که جامه وی تنگ و کوچک بود، و آن را به خود پیچیده بود، وقتی که کمرش را خم می کرد، عورتش نمایان می شد، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش آموختند که اگر جامه تنگ بود، به خود نپيچان بلکه به کمر خود ببند که عورت پوشیده شود، و در هیچ حالی نمایان نگردد.

(۲) افراد رعیت غرض برآوردن حاجت خود می توانند در شب نزد ولی امر آمده و حاجت خود را مطرح نمایند، و ولی امر هم باید، تا جای که برایش مقدور است، حاجت آن ها را برآورده سازد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این جهت برای زن ها گفته می شد که: (تا وقتی که مردها کاملاً نمی نشینند، سرهای خود را بالا نکنید)، که اگر پیش از نشستن کامل مردها، زن ها سر خود را بالا می کردند، احتمال داشت که چشم آن ها بر عورت مردها بیفتد.

(۲) اگر کسی جامه داشت که فقط قسمتی از جسم وی را می پوشانید، باید قسمت بالائی بدن خود را از گردن تا زانو بپوشاند، نه قسمت پایانی آن را که از بسته و با ناف به بجلک پا باشد، ولی در هر صورت باید مهم در نزدش پوشاندن عورت باشد.

تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى [رواه البخاری: ۳۶۳].

۲۳۸- از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از سفرها با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم.

فرمودند: «مغیره! این ظرف را با خود بگیر».

آن ظرف را با خود گرفتم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتند تا آنکه از من پنهان شدند، [در آنجا] قضای حاجت نمودند، و در این وقت قبای شامی را پوشیده بودند، [در وقت وضوء ساختن] می‌خواستند دست خود را از آستین آن بیرون کنند، تنگی کرد، از این جهت دست خود را از قسمت پایینی آن بیرون کردند، من برای‌شان آب ریختم، و ایشان برای نماز خواندن وضوء ساختند، بر موزه‌های خود مسح نمودند، و بعد از آن نماز خواندند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از ظرفی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مغیره رضی الله عنه خواستند تا آن را با خود بگیرد، ظرفی بود که از آن وضوء می‌ساختند.

(۲) نماز خواندن با جامه و لباسی که غیر مسلمانان ساخته باشند جواز دارد، مگر آنکه نجس بودن آن به طور یقین ثابت شود، زیرا در این وقت سرزمین شام تحت تسلط غیر مسلمانان بود، و جامه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پوشیده بودند ساخته دست آن‌ها بود، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن جامه را پیش از پوشیدن شسته باشند، ثابت نشده است، و اصل عدم شستن است، پس به همان حکم خود باقی می‌ماند.

(۳) طوری که قبلاً هم گفتیم، روا است که شخص در وضوء ساختن خود از شخص دیگری کمک بگیرد، یعنی: از کسی بخواهد که برایش آب بریزد، و او وضوء بسازد، و با قیاس به این می‌توان گفت که در این عصر و زمان روا است که آب از ظرفی بریزد، و انسان به آن وضوء بسازد.

۷- باب: کَرَاهِيَةِ التَّعَرِّي فِي الصَّلَاةِ

باب [۷]: خود را برهنه نمودن در نماز، مکروه است

۲۳۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ»، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكَبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: «فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ، فَسَقَطَ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُؤِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۳۶۴].

۲۳۹- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که لنگی پوشیده بودند، با [قریش] سنگ‌ها را جهت بنای کعبه، حمل می‌کردند. عم‌شان عباس رضی الله عنه برای‌شان گفت: برادرزاده‌ام! اگر لنگ را از کمر خود باز نموده و روی شانه‌هایت [زیر سنگ‌ها] قرار می‌دادی بهتر بود. جابر رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لنگ را باز کرده و روی شانه‌های خود گذاشتند، و همان بود که [از شدت حیا و شرم] بی‌هوش افتادند، و بعد از این روز، هرگز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برهنه دیده نشدند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بنای کعبه مشرفه پانزده سال پیش از بعثت نبی کریم صلی الله علیه و آله بود، و ایشان در این وقت تقریباً بیست و پنج ساله بودند.

(۲) اینکه عباس برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که لنگ خود را باز کنند، و بر روی شانه‌های خود قرار دهند به این سبب بود تا از فشار سنگ‌ها که بر شانه‌های خود حمل می‌کردند کاسته شود، و در عین حال برای عرب‌ها در دوره جاهلیت، برهنه شدن عیب نبود، چنان‌چه زن‌ها اگر جامه پاکی برای‌شان میسر نمی‌شد، به خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حیا و شرم زیادی که داشتند از این عمل جاهلیت، خودداری می‌نمودند، و به اشخاص عریان نظر نمی‌کردند، و در احادیث دیگری آمده است که شدت حیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حدی بود که از دختر باکره در چادری‌اش بیشتر حیا داشتند، و از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: نه من عورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و نه ایشان عورت مرا.

(۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دوره طفولیت از عادات و اخلاق بد جاهلیت دور و گریزان، و از رذایل و معایب، پیش از نبوت و بعد از نبوت پاک و منزّه بودند.

۸- باب: مَا يَسْنَرُ مِنَ الْعَوْرَةِ

باب [۸]: آنچه که از عورت باید پوشیده شود

۴۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ اسْتِمَالِ الصَّمَاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ» [رواه البخاری: ۳۶۷].

۲۴۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پیچیدن جامه به بدن به طوری که دست‌ها را از زیر آن بیرون کرده نتواند، و از احتباء نشستن به یک جامه به طوری که بر عورتش از آن جامه چیزی نباشد، نهی فرمودند^(۱).

(۴) نباید شخص خود را عریان نماید، تا آنکه مردم عورتش را ببینند.

(۵) از ابوامامه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر برایم ممکن می‌بود که عورت خود را از خودم بیوشانم، از خودم می‌پوشاندم»،

(۶) از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: (کسی که عورت خود را نمایان می‌سازد، ملائکه از وی روگردان می‌شوند)، و از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: (من در خانه تاریکی غسل می‌کنم، و از شرم پروردگارم قد خود را راست نمی‌کنم).

(۷) در توضیح آمده است: در صورتی که پوشاندن عورت در حال تنهائی نیز ضرور است، آیا برای شخص روا است که بدون لنگ در آب غسل نماید؟ در این مسئله دو نظر وجود دارد، نظر اول آنکه: بدون لنگ غسل کردن روا نیست، نظر دوم آنکه: روا است، زیرا آب عورت را می‌پوشاند، و به جای لنگ ایستاده می‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جامه‌های اکثر مردم دوخته شده نبود، بلکه جامه بود که مانند (پتو) آن را به اطراف جسم خود می‌پیچیدند، بعضی از مردم یک جامه داشتند که از قسمت بالائی جسم خود تا زانو را به آن می‌پوشاندند، و بعضی دو جامه داشتند، که یکی را به کمر خود می‌بستند، و دیگری را به شانه‌های خود می‌پیچیدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها گفتند که نباید جامه را طوری به جسم خود به پیچند که نتوانند دست‌های خود را جهت انجام دادن کاری آزادانه حرکت دهند.

(۲) صورت دیگر که از آن منع کردند نشستن بود که روی سرین خود می‌نشستند و دست‌های خود را به ساق‌های پای خود می‌گرفتند، و یا آنکه یک پای خود را روی پای دیگر خود می‌انداختند، و در این حالت چون احتمال زیادی وجود داشت که عورت شخص نمایان گردد، لذا

۲۴۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعَتَيْنِ عَنِ اللَّمَّاسِ وَالتَّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَاءُ، وَأَنْ يَخْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ» [رواه البخاری: ۳۶۸].

۲۴۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این چیزها نهی فرمودند: از دو نوع خرید و فروش، [یعنی]: از (لماس) و (نباذ)، و از پیچیدن جامه به طوری که نتوان دست خود را از زیر آن برآورد، و از پوشیدن جامه که عورت از آن کشف گردد^(۱).

۲۴۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحِجَّةِ فِي مُؤَدِّينَ يَوْمَ النَّحْرِ، نُؤَدُّنُ بِمِئَى: أَنْ لَا يَحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ بِرَاءَةً، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِئَى يَوْمَ النَّحْرِ: «لَا يَحْجُجُ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ» [رواه البخاری: ۳۶۹].

امر نمودند که اگر کسی به این حال می‌نشیند، چیزی از جامعه خود را روی عورت خود قرار دهد، ورنه از تشستن به این طریق خودداری نماید.
۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در این حدیث نبوی شریف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دو نوع خرید و فروش منع نمودند: یکی لباس، و دیگری نباذ:

(۱) (لماس): عبارت از آن بود که شخص به مجرد دست‌زدن به چیز مورد نظر، باید حتماً آن را می‌خرد، و (نباذ) عبارت از آن بود که فروشنده مال را، و خریدار پول را به طرف جانب مقابل می‌انداخت، و بیع لازم می‌گردید، و برای هیچکدام اختیار رد آن نبود.

(۲) نشستنی که عورت از آن ظاهر می‌گردد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده‌اند به این طریق است که شخص بر بالای سرین خود نشسته و یک پای خود را بر بالای پای دیگر خود بیندازد، به طور خلاصه: پوشیدن هر لباسی، و نشستن به هر طریقی که سبب نمایان شدن عورت گردد، روا نیست.

۲۴۲- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوبکر رضی الله عنه مرا همراه دو نفر دیگر در آن حجی که [امیر حج] بود^(۱)، ماموریت داد تا در روز عید قربان، به (منی) اعلان نماییم که عبد از امسال مشرکی نباید به حج بیاید، و نباید کسی به خانه [کعبه] برهنه طواف نماید.

بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را فرستادند، و برایش امر کردند تا سوره (براءت) [از مشرکین را] اعلان نماید.

ابوهریره رضی الله عنه گفت که: علی رضی الله عنه همراه با ما در روز عید قربان برای مردمی که در (منی) بودند اعلان می کرد که: بعد از امسال نباید مشرکی به حج بیاید، و نباید کسی به خانه [کعبه] برهنه طواف نماید^(۲).

۱- در سال نهم هجری که سال پیش از (حجة الوداع) باشد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را امیر حج مقرر نمودند.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در سال نهم هجری امیر حج مقرر نمودند، ابتدای سوره (براءت) که متضمن براءت از مشرکین است، نازل گردید، کسانی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند که: این سوره را بفرستید که ابوبکر رضی الله عنه برای مردم در حج بخواند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نه خیر، نباید کسی جز از اهل بیت من این کار را انجام دهد، و همان بود که علی رضی الله عنه را طلبیدند، و برایش گفتند: در روز عید قربان وقتی که مردم در (منی) جمع می شوند، ابتدای سوره براءت را برای آن ها بخوان، علی رضی الله عنه بر شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به نام (عضباء) یاد می شد، سوار شد و راه سفر را در پیش گرفت، در منطقه (ذو الحلیفه) که تقریباً در ده کیلو متری مدینه منوره واقع است، به ابوبکر رضی الله عنه رسید، ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را امیر حج مقرر نموده اند؟ گفت: نه، بلکه مرا فرستاده اند تا اول سوره (براءت) را برای مشرکین بخوانم، ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: به صفت امیر و یا به صفت مامور؟ گفت به صفت مامور.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را به این کار انتخاب نمودند سببش آن بود که سوره (براءت) متضمن نقض عهدهی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین بسته بودند، و عادت عرب ها آن بود که عهد را یا باید خود شخصی که عهد بسته است نقض نماید، و یا یکی از افراد خانواده اش.

(۳) از جمله قوانینی که عرب ها در جاهلیت وضع کرده بودند یکی آن بود که اگر کسی به طواف خانه معظمه می آید، باید با لباس نو طواف نماید، و اگر لباس نوی در اختیار ندارد، باید برهنه طواف نماید، و زن ها از این کار مستثنی نبودند، و یکی از زن های که برهنه طواف می کرد، شعری سرود و در آن گفت که: (امروز روزی است که همه آن و یا چیزی از آن نمایان خواهد شد)، و در

۹- باب: مَا يُذَكِّرُ فِي الْفَخْدِ

باب [۹]: آنچه که در مورد عورت بودن (ران) آمده است

۲۴۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْعَدَاةِ بَعْلَسَ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رُفَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسَّ فَخْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِرَارَ عَنْ فَخْدِهِ حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخْدِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبْتُ خَيْبَرَ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ ﴿فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ﴾» قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْحَمِيسُ - يَعْنِي الْجَيْشَ - قَالَ: فَأَصْبَنَاهَا عَنُوءَةً، فَجُمِعَ السَّيِّ، فَجَاءَ دِحْيَةُ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِّنَ السَّيِّ، قَالَ: «أَذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً»، فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أُعْطِيتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيٍّ، سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضِيرِ، لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا» فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِّنَ السَّيِّ غَيْرَهَا»، قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَزَوَّجَهَا، وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ، فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيُجِئْ بِهِ» وَبَسَطَ نِطْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِئُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِئُ بِالسَّمْنِ، قَالَ: وَأُخْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيْمَةً رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخارى: ۳۷۱].

۲۴۳- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه خیبر رفتند، و نماز صبح را با ایشان در خیبر به تاریکی اداء نمودیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار گردیدند، و ابوطلحه نیز سوار شد، و من پشت سر ابوطلحه سوار شدم.

پیامبر خدا ﷺ [مرکب خود را] به طرف کوچه‌های خیبر پیش راندند، و زانوهایم به ران پیامبر خدا ﷺ تماس می‌کرد، بعد از آن لنگ از روی ران پیامبر خدا ﷺ دور گردید، تا جایی که سفیدی ران پیامبر خدا ﷺ را می‌دیدم^(۱).

چون به قریه خیبر داخل گردیدند، گفتند: «الله اکبر، خیبر خراب شد، وقتی که ما به دیار مردمی بیاییم، پس بدا به حال و روز بیم داده شده‌گان»، این سخن را سه بار تکرار نمودند.

[انس ﷺ] گفت که: [درین وقت] مردم خیبر جهت انجام دادن کارهای خود بیرون شده بودند، و با خود می‌گفتند: محمد با لشکرش رسید!

[انس ﷺ] گفت که: ما خیبر را به زور و یا به صلح فتح کردیم^(۲)، چون اسیران را جمع کردند، (دحیه) آمد و گفت: یا رسول الله! از این اسیران یک کنیزی را برای من بدهید.

فرمودند: «برو! کنیزی را انتخاب کن».

دحیه ﷺ (صفیه بنت حیی) را انتخاب نمود^(۱).

۱- عبارتی که از آن در حدیث نبوی شریف به (بعد از آن لنگ از روی ران پیامبر خدا ﷺ دور گردید) تعبیر شده است، کلمه (حسر) است، و احتمال دارد که این کلمه به صیغه مجهول باشد، چنانچه احتمال دارد که به صیغه معلوم باشد، و البته معنی فرق می‌کند.

اگر به صیغه مجهول باشد، معنایش آن می‌شود که ازار از روی ران پیامبر خدا ﷺ بدون اختیارشان دور گردید، و اگر به صیغه معلوم باشد، معنایش این می‌شود که خود پیامبر خدا ﷺ ازار را از روی ران خود دور نمودند، ولی در هر دو صورت دلالت بر این ندارد که ران عورت نیست، زیرا در صورت اول برهنه شدن ران بدون اختیار نبی کریم ﷺ بود، و در صورت دوم: یعنی در صورتی که خود نبی کریم ازار را از روی ران خود دور کرده باشند، این عمل‌شان روی ضرورت بود، و ضرورت در اینجا آماده شدن جهت بهتر راندن مرکب بود، پس در حالت عادی، (ران) - طوری که در احادیث دیگری آمده است - بر عورت بودن خود باقی می‌ماند.

۲- لفظ (عنوة) که در حدیث آمده است، از الفاظ اضداد است، که به معنی جنگ و صلح هر دو استعمال می‌شود، و از همین سبب است که علماء، در مورد اینکه خیبر به جنگ فتح شده است یا به صلح، اختلاف نظر دارند، و گرچه استعمال آن به معنی زور شهرت بیشتری دارد، ولی در ترجمه هر دو معنی مراعات گردیده است.

شخصی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! (صفیه بنت حیی) سردار قوم (قُرَیْظَه) و (نضیر) را برای (دحیه) دادید، و او جز برای شما برای شخص دیگری مناسب نیست.

فرمودند: «دحیه را با آن زن طلب کنید».

دحیه ﷺ آن زن را آورد. چون پیامبر خدا ﷺ به طرف آن زن دیدند، فرمودند: «کنیز دیگری را از بین اسیران انتخاب کن»^(۲).

[انس ﷺ] گفت که پیامبر خدا ﷺ (صفیه) را آزاد کردند و با او ازدواج نمودند، و مهرش را همان آزادی‌اش قرار دادند، و هنوز در راه بودند، که (أم سلیم) [صفیه] را برای‌شان تجهیز و آماده نمود، و شب نزد پیامبر خدا ﷺ فرستاد، و پیامبر خدا ﷺ صبح آن روز داماد شده بودند.

و فرمودند: «کسی که چیزی دارد، حاضر نماید»، و سفره‌های را که از پوست بود، پهن نمودند، کسی خرما آورد، و کسی روغن آورد، و فکر می‌کنم که انس ﷺ گفت: و کسی تلخان، سپس این چیزها را باهم مخلوط ساختند، و این طعام عروسی پیامبر خدا ﷺ بود^(۳).

۱- وی صفیه بنت حیی بن أخطب از اولاد هارون ﷺ است، شوهرش کنانه ابن ابی الحقیق بود که در روز خیبر به قتل رسید، خود صفیه ﷺ در خلافت علی ﷺ وفات یافت، و در جنة البقیع دفن گردید.

۲- و اینکه پیامبر خدا ﷺ برای دحیه اجازه دادند که پیش از تقسیم غنیمت برای خود کنیزی انتخاب نماید، سببش این بود که: ایشان حق داشتند که از مال غنیمت چیزی را انتخاب نموده و برای هرکس که بخواهند، بخشش بدهند، و یا سبشش این بود که از اصل غنیمت برایش نافله دادند، و یا آن را از خمس غنیمت حساب کردند، و تصرف در خمس غنیمت متعلق به ایشان بود، و یا به سبب این بود که بعد از تقسیم این کنیز را از حصه غنیمت وی کم کنند، و با وجود همه این احتمالات اشکالی در اختیار دادن به وی در انتخاب کنیزی برایش باقی نمی‌ماند.

اینکه پیامبر خدا ﷺ صفیه را از وی پس گرفتند، سببش این بود که برایش اجازه انتخاب کنیز عادی را داده بودند، نه کنیزی را که از همگان بهتر باشد، و برای آنکه در این کار از دیگران برتری نداشته باشد، آن کنیز را از وی پس گرفتند.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

گرچه توضیحات لازم در این حدیث نبوی شریف در جای خودش صورت گرفته است، ولی با آن‌هم احکام دیگری نیز می‌تواند از این حدیث استخراج و استنباط گردد، از آن جمله اینکه:

۱۰- باب: فِي كَمْ تُصَلِّي الْمَرَأَةُ فِي الشَّيَابِ

باب [۱۰]: زن در چند جامه باید نماز بخواند

۲۴۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ مُتَلَفَعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ» [رواه البخاری: ۳۷۲].

۲۴۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که نماز فجر را می خواندند، زن هایی از مسلمانان نیز در حالی که خود را به چادرهای خود پیچیده بودند، به نماز حاضر می شدند، بعد از نماز به خانه های خود برمی گشتند، و کسی آن ها را نمی شناخت ^(۱).

(۱) اگر مرکوب قوی باشد، و تحمل داشته باشد، روا است که دو نفری بر آن سوار شد.
(۲) در جهاد در وقت مقابله با دشمن ذکر خدا مستحب است، و بهتر است آنکه به گفتن سه بار (الله اکبر) باشد.

(۳) دواندن اسپ در جای مناسبش روا است.

(۴) اگر کسی کنیزی داشته باشد، مستحب است که آن را آزاد ساخته و با وی ازدواج نماید.
(۵) اگر کسی کنیزش را آزاد کرد، آیا این کنیز بعد از آزاد شدن مجبور است که با شخصی که او را آزاد کرده است، ازدواج نماید؟ و آیا روا است که این شخص آزاد کردن کنیز را برایش مهر قرار بدهد؟ در این مورد اختلاف است:

عده از علماء از آن جمله امام احمد و اهل ظاهر رحمهم الله، نظر به ظاهر این حدیث نبوی شریف می گویند که: بلی! این کنیز بعد از آزاد شدن با شخصی که او را به نیت اینکه با وی ازدواج نماید آزاد کرده است، باید ازدواج نماید، و مهرش همین آزاد کردنش می باشد.

امام شافعی رحمته الله می گوید: این کنیز اگر با آن شخص ازدواج کرد، مهرش همان آزاد شدنش می باشد، و اگر نخواست ازدواج کند، باید قیمت خود را برای آن شخص بپردازد.

امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله می گویند: آنچه که در این حدیث آمده است، خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، بنابراین، این زن بعد از آزاد شدن آزاد است که با شخصی که او را آزاد ساخته است، ازدواج نماید، و یا ازدواج ننماید، و اگر ازدواج کرد، مستحق مهر مثل خود می شود، و اگر ازدواج نکرد، باید قیمت خود را برای شخصی که او را آزاد کرده است، بپردازد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر زن به یک جامه که سر و بدنش را به طور کامل بپوشاند، نماز بخواند جواز دارد.

۱۱- باب: إِذَا صَلَّى فِي ثَوْبٍ لَهُ أَعْلَامٌ

باب [۱۱]: اگر در جامه که نقش دار است نماز خواند

۲۴۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي خِمِصَةٍ لَهَا أَعْلَامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلَامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذهَبُوا بِخِمِصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ وَأَتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةٍ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَنِي آفِئًا عَنْ صَلَاتِي» [رواه البخاری: ۳۷۳].

۲۴۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جامه که دارای نقش‌ها بود، نماز خواندند، هنگام نماز خواندن، به طرف آن نقش‌ها نظر انداختند، و بعد از نماز خواندن فرمودند: «این جامه‌ام را ببرید و برای (أبوجهم) بدهید، و جامه

۲) خواندن نماز صبح به تاریکی بهتر است، ولی احناف نظر به احادیث دیگری که در این مورد آمده است خواندن نماز صبح را به روشنی بهتر می‌دانند.

۳) رفتن زن‌ها به نماز صبح - و البته به نمازهای دیگر به طور اولی - جواز دارد، ولی باید خوف فتنه وجود نداشته باشد.

۴) طوری که در این حدیث نبوی شریف و در احادیث دیگری آمده است، در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله زن‌ها در نمازهای پنجگانه به مسجد حاضر می‌شدند، و نماز خود را به جماعت اداء می‌کردند، ولی اکنون:

أ- متأسفانه اکثر زن‌ها - خصوصاً در وطن ما - اصلاً نماز نمی‌خوانند، و اینطور فکر می‌کنند که نماز خواندن خاص برای مردها است.

ب- زن‌های که نماز می‌خوانند، زن‌های پیر و پا افتاد هستند، روزی در مجلسی برای اشخاصی که آنجا بودند، گفتم: برای زن‌ها و دخترهای خود بگوئید که نماز بخوانند، و شما از نماز نخواندن آن‌ها مسؤول هستید، بعد از چند روزی شنیدم که آن زن‌ها در جواب شوهران و پدران خود گفته بودند که: نماز خواندن برای زن‌های کلان سال، خوب، ولی برای دخترانی که هنوز شوهر نکرده‌اند، عیب است.

و شاید این سخن را به این اساس بگویند که بعضی از علماء رفتن دختران جوان را به مسجد - نظر به احتمال فتنه - مکروه می‌دانند، ولی طوری که همگان می‌دانند، امروز دختران جوان با لباس‌های نیمه برهنه در کوچه و بازار خود را در معرض دید همگان از پیر و جوان قرار می‌دهند، و متأسفانه کسی برای آن‌ها نمی‌گوید که این کار حرام است، ولی اگر زنی با حشمت و وقار، و با لباس شرعی که تمام بندنش را پوشانده باشد، به خانه خدا به نماز برود، می‌گویند: نباید برود، زیرا این کار مکروه است، (بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا)؟

خشن (ابوجهم) را برای من بیاورید، زیرا این جامه سبب از بین رفتن حضور قلبی‌ام در نماز شد»^(۱).

۱۲- باب: إِنْ صَلَّيَ فِي ثَوْبٍ مُصَلَّبٍ أَوْ تَصَاوِيرَ، هَلْ تُفْسَدُ صَلَاتُهُ؟

باب [۱۲]: آیا اگر در جامه صلیب‌دار و یا عکس‌دار نماز بخواند، نمازش فاسد می‌شود؟

۲۴۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ سَرَّتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكَ هَذَا، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تُعْرِضُ فِي صَلَاتِي» [رواه البخاری: ۳۷۴].

۲۴۶- از انس رضی الله عنه روایت است که عائشه رضی الله عنها پرده با نقش و نگاری داشت، که با آن یک طرف خانه‌اش را پرده کرده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [برایش] گفتند: «این پرده‌ات را از ما دور کن، چون عکس‌های آن در نماز به خاطر من می‌آید»^(۲).

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (ابوجهم) نامش: عامر بن حذیه عدوی است، در روز فتح مکه مسلمان شد، از بزرگان و مشایخ قریش بود، بسیار عمر کرد، و در آخر خلافت معاویه وفات نمود، (أسد الغابه: ۱۶۲/۵-۱۶۳).

(۲) سبب اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند که این جامه را برای ابوجهم بدهید این بود که بنا به روایت عائشه رضی الله عنها که در موطا مالک رضی الله عنه آمده است، ابوجهم آن جامه را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داده بود، یعنی: ایشان فرمودند که: جامه ابوجهم را برایش پس بدهید.

(۳) خشوع و حضور قلب در نماز لازمی و مطلوب است.

(۴) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جامه را برای (ابوجهم) دادند، برای آن بود تا از آن در کارهای خانه استفاده نماید و یا او را بفروشد، نه آنکه آن را بپوشد، زیرا پوشیدن جامه که سبب از بین بردن حضور قلبی در نماز شود، برای همگان مکروه است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

نماز خواندن در خانه که در آن عکس و تصویر باشد، مکروه است نه حرام، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از دیدن آن تصاویر نماز خود را عود نکردند، و اگر نماز خواندن در چنین حالتی حرام می‌بود، نماز خود را عود می‌کردند، ولی با آن‌هم قدر امکان کوشش شود که از نماز خواندن در چنین جایی اجتناب به عمل آید.

۱۳- باب: مَنْ صَلَّى فِي فَرْجٍ حَرِيرٍ ثُمَّ نَزَعَهُ

باب [۱۳]: کسی که در قباى ابریشمین نماز خواند و سپس آن را از خود دور کرد

۲۴۷- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَهْدَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْجُ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ، فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ، وَقَالَ: «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ» [رواه البخارى: ۳۷۵].

۲۴۷- از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قباى ابریشمینی را بخشش دادند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن قبا را پوشیدند و با آن نماز خواندند، چون از نماز فارغ شدند، آن را مانند کسی که از چیزی بدش بیاید، به شدت از خود دور کرده و فرمودند: «این برای اهل تقوی مناسب نیست»^(۱).

۱۴- باب: الصَّلَاةُ فِي الثَّوبِ الْأَحْمَرِ

باب [۱۴]: نماز خواندن در جامه سرخ

۲۴۸- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ثَبَّةٍ حُمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَتَّبِدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بِلَالٍ يَدَ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ عَنَزَةً، فَرَكَّزَهَا وَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حُلَّةٍ حُمْرَاءَ، مُشَمَّرًا صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رُكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالنَّوَابِ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ» [رواه البخارى: ۳۷۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پوشیدن لباس ابریشمین برای مردها حرام است، و طوری که در احادیث دیگری آمده است، برای زنها پوشیدن لباس ابریشمین در نماز و در غیر نماز جواز دارد.

(۲) این جامه ابریشمین را اکبدر بن عبدالملک امیر دومة الجندل که شخص نصرانی بود، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بود، از این جهت برای مسلمان روا است که بخشش غیر مسلمانان را قبول نماید.

۲۴۸- از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خیمه کوچک سرخ رنگی که از پوست ساخته شده بود دیدم.

و بلال رضی الله عنه را دیدم که آب وضوی آن حضرت صلی الله علیه و آله را با خود گرفته بود. و مردم را دیدم که جهت به دست آوردن آب وضوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر یکدیگر سبقت می‌جستند، کسی که از آن آب چیزی به دست می‌آورد، به سر و جانش می‌مالید، و کسی که از آن چیزی بدست نمی‌آورد، از رطوبت دست رفیق خود استفاده می‌کرد. بعد از آن بلال را دیدم که عصای نیزه‌داری را بر زمین کوبید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با لباس‌های سرخ رنگی در حالی که ازار خود را بالا زده بودند، آمدند، و به سوی آن عصای نیزه‌دار به مردم دو رکعت نماز اداء نمودند. و دیدم که در این وقت مردم و چارپایان از جلو آن عصای نیزه‌دار عبور می‌کردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء با استنباط از این حدیث می‌گویند که: تبرک جستن به آثار اشخاص نیک (با قیاس به تبرک جستن به آثار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) جواز دارد، ولی قیاس کردن اشخاص دیگر ولو آنکه نیک باشند به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خالی از اشکال نیست، زیرا اگر تبرک جستن به آثار اشخاص نیک غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جواز می‌داشت، صحابه رضی الله عنهم به آثار ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سائر عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم تبرک می‌جستند، و چون چنین عملی از آن‌ها ثابت نشده است، بنابراین می‌توان گفت که تبرک جستن خاص به آثار نبی کریم صلی الله علیه و آله می‌باشد و بس، ثانیاً آنکه معیاری برای تعیین اشخاص نیک وجود ندارد، و طوری که مشاهد است، چه بسا اشخاصی که حتی از کبائر خودداری نمی‌کنند، در چشم و نظر عده از اشخاص، نیک و حتی بالاتر از آن قرار دارند، سوم آنکه (سد ذریعه) یکی از ادله شرعی است، و اگر تبرک جستن به آثار دیگران را جواز بدهیم، چه بسا که این عمل کم کم از مرحله تبرک جستن گذشته و به مراحل برسد، که انسان را به گناهان کبیره داخل سازد، والله تعالی اعلم.

(۲) لباسی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پوشیده بودند، برد یمانی بود که دارای خط‌های سرخی بود، و بعضی از علماء نظر به ظاهر این حدیث گفته‌اند که پوشیدن لباس ولو آنکه سرخ خالص باشد، جواز دارد، ولی در نزد احناف پوشیدن لباس سرخ مکروه است.

(۳) گذشتن از پشت (ستره) نمازگذار جواز دارد، و مراد از (ستره) چیزی است که نمازگذار پیشروی خود قرار می‌دهد، تا مردم از جای سجده‌گاهش نگذرند، و عصای نیزه‌داری را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش روی خود نصب کرده بودند، عبارت از همان (ستره) است.

۱۵ - باب: الصَّلَاةُ فِي السُّطُوحِ وَالْمِنْبَرِ وَالْخَشَبِ

باب [۱۵]: نماز خواندن بر بالای بلندی‌ها و منبر، و چوب

۲۴۹- عَنْ سَهْلَ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْعَابَةِ عَمِلَهُ فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، كَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَرَكَعَ النَّاسُ، خَلْفَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالْأَرْضِ»، فَهَذَا شَأْنُهُ [رواه البخاری: ۳۷۷].

۲۴۹- روایت است که کسی از سهل بن سعد رضی الله عنه پرسید: منبر [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] از

چه ساخته شده بود؟

گفت: از مردم کسی که این چیز را از من بهتر بداند، در قید حیات نیست، منبر

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] از درخت گزغابه، ساخته شده بود.

و هنگامی که منبر ساخته شد و به جایش نهاده شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالایش روی به قبله ایستاده و تکبیر گفتند، مردم هم پشت سرشان ایستادند، قرائت را خواندند و رکوع کردند، و مردم هم پشت سرشان رکوع کردند، بعد از آن سر خود را بلند کردند، و عقب عقب رفته و بر روی زمین سجده نمودند، بعد از آن دوباره بالای منبر رفتند، قرائت را خواندند و رکوع نمودند، و بعد از آن سر خود را [از رکوع] بالا کردند، بعد از آن عقب عقب آمدند، تا اینکه بر روی زمین سجده کردند، و قصه منبر به این طریق بود^(۱).

(۴) آب مستعمل نجس نیست، و البته آبی که از شستن دست و پای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستعمل شده باشد، پاکتر از هر آب پاکی و خوشبوی‌تر از هر گلابی است، و این چیز به احادیث زیادی ثابت شده است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند: منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارای سه پله بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این نماز خواندن بر روی پله دوم ایستاده بودند، بنابراین هنگام سجده کردن دو قدم پس می‌آمدند، و هنگام قرائت خواندن دو قدم به پیش می‌رفتند، و در نزد عامه علماء، چنین عملی در نماز اگر روی ضرورت و یا مصلحت باشد، جواز دارد، و کسانی که این عمل را جائز نمی‌دانند می‌گویند: این کار در صدر

۱۶- باب: الصَّلَاةُ عَلَى حَصِيرٍ

باب [۱۶]: نماز خواندن بر بالای بوريا

۲۵۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِبَطْعَامٍ صَنَعَتْهُ لَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلَا تُصَلُّ لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدْ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لَيْسَ، فَتَضَحَّيْتُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَصَفَقْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ [رواه البخاری: ۳۸۰].

۲۵۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مادرکلانش (ملیکه) رضی الله عنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به طعامی که آماده کرده بود، دعوت نمود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طعام خوردن و فرمودند: «برخیزید تا برای شما نماز بخوانم».

انس رضی الله عنه گفت: بوریایی را که از استعمال زیاد سیاه شده بود، به آب شسته و آوردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایستادند، و من و یتیمی [که آنجا بود] پشت سرشان صف بستیم، و آن پیر زن پشت سرما ایستاد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما دو رکعت نماز خواندند و بعد از آن رفتند^(۱).

اسلام صورت می‌گرفت، و این در وقتی بود که چنین اعمالی در نماز جواز داشت، ولی بعد از آن نسخ گردید.

۲) عمل اندک نماز را فاسد نمی‌کند، و در (المحیط) آمده است که: راه رفتن در نماز اگر یک قدم باشد، نماز را فاسد نمی‌کند، ولی اگر دو و یا سه قدم باشد، نماز را فاسد می‌کند، به اساس این نظر نمازی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این طریق خوانده بودند، باید فاسد باشد، ولی بهتر آن است که بگوئیم: اگر راه رفتن روی ضرورت و یا روی مصلحت باشد، نباید نماز فاسد شود، و یا حتی مکروه باشد، چنانچه اگر کسی در پشت صف‌ها تنها به نماز می‌ایستد، باید از صف جلوتر شخصی را به طرف خود بکشد تا عقب آمده و در پهلوی این شخص به نماز به ایستد، که در این صورت به اتفاق علماء نماز آن شخص نه فاسد است و نه مکروه.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که دعوت می‌شود - اگر مانعی وجود نداشته باشد - باید دعوت را اجابت نماید.

۱۷- باب: الصَّلَاةُ عَلَى الْفِرَاشِ

باب [۱۷]: نماز خواندن بر بالای فرش

۲۵۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أُنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِجْلَايَ، فِي قِبْلَتِهِ فَإِذَا سَجَدَ عَمَرَنِي،

(۲) خواندن نماز نفل به جماعت جواز دارد، گرچه بعضی از علماء آن را در غیر ماه خصوصی باشد، روا است، ولی اگر به طور اشتهاى باشد، روا نیست، زیرا شاید کسانی فکر کنند که این نماز فرض است.

(۳) بهتر آن است که نماز نفل در خانه اداء گردد، زیرا مسجد برای ادای نمازهای فرض ساخته شده است، و دیگر آنکه خواندن نماز نفل در خانه از ریاء دورتر است.

(۴) باید مکان نماز خواندن از کثافت و چتلی پاک ساخته شود.

(۵) روا است که اطفال در صف نماز در پهلوی مردها بایستند.

(۶) صف زن‌ها باید از صف مردها دنبال‌تر باشد، و اگر تنها یک زن در نماز وجود داشت، باید به تنهایی در صف اخیر بایستد.

(۷) جمهور علماء بر این نظر اند که امامت دادن زن برای مردها جواز ندارد، زیرا در صورتی که جای ایستادن زن در صف، بعد از صف اطفال است، پس به طور اولی نباید که از همگان جلوتر ایستاده شود، ولی امام طبری و ابو ثور می‌گویند: امامت دادن زن به طور مطلق جواز دارد، و در روایت دیگری از امام طبری و ابو ثور اینطور روایت شده است که: امامت دادن زن و نماز تراویح در صورتی که غیر از وی قارئ دیگری وجود نداشته باشد، روا است.

(۸) نماز نفل در روز دو رکعت است، ولی امام ابوحنیفه رحمته الله چهار رکعت را بهتر می‌داند.

(۹) نماز خواندن بر بالای بوريا جواز دارد، و حدیثی که از عائشه رضی الله روایت شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر روی بوريا نماز نخوانده‌اند، صحیح نیست، زیرا یکی از رواتش که یزید بن مقدم باشد، در نزد اهل حدیث ضعیف است.

(۱۰) دو نفر صف گفته می‌شود، یعنی: اگر سه نفر باهم نماز می‌خواندند، یک نفر برای‌شان امامت بدهد، و دو نفر دیگر در پشت سرش به صف بایستند، ولی اگر دو نفر بودند، باید یکی امامت بدهد، و دیگری در پهلویش به طرف راست، قدری عقب‌تر از وی بایستد.

(۱۱) اگر کسی تنها در پشت صف‌ها نماز بخواند، در نزد ائمه ثلاثه که امام ابوحنیفه، شافعی و مالک رحمهم الله باشد، نمازش صحت دارد، ولی در نزد امام احمد بن حنبل و اصحاب حدیث رحمهم الله نمازش صحیح نیست، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که: «برای کسی که تنها در پشت صف نماز بخواند، نمازی نیست»، ولی جمهور علماء می‌گویند که: مراد از نفی نماز در این حدیث نبوی شریف نفی کمال نماز است، نه نفی مطلق نماز.

فَقَبَضْتُ رِجْلِي، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا»، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ [رواه البخاری: ۳۸۲].

۲۵۱- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: بسا اوقات پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طوری می خوابیدم که پاهایم به طرف قبله ایشان قرار می گرفت. و هنگامی که سجده می کردند، با دست خود مرا تنبیه می کردند، و من پاهای خود را پس می کشیدم، و هنگامی که می ایستادند، دوباره پاهایم را دراز می کردم. عائشه رضی الله عنها می گوید: و در آن وقت در خانه ها چراغی نبود ^(۱).

۲۵۲- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشٍ أَهْلِهِ اعْتَرَاَصَ الْجَنَازَةَ» [رواه البخاری: ۳۸۳].

۲۵۲- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند، وی بین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بین قبله بر روی بستر به شکل جنازه قرار می گرفت ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) این سخن عائشه رضی الله عنها که: (در آن وقت در خانه ها چراغی نبود) دلالت بر این دارد، که اگر چراغی می بود، سجده کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می دیدم، و هنگام سجده کردن پاهای خود را دور می کردم، و حاجتی نبود که با دست خود مرا تنبیه کند تا پای خود را پس بکشم.
- (۲) اگر زن بیگانه نباشد و در پیش روی نمازگذار قرار گیرد، سبب بطلان نمازش نمی شود.
- (۳) عمل اندک در وقت نماز خواندن اگر روی ضرورت باشد، باکی ندارد.
- (۴) لمس کردن زن سبب نقض وضوء نمی شود، و آنهایی که لمس کردن زن را ناقض وضوء می دانند، به ادله دیگری تمسک می جویند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) نماز خواندن به طرف شخص خوابیده، کراهت ندارد.
- (۲) نماز خواندن به طرف زن، و قیاس به آن، مرور کردن زن از پیش روی نمازگذار، سبب فساد وی نمی گردد، مگر آنکه سبب فتنه و مشغولیت قلب وی گردد.

۱۸ - باب: السُّجُودِ عَلَى الثَّوْبِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ

باب [۱۸]: سجده کردن بر بالای جامه در شدت گرمی

۲۵۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَضَعُ أَحَدُنَا ظَرْفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ» [رواه البخاری: ۳۸۵].
۲۵۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندیم، و هرکدام ما از شدت گرمی جامه اش را به جای سجده اش می گذاشت ^(۱).

۱۹ - باب: الصَّلَاةُ فِي النَّعَالِ

باب [۱۹]: نماز خواندن با کفش

۲۵۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» [رواه البخاری: ۳۸۶].
۲۵۴- روایت است که کسی از انس رضی الله عنه پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با نعلین نماز می خواندند؟
گفت: بلی ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در نزد جمهور علماء برای نمازگذار روا است که در وقت شدت گرمی و قیاس بر آن در وقت نماز خواندن بر روی برف و یخ، بر بالای لباسش سجده کند، و امام شافعی رحمته الله این عمل را روا نمی داند.

(۲) اختلاف در اینکه سجده کردن بر بالای لباس روا است و یا نه، اختلاف در لباسی است که نمازگذار آن را پوشیده است، مانند: سجده کرده بر بالای آستین، بر بالای گوشه لباس، و بر بالای گوشه قبا، بر بالای شاخه دستار و امثال اینها، ورنه سجده کردن بر بالای جامه جداگانه که به نام جا نماز یاد می شود، به اتفاق همگان جواز دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نماز خواندن با کفش جواز دارد، و البته این در صورتی است که در کفش نجاستی نباشد، ورنه نماز خواندن با چنین کفشی جواز ندارد.

۲۰- باب: الصَّلَاةُ فِي الْخِفَافِ

باب [۲۰]: نماز خواندن با موزه

۴۵۵- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّهُ بَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى خَفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى» فَسُئِلَ، فَقَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا» «فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ لِأَنَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ» [رواه البخاری: ۳۸۷].

۲۵۵- از جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که وی بول نمود، بعد از آن وضوء ساخت، و بر موزه‌های خود مسح کرد، بعد از آن برخاست و نماز خواند.
و چون از وی پرسان شد، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین کردند.
و صحابه از این کار خوش شدند، زیرا جریر از آخرین کسانی بود که مسلمان شده بودند^(۱).

(۲) در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، چون اکثر مساجد با فرش‌های نظیفی مفروش می‌باشد، اگر پوشیدن کفش سبب و ساخت و چتلی فرش‌های مسجد گردد، باید از نماز خواندن با کفش در چنین مساجدی خودداری شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بول کردن در جای که مردم او را ببینند جواز دارد، گرچه بهتر آن است که در وقت بول کردن خود را از چشم مردم پنهان کند.
(۲) مسح کردن بر بالای موزه جواز دارد.

(۳) سبب خوشی صحابه رضی الله عنهم از سخن جریر رضی الله عنه این بود که از جواز مسح کردن بر موزه مطمئن شدند، زیرا بعضی از آن‌ها فکر می‌کردند که آیه وضوء در سوره (المائدة) مسح بر موزه را نسخ کرده است، و چون مسلمان شدن جریر رضی الله عنه بعد از نزول سوره (المائدة) بود، این اشتباه از بین رفت.

۲۱- باب: يُبْدِي ضَبْعِيهِ وَيُجَافِي فِي السُّجُودِ

باب [۲۱]: در سجده پهلوهایش را ظاهر سازد، و دست‌هایش را از پهلوهایش دور نگهدارد

۲۵۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ جُبَيْنَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ» [رواه البخاری: ۳۹۰].
۲۵۶- از عبدالله بن مالک بن بحینه رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز خواندن آن‌چنان دست‌های خود را از یکدیگر دور نگه می‌داشتند، که سفیدی زیر بغل‌شان معلوم می‌شد^(۲).

۱- وی عبدالله بن مالک بن بحینه ازدی است، در آخر ایام معاویه رضی الله عنه وفات یافت است، أَسَدُ الْغَابَةِ (۲۵۰/۳).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (هنگام نماز خواندن): هنگام سجده کردن در نماز است، و جزء اخیر حدیث، به این چیز صراحت دارد.

(۲) دور نگهداشتن دست‌ها از پهلوها در حال سجده کردن، خاص برای مردها است، و زن‌ها باید هنگام سجده کردن بازوهای خود را به پهلوهایی خود بچسپانند، و این مذهب جمهور علماء از حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبله است، و دلیل‌شان این است که زن عورت است، پس بهتر برایش این است که پوشیده‌تر باشد، زیرا اگر وی مانند مردها در وقت سجده کردن دست‌های خود را از پهلوی خود دور نگهدارد، احتمال دارد که بعضی اجزاء بدنش ظاهر گردد.

(۳) دور نگهداشتن دست‌ها از پهلوها برای کسی است که امام است، و یا تنها نماز می‌خواند، و اما کسی که به جماعت بر سر صف نماز می‌خواند، بهتر بلکه لازم در حق وی آن است که دست‌های خود را از پهلوی‌های خود دور نگهدارد، زیرا در این صورت سبب زحمت و حتی مانع سجده کردن کسی می‌شود که در پهلوی نماز می‌خواند، زیرا کسانی که پهلوی هم نماز می‌خوانند اگر همگی دست‌های خود را از پهلوی‌های خود دور نگهدارند، امکان سجده کردن به صورت صحیح برای آن‌ها میسر نمی‌گردد، و از اینجا است که بعضی از صحابه از مشکلاتی که در زمینه برای آن‌ها رخ داده بود به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت نمودند، و ایشان برای آن‌ها اجازه دادند که دست‌های خود را به پهلوهایی خود نگهدارند، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: صحابه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد ایشان شکایت کرده و گفتند که: در دور نگهداشتن دست‌ها از پهلوها برای ما مشقت است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دست‌های خود را به زانوهای خود بچسپانید، و از نافع رضی الله عنه روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما در وقت سجده کردن دست‌های خود را به پهلوی‌های خود می‌چسپانید.

۲۲- باب: فَضْلِ اسْتِقْبَالِ الْقِبْلَةِ

باب [۲۲]: فضیلت روی آوردن به قبله

۲۵۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ» [رواه البخاری: ۳۹۱].

۲۵۷- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که نماز ما را بخواند، و به قبله ما رو بیاورد، و ذبح دست ما را بخورد، مسلمانی است که در عهد و امان خدا و رسول او است، پس عهد و امان خدا را درباره وی پامال نکنید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام عینی رحمته الله می گوید: از این حدیث دانسته می شود که حکم بر هرکس به اساس چیزی است که از وی به ظاهر سر می زند، بنابراین کسی که اعمال مسلمانان را انجام دهد، حکم به مسلمان بودنش می شود، ولو آنکه در باطن مسلمان نباشد، زیرا باطن را جز خداوند کس دیگری نمی داند.

(۲) رو آوردن به قبله در وقت نماز خواندن شرط است، و کسی که قصدا رو آوردن به قبله را ترک کند، نمازش نماز گفته نمی شود.

(۳) در مورد قبله نمازگذار حالات مختلفی است.

أ- کسی که در خارج مکه مکرمه نماز می خواند، قبله اش طرف کعبه است نه عین کعبه.

ب- کسی که در مکه مکرمه در داخل مسجد الحرام نماز می خواند، قبله اش عین خانه مشرفه است، و اگر دانسته و یا ندانسته به طرف دیگری نماز بخواند، نمازش صحت پیدا نمی کند.

ج- کسی که داخل مکه مکرمه ولی در بیرون از مسجد الحرام نماز می خواند قبله اش نیز عین خانه مشرفه است، ولی اگر ندانسته به طرف دیگری نماز بخواند، در نزد بعضی از علماء نمازش فاسد است، ولی اکثر علماء نمازش را فاسد نمی دانند، و شاید همین قول راجح تر باشد، زیرا همانطوری که امکان اشتباه در قبله در خارج مکه مکرمه وجود دارد، در داخل مکه مکرمه نیز وجود دارد.

د- امام ابوالبقاء رحمته الله می گوید که: (جبرئیل علیه السلام در مدینه منوره محراب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در برابر کعبه قرار داده بود)، وعده از علماء می گویند که: ساختن محراب مسجد نبوی به اساس معاینه و

۲۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾

باب [۲۳]: این قول خداوند متعال که: و مقام ابراهیم را نمازگاه قرار بدهید.

۲۵۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعُمْرَةَ، وَلَمْ يُطِفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَّتِي امْرَأَتُهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ [رواه البخاری: ۳۹۵].

۲۵۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی پرسید: اگر کسی غرض ادای عمره به خانه طواف می‌کند، آیا جواز دارد که پیش از سعی بین صفا و مروه با همسرش همبستر گردد؟

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [به مکه آمدند] به خانه هفت شوط طواف کردند، و پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز اداء نمودند، و بین صفا و مروه سعی نمودند، و بهترین کار برای شما، پیروی نمودن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ^(۱).

۲۵۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا، وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قُبْلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ» [رواه البخاری: ۳۹۸].

مشاهده بود، زیرا موانع برداشته شده بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کعبه مشرفه را مشاهده کرده و قبله مسجد خود را در برابر آن قرار دادند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طواف به خانه کعبه معظمه هفت شوط است.

(۲) بعد از طواف به خانه معظمه، باید دو رکعت نماز خلف مقام ابراهیم علیه السلام اداء نمود، و اینکه این دو رکعت واجب و یا سنت می‌باشد، بین علماء اختلاف نمود، و اینکه این دو رکعت واجب و یا سنت می‌باشد، بین علماء اختلاف است، و اگر سنت هم باشد، سنت مؤکده است، بنابراین نباید آن را ترک نمود.

(۳) سعی بین صفا و مروه واجب است، بنابراین با پیروی از نبی کریم صلی الله علیه و آله تا وقتی که شخص بین صفا و مروه سعی نکرده است، نباید با همسر خود همبستر شود.

۲۵۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه کعبه شدند، در همه اطرافش دعا نمودند، و تا وقتی که از خانه بیرون نشدند، نماز نخواندند، و چون از خانه بیرون شدند، دو رکعت نماز به طرف کعبه خوانده و فرمودند: «قبله این است»^(۱).

۲۴- باب: التَّوَجُّهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ حَيْثُ كَانَ

باب [۲۴]: در وقت نماز در هر جایی باید روی به قبله بود

۲۶۰- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا مَخَالَفَةٌ فِي اللَّفْظِ» [رواه البخاری: ۳۹۹].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در حدیث دیگری که در همین باب به روایت بلال رضی الله عنه در اصل صحیح البخاری موجود است، آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه کعبه نماز خواندند، و اینکه ابن عباس رضی الله عنهما نماز خواندن را نفی نموده است، سببش این است که وی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه داخل نشده بود که نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده باشد، ولی چون بلال رضی الله عنه در این هنگام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، نماز خواندن ایشان را دیده بود، از این جهت حدیث وی بر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما ترجیح دارد، و در نتیجه نماز خواندن در داخل خانه معظمه جواز دارد، بنابراین اگر برای کسی میسر گردد، نماز خواندن در داخل خانه کعبه سنت است، و این کار شرف بسیار بزرگی است.

(۲) شخص نباید با کفش و یا موزه و حتی جراب به خانه معظمه داخل گردد، زیرا داخل شدن با این چیزها به خانه معظمه دلالت بر نوعی تکبر و بی اعتنائی نسبت به مقام این خانه معظمه دارد، و مسلمان باید از این چیز اجتناب ورزد، و علاوه بر آن، باید شخص مسلمان بکوشد تا جسمش به آن زمین طاهر تماس نماید، نه آنکه با پوشیدن کفش و یا جراب و امثال اینها مانع تماس جسمش به آن مکان متبرک گردد.

امام قرطبی در تفسیر این قول خداوند متعال که خطاب به موسی علیه السلام می فرماید ﴿فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى﴾ [طه: ۱۲]، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل می کند که گفت: موسی علیه السلام از این جهت امر به بیرون کردن کفشش شد تا اینکه قدمهایش به خاک آن وادی تماس نماید، و البته به یقین و بدون شک، زمین خانه مشرفه از زمینی که در آن موسی علیه السلام قرار داشت، مشرف تر، مقدس تر، و معظم تر است.

۲۶۰- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شانزده یا هفده ماه، به طرف (بیت المقدس) نماز خواندند، این حدیث قبلاً گذشت، ولی الفاظ این دو روایت باهم اختلاف دارد.

۲۶۱- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ، حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ، فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ» [رواه البخاری: ۴۰۰].
۲۶۱- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بالای مرکب نماز [نفل] می خواندند، به هر طرفی که مرکب می رفت به همان طرف نماز می خواندند، ولی هنگامی که اراده ادای نماز فرض را داشتند، از مرکب پیاده می شدند، و به طرف قبله نماز می خواندند^(۱).

۲۶۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ إِبْرَاهِيمُ: الراوي علقمة الراوي عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: لَا أُدْرِي زَادَ أَوْ نَقَصَ - فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ»، قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا يَوْجُهِهِ، قَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ لَنَبَأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أُنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ، فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيَتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ» [رواه البخاری: ۴۰۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) روآوردن به قبله در نماز فرض لازمی است، و بدون آن به اجماع علماء نماز صحت پیدا نمی کند.

(۲) در روآوردن به قبله در نماز غیر فرضی بین علماء اختلاف است، و بناء به ظاهر این حدیث اکثر علماء بر این اند که اگر نماز نفلی را سواره اداء می کرد، روی آوردن به قبله شرط نیست.

(۳) ادای نماز نفل در حال سواره جواز دارد، ولی ادای نماز فرض در حالت سواره جز در حالت ضرورت روا نیست، مثلاً: اگر شخص در جایی بود که باران بسیار باریده بود، و امکان سجده کردن بر روی زمین برایش میسر نبود، می تواند نماز فرض را در حالت سواره اداء نماید، و در عصر حاضر اگر کسی به طیاره (هوا پیما) سفر می کرد، و سفرش طولانی بود، به طوری که اگر تا فرود طیاره انتظار می کشید نمازش قضاء می شد، روا است که نمازش را سواره اداء نماید، و همچنین در حالات دیگری از همین قبیل.

۲۶۲- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندند، و ابراهیم از علقمه راوی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت - نمی‌دانم که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] در این نماز چیزی را افزوده و یا کم کرده باشند، ولی بعد از اینکه اسلام دادند، کسی گفت: یا رسول الله! در باره نماز کدام چیزی جدیدی نازل شده است؟ فرمودند: «چه شده است»؟

گفتند: چنین و چنان نماز خواندید، همان بود که به دو زانو نشستند، و روی به قبله آورده و سجده سهو بجا آوردند، و بعد از آن، سلام دادند. و چون روی خود را به طرف ما کردند، فرمودند: «اگر درباره نماز کدام چیزی حادث می‌شد، به شما خبر می‌دادم، ولی من هم مانند شما یک بشر هستم، مثلی که شما فراموش می‌کنید، من هم فراموش می‌کنم، و وقتی که فراموش کردم، بیادم بدهید، و اگر کسی از شما در نمازش به شک افتاد، کوشش کند که صواب را دریابد، و نماز خود را تمام نماید، و سلام بدهد، و بعد از آن جهت سهو، دوبار سجده کند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سهو و نسیان برای انبیاء علیهم السلام در افعال جواز دارد، ولی در اقوال: اگر متعلق به تبلیغ وحی، و یا به اخبار باشد، به اتفاق همگان سهو و نسیان در این امور برای آن‌ها واقع نمی‌گردد، ولی در غیر این مسائل: بین علماء اختلاف است، و با این هم اگر سهو و یا نسیانی برای انبیاء الله علیهم السلام رخ دهد، وحی نازل گردیده و جانب صواب را برای آن‌ها بیان می‌دارد، و قصه اسیران بدر، و نماز خواندن بر منافقین، و امثال این‌ها شاهد این مدعا است.

(۲) چون وقوع سهو و نسیان برای انبیاء الله، در غیر وحی جواز دارد، پس کسانی که اشخاص دیگری را غیر از انبیاء الله از سهو و نسیان معصوم می‌دانند، آگاهانه و یا ناآگاهانه در مدح آن اشخاص مبالغه بی‌جا می‌کنند.

(۳) طوری که از قسمت اول این حدیث دانسته می‌شود، سجده سهو، پیش از سلام دادن است، و طوری که از قسمت اخیر آن دانسته می‌شود، بعد از سلام دادن، و از اینجا است که علماء گفته‌اند: هردو نوع آن جواز دارد، و اختلاف در افضلیت است، و در نزد احناف، نوع دوم آن افضل است، و این حدیث مذهب احناف را به طور صریح ترجیح می‌دهد.

۲۵- باب: مَا جَاءَ فِي الْقِبْلَةِ وَمَنْ لَمْ يَرَ الْإِعَادَةَ عَلَى مَنْ سَهَا فَصَلَّى إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ

باب [۲۵]: آنچه که درباره قبله آمده است، و کسی که اعاده نماز را بر کسی که سهوا به غیر قبله نماز خوانده است لازم نمی‌داند

۲۶۳- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «وَأَفَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَتَزَلْتُ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَتَزَلْتُ آيَةَ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ)، فَتَزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ» [رواه البخاری: ۴۰۲].

۲۶۳- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سه واقعه با پروردگارم موافق گردیدم، یعنی: نظرم با وحی پروردگارم موافق گردید.

گفتم: یا رسول الله! اگر مقام ابراهیم علیه السلام را جایی برای نماز خواندن قرار دهیم، و این آیه کریمه نازل گردید: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ و در مورد آیه حجاب، گفتم: یا رسول الله! اگر همسران خود را امر به حجاب نمائید [بهتر است]! زیرا اشخاص نیکو کار و بدکار با آنها سخن می‌زنند، و آیه حجاب نازل گردید. و همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهت مجادله و مناقشه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، برای آنها گفتم (چه بسا که اگر [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] شما را طلاق دهد، عوض شما خداوند برایش زنان بهتری بدهد) و همین آیه نازل گردید^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) مراد از گفته عمر رضی الله عنه که (با پروردگارم موافق گردیدم) این است که: همان چیزی را که برای مشروع شدن بعضی از احکام نظر داده بودم، موافق با آن، وحی نازل گردید، و آن را تایید نمود.
- (۲) در این مسائل سه گانه وحی موافق نظر عمر رضی الله عنه نازل گردیده است، نه آنکه عمر رضی الله عنه موافق به وحی نظر داده باشد، به عبارت دیگر: اول عمر رضی الله عنه نظر داده است، بعد از آن وحی موافق نظر وی نازل گردیده است، و این امر مستدعی آن بود که می‌گفت: پروردگارم با من موافقت نموده است، ولی با مراعات ادب گفت که: (با پروردگارم موافق گردیدم).

۲۶- باب: حَكُّ الْبُزَاقِ بِالْيَدِ مِنَ الْمَسْجِدِ

باب [۲۶]: خراشیدن آب دهان از مسجد با دست

۲۶۴- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى نُحَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلَا يَزُقُّنْ أَحَدَكُمْ قَبْلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ» ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلْ هَكَذَا» [رواه البخاری: ۴۰۵].

۲۶۴- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آب دهانی را به طرف قبله [مسجد] مشاهده نمودند، و سخت برشان آمد، تا جایی که علایم ناخشنودی در چهره‌شان آشکارا گردید، همان بود که برخاستند و آن را با دست خود خراشیده و فرمودند:

«وقتی که کسی از شما به نماز می‌ایستد، در واقع با پروردگار خود مناجات می‌کند، و پروردگارش بین او و بین قبله قرار می‌گیرد، پس نباید کسی از شما آب دهانش را به طرف قبله‌اش بیندازد، بلکه به طرف چپ و یا زیر پایش [پنهان نماید]»^(۱).
بعد از آن گوشه‌ی ردای خود را گرفتند، و آب دهان خود را در آن انداخته و آن را بهم مالیدند و فرمودند: «و یا آنکه چنین کند»^(۱).

۳) موافقت وحی با نظر عمر رضی الله عنه خاص به همین قضیه نیست، بلکه در پانزده موضوع، وحی موافق نظر عمر رضی الله عنه نازل گردیده است، و از آن جمله است قصه‌ی اسیران بدر، قصه‌ی نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر منافقین، قضیه تحریم شراب، و غیره، و اینکه وی سه قضیه را ذکر کرده است، شاید نظرش مهمترین آن‌ها بوده باشد، و شاید چیز دیگری، ولی اینکه می‌گویند: در وقتی که عمر این سخن را گفت تنها در همین سه مورد، وحی موافق نظرش نازل گردیده بود، و موارد دیگر بعد از این تحقق یافته است، بدون شک قابل قبول نیست، زیرا سخنی را که عمر رضی الله عنه در این حدیث گفته است، بعد از وفات نبی کریم صلی الله علیه و آله و بعد از توقف کامل وحی بوده است، والله تعالی أعلم.

۱- و این در جایی است که زمین خاکی باشد، و انداختن آب دهان سبب چتلی نگردد، ورنه باید از این کار خودداری نماید، و اگر مجبور می‌شود که حتماً آب بینی‌اش را پاک کند، با طرف جامه‌اش، و یا با دستمالی پاک نماید، و اگر ضرورت کامل وجود ندارد، تا خلاص شدن نماز صبر کند.

۲۷- باب: لَا يَبْصُقُ عَنْ يَمِينِهِ فِي الصَّلَاةِ

باب [۲۷]: در نماز به طرف راستش تف نکند

۲۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُ التَّخَامَةِ، وَفِيهِ زِيَادَةٌ: وَلَا عَنْ يَمِينِهِ [رواه البخاری: ۴۱۰].

۲۶۵- از ابوهریره و ابوسعید رضی الله عنهما - در حدیثی که در مورد آب دهان آمده است - این لفظ هم روایت شده است که: «... و نه هم [آب دهان خود را] به طرف راست خود [بیندازد]»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در اینکه مراد از این قول نبی کریم صلی الله علیه و آله که: (پروردگار شخص نمازگذار، بین او و بین قبله قرار می‌گیرد)، چیست، دو نظر وجود دارد:

أ- عده می‌گویند که: مراد از آن، قرار گرفتن حقیقی پروردگار در پیش روی نمازگذار نیست، بلکه بیان حالت نمازگذار است که در وقت نماز خواندن، به هیئتی ایستاده است، که گویا در مقابل پروردگار ایستاده است، و با وی مناجات می‌کند، پس بر وی لازم است که عظمت این حالت را به طور کامل مراعات نموده، و از عملی که منافی با این مقام است، به طور جدی خودداری نماید.

ب- وعده دیگری می‌گویند که: مراد از آن، واقع شدن پروردگار، بین قبله و بین شخصی که نماز می‌خواند به طور حقیقی است، و گرچه کیفیت این قرار گرفتن را نمی‌دانیم، ولی به آن ایمان داریم، همانطوری که حقیقت و کنه بسیاری از صفات خداوند جل جلاله را نمی‌دانیم، ولی به آن صفات ایمان کامل داریم.

۲- سبب این امر آن است که طرف راست نسبت به طرف چپ فضیلت دارد، و دیگر آنکه در طرف راستش فرشته کاتب حسنات قرار دارد، و چون نماز خواندن از حسنات است، و در این وقت کاتب حسنات مشغول نوشتن حسناتش می‌باشد، لذا مناسب نیست که آب دهان خود را به آن طرف بیندازد.

۲۸- باب: كَفَّارَةُ الْبُرْأَقِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۲۸]: كفاره ثف کردن در مسجد

۲۶۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْبُرْأَقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا» [رواه البخارى: ۴۱۵].

۲۶۶- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «انداختن آب دهان در مسجد، اشتباه است، و كفاره آن دفن کردن^(۱)».

۲۹- باب: عِظَةُ الْإِمَامِ النَّاسِ فِي إِمْتَامِ الصَّلَاةِ وَذِكْرِ الْقِبْلَةِ

باب [۲۹]: پند دادن امام برای مردمان در اتمام نماز و بیان قبله

۲۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا، فَوَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلَا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لَأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي» [رواه البخارى: ۴۱۸].

۲۶۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آیا شما فکر می کنید که قبله ام همین است؟ به خداوند سوگند است که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست، من شما را از پشت سر خود می بینم»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر کسی در مسجد تف می کند، باید آن را به وسیله زیر پا کردن، و یا به هر وسیله مناسب دیگری پاک کرده و از بین ببرد.

(۲) طوری که قبلاً هم گفتیم این در صورتی است که مسجد خاکی باشد، و پنهان کردن آب دهان سبب کثافت و چتلی مسجد نگردد، و چون در این وقت تقریباً همه مساجد دارای فرش است، از این رو باید از انداختن آب بینی در مسجد، و یا پنهان کردن آن در زیر فرش ها خودداری شود، بلکه باید هرکس آب دهان خود را تا جایی که برایش مقدور است با دستمال و یا با چیز دیگری پاک نموده و سبب چتلی و کثافت مسجد نگردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه نبی کریم صلی الله علیه و سلم صحابه را از پشت سر خود می دیدند، این دیدن شان دور نیست که به همان چشم های عادی ظاهری بوده باشد، و این از امور خارق العاده بود که خاص به نبی کریم صلی الله علیه و سلم بود،

۳۰- باب: هَلْ يُقَالُ مَسْجِدُ بَنِي فَلَانٍ؟

باب [۳۰]: آیا روا است که مسجد فلانی گفته شود

۲۶۸- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَأَمْدَهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ»، وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ [رواه البخاری: ۴۲۰].

۲۶۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین اسپ‌هایی که برای مسابقه آماده شده بودند، از (حفیاء) جنوب شهر مدینه منوره [تا ثنیة الوداع مسابقه دادند.

و بین اسپ‌هایی که برای دویدن آماده نشده بودند، از (ثنیة الوداع) تا مسجد (بنی زُرَیق) مسابقه دادند.

و عبدالله بن عمر از کسانی بود که در این مسابقه اشتراک نموده بود^(۱).

و حتی مهمتر از این - طوری که در روایات دیگری آمده است - ایشان در وقت یکی از نمازها جنت و دوزخ را به چشم سر مشاهده نمودند، و در صورتی که مشاهده جنت و دوزخ برای‌شان امکان‌پذیر باشد، دیدن از پشت سر به طریق اولی امکان‌پذیر است.

۲) در عمدة القاری آمده است که: بر روی دوشانۀ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو سوراخ کوچک مانند سوراخ سوزن وجود داشت که از این دو سوراخ همه چیز را از پشت سر خود می‌دیدند، و لباس مانع دیدن‌شان نمی‌گردید.

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از اسپ‌های که در این مسابقه اشتراک داشتند، یکی اسپ نبی کریم صلی الله علیه و آله بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را (سکب) نام نهاده بودند، و این اسپ از همه اسپ‌ها مسابقه را بُرد، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم خیلی خوشحال شدند.

۲) مسابقه دادن بین اسپ‌ها جواز دارد، و جواز مسابقه خاص بین اسپ‌ها نیست، بلکه در هر چیز دیگری که شریعت از آن منع نکرده باشد، جواز دارد، مانند مسابقه در دویدن، در تیر اندازی، در زور آزمائی، و امثال این‌ها، ولی اگر شریعت از آن منع کرده بود، مانند: بهم انداختن سگ‌ها و یا مرغ‌ها و امثال این‌ها جواز ندارد.

۳) شرط‌بندی در مسابقه اگر از طرف کسانی که مسابقه می‌کنند باشد، در حکم قمار داخل گردیده و جواز ندارد، ولی اگر از طرف شخص ثالثی باشد، روا است، چنان‌چه نبی کریم صلی الله علیه و آله در

۳۱- باب: الْقِسْمَةُ وَتَعْلِيقُ الْقِنُوفِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۳۱]: تقسیم کردن مال، و آویزان کردن خوشه خرما در مسجد

۲۶۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ» وَكَانَ أَكْثَرُ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الصَّلَاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلَّا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: «أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خُذْ» فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُولُهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْمُرْ بَعْضَهُمْ بِرَفْعِهِ إِلَيَّ، قَالَ: «لَا» قَالَ: فَأَرَفَعَهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا» فَتَنَزَّ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُتْبِعُهُ بَصَرُهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا - عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ - فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ [رواه البخاري: ۴۲۱].

۲۶۹- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مالی را از بحرین آوردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن مال را در مسجد بریزید».

و این بیشترین مالی بود که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده شده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای نماز خواندن [از خانه خود] برآمدند، و به آن مالها التفاتی نکردند، و چون نماز را خواندند، آمدند و نزد آن مالها نشستند، و هیچکسی را نبود که دیده باشند و از آن مال برایش نداده باشند.

تا اینکه عباس آمد، و گفت: یا رسول الله! برای من هم بدهید، زیرا من برای خلاصی خود و عقیل پول داده‌ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «خودت بگیر».

مسابقه اسپها برای صاحبان آنها جایزه دادند، به این ترتیب که: برای اسپ اول: سه دست لباس برای اسپ دوم: دو دست لباس، برای اسپ سوم: یک دست لباس، برای اسپ چهارم: یک دینار، برای اسپ پنجم: یک درهم، برای اسپ ششم: یک دانه نقره، و برایش گفتند: «خدا به تو و به صاحب اسپیی که مسابقه را برد، و به صاحب اسپیی که از همه عقب ماند، برکت بدهد».

(۴) باکی نیست که مسجد به نام مردمی که آن را ساخته‌اند، نامیده شود، مثلاً: گفته شود: مسجد فلانی‌ها، ولی باید قصد آن‌ها از این تسمیه طلب خیر و برکت برای آن‌ها باشد، نه سمعت و ریا.

و او با هردو دست [هرچه که می‌خواست] در جامه‌اش ریخت، چون خواست آن‌ها را بردارد، برداشته نتوانست.

گفت: یا رسول الله! کسی را امر کنید که این‌ها را با من بردارد.

فرمودند: «نه خیر، نمی‌گوییم».

گفت: پس خود شما آن را با من بردارید.

فرمودند: «نه خیر، بر نمی‌دارم».

همان بود که عباس رضی الله عنه مقداری از آن‌ها را بر زمین ریخت، و بقیه را برداشت و رفت.

و از تعجب حرص وی، تا وقتی که از نظر ما پنهان شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را با چشم خود تعقیب می‌کردند.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی که یک درهم از آن مال باقی مانده بود از جای خود برنخاستند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مالی را که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بحرین آورده بودند، از خراج بحرین بود، و مقدار آن یکصد هزار درهم بود.

(۲) این گفته ابن عباس رضی الله عنه که: (یا رسول الله! برای من هم بدهید، زیرا من برای خلاصی خود و عقیل پول داده‌ام)، به این اساس بود که وی و عقیل رضی الله عنه تا وقت وقوع غزوه بدر مسلمان نشده بودند، و در این غزوه در پهلوی مشرکین به جنگ مسلمانان آمده بودند، ولی بعد از شکست مشرکین، از جمله کسانی بودند که به اسارت مسلمانان درآمده، و برای خلاص شده خود پول داده بودند.

(۳) همانطوری که در احادیث بسیار دیگری آمده است، نبی کریم صلی الله علیه و آله نهایت با کرم و خساوتمند بودند، و به متاع دنیوی هیچ توجه و التفات، و دلبستگی نداشتند، و گرچه حاتم در سخاوت زبان زد مردم است، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وی به مراتب سخاوتمندتر بودند، زیرا وی سخاوت می‌کرد و جزئی از مالش را برای مردم می‌داد، ولی نبی کریم صلی الله علیه و آله همه آنچه را که در اختیار داشتند برای مردم می‌دادند، و هیچ وقت نشده است که در خانه‌شان و در تحت تصرف‌شان مالی باقی مانده باشد.

(۴) این اموالی که از طرق مختلف مانند: خراج، زکات، غنیمت، صدقه فطر و غیره نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد، همه را برای مردم تقسیم می‌کردند و برای خود و خانواده خود چیزی بر نمی‌داشتند، و

۳۲- باب: الْمَسَاجِدُ فِي الْبُيُوتِ

باب [۳۲]: مساجد در خانه‌ها

۲۷۰- عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عِثْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي، وَأَنَا أَصْلِي لِقَوْمِي فَإِذَا كَانَتِ الْأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَافِعِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» قَالَ عِثْبَانُ: فَعَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ التَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ» قَالَ: فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةِ مَنْ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَفْنَا فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ، رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الدَّارِ دَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيُّنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْنِ أَوْ ابْنُ الدُّخَيْنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَاهُ قَدْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ" قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُتَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ" [رواه البخارى: ۴۶۵].

در احادیث بسیاری آمده است، که یک ماه تا ماه دیگر می‌گذشت، و در خانه نبی کریم ﷺ آتش روشن نمی‌شد، و خوراک خودشان و خانواده‌شان (اسودین) یعنی: آب و خرما بود.

(۵) امام بن حجر رحمته الله می‌گوید: امام مسلمانان باید مالی را که برای مصالح مسلمین است، به مستحقین آن توزیع نموده، و به تاخیر نیندازد.

(۶) استفاده از مسجد در کارهای عام المنفعه - اگر مسجد گنجایش آن را داشته باشد، و سبب ایجاد مشاغل برای نمازگزاران نشود - جواز دارد، ولی این برای اموری است که آتی باشد، از این جهت نباید مسجد را گدام جهت ذخیره اموال و یا اشیاء دیگر قرار داد.

۲۷۰- از محمود بن ربیع انصاری رضی الله عنه^(۱) روایت است که: عتب بن مالک که یکی از صحابه‌های انصار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در غزوۀ بدر اشتراک نموده بودند، می‌باشد، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! چشم‌هایم کم‌بین شده است، و من برای قوم خود امامت می‌دهم، و چون هنگام باران، در شله رودی که بین من و بین این مردم می‌باشد، سیل روان می‌شود، نمی‌توانم به مسجدشان رفته و برای آن‌ها امامت بدهم، یا رسول الله! خواهش من این است که آمده و در [جائی از] خانه‌ام نماز بخوانید، تا من آنجا را برای نماز خواندن خود اختصاص بدهم.

راوی حدیث می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن شاء الله بزودی این کار را خواهم کرد».

(عتب بن مالک گفت که: فردای آن روز پیش از چاشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر رضی الله عنه به خانه‌ام آمدند، و اجازه داخل شدن خواستند، برای‌شان اجازه دادم.

چون به خانه داخل شدند نشستند، و فرمودند: «می‌خواهی در کدام جا از خانه‌ات نماز بخوانم؟»

گفت: به گوشۀ از خانه‌ام اشاره کردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا ایستادند، و [برای نماز خواندن] تکبیر گفتند، ما هم برخاستیم و پشت سرشان صف بستیم، دو رکعت نماز خوانده و سلام دادند، و چون برای‌شان طعامی تهیه کرده بودیم، از رفتن‌شان مانع شدیم.

گفت: چندین نفر از مردم آن محل در خانه جمع شدند.

یکی از آن‌ها گفت: (مالک بن دخیسن یا ابن دخسن) کجاست؟

دیگری گفت: او منافقی است که خدا و رسولش را دوست ندارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چنین سخنی مگو! مگر او را ندیدی که: خاص برای خدا (لا إله إلا الله) گفته است؟»

آن شخص گفت: خدا و رسولش بهتر می‌داند، ما توجه و رهنمائی‌هایش را برای منافقین می‌بینیم.

۱- وی محمود بن ربیع بن سراقه انصاری است، در چهار سالگی حدیثی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آبی را با دهان مبارک خود از دلوی گرفته و در چاه‌شان پاش دادند، به خاطر داشت، در سال نود و نه هجری وفات یافت، (اسد الغابه: ۳۳۲/۴).

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که خاص برای خدا، (لا إله إلا الله) گفته باشد، خداوند او را بر دوزخ حرام گردانیده است»^(۱).

۳۳- باب: هَلْ تُنْبَشُ قُبُورُ مُشْرِكِي الْجَاهِلِيَّةِ وَيُتَّخَذُ مَكَانُهَا مَسَاجِدَ

باب [۳۳]: آیا روا است که به جای قبور مشرکین مسجد ساخته شود؟

۴۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيْسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنَّ أَوْلَيْكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوِّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۴۷۷].

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مالک بن دخیشن به شهادت پیامبر خدا ﷺ از منافقین نبود، ولی با آنها از روی ضرورت روابطی داشت، و رابطه داشتن با منافقین اگر از روی ضرورت باشد مانعی ندارد، و دلیل دیگر بر منافق نبودنش این است که وی با معن بن عدی بنا به امر پیامبر خدا ﷺ رفت و مسجد (ضار) را که منافقین ساخته بودند، به آتش کشید.

(۲) این قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: کسی که از صدق دل (لا إله إلا الله) بگوید، خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام گردانیده است، مراد از آن این است که: برای همیشه به آتش دوزخ نمی ماند، زیرا در احادیث دیگری آمده است، که شخص گنهگار به اندازه گناه خود - اگر برایش آمرزیده نشود - در آتش می سوزد.

(۳) امامت دادن شخص کور جواز دارد، ولی باید شخصی باشد که بتواند لباس و بدنش را پاک نگهدارد، و یا کسی را داشته باشد که در این مورد با وی همکاری و کمک نماید.

(۴) در وقت عذر، از نرفتن به جماعت گناهی نیست.

(۵) کسی که روی معذرتی در خانه اش نماز می خواند، مستحب است که جایی را جهت نماز خواندن خود تعیین نماید.

(۶) خواندن نماز نفل به جماعت در روز جواز دارد.

(۷) اگر کسی را متهم به کاری می کنند، (ولی امر) مسلمانان نباید بدون ثبوت، قول متهم کننده را قبول نمایند، بلکه بنا به استصحاب حال تا وقتی که متهم بودنش ثابت نمی شود، او را بریء الذمه بدانند.

(۸) کسی که از صدق دل (لا إله إلا الله) بگوید، به طور جاوید در دوزخ نمی ماند.

۲۷۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که [گفت]: أم حبیبه و أم سلمه رضی الله عنهما از کلیسایی که در حبشه دیده بودند، و در آن صورتهایی بود، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قصه نمودند.

فرمودند: «این‌ها مردمی بودند که: چون شخص نیکی از آن‌ها می‌مرد، بر بالای قبرش مسجدی می‌ساختند، و صورتهای مرده را در آن مسجد رسم می‌کردند، این‌ها در روز قیامت از بدترین مردمان در نزد خداوند متعال هستند»^(۱).

۲۷۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَاحِلَتِهِ، وَأَبُو بَكْرٍ رَذْفُهُ وَمَلَأَ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ حَتَّى أَلْقَى بِفَنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتُهُ الصَّلَاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَايِضِ الْعَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِنَاءَ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَايِطِكُمْ هَذَا».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) ساختن مسجد بر بالای قبر و یا قبرستان جواز ندارد.
- (۲) تصویر کشیدن ذی روح - هر تصویری که باشد، حتی تصویر حیوانات - جواز ندارد.
- (۳) اگر کسی چیزی به نظرش می‌رسد که در موردش به شک می‌افتد، باید حکم آن را از علماء پرسان نماید، تا مبادا که از ارتکاب آن در گناه داخل گردد.
- (۴) بر عالم لازم است که حکم شریعت را در مسائلی که از وی پرسان می‌شود، به اسلوب مناسب آن بیان دارد.
- (۵) اگر کسی چیزی را می‌بیند که مورد توجه‌اش قرار می‌گیرد، باید آن را برای عالم بگوید، و حکم آن را از وی پرسان نماید.
- (۶) اعتبار در اینکه فلان چیز و یا فلان تصرف حلال و یا حرام است، شریعت می‌باشد، نه عقل، زیرا عقل اگر یک جانب قضیه را درک کند، جوانب بسیار دیگر آن را درک کرده نمی‌تواند، لذا حکمش در بیان حلال و حرام، و خوب و بد دانستن اشیاء ناقص است، چنان‌چه می‌بینیم که بسیاری از عقلای عالم شراب را بیبیکانه می‌نوشند، حال آنکه ضرر صحتی و اقتصادی و اخلاقی آن به همگان واضح است، و حتی اخیراً دیدیم و شنیدیم که مجالس قانون‌گذاری در بعض از دولت‌ها حتی ازدواج مرد با مرد را که همان لواط باشد، به رسمیت شناختند، این است نتیجه عقلی که از هدیات و ارشادات الهی به دور و بیگانه باشد.

قَالُوا: لَا وَاللَّهِ لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ، فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْحَرْبِ فَسَوِّيتٌ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ وَجَعَلُوا عِضَادَتِيهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخَرَ وَهُمْ يَزْجِرُونَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهُمْ، وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ» [رواه البخاری: ۴۲۸].

۲۷۲- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، در قسمت بالائی مدینه، در قبیله که به نام (بنو عمرو بن عوف) یاد می‌شد، سکنی‌گزين گردیدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهارده شب آنجا ماندند.

بعد از آن به طلب قوم (بنی نجار) فرستادند، آن‌ها در حالی که شمشیرهای خود را به گردن‌های خود انداخته بودند، آمدند، و گویا همین حالا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که بر شترشان سوار هستند، و ابوبکر رضی الله عنه بر پشت سرشان سوار است، و اعیان (بنی نجار) به اطراف‌شان قرار دارند، مشاهده می‌کنم، و به همین حالت رفتند تا آنکه به فناء خانه ابویوب رضی الله عنه و سائل سفر خود را انداختند.

و چون دوست داشتند در هرجایی که وقت نماز داخل می‌شود، در همانجا نماز بخوانند، و ایشان در خوابگاه گوسفندان نماز می‌خواندند، به ساختن مسجد امر نمودند.

لذا به طلب بزرگان قوم (بنی نجار) فرستاده و گفتند: «ای مردم بنی نجار! این چاردیواری‌تان را برای من بفروشید» آن‌ها گفتند: به خداوند قسم است که نخواهیم فروخت، ما قیمت آن را جز از خداوند از کس دیگری نمی‌خواهیم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: در بین این چاردیواری چیزهایی بود که برای شما می‌گویم: قبرهای مشرکین، خرابه‌ها، و درخت‌های خرما.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند تا قبرهای مشرکین را شکافته [و استخوان‌های آن‌ها را از آنجا بیرون کنند]، خرابه‌ها را هموار کنند، و درخت‌های خرما را قطع نمایند.

درختان خرما را قطع نمودند و به قبله مسجد قرار دادند، و دو طرف مسجد را از سنگ بنا کردند، و صحابه رضی الله عنهم در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها بودند، سنگ‌ها را نقل

می‌دادند، و رجز خوانی می‌کردند، و پیامبر خدا ﷺ در حالی که با آن‌ها بودند، چنین می‌گفتند:

الهی! خوبی جز خوبی آخرت نیست پس برای انصار و مهاجرین پیامرز^(۱).

۳۴- باب: الصَّلَاةُ فِي مَوَاضِعِ الْإِبِلِ

باب [۳۴]: نماز خواندن در خوابگاه شتران

۲۷۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ»، وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ [رواه البخاری: ۴۳۰].

۲۷۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی به طرف شتر خود نماز می‌خواند و می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که چنین می‌کردند^(۲).

۳۵- باب: مَنْ صَلَّى وَقُدَّامُهُ تَنُورٌ أَوْ نَارٌ أَوْ شَيْءٌ مِمَّا يُعْبَدُ فَأَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى

باب [۳۵]: کسی که نماز بخواند و در پیش رویش تنور، یا آتش، قرار داشته باشد...

۲۷۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي) [رواه البخاری: ۴۳۱].

۱- و اگر خواسته باشیم آن را به زبان شعر ترجمه نمائیم، معنایش چنین می‌شود:

نیست خیری غیر خیر آخرت

از تو می‌خواهم خدایا مغفرت

از برای آنکه نصرت کرده است

یا که از بهر تو هجرت کرده است

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نماز خواندن به طرف شتر به این طریق است که شتر را خوابانیده و آن را بین خود و بین قبله قرار دهد، که به این طریق شتر برایش ستره نماز قرار می‌گیرد.

(۲) نماز خواندن به طرف شتر، و یا اگر نماز نقل باشد، بر بالای شتر جواز دارد، ولی نماز خواندن در خوابگاه شتر جواز ندارد، در سنن ابی داود از ابی هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در خوابگاه گوسفندان نماز بخوانید، ولی در خوابگاه شتران [و یا در جای اجتماع شتران] نماز نخوانید».

۲۷۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «در حالی که نماز می خواندم، آتش [دوزخ] برایم نشان داده شد»^(۱).

۳۶- باب: کَرَاهِيَةِ الصَّلَاةِ فِي الْمَقَابِرِ

باب [۳۶]: کراهت نماز خواندن در قبرستان

۲۷۵- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا» [رواه البخاری: ۴۳۲].

۲۷۵- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «چیزی از نمازهای خود را در خانه های خود بخوانید، و خانه های خود را قبرستان، قرار ندهید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در نزد بعضی از علماء نماز خواندن به طرف آتش روا است، ولی احناف چنین نمازی را مکروه می دانند، و از این حدیث چنین جواب می دهند که: نبی کریم صلی الله علیه و سلم آن آتش را قصدا پیش روی خود قرار نداده بودند، بلکه این کار بدون اختیارشان صورت گرفته بود، و علاوه بر آن، این آتش در واقع پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم قرار نداشت، بلکه مسافه بین آتش و بین پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به اندازه بود که جز خدا کسی آن را نمی داند، و چندین جواب دیگر.

و خلاصه آنکه: چون آتش پرست ها هنگام عبادت آتش را در پیش روی خود قرار می دهند، انجام دادن این کار اگر روی قصد باشد، به اتفاق علماء برای شخص مسلمان حرام است، ولی اگر قصد شخص نمازگذار، عبادت خدا باشد، و بدون اختیارش آتشی پیش رویش قرار می گیرد، باکی ندارد، ولی خودش نباید هنگام داخل شدن به نماز طوری به ایستد که آتش پیش رویش قرار بگیرد، و اینکه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آتش دوزخ نمایان شده بود، چیزی بود که بدون اختیار آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱- معنی این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که خانه خود را مانند قبر نسازید این است که: چون بعد از مرگ و داخل شدن به قبر، نماز خواندن نیست، شما خانه های خود را مانند قبرهای خود که در آن ها نمازی خوانده نمی شود، قرار ندهید.

۲) مراد از نمازی که باید در خانه خوانده شود، نماز نفلی است، ولی نماز فرض، واجب و یا سنت مؤکد است که به جماعت خوانده شود.

۲۷۶- عَنْ عَائِشَةَ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَفِقَ يَطْرُحُ حَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اعْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا [رواه البخاری: ۴۳۵].

۲۷۶- از عائشه، و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفتند: هنگام نزع، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روپوش خود را بر روی خود می انداختند، و چون گرمی شان می شد، آن را از روی خود دور می کردند.

و در همین حالت فرمودند: «لعنت خدا بر یهود و نصاری که: قبرهای انبیای خود را مسجد قرار دادند»، [و این سخن را از این جهت گفتند که] امت خود را از آنچه که یهود و نصاری می کردند، بر حذر بدارند^(۱).

۳) بعضی از علماء از آن جمله امام عینی رحمته الله بر این نظر است که اگر در خانه جماعت صورت می گرفت، ثوابش همان ثوابی است که از جماعت مسجد برای شخص داده می شود، و این نظر را از امام احمد بن حنبل نیز نقل می کند.

۴) در نزد احناف خواندن نماز تراویح در مسجد به جماعت بهتر از خواندن آن در منزل است، گرچه بعضی از علماء خواندن تراویح را در منزل بهتر می دانند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) یهود قبور انبیای خود را مسجد قرار می دادند، و به غرض عبادت و تقرب به طرف قبر آن ها نماز می خواندند.

(۲) اینکه نصاری نیز جهت مسجد قرار دادن انبیای خود مورد لعنت قرار گرفتند، سببش این است که گرچه عیسی علیه السلام که نبی مرسل نصاری است، به آسمان عروج نموده و نمرده است، و بنابراین قبری ندارد، ولی انبیای دیگری که مرسل نبودند برای مردم نصاری فرستاده شده بودند، که از آن جمله است بعضی از حواریین عیسی علیه السلام، و نصاری قبور آن ها را مسجد ساخته و در آن ها عبادت می کردند، و حدیث ام سلمه که قبلاً گذشت شاهد این مدعا است، و یا بر قبور صالحین مسجد ساخته و آن ها را عبادت می کردند، در صحیح مسلم آمده است که: «قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار می دادند».

۳۸- باب: نَوْمُ الْمَرْأَةِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۳۸]: خواب شدن زن در مسجد

۲۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا، فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ صَبِيَّةً لَهُمْ عَلَيْهَا وَشَاحٌ أَحْمَرٌ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعْتُهُ - أَوْ وَقَعَ مِنْهَا - فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّةٌ وَهُوَ مُلْقَى، فَحَسِبْتُهُ لَحْمًا فَخَطِفْتُهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ، فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفْتَنُونَنِي حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: «فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَسْلَمَتْ»، قَالَتْ عَائِشَةُ: «فَكَانَ لَهَا خَبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ - أَوْ حِفْشٌ -» قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدِّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلَا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا، إِلَّا قَالَتْ: وَيَوْمَ الْوَشَاحِ مِنْ أَعَاجِبِ رَبَّنَا، أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أَتَجَانِي قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا مَا شَأْنُكَ، لَا تَقْعُدِينَ مَعِيَ مَقْعَدًا إِلَّا قُلْتُ هَذَا؟ قَالَتْ: فَحَدَّثْتَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ [رواه البخارى: ۴۳۹].

۲۷۷- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که [گفت]: قبیله از عرب کنیزک سیاهی داشتند، و آن را آزاد کردند، و این کنیزک با آن‌ها زندگی می‌کرد.

آن کنیزک گفت: [روزی] دختر خوردسالی از همین قبیله از خانه برآمد، و برگردنش حمایل چرمی بود که روی آن زیوراتی دوخته شده بود، آن کنیزک گفت که: طفلک آن حمایل را گذاشت، و یا از نزدش افتاد، و حمایل همانطور افتاده بود که کلاغی آمد و به گمان اینکه گوشتی است، آن را گرفت و رفت.

گفت: وابستگان آن دختر آمدند، هر قدر جستجو کردند، آن زیور را نیافتند، بالاخره مرا [به دزدیدن آن] متهم نمودند، شروع کردند و مرا پالیدند، تا جایی که فرج مرا نیز جستجو کردند.

۳) لعنت کردن کسی که مستحق لعنت کردن باشد، به طور غیر معین روا است، مثلاً: گفته شود، لعنت بر کسی که قبر انبیاء را مسجد ساخته و در آن عبادت می‌کنند، و لعنت بر رشوت خوار، و یا لعنت بر عالمی که حکم و شریعت خدا را در مقابل مشیت پولی می‌فروشد، و کتمان می‌کند، لعنت بر کسی که قطع صله رحم می‌کند، و همچنین برای هر مردم دیگری که از طرف شریعت مورد لعنت قرار گرفته‌اند.

آن کنیزک گفت: به خداوند قسم که من همانطور با آن‌ها ایستاده بودم که آن کلاغ آمد و آن زیور را انداخت، و آن زیور در بین آن‌ها افتاد.

کنیزک می‌گوید: [برای آن‌ها] گفتم: این همان زیوری است که مرا در حالی که بی‌گناه بودم، به دزدیدن آن متهم کرده بودید، و اینک آن را کلاغ آورد. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: آن کنزک [بعد از این واقعه] نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و ایمان آورد.

و عائشه رضی الله عنها می‌گوید: این کنیزک در مسجد، خیمه و یا کوخی داشت، و گاهی نزدم آمده و قصه می‌کرد.

و گفت: هیچ وقت نبود که نزدم آمده و این بیت را نخواند: روز گم‌شدن زیور از عجایب پروردگار ما است، ولی او مرا از دیار کفر نجات بخشید.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: برای آن کنیزک گفتم: چه سبب است که هر وقت با من می‌نشینی همین بیت را می‌خوانی؟ و او سرگذشت خود را برایم قصه می‌کرد^(۱).

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خواب شدن زن در مسجد - اگر خوف فتنه نباشد - و به طریق اولی خواب شدن مرد در مسجد، روا است، و حدیث آتی به صورت صریحی دلالت بر جواز خواب شدن مردها در مسجد دارد.

(۲) اگر کسی در جایی به مصیبتی گرفتار می‌شود، بهتر آن است که آنجا را ترک بگوید. (۳) هجرت از دار کفر به دار اسلام فضیلت دارد، و در صورتی که دین و یا ناموس و یا اخلاق اسلامی شخص مسلمان و یا اهل و اولادش در دیار کفر در خطر باشد، هجرت کردن بر وی واجب است.

(۴) دعوت مظلوم مستجاب است ولو آنکه کافر باشد، زیرا این واقعه برای این کنیزک در وقتی واقع شده بود که در حال کفر و شرک بود، و در این حال از خدا خواسته بود تا او را از تهمت نجات دهد، و خداوند او را نجات داده بود، و در روایت دیگری آمده است که این کنیزک گفت: (چون آن‌ها با من چنین و چنان کردند، از خدا خواستم که براءت و پاکی مرا ثابت سازد، و همان بود که کلاغ آمد، و در حالی که آن‌ها نگاه می‌کردند [گلو بند را انداخت].

۳۹- باب: نَوْمُ الرَّجَالِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۳۹]: خواب شدن مردها در مسجد

۲۷۸- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَجِدْ عَلَيْهَا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَعَاظَنِي، فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُهُ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ» [رواه البخاری: ۴۱].

۲۷۸- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه رضی الله عنها آمدند و چون علی رضی الله عنه را در خانه ندیدند، پرسیدند: «پسر عموی تو کجا است؟»

فاطمه رضی الله عنها گفت: بین من و او چیزی گفت و شنود واقع شد، بر من غضب کرد و از خانه بیرون شد، و چاشت نزد من خوابید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شخصی گفتند: «برو! بین [علی در] کجاست؟» آن شخص آمد و گفت: یا رسول الله! در مسجد خواب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده [و دیدند] که او به پهلوی خوابیده و روپوش از بالایش افتاده، و لباسهایش خاک آلود شده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خاکها را از لباسهایش پاک می کردند، و می گفتند: «ای خاک آلود! برخیز، ای خاک آلود! برخیز»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر بین زن و شوهر گفتگویی واقع می شود، برای آنکه موضوع حادثر نشود، باید شوهر از خانه برآمده و تا وقت فرونشستن غضبش به خانه برنگردد.

(۲) پدر زن باید با زبان خوش همیشه سبب الفت و محبت بین زن و شوهر گردیده، و از شوهر دختر خود دلجویی به عمل آورد.

(۳) بعد از این واقعه، علی رضی الله عنه دوست می داشت که به این کنیت یعنی: ابوتراب یاد شود، زیرا این کنیت را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش داده و او را (قم أبا تراب، قم أبا تراب) خطاب نموده بودند.

۴۰ - باب: إِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ

باب [۴۰]: چون به مسجد داخل شد دو رکعت نماز بخواند

۲۷۹- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ» [رواه البخاری: ۴۴۴].

۲۷۹- از ابو قتاده سلمی رضی الله عنه^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کسی از شما به مسجد داخل می شود، پیش از آنکه می نشیند، باید دو رکعت نماز بخواند»^(۲).

(۴) مزاح کردن با مراعات ادب همراه شخصی که در غضب است جهت فرونشاندن غضبش روا است.

(۵) خواب شدن مرده ها در مسجد جواز دارد.

(۶) مجموع محتوای این حدیث نبوی شریف دلالت بر فضیلت علی رضی الله عنه دارد.

۱- نامش حارث بن ربیع بن بلدمه انصاری است، در غزوه احد و در غزوات بعد از آن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک نمود، در همه معارک در صف علی رضی الله عنه قرار داشت، در کوفه وفات یافت و علی رضی الله عنه بر وی نماز خواند، (أسد الغابه: ۲۷۴/۵-۲۷۵).

۲- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این دو رکعت نماز به نام تحیه مسجد یاد می شود، و خواندن آن سنت است، این دو رکعت نماز در اوقات کراهت نباید خوانده شود، و اوقات کراهت این ها است: بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب، هنگام طلوع آفتاب، هنگام زوال آفتاب، بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب، هنگام غروب آفتاب.

(۲) این دو رکعت نماز از این اشخاص ساقط می گردد: کسی که به مسجد الحرام داخل گردیده و اراده طواف را داشته باشد، کسی که به مسجد داخل گردد و نماز جماعت برپا باشد و یا تا برپا شدن جماعت فرصت ادای این دو رکعت نباشد، امامی که به مسجد داخل گردیده و امر به اقامت گفتن می دهد، خطیبی که در روز جمعه و یا عید به مسجد داخل گردیده و شروع به خطبه دادن می کند.

(۳) اگر کسی به مسجد داخل شد و قصدا و یا سهوا پیش از خواندن این دو رکعت بر زمین نشست، بهتر است برخاسته و این دو رکعت نماز را اداء نماید.

۴۱- باب: بُنْيَانِ الْمَسْجِدِ

باب [۴۱]: ساختن مسجد

۲۸۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَبْنِيًّا بِاللِّبْنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ، وَعُمْدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ: وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللِّبْنِ وَالْجَرِيدِ وَأَعَادَ عُمْدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً: وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ، وَالْقَصَّةِ وَجَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ [رواه البخاری: ۴۴۶].

۲۸۰- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: مسجد [نبوی] در زمان پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از خشت ساخته شده بود، و سقف آن از شاخه‌های درخت خرما پوشیده شده بود، و ستون‌های آن، از تنه درخت خرما بود.

ابوبکر رضی اللہ عنہ چیزی بر آن نیفزود، ولی عمر رضی اللہ عنہ در آن چیزی افزود، و به همان شکل زمان پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از خشت و شاخه درخت استفاده نمود، و پایه‌های آن را دوباره از تنه درخت ساخت^(۱).

بعد از آن عثمان رضی اللہ عنہ در آن تغییراتی وارد کرد، آن را به شکل زیادی توسعه داد، دیوار آن را از سنگ‌های نقاشی شده و گچ، و پایه‌های آن را نیز از سنگ‌های نقاشی شده، و سقف آن را از چوب درخت شمشاد، مسطح نمود^(۲).

۱- مقصود آن است که عمر رضی اللہ عنہ در طول و عرض مسجد افزود، ولی در آلات بنای مسجد که خشت و چوب باشد، از همان آلات و وسائل استفاده کرد که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بنای مسجد استفاده کرده بودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ابن بطال رحمہ اللہ می‌گوید: از این حدیث نبوی شریف اینطور دانسته می‌شود که نباید در زینت و نقش و نگاری مسجد غلو نمود، زیرا عمر رضی اللہ عنہ با وجود فتوحات بسیاری که در زمان خلافتش نصیب مسلمانان گردید، و اموال بسیاری در تحت تصرفش قرار گرفت، مسجد نبوی را از حالت اصلی آن که در زمان پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود تغییر نداد، و چون خلافت به عثمان رضی اللہ عنہ رسید، او هم به جز آنکه عوض خشت سنگ و گچ به کار برد، و سقف آن را از ساج بیوشد، تغییر دیگری در آن

۴۲ - باب: التَّعَاوُنُ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ

باب [۴۲]: همکاری کردن در ساختن مسجد

۲۸۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَحْدُثُ يَوْمًا حَتَّى أَتَى ذِكْرَ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَةً لَبْنَةً وَعَمَّارٌ لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ، فَرَأَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وارد نساخت، و سبب آنکه این دو خلیفه راشد به تزئین و نقش نگاری مسجد نپرداختند، آن است که آن‌ها از اینکه پیامبر خدا ﷺ این عمل را مکروه می‌دانستند، خبر داشتند. ولی می‌توان در مورد نظر امام بطلال رحمه الله گفت که:

اول آنکه: عمر رضی الله عنه بر وسعت مسجد نبوی افزود، و عثمان رضی الله عنه از وسائل ممکنه عصر و زمان خود به مسجد نبوی تغییراتی وارد ساخت، به طوری که در دیوارهای آن به عوض خشت خام از سنگ، و به عوض گل از گچ، و در سقف آن به عوض شاخه‌های خرما از چوب ساج استفاده کرد.

دوم آنکه: اگر عمر و یا عثمان رضی الله عنهما در اینکه زینت کردن در مسجد مکروه است، از پیامبر خدا ﷺ خبر و یا روایتی می‌شنیدند، به گمان غالب که آن را روایت می‌کردند، همانطوری که دیگر احادیث نبوی را برای امت روایت کرده‌اند.

سوم آنکه: در حدیث (۲۸۲) به طور صریح آمده است که عثمان رضی الله عنه از این عمل خود دفاع نموده، و از مشروع بودن آن به حدیث نبوی استدلال جست، این حدیث را بخوانید.

۲) اولین کسی که به زخرفه و نقش و نگاری مساجد اقدام نمود ولید بن عبدالملک بن مروان بود، بعضی از علماء و از آن جمله امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گویند: اگر نقش و نگاری در مسجد به قصد تعظیم و احترام مسجد باشد، و مصارف آن از پول بیت المال نباشد، باکی ندارد، و عده دیگری از علماء بر این نظر اند که نقش و نگاری در مسجد به هر طریقی که باشد مکروه است.

۳) گرچه اقوال علماء رحمهم الله را در مورد تزئین مسجد بیان نمودم، ولی می‌خواهم متذکر شوم که: زخرفه مسجد اگر به چیزهای ممنوعه مانند: تصویر انسان و حیوان باشد، به اتفاق همگان حرام مطلق است، و به هیچ وجه جواز ندارد، و اگر نقش و نگار مسجد به گل و درخت و امثال این‌ها باشد، چون شاید این چیزها سبب تشویش ذهن و ملتفت شدن نمازگذاران شود، لذا انجام ندادن آن بهتر است، ولی اگر تزئین مسجد، به ساختن آن به سنگ‌هایی زیبا، و فرش کردن آن به فرش‌های راحت و خوب، و رنگ دادن دیوارهای آن، و آماده کردن تشناب‌ها و وضوء خانه‌های خوب، و آب گرم در زمستان، و آب سرد در تابستان، و آماده کردن دیگر و سائل راحتی برای نمازگذاران باشد، اینکار نه تنها آنکه جواز دارد، بلکه اجر جزیل و ثواب عظیم نیز دارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ، تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ [رواه البخاری: ۴۴۷].

۲۸۱- روایت است که ابوسعید خدری رضی الله عنه روزی قصه می کرد، تا اینکه به موضوع ساختن مسجد [نبوی] پرداخت، او گفت: [در ساختن مسجد] مایان یک یک خشت برمی داشتیم، و عمار رضی الله عنه دو دو خشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دیدند، خاک را از وی افشاند و فرمودند: «وای بر حال عمار، او را گروه بغاوتگری خواهند کشت»^(۱)، عمار آن ها را به سوی جنت، و آن ها عمار را به سوی دوزخ دعوت می نمایند».

ابوسعید رضی الله عنه می گوید: عمار رضی الله عنه می گفت: از فتنه و درگیری به خدا پناه می برم^(۲).

۱- شیخ شرقاوی در شرح این حدیث می گوید: مراد از گروه بغاوتگر پیروان معاویه بودند که عمار را در جنگ صفین به قتل رساندند.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ثابت است که عمار رضی الله عنه را طرفداران معاویه رضی الله عنه به قتل رسانیدند، و در بین آن ها عده از صحابه وجود داشتند، و سؤالی که مطرح می شود این است که: آیا امکان پذیر است که صحابه رضی الله عنهم عمار رضی الله عنه را به سوی دوزخ دعوت نمایند؟ در جواب این سؤال علماء جواب های زیادی ارائه داده اند، و آنچه که از همه راجحتر می رسد این است که: آن ها به اجتهاد خود او را به سوی بهشت دعوت می کردند، گرچه در واقع دعوت آن ها به سوی خلاف بهشت بود.

(۲) این حدیث دلالت بر فضیلت علی و عمار رضی الله عنهما دارد، و طوری که امام عینی رحمته الله می گوید: رد بر نواصبی است که می گفتند علی رضی الله عنه در جنگ های خود بر حق نبود.

(۳) این قول عمار رضی الله عنه که (از فتنه به خدا پناه می جویم)، دلالت بر این دارد که مسلمان ولو آنکه بر حق باشد، باید از درگیری با مسلمانان خودداری ورزد، و از خداوند مسئلت نماید تا او را از درگیر شدن در چنین کاری نجات بخشیده، و در حفظ و حمایت خود نگهدارد.

(۴) از جنگ و درگیری که بین صحابه رضی الله عنهم در جنگ صفین واقع گردیده بود، بهترین موقف شخص مسلمان این است که تعلیم قرآن کریم را سر مشق خود قرار داده و بگوید: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

۴۳- باب: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا

باب [۴۳]: کسی که مسجدی بنا کرد

۲۸۲- عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا - يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ - بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ» [رواه البخاری: ۴۵۰].

۲۸۲- از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که چون مردم نسبت به ساختن مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر وی اعتراض کردند، در جواب آن‌ها گفت: شما زیاد روی می‌کنید، و من از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند:

«کسی که مسجدی را خاص برای رضای خدا بنا نماید، خداوند مانند آن را در بهشت، برایش می‌سازد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ساختن مسجد بر دیگر اعمال خیریه مانند: ساختن پُل، ساختن سرک (جاده)، و حوض آب و امثال این‌ها فضیلت بیشتری دارد.

(۲) رعیت می‌توانند از کار خلیفه - ولو آنکه کار نیکی انجام داده باشد - انتقاد نمایند، و خلیفه باید جواب آن‌ها را به دلیل و منطق بدهد، نه به چوب و چماق.

(۳) شرط این ثواب برای کسی که مسجدی می‌سازد این است که خاص برای خدا باشد، و جانب ریا و سمعت در آن دخلی نداشته باشد، بنابراین اگر کسی مسجدی ساخت، و آن را به غرض سمعت به نام خود شهرت داد، این مسجدی نیست که خاص برای خدا ساخته شده باشد.

(۴) اگر کسی مسجدی می‌سازد، و در مقابل برای خود مزد می‌گیرد، گرچه از اینکه کار خوبی کرده است، و برایش ثواب داده می‌شود، ولی ثواب مسجدی که برای خدا ساخته شده باشد، برایش نیست.

(۵) اگر کسی زمینی را مسجد قرار داد، و فقط اطراف آن را احاطه کرد، و خانه دیگر مرافقی برایش نساخت، آیا ثواب مسجد کاملی را که خاص برای خدا ساخته شده است، برایش داده می‌شود، امام ابن حجر رحمته الله در جواب می‌گوید که: از نگاه لفظ حدیث چنین مسجدی آن مسجد مطلوب گفته نمی‌شود، ولی از نگاه معنی بلی.

(۶) مراد از اینکه خداوند برایش خانه مانند مسجدی که بنا کرده است می‌سازد، این است که این مثلیت به اساس کمیت است نه کیفیت، یعنی: همانطور که این شخص در این دنیا برای خدا

۴۴ - باب: الْأَخْذُ بِنُصُولِ النَّبْلِ إِذَا مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۴]: بیرون کردن سرنیزه‌ها هنگام داخل شدن در مسجد

۲۸۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» [رواه البخاری: ۴۱۵].

۲۸۳- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی به مسجد داخل شد، و تیرهای باخود داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «پیکان‌های آن‌ها را بردار»^(۱).

۴۵ - باب: الْمُرُورُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۵]: عبور کردن از داخل مسجد

۲۸۴- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لَا يَغْرِزَ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا» [رواه البخاری: ۴۵۲].

خانه ساخته است، خداوند هم بالمقابل برایش در جنت خانه می‌سازد، ولی خانه را که خدا می‌سازد، غیر از خانه‌ای است که بنده می‌سازد، و علاوه بر آن همانطوری که در حدیث صحیح آمده است، یک وجب از بهشت از تمام دنیا و ما فیها بهتر است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چون مسجد جای رفت و آمد مسلمان‌ها است، و مسلمان دارای حرمت است، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را که با خود تیرهای را حمل می‌کرد، امر کردند که پیکان‌های آن‌ها را بردارد، تا مبادا سبب مجروح ساختن مسلمانی گردد.

(۲) همانطوری که کشتن مسلمان روا نیست، مجروح ساختن، و ریختن خون اندک وی نیز روا نیست.

(۳) ولی امر مسؤول است که امنیت جان و مال رعیت را تامین نماید.

(۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مسلمانان رؤوف و رحیم بودند، و این مصداق این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبه: ۱۲۸]، یعنی: به تحقیق پیامبری برای شما آید که رنج‌های شما بر او گران می‌آید، و به هدایت‌تان اصرار دارد، و بر مؤمنان رؤوف و مهربان است.

۲۸۴- از ابوموسی اشعری رضی الله عنه^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که با خود تیرهایی را حمل می‌کند، و از مساجد ما، و یا از بازارهای ما می‌گذرد، باید سر پیکان‌های آن‌ها را بردارد و به دست بگیرد، تا مسلمانی را مجروح نسازد»^(۲).

۴۶- باب: الشُّعْرُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۶]: شعر سرودن در مسجد

۲۸۵- عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ يَسْتَشْهَدُ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَشْهَدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ، أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ [رواه البخاری: ۴۵۳].

۲۸۵- از حسان بن ثابت انصاری رضی الله عنه^(۳) روایت است که وی از ابوهریره رضی الله عنه خواست تا برایش شهادت بدهد [و گفت]: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای که فرمودند: «ای حسان! جواب کفاری را که با شعر خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را [هجو می‌کنند] بده، و خدایا! او را به واسطه جبرئیل علیه السلام مؤید بگردان»؟

۱- نامش عبدالله بن قیس اشعری است، از کسانی است که در اول مسلمان شده بودند، عمر بن خطاب او را امیر بصره مقرر نمود، ولی عثمان بن عفان او را عزل کرد، و باز بنا به طلب مردم بصره او را امیر آنجا مقرر نمود، و چون خلافت به علی بن ابی‌طالب رسید، امارتش را تایید کرد، و در سال چهل و دو هجری در مکه، و یا در کوفه وفات یافت، أسد الغابه (۳۰۸/۵-۳۰۹).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث هم مانند احادیث بسیار دیگری که در این مورد آمده است، دلالت بر این دارد که اسلام برای انسان‌ها اهمیت خاصی قائل است، و اجازه نمی‌دهد که کسی سبب آزار و اذیت دیگران گردیده و جان‌شان را ولو آنکه به مجروح ساختن آن‌ها باشد، به خطر اندازد.

(۲) حمل سلاح اگر سبب ضرر رسانی به دیگران نشود، و امنیت عمومی را اخلال نکند، روا است.

۳- وی حسان بن ثابت ابن منذر انصاری شاعر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش منبری می‌گذاشتند، و حسان بر بالای آن منبر مفاخر نبی کریم صلی الله علیه و آله بیان می‌کرد، وی به سن یکصد و بیست سالگی در سال پنجاه هجری وفات یافت، أسد الغابه (۷/۲-۵).

ابوهریره گفت: بلی [شنیدم]^(۱).

۴۷- باب: أَصْحَابِ الْحَرَابِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۷]: داخل شدن نیزه داران در مسجد

۲۸۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبْشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ» فِي رَوَايَةٍ: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ [رواه البخاری: ۴۵۴].

۲۸۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر در حجره‌ام ایستاده بودند، و مردم حبشه در داخل مسجد [با اسلحه‌های خود] بازی می‌کردند، [یعنی: پایکوبی می‌کردند]، و در حالی که من بازی آن‌ها را تماشا می‌کردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا با ردای خود حجاب می‌کردند. و در روایت دیگری آمده است که: مردم حبشه نیزه‌بازی می‌کردند^(۲).

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شعر گفتن اگر در بیان و تأیید حق باشد، کار خوب و مرغوبی است، و آن شعری مکروه و یا حرام است که مشتمل بر حرام، مانند وصف زن و شراب، و خط و رخسار، و زلف و کاکل باشد، و ترغیب به کارهای بد، و یا هجو بیگناهان و امثال این چیزها باشد، در سنن ترمذی از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای حسان در مسجد منبری می‌گذاشتند، و وی بر بالای آن منبر بالا می‌شد، و کفار را هجو می‌کرد.

(۲) سرودن شعر - با شروطی که ذکرش رفت - در مسجد روا است.

(۳) کسی که برای خدا و دفاع از دین به کاری اقدام می‌نماید، مورد تأیید خداوندی قرار می‌گیرد.

(۴) اگر کفار مسلمانان را هجو نمی‌کردند، و یا بد نمی‌گفتند، نباید به هجو و بد گفتن آن‌ها اقدام نمود، زیرا شاید عکس العمل نشان داده و خدا و رسولش را دشنام بدهند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]، یعنی: کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید مبادا آن‌ها را روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام بدهند، بنابراین هجو کفار و بد گفتن آن‌ها جز در وقت ضرورت، و در حالت معامله بالمثل در وقت دیگری جواز ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جواز بازی کردن با اسلحه در مسجد.

۴۸- باب: التَّقَاضِي وَالْمَلَاذِمَةُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴۸]: طلب قرض و تعقیب قرضدار در مسجد

۲۸۷- عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنُ أَبِي حَدَرٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «صُغْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا» وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرِ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَأَقْضِهِ» [رواه البخاری: ۴۵۷].

۲۸۷- از کعب بن مالک رضی الله عنه ^(۱) روایت است که از (ابن ابی حدر) - که قرضدار او بود - در داخل مسجد، مطالبه قرض خود را نمود، و گفتگوی شان به جایی رسید، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود آواز آن‌ها را شنیدند.

به طرف آن‌ها آمده و گوشه پرده حجره خود را بالا زده و فرمودند: «کعب!» گفت: بلی یا رسول الله!

فرمودند: «از این قرض خود مقداری را کم کن»، و اشاره کردند که نیم قرض خود را برایش کم کن.

گفت: یا رسول الله! چنین کردم. گفتند: «برخیز و باقیمانده قرضش را بده» ^(۲).

(۲) جواز نظر کردن زن بسوی مردها، و لزوم روی پوشیدن از آن‌ها.

(۳) حسن خلق معاشرت نیک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خانواده‌شان.

(۴) فضیلت عائشه رضی الله عنها و مقدار محبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به وی.

۱- وی کعب بن مالک بن ابی کعب انصاری سلمی است، این همان شخصی است که از غزوه بدر، و غزوه تبوک تبوک تخلق نموده و به این دو غزوه اشتراک نکرده است، و یکی از سه کسی است که توبه‌شان قبول شده است، و تفصیل قصه قبول توبه‌اش بعد از این در متن همین کتاب خواهد آمد، در زمان خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه وفات یافت، (الإصابة: ۳/۳۰۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) برای طلبگار روا است که از قرضدار در داخل مسجد طلب قرض خود را بکند.

(۲) حاکم مسلمان باید به طوری که مصلحت می‌بیند، بین متخاصمین صلح برقرار سازد.

۴۹- باب: کَنَسِ الْمَسْجِدِ وَالتَّقَاطِ الْحَرِيقِ وَالْقَدَى وَالْعِيدَانِ

باب [۴۹]: جارو کردن و چیدن تکه پاره‌ها و خاشاک از مسجد

۲۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَسْوَدَ أَوْ امْرَأَةً سَوْدَاءَ كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ أَذْنَتُمُونِي بِهِ دُلُونِي عَلَى قَبْرِهِ - أَوْ قَالَ قَبْرِهَا - فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا» [رواه البخاری: ۴۵۸].

۲۸۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که مرد یا زن سیاه‌پوستی مسجد را جارو می‌کرد^(۱)، آن شخص وفات نمود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به او پرسان کردند، [یعنی: گفتند آن شخص کجا شد؟] گفتند: وفات کرد.

فرمودند: «چرا مرا از مرگش خبر نکردید؟ قبر آن مرد، و یا آن زن را بمن نشان بدهید».

و همان بود که بر سر قبرش آمده و بر وی نماز خواندند^(۲).

۳) اگر از قرض شخص قرضدار چیزی برایش کم می‌شود، باید باقی مانده قرض را را بدون معطلی اداء نماید، زیرا اگر هم از قرضش چیزی کم شود، و هم ادای قرضش از وقت معینش به تاخیر بیفتد، طلبگار متضرر می‌گردد.

۴) طلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن شخص که چیزی از قرض خود را برایش کم کند، امر ارشاد بود نه امر و جوب، بنابراین، اگر طلبگار نخواست به کسی حق ندارد که او را به این کار مجبور سازد.

۵) بلند کردن آواز در مسجد که به جهت احقاق حق باشد، و به مرحله اذیت مردم نرسد، باکی ندارد.

۶) خرید و فروش در مسجد کار مناسبی نیست.

۱- این شک که آن شخصی که مسجد را جارو می‌کرد، مرد و یا زنی بود، از راوی است، و در روایت دیگری به طور یقین آمده است: کسی که مسجد را جارو می‌کرد، زنی بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) جارو کردن و تنظیف مسجد کار خوب و نیکی است.

۲) اگر خوف فتنه نباشد، زن می‌تواند در مسجد خدمت نماید.

۳) کسی که کارش را به اخلاص انجام می‌دهد، باید کارش مورد تقدیر قرار گرفته و برایش مکافات داده شود.

۵۰- باب: تَحْرِيمُ تِجَارَةِ الْخَمْرِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۵۰]: تحریم تجارت شراب در مسجد

۲۸۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ» [رواه البخاری: ۴۵۹].

۲۸۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون آیات متعلق به سودخواری در سوره (بقره) نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمدند و آن آیات را برای مردم تلاوت نمودند، و سپس تجارت شراب را حرام ساختند^(۱).

۴) نماز خواندن بر قبر مرده که بر وی نماز جنازه خوانده نشده باشد، روا است، گرچه بعضی از علماء نماز خواندن بر قبر را به طور مطلق جواز داده‌اند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از آیات متعلق به سودخواری این قول خداوند متعال است، که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا.....﴾ یعنی: کسانی که سود می‌خورند برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که وسوسه شیطان او را دیوانه کرده باشد، این به کیفر آن است که گفتند خرید و فروش مانند ربا است، خداوند خرید و فروش را حلال، و سود را حرام کرده است.....

(۲) سودخواری از گناهان کبیره است، و در موردش قرآن کریم و احادیث نبوی و عیدهای شدیدی آمده است، از آن جمله این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «سودخواری هفتاد و چند مرتبه استف [گناه] کمترین مرتبه آن مانند آن است که شخص با مادرش در پیش روی مردم زنا کند.

(۳) همانطوری که سودخواری از گناهان کبیره است، شرابخواری نیز از گناهان کبیره است، و در مورد شرابخواری نیز وعیدهای شدیدی آمده است، از آن جمله این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «خداوند بر خود لازم گردانیده است که چهار گروه را به بهشت نبرد، و از نعمت‌های بهشت برای آن‌ها نچشاند: [که عبارت اند از]: شرابخوار، سودخوار، کسی که مال یتیم را به غیر حق می‌خورد، و کسی که پدر و مادرش را آزار می‌دهد».

۵۱- باب: الْأَسِيرُ أَوْ الْغَرِيمُ يُرَبِّطُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۵۱]: بستن اسیر و یا قرضدار در مسجد

۲۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ عَفْرِيَّتًا مِنَ الْجِنِّ تَقْلَعُ عَنِّي الْبَارِحَةَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ، فَأَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» [رواه البخاري: ۴۶۱].

۲۹۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دیشب ناگهان جن خبیثی به طور ناگهان بر من ظاهر گردید - یا چیز دیگری به همین معنی گفتند - و می‌خواست نماز مرا قطع کند، [یعنی: مرا به وسوسه اندازد]، ولی خداوند مرا بر او پیروز ساخت، می‌خواستم او را به پایه‌ای از پایه‌های مسجد ببندم، تا آنکه صبح بیاید و همه شما آن را ببینید، ولی این گفته برادرم سلیمان علیه السلام را به خاطر آوردم که گفته بود: پروردگارا! مرا بیامرز، و برایم سلطنتی عطا فرما که پس از من برای کسی سزاوار نباشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از جمله ملک و سلطنت سلیمان علیه السلام آن بود، که عالم جن تحت تصرف او بودند، و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن دیو را به پایه مسجد می‌بستند، آن اختصاص که تصرف بر عالم جن باشد، برای سلیمان علیه السلام باقی نمی‌ماند.

(۲) برای بشر این امکان هست که جنیان را ببینند، ولی بعضی از علماء نظرشان این است که این امر خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و برای دیگران این قدرت وجود ندارد.

(۳) بسته کردن اسیر در مسجد جواز دارد، و امام بخاری رحمه الله عنوان حدیث را همین چیز قرار داده است، و همانطوری که بستن اسیر در مسجد روا است، بستن و نگهداشتن هرکسی دیگری که بر ذمه‌اش حقی است، مانند قرضدار، ضامن و امثال آن‌ها و بخواهد که از دادن حق شانه خالی کرده و بگریزد، بستن و نگهداشتنش در مسجد نیز جواز دارد.

۵۲- باب: الخِيَمَةُ فِي الْمَسْجِدِ لِلْمَرْضَى وَغَيْرِهِمْ

باب [۵۲]: نصب خیمه برای مریضان و غیر مریضان در مسجد

۲۹۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخُنْدَقِ فِي الْأَكْحَلِ، «فَضْرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِيَمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيُعَوِّدَهُ مِنْ قَرِيبٍ فَلَمْ يَرَعْهُمْ» وَفِي الْمَسْجِدِ خِيَمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخِيَمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْدُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ فِيهَا [رواه البخاری: ۴۶۳].

۲۹۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: شاه رگ دست (سعد) رضی الله عنه در جنگ خندق مورد اصابت قرار گرفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیمه [برای او] برپا نمودند تا از نزدیک مراقب احوال او باشند، و خیمه هم از مردم (بنی غفار) در مسجد برپا بود، و جز خونی که [از دست سعد] براه افتاده بود، چیز دیگری سبب خوف و تشویش مردم (بنی غفار) نشده بود.

از کسانی که در خیمه بودند، پرسیدند: این خونی که از طرف شما به طرف ما می‌آید از چیست؟ و دیدند که این جراحت سعد است که خون از آن براه افتاده است، و همان بود که سعد از اثر آن زخم فوت نمود^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) تداوی کردن و سرپرستی از مریض در مسجد جواز دارد.
- (۲) ولی امر باید برای اشخاص با منزلت، توجه خاصی داشته باشد.
- (۳) گرچه ملوث ساختن مسجد روا نیست، ولی روی ضرورت باکی ندارد، و چون در آن وقت از یک طرف داخل مسجد خاکی بود، و از طرف دیگر جای دیگری برای تداوی و سرپرستی از مریضان نداشتند، از این جهت از سعد رضی الله عنه در داخل مسجد سرپرستی می‌کردند، ولی اکنون که جاهای خاصی برای تداوی مریضان و سرپرستی از آنها وجود دارد، اگر ضرورت مبرمی نباشد، نباید مریضان را در مسجد بستری کرد.

۵۳- باب: إِدْخَالِ الْبَعِيرِ فِي الْمَسْجِدِ لِلْعِلَّةِ

باب [۵۳]: داخل کردن شتران در مسجد به جهت ضرورت

۲۹۲- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: شَكَّوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي أَشْتَكِي قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ [رواه البخاری: ۴۶۴].

۲۹۲- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکوه نمودم و گفتم مریضم، [و نمی توانم پیاده طواف کنم].

فرمودند: «همانطور سواره از پشت سر مردم طواف کن».

من [سواره] طواف کردم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار خانه [کعبه] سوره ﴿وَالطُّورِ﴾^(۱) را در نماز خود می خواندند^(۱).

۱- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخص مریض و معذور می تواند سواره به هر شکلی که برایش میسر باشد، طواف نماید.
(۲) اگر بدون عذر کسی سواره طواف کرد، در نزد احناف طوافش با کراهت صحت دارد، ولی در نزد امام شافعی رحمته الله علیه چنین طوافی صحت ندارد، دلیل امام شافعی رحمته الله علیه این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: «طواف بر خانه نماز است» و همانطوری که نماز خواندن سواره بدون عذر جواز ندارد، طواف کردن سواره نیز بدون عذر جواز ندارد، و دلیل احناف این قول خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹]، یعنی: و به خانه عتیق طواف کنند، و آیه مبارک طواف را به حالت معینی خاص نساخته است.

ولی باید گفت: که بسیاری از آیات به طور مطلق و یا عام می آید، ولی احادیث نبوی است که آن مطلق را مقید، و آن عام را خاص می سازد، و شاید از اینجا است که احناف رحمهم الله طواف سواره را، مکروه دانسته و حتی گفته اند: اگر کسی طواف را بدون عذر سواره انجام داد، تا وقتی که در مکه است، آن را دوباره انجام دهد، پس گویا در این مسئله فرق بسیاری بین مذهب احناف و شوافع وجود ندارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

(۳) در صورت حاجت، آوردن حیوان حلال گوشت در مسجد روا است.

(۴) شخصی که سواره طواف می کند، بکوشد که از جایی که مردم پیاده طواف می کند، دورتر باشد، تا سبب اذیت آن ها نگردد.

۲۹۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ» [رواه البخاری: ۴۶۵].

۲۹۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: دو نفر از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریکی از نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله برآمدند، و به مانند اینکه با ایشان دو چراغ باشد، پیش روی شان را روشن می کرد، و هنگامی که از یکدیگر جدا شدند، با هر کدام از آنها یک چراغ همراه گردید، تا اینکه به خانواده های خود رسیدند^(۱).

۵۵ - باب: الْخَوْخَةِ وَالْمَمَرِّ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۵۵]: رخنه، و راهرو، در مسجد

۲۹۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ»، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الْعَبْدُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ، إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آن دو نفری که از نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برآمدند، یکی: عبّاد، بن بشیر، و دیگری اُسَید بن حُضَیر بود.

(۲) امام عینی رحمته الله می گوید: «این حدیث به طور صریح دلالت بر کرامات اولیاء دارد، ورد بر کسانی است که از کرامات اولیاء منکر هستند، و کرامت برای اولیاء در همه عصور واقع شده است» و برای نمونه چندین مثال را از کرامات صحابه و غیر صحابه ذکر کرده است.

وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامَ وَمَوَدَّتَهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابُ أَبِي بَكْرٍ» [رواه البخاری: ۴۶۶].

۲۹۴- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه دادند و فرمودند: «خداوند بنده را بین دنیا، و بین آنچه که در نزد او است مخیر ساخت، [آن بنده] آنچه را که در نزد خدا بود، اختیار نمود».

ابوبکر رضی الله عنه [از شنیدن این سخن] بگریه افتاد، با خود گفتم: این شیخ را چه چیزی به گریه انداخت؟ سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این است که: خداوند بنده را بین دنیا و آخرت مخیر ساخته است، و آن بنده آنچه را که نزد خداوند می باشد، اختیار نموده است، [و از این چیز نباید گریه کرد]، [ولی بعد از آنکه ابوبکر رضی الله عنه برای ما توضیح داد، و دانستیم] که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان بنده هستند که آنچه را که در نزد خدا می باشد اختیار کرده اند، و ابوبکر رضی الله عنه از همه ما داناتر بود.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابوبکر! گریه مکن، و فداکارترین مردمان برایم در جان و مال خود، ابوبکر است، و اگر از امت خود برای خود خلیلی [یعنی: دوست خاصی] انتخاب می کردم، همانا ابوبکر را انتخاب می نمودم، ولی برادری و دوستی اسلامی او از دیگران بیشتر است، در هیچ خانه را در مسجد باز نگذارید، مگر در [خانه] ابوبکر را»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) محبت به معنی دوستی است، و خلت مرتبه بالاتر از محبت است، و محبوب ترین مردمان در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، ولی رابطه (خلت) نبی کریم صلی الله علیه و آله با خداوند جل جلاله بود، و چون قلب نبی کریم در مرتبه (خلت) از محبت و مراقبت خداوندی سرشار گردیده و به اوج و کمال خود رسیده بود، لذا جایی برای این نوع رابطه با دیگری باقی نمانده بود.

(۲) دوست ترین صحابه و خصوصی ترین صحابه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.

(۳) ابوبکر صدیق رضی الله عنه داناترین صحابه بود.

(۴) اگر کسی سبب انجام دادن کار خوب و مؤثری می شود، باید (ولی امر) از این کارش تقدیر به عمل آورد.

(۵) مسجد را نباید راه رفت و آمد مردم قرار داد.

۲۹۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِبًا رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خُلَّةُ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، غَيْرَ خَوْخَةٍ أَبِي بَكْرٍ» [رواه البخاری: ۴۶۷].

۲۹۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مرضی که از آن وفات نمودند، در حالی که سرخود را به دستمالی بسته بودند، از خانه برآمده و بر بالای منبر نشستند، بعد از حمد و ثنای خداوند فرمودند:

«در بین مردم هیچ کس فداکارتر به جان و مال خود، برای من از ابوبکر ابن ابی قحافه نیست، و اگر کسی را از مردم برای خود خلیل^(۱) انتخاب می کردم، همانا ابوبکر را انتخاب می کردم، ولی دوستی اسلامی از هر دوستی بهتر است، هر دریچه^(۲) را که در مسجد به طرف من باز است ببندید، بجز از دریچه^(۳) [خانه] ابوبکر را».

۱- خلیل به معنی دوست خاص است، و این نوع دوستی، خاص بین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بین خداوند صلی الله علیه و آله بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که «و فداکارترین مردمان برایم در جان و مال خود، ابوبکر است»، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طوری که در احادیث دیگری آمده است این موضوع را توضیح داده و فرمودند: «از مال خود بلال را آزاد ساخت، و مصرف راه هجرتم را داد، و دخترش را برایم به نکاح داد»، و مقدار مالی را که ابوبکر رضی الله عنه در راه خدا مصرف کرده بود، طوری که عائشه رضی الله عنها می گوید: (شصت هزار درهم) بود، و این تمام دارائی ابوبکر رضی الله عنه بود، زیرا بعد از این که مال را در راه خدا خرج کرد، اولادش از وی پرسیدند: برای ما چه نگهداشتی؟ گفت: خدا و رسولش را.

(۲) در این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «و اگر از امت خود برای خود خلیلی انتخاب می کردم، همانا ابوبکر را انتخاب می نمودم، ولی برادری و دوستی اسلامی او از دیگران بیشتر است»، توضیح این امور لازمی است:

أ- علاقه قلبی که بین یک شخص و شخص دیگر می باشد، به نام صداقت، مودت، محبت، و خلت یاد می شود، و خلت بالاترین درجه این مفاهیم است، تا جایی که قلب را کاملاً پُر می کند، و این علاقه بود که بین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پروردگارش وجود داشت.

ب- در حدیث دیگری از ابی بن کعب آمده است که گفت: «آخرین باری که نزد پیامبر شما رفتم، پنج روز پیش از وفاتشان بود، در این وقت می گفتند که «هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه از

۵۶- باب: الْأَبْوَابِ وَالْغُلُقِ لِلْكَعْبَةِ وَالْمَسَاجِدِ

باب [۵۶]: ساختن دروازه و قفل برای کعبه و مساجد

۲۹۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِمَ مَكَّةَ فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ فَفَتَحَ الْبَابَ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِلَالٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، ثُمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِثَ فِيهِ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجُوا» قَالَ ابْنُ عُمَرَ:

امت خود خلیلی داشته است، و خلیل من ابوبکر است، و خداوند همانطوری که ابراهیم را خلیل خود قرار داده است، مرا خلیل خود قرار داده است».

ولی در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا ﷺ پیش از وفات خود به پنج روز فرمودند که: «من از اینکه از شمایان کسی را برای خود خلیل انتخاب کنم، به خدا پناه می‌جویم»، و بعد از صحت حدیث ابی بن کعب بین این دو حدیث اینطور جمع کرده‌اند که: چون پیامبر خدا ﷺ از روی تواضع و جهت تعظیم پروردگار خود از خلیل گرفتن بیزاری جست، خداوند چون از آرزوی نبی خود در خلیل گرفتن ابوبکر ﷺ آگاه بود، برایش اجازه داد تا ابوبکر را برای خود خلیل بگیرد.

۳) این گفته پیامبر خدا ﷺ که: «دروازه هیچ خانه را در مسجد باز نگذارید، مگر دروازه [خانه] ابوبکر را»، این سخن را پیامبر خدا ﷺ وقتی گفتند که عده از صحابه که خانه‌هایشان به جوار مسجد بود، برای خود دریچه از داخل مسجد باز کرده بودند، و از جمله این اشخاص ابوبکر صدیق ﷺ بود، پیامبر خدا ﷺ امر کردند که همه دریچه‌ها بسته شود، مگر دریچه خانه ابوبکر ﷺ.

در احادیث دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «تمام دروازه‌ها را ببندید مگر دروازه خانه علی را»، و به این اساس همانطوری که پیامبر خدا ﷺ برای ابوبکر صدیق ﷺ اجازه دادند که دریچه خانه‌اش بسته نشود، برای علی ﷺ نیز اجازه دادند، و در این صورت این مزیت خاص برای ابوبکر صدیق نبود، ولی علماء گفته‌اند که خانه علی ﷺ تنها یک دروازه داشت، و همان دروازه از مسجد باز می‌شد، اگر این دروازه را می‌بستند، برای علی ﷺ راهی برای رفت و آمد به خانه‌اش باقی نمی‌ماند، ولی خانه ابوبکر ﷺ دروازه مستقلی از بیرون داشت، و با آن هم برایش اجازه دادند، که دریچه خانه‌اش را از داخل مسجد باز بگذارد، بنابراین اجازه دادن برای بازگذاشتن دروازه خانه علی ﷺ روی ضرورت بود، و اجازه دادن برای بازگذاشتن دریچه خانه ابوبکر ﷺ جهت فضیلت، و البته این به آن معنی نیست که علی ﷺ دارای فضیلت نیست، نه خیر چنین نیست، بلکه فضائل علی ﷺ بسیار است، و مناقبش بی‌شمار، ولی فضیلت بازگذاشتن دریچه در داخل مسجد، خاص برای ابوبکر ﷺ است، نه برای دیگران.

فَبَدَرْتُ فَسَأَلْتُ بِلَالًا فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيِّ؟ قَالَ: بَيْنَ الْأُسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ: ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى [رواه البخاری: ۴۶۸].

۲۹۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمدند و عثمان بن طلحه را [که مسؤول کلید کعبه بود] طلب نمودند، [عثمان آمد] و در کعبه را گشود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بلال، و اسامه بن زید، و عثمان بن طلحه رضی الله عنه داخل خانه کعبه شدند و در بسته شد، به اندازه یک ساعت آنجا ماندند، و سپس بیرون شدند.

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: من مبادرت ورزیده و از بلال رضی الله عنه پرسیدم: [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه چه کردند؟]

گفت: در داخل خانه نماز خواندند.

گفتم: در کدام جای خانه؟

گفت: بین دو ستون.

ابن عمر می گوید: از یادم رفت که بپرسم چند رکعت نماز خواندند؟^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) سبب بسته کردن در کعبه آن بود که دیگران داخل نگردیده و سبب ازدحام نشوند.
- (۲) در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین دو ستون نماز خواندند، به طوری که یک ستون را به طرف راست خود، و یک ستون را به طرف چپ خود، و سه ستون را پشت سر خود قرار دادند، و خانه کعبه در آن وقت شش ستون داشت، و در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه معظمه دو رکعت نماز خواندند.
- (۳) اگر کسی به داخل شدن خانه کعبه مشرف می شود، مستحب است که در بین دو پایه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده اند، دو رکعت نماز اداء نماید، در سال (۱۳۹۵) هجری قمری این شرف برایم میسر گردید که به خانه کعبه داخل شوم، دیدم جایی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده بودند، به سنگ های گلابی رنگ متمایل به سرخی فرش کرده اند، و اینکه آیا بعد از اعاده تعمیری که به خانه معظمه چهار و یا پنج سال پیش صورت گرفت، همانجا به همان حال باقی مانده است و یا نه؟ نمی دانم.

۵۷- باب: الحَلَقِ وَالْجُلُوسِ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۵۷]: حلقه‌های درس و نشستن در مسجد

۲۹۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، مَا تَرَى فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ، قَالَ: «مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خِثِي الصُّبْحُ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرْتُ لَهُ مَا صَلَّى» وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وَتَرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَهُ [رواه البخاری: ۴۷۲].

۲۹۷- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بالای منبر بودند، پرسید: نماز شب را چگونه باید خواند؟ فرمودند: «دو رکعت، دو رکعت، و اگر کسی از طلوع صبح می‌ترسید، یک رکعت بخواند، و آن یک رکعت، نمازهای دیگری اش را وتر می‌سازد». و ابن عمر همیشه می‌گفت: آخرین نماز خود را به شب وتر بسازید، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این چیز امر فرموده‌اند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با در نظر داشت این حدیث، و احادیث دیگری که در مورد نماز نفل آمده است، بعضی از علماء می‌گویند: بهتر آن است که نماز نفل (دو رکعت) (دو رکعت) خوانده شود، امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می‌گوید: (چهار رکعتی) خواندن بهتر است، و امام محمد و امام ابویوسف رحمهما الله می‌گویند: بهتر آن است که نماز شب (دو رکعتی) و نماز روز (چهار رکعتی) باشد، و البته هرکدام برای خود دلیل‌های دارند که شرح آن به درازا می‌کشد.

(۲) نظر به ظاهر این حدیث عدّه از علماء می‌گویند که نماز وتر یک رکعت است، ولی نظر به احادیث دیگری که در این مورد آمده است، احناف و عدّه دیگری از علماء می‌گویند که نماز وتر سه رکعت است، و به احادیث بسیاری تمسک می‌جویند، از آن جمله حدیث علی رضی الله عنه است که می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وتر را سه رکعت می‌خواندند، و در این سه رکعت، نه سوره از سوره‌های مفصل را تلاوت می‌کردند، در هر رکعتی سه سوره، و آخر این سوره‌ها ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۱) بود».

امام ترمذی بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (و در این باب از عمران بن حصین، و عائشه، و ابن عباس، و ابی‌ایوب، و عبدالرحمن بن ابی‌أیزی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است)، و امام ترمذی

۵۸- باب: الإِسْتِلْقَاءُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۵۸]: به پشت خوابیدن در مسجد

۲۹۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ «رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى» [رواه البخاری: ۴۷۵].

۲۹۸- از عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه^(۱) روایت است که او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده است که در مسجد به پشت خوابیده بودند، و در این حال یک پای خود را بر بالای پای دیگر خود گذاشته بودند^(۲).

در ادامه می‌گوید: نظر عدّه از علمای صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همین چیز است، و رأی‌شان این است که شخص باید وتر را سه رکعت بخواند، سنن الترمذی (۳۲۳/۲-۳۲۴)، حدیث شماره (۴۶۰).

ولی چون در این مورد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حالت متعددی در نفل خواندن‌شان روایت شده است، لذا طوری که امام سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: روا است که وتر پنج رکعت، یا سه رکعت، و یا یک رکعت خوانده شود، ولی امام سفیان ثوری در اخیر می‌گوید: (و خودم می‌خواهم که وتر را سه رکعت بخوانم)، سنن الترمذی (۳۲۴/۲).

۳) باید آخرین نمازی که در شب اداء می‌گردد، نماز وتر باشد.

۱- وی عبدالله بن زید بن ثعلبه انصاری است، در تمام غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، و این همان شخصی است که الفاظ اذان را به خواب دید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای بلال امر کردند که به همان الفاظ اذان بدهد، تاریخ وفاتش برایم معلوم نشد، أسد الغابه (۱۶۵/۳-۱۶۷).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) به پشت خوابیدن در مسجد جواز دارد.

(۲) گذاشتن یکپا بر بالای پای دیگر در حالی که شخص به پشت غلتیده باشد، در نزد بعضی از علماء مکروه است، زیرا احتمال دارد که سبب کشف عورتش شود، وعده دیگری از علماء آن را مکروه نمی‌دانند، و به روایات زیادی آمده است که صحابه‌های بسیاری در حالی که به پشت غلتیده بودند، یکپای خود را بر بالای پای دیگر خود می‌گذاشتند، و چون این عمل را نبی کریم صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند، بنا به این قاعده که می‌گوید: عمل نبی کریم صلی الله علیه و آله در اصل برای تشریع است، دلالت بر جواز این عمل می‌کند، مگر آنکه سببی وجود داشته باشد، که از نگاه شرعی مانع این کار نسبت به دیگران شود.

۵۹- باب: الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِ السُّوقِ

باب [۵۹]: نماز خواندن در مسجد بازار

۲۹۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «صَلَاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ، وَصَلَاتِهِ فِي سُوْقِهِ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ، لَا يُرِيدُ إِلَّا الصَّلَاةَ، لَمْ يَحْطُ خَطْوَةً إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَظَّ عَنْهُ خَطِيئَةٌ، حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي - يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ - مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ» [رواه البخارى: ۴۷۷].

۲۹۹- از ابوهريره رضي الله عنه از پيامبر خدا صلى الله عليه وآله روايت است كه فرمودند:

«نماز جماعت، از نماز [كسى كه] در خانه‌اش و از نماز [كسى كه] در بازارش [مى‌خواند]، بيست و پنج درجه فضيلت دارد».

«پس اگر كسى از شما وضوء بسازد، و وضویش را به طور شايسته انجام دهد، و به مسجد بيايد، و غرض ديگرى جز نماز خواندن نداشته باشد، هيچ قدمى را برنميدارد مگر آنكه به سبب آن قدم، خداوند يك درجه مرتبه‌اش را بلند مى‌كند، و يكي از لغزش‌هايش را مى‌بخشد، تا اينكه به مسجد داخل شود».

«و چون به مسجد داخل شد، تا هنگامى كه در جاى نماز خواندن خود قرار دارد، و نماز مانع [خارج شدن او از مسجد] مى‌گردد، در حالت نماز خواندن محسوب مى‌شود، و ملائكه براى او دعا مى‌كنند و مى‌گويند: الهى! گناهانش را ببامرز، الهى! بر او رحمت كن، و اين كار تا وقتى كه بى‌وضوء نشود، ادامه مى‌يابد»^(۱).

۱- از احكام و مسائل متعلق به اين حديث آنكه:

(۱) نمازى كه با جماعت خوانده مى‌شود، نسبت به نمازى كه در خانه و يا در بازار، و يا در باغ و صحرا، و يا در هر جاى ديگرى تنها خوانده مى‌شود، بيست و پنج درجه فضيلت دارد.

(۲) مراد از بخشش يكي از لغزش‌ها كه به سبب وضوء ساختن و نماز خواندن حاصل مى‌شود، گناه صغيره است نه كبيره، زيرا در قرآن كريم و در احاديث نبوى آمده است كه انجام دادن اعمال نيك وقتى سبب آمرزش گناه مى‌شود، كه اين شخص از گناهان كبيره اجتناب ورزيده باشد، خداوند متعال مى‌فرمايد: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾

۶۰- باب: تشبیه الأصابع في المسجد وغيره

باب [۶۰]: داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و در غیر مسجد

۳۰۰- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يُشَدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ [رواه البخاری: ۴۸۱].

۳۰۰- از ابوموسی رضی الله عنه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مسلمان با مسلمان دیگر مانند ساختمانی است که یک قسمت آن، قسمت دیگر آن را محکم نگه می‌دارد».

و در این وقت [برای تمثیل]، انگشتان خود را داخل یکدیگر کردند^(۱).

۳۰۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِحْدَى صَلَاتَيِ الْعِشِيِّ فَصَلَّى بِنَا رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ غَضْبَانٌ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرْعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَا، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ: ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أُنْسَ وَلَمْ تُقْصَرَ» فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ» فَقَالُوا: نَعَمْ، فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ

یعنی: اگر از گناهان کبیره که از ارتکاب آن‌ها منع شده‌اید، خودداری نمائید، گناهان صغیره‌تان را می‌بخشیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «نمازهای پنجگانه، و از یک جمعه تا جمعه دیگر، و از یک رمضان تا رمضان دیگر سبب کفاره گناهی است که در بین این‌ها واقع می‌شود، به شرط آنکه از گناهان کبیره اجتناب به عمل آمده باشد».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را به همکاری و همدستی و تعاون با یکدیگر دعوت نمودند، این دعوت خویش را به عمل حسی و ظاهری برای آن‌ها تمثیل نموده و گویا برای آن‌ها گفتند: همانطوری که انگشتان اگر با یکدیگر یکجا می‌شوند، سبب آن می‌شود که قوت آن‌ها بیشتر شود، به همان طریق، اگر مسلمان‌ها باهم همدستی می‌کنند، این همدستی آن‌ها سبب آن می‌شود که دارای قوت و حیثیت بیشتری و بهتری شوند، و بالمقابل اگر متشتت و متفرق می‌گردند، از قدرت و حیثیت و توان آن‌ها می‌کاهد.

مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ سَلَّمَ [رواه البخاری: ۴۸۲].

۳۰۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما یکی از دو نماز ظهر و عصر را، دو رکعت خوانده و سلام دادند^(۱).

بعد از آن برخاسته و خود را به چوب بزرگی که در گوشه مسجد افتاده بود، به طوری که گویا در حال غضب هستند، تکیه دادند، و دست راست خود را بر بالای دست چپ گذاشتند، و میان انگشتان خود تشبیه نموده^(۲)، و رخسار راست خود را به پشت دست چپ خود نهادند، و مردمی که شتاب داشتند از درهای مسجد برآمدند و گفتند که: نماز کوتاه شده است.

و در بین مردم ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه وجود داشتند، و از اینکه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی بزنند، ترسیدند.

و در بین اشخاصی که آنجا بودند، کسی بود که دست‌هایش دراز بود و برایش (ذوالیدین) می‌گفتند.

[آن شخص] گفت: یا رسول الله! فراموش کردید؟ یا نماز کوتاه شده است؟ فرمودند: «نه فراموش کردم، و نه نماز کوتاه شده است»، و [برای مردم] گفتند: «آیا قضیه همچنان است که ذوالیدین می‌گوید؟» گفتند: بلی!

و همان بود که پیش شدند و آنچه را که ترک کرده بودند، کامل کردند، بعد از آن سلام دادند، و بعد از سلام دادن تکبیر گفتند، و مانند سجده عادی و یا درازتر از آن، سجده نمودند، بعد از آن سرخود را بلند نموده و تکبیر گفتند، و باز تکبیر گفته و مثل اول و یا درازتر از آن، سجده نمودند، بعد از آن، سرخود را بالا نموده و تکبیر گفتند، و بعد از آن سلام دادند^(۳).

۱- راوی حدیث متیقن نبوده و خوب به خاطر نداشته است که این نماز چهار رکعتی را که دو رکعت خوانده بودند، نماز پیشین بوده است، و یا نماز عصر، ولی با مراعات امانت آنچه را که به خاطر داشته است، بدون کم و کاست روایت کرده است، پس آنچه که یقین است این است که این نماز، یکی از این دو نماز بوده است، و اینکه کدام یک از این دو نماز بوده است، معلوم نیست.

۲- تشبیه انگشتان عبارت از آن است که: انگشتان یک دست را داخل انگشتان دست دیگر بنماید.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۶۱- باب: الْمَسَاجِدِ الَّتِي عَلَى طُرُقِ الْمَدِينَةِ، وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي صَلَّى فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ

باب [۶۱]: مساجدی که در راه مدینه قرار دارد، و جاهایی که پیامبر خدا ﷺ در آن‌ها نماز خوانده‌اند

۳۰۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيقِ وَيَقُولُ: «أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الْأَمْكِنَةِ» [رواه البخاری: ۴۸۳].

(۱) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی سهو کرد، و از جای خود برخاست، و رفت، و باز بیادش آمد، برایش روا است که برگردد، و نمازش را کامل نموده و سجده سهو انجام دهد، ولی نظر به این حدیث و احادیث دیگری که در این مورد آمده است، علماء در این مسأله نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند، امام مالک رحمته الله می‌گوید: کسی که در چنین موقعی قرار می‌گیرد، تا وقتی که وضویش نقض نشده است، هر وقت که بیادش آمد، می‌تواند باقیمانده نمازش را کامل نموده و سجده سهو انجام دهد، امام شافعی رحمته الله می‌گوید: کسی که بعد از سلام دادن از جایش حرکت کند، نمازش باطل می‌شود، و باید نمازش را از سر بخواند، امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: اگر بعد از خواندن دو رکعت سلام داد، در صورتی که بعد از سلام دادن رویش از قبله منحرف نشده باشد، و سخن نزنه باشد، می‌تواند باقیمانده نماز خود را کامل نماید، و سجده سهو انجام دهد، ولی اگر رویش از قبله منحرف شد، در صورتی که هنوز در مسجد باشد، باز هم برایش روا است که نماز خود را کامل نماید، ولی اگر از مسجد خارج شده بود، نمازش فاسد گردیده و کامل کردن نماز برایش جواز ندارد.

(۲) اگر کسی به گمان آنکه نمازش کامل شده است، سخن زد، در نزد جمهور علماء نمازش فاسد نمی‌شود، ولی امام ابوحنیفه و یاران وی، و ثوری رحمهم الله می‌گویند که: سخن زدن سبب فساد نماز می‌گردد، خواه به قصد باشد، و خواه به سهو.

(۳) اگر کسی کاری را انجام داد و فراموش کرد که آن کار را انجام داده است، و به این اساس گفت که: من آن را انجام نداده‌ام، دروغگوی گفته نمی‌شود.

(۴) ملقب ساختن شخص به لقب به دو شرط جواز دارد: شرط اول آنکه: این لقب سبب توهین برای آن شخص نشود، و شرط دوم آنکه: از این لقب بد آن شخص نیاید، و اگر یکی از این دو شرط فوت گردید، ملقب ساختن شخص به چنین لقبی جواز ندارد.

۳۰۲- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: او در جاهایی معینی از راه، نماز می‌خواند، و می‌گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده است که در همین جاها نماز می‌خواندند.

۳۰۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحَلِيفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ تَحْتَ سُمْرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحَلِيفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجَّ أَوْ عُمَرَةَ هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيَّةِ، فَعَرَسَ ثُمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ وَلَا عَلَى الْأَكْمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ»، كَانَ ثُمَّ خَلِيجٌ يُصَلِّي عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَهُ فِي بَطْنِهِ كُثْبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا فِيهِ السَّيْلُ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي فِيهِ [رواه البخاری: ۴۸۴].

۳۰۳- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام [نیت] عمره و حج، در منطقه (ذو الحلیفه) ^(۱) در زیر درخت خاردار، در همان جایی که مسجد (ذو الحلیفه) قرار دارد، توقف می‌کردند.

و وقتی که از کدام غزوه برمی‌گشتند، و از همان راه می‌آمدند، یا از حج و یا عمره برمی‌گشتند، در دامن دشت، استراحت می‌کردند.

و اگر راه ایشان از پشت دشت بود، در مسیل وادی که به جانب شرق، قرار داشت توقف می‌نمودند، و در همانجا تا صبح استراحت می‌کردند، نه در نزدیک مسجدی که از سنگ ساخته شده، و نه هم بر بالای بلندی که مسجد روی آن بنا یافته بود.

در آنجا وادی عمیقی بود که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در آنجا نماز می‌خواند، و در داخل آن [وادی عمیق]، تپه‌های ریگی، بود، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی آن‌ها نماز خوانده بودند، و سیل آن تپه‌ها را به داخل وادی آورده بود، و آن جایی را که عبدالله رضی الله عنه در آن نماز می‌خواند، مدفون ساخته بود ^(۲).

۱- (ذو الحلیفه) میقات مشهور مدینه منوره است، و به طرف جنوب غرب مدینه منوره قرار دارد، و فاصله آن از حرم نبوی حدود (ده) کیلو متر است.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

۳۰۴- وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى حَيْثُ الْمَسْجِدُ الصَّغِيرُ الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرْفِ الرُّوحَاءِ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: ثُمَّ عَنْ يَمِينِكَ حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ رَمِيَّةٌ يَحْجَرٍ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ» [رواه البخاری: ۴۸۵].

(۱) در مورد مسجد (ذو الحلیفه) قبلاً معلومات کافی ارائه نمودیم، و آنچه را که در اینجا قابل تذکر می‌دانیم این است که مسجد فعلی (ذو الحلیفه) عین همان مسجدی نیست که پیامبر خدا ﷺ در آن نماز خوانده‌اند، و ابن عمر رضی الله عنهما از آن نام می‌برد، بلکه مسجدی است از ابنیه آل سعود که در جای آن مسجد اعمار گردیده است.

(۲) آثار و اماکن دیگری را که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در این حدیث و احادیث هشتگانه بعدی از آن‌ها نام می‌برد، مرور زمان و حوادث دهر از بین برده است، و حتی نامی هم از آن‌ها باقی نمانده است، خودم با امکانات محدودی که در اختیار داشتم، در مورد این اماکن جستجو نمودم، ولی سراغی از آن‌ها نیافتم، و چیزی که از آن‌ها سراغ یافتم نام بعضی از قریه‌جات بود، مانند: قریه (هرشی) و منطقه (روحاء) و (رویثه) و امثال این‌ها، ولی از مساجد و تپه‌ها و درخت‌ها و امثال این چیزها، نه تنها آنکه از آن‌ها چیزی باقی نمانده است، بلکه - تا جایی که برای من معلوم شد هیچ کس از آن‌ها جزئی‌ترین اطلاعی هم ندارد.

(۳) ابن عمر رضی الله عنهما نظرش این بود که باید از تمام آثار نبوی جستجو گردیده و آنچه را که نبی کریم ﷺ در اماکن مختلف انجام داده‌اند، باید به همان شکل بالأخص در مسائل عبادات انجام داد، و این عملش را همگان در مناقبش ذکر نموده‌اند، و حتی امام عینی رحمته الله می‌گوید که: ابن عمر رضی الله عنهما به این اماکن تبرک هم می‌جست.

ولی بالمقابل پدرش عمر بن خطاب رضی الله عنه نظری مخالف این نظر داشت، معرور بن سوید روایت می‌کند که عمر رضی الله عنه در یکی از سفرهایش نماز ظهر را در جای معینی اداء نمود، بعد از آن به جای دیگری رفت، کسانی که با وی بودند آمدند و گفتند که: مگر پیامبر خدا ﷺ در اینجا نماز خوانده‌اند؟ عمر رضی الله عنه گفت: اهل کتاب از این جهت گمراه شدند، که آثار پیامبران خود را جستجو نموده، و در جای آن کنیسه و معبد ساختند، کسی که وقت نمازش داخل شد، [بدون در نظر داشتن جای معینی] نماز خود را بخواند، ورنه برود.

۳۰۴- و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی که مسجد کوچک قرار دارد، نماز خواندند، و موقعیت این مسجد کوچک در پایان آن مسجدی است که در کنار (روحاء) ^(۱) قرار دارد.

و عبدالله رضی الله عنه آن جایی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده بودند، به خوبی می‌دانست، و اینطور نشانی می‌داد که: آنجا هنگامی که در مسجد نماز می‌خوانی، به طرف راست تو واقع می‌شود، و آن مسجد در کنار راه به طرف راست شخصی که به طرف مکه می‌رود قرار می‌گیرد، بین آن مسجد و مسجد کلان، به اندازه یک سنگ‌انداز، یا چیزی کم و بیش، فاصله است ^(۲).

۳۰۵- وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرُّوحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ ابْتِهَاءَ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ وَقَدْ ابْتُنَيْتُمْ مَسْجِدًا، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرُّوحَاءِ فَلَا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ عَرَسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ [رواه البخاری: ۴۸۶].

۳۰۵- و عبدالله رضی الله عنه در وادی که به آخرین قسمت (روحاء) قرار دارد، نماز می‌خواند، و این وادی آخرین قسمت آنجا به کنار راه، و در پایان مسجدی است که بین آن، و بین آخرین قسمت آن منطقه قرار دارد، و در آنجا مسجدی بنا یافته است، و

۱- (روحاء): نام قریه‌ای است بین مکه مکرمه و مدینه منوره، و طوری که یاقوت حموی می‌گوید: وقتی که (تُبْع) پادشاه یمن از جنگ اهل مدینه فارغ شد و به طرف مکه می‌رفت، در همینجا توقف کرده و استراحت نمود، و از این جهت اینجا را به نام (روحاء نام نهاد، و چون از (کثیر) پرسیدند که چرا اینجا را (روحاء) نامیدند؟ گفت: به سبب آنکه جای فراخ و خوش آب و هوایی است، معجم البلدان (۴۲۷/۲).

۲- طوری که قبلا هم یادآوری نمودیم، از اماکن و آثاری که در این احادیث ذکرش می‌آید، تقریباً هیچ چیزی باقی نمانده است، مثلاً: از آنچه که در این حدیث از آن‌ها یاد می‌شود، مانند: مسجد کوچک، مسجد که کنار روحاء قرار دارد، راهی که به طرف مکه می‌رود، و مسجد کلان و امثال این‌ها، هیچ اثر و خبری نیست.

عبدالله ﷺ در آن مسجد نماز نمی‌خواند، بلکه آن مسجد را به طرف چپ و پشت سر خود قرار می‌داد، و پیش روی وادی نماز می‌خواند.

و هروقت که عبدالله از منطقه (روحاء) بیرون می‌شد، نماز پیشین را تا به همانجا نمی‌رسید نمی‌خواند، و نماز پیشین را فقط در همانجا اداء می‌کرد، و هنگامی که از مکه می‌آمد، اگر ساعتی پیش از صبح، و یا سحرگاه در آنجا می‌رسید، همانجا توقف می‌کرد، تا اینکه نماز صبح را در همانجا اداء نماید.

۳۰۶- وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ صَحْمَةٍ دُونَ الرُّوَيْثَةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، وَوَجَاهِ الطَّرِيقِ فِي مَكَانٍ بَطَّحَ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكْمَةِ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ، وَقَدْ انْكَسَرَ أَعْلَاهَا، فَأَثْنَتْنِي فِي جَوْفِهَا وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُتُبٌ كَثِيرَةٌ» [رواه البخاری: ۴۸۷].

۳۰۶- و عبدالله ﷺ روایت می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ در زیر درخت بزرگی که در پایان قریه (رویثه)^(۱) قرار داشت، نماز می‌خواندند، و این درخت در طرف راست و پیش روی راه، در مکان وسیع و همواری در دامن تپه که در دو میلی قریه (رویثه) بود، موقعیت داشت.

قسمت بالائی آن درخت شکسته شده بود، و به طرف داخل آن تمایل نموده و سرازیر شده بود، و با آن هم آن درخت به یک ساق ایستاده بود، و در پای آن درخت، برآمدگی‌های ریگی فراوانی بود.

۳۰۷- وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي ظَرْفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثَلَاثَةً، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ

۱- (رُؤَيْثَةُ): نام قریه‌ای است، بین مکه مکرمه و مدینه منوره، و (رُؤَيْثَةُ) مشتق از (تَرَبُّثٌ) است به معنی درنگ کردن، نه از (روث) که به معنی سرگین است، و اینجا را از این جهت (رُؤَيْثَةُ) نامیدند که چون (تُبَّع) از جنگ اهل مدینه برگشت و به طرف مکه مکرمه می‌رفت، در اینجا توقف نمود، و چون توقفش در اینجا به درازا کشید، و از رفتن به تاخیر افتاد، اینجا را (رُؤَيْثَةُ) نامید، و بین مدینه منوره تا (رُؤَيْثَةُ) یک شب راه است، و جای دیگری بین بصره و کوفه هم به همین نام یعنی: (رُؤَيْثَةُ) وجود داشته است، و اینکه اکنون هم وجود دارد یا نه معلوم نیست، معجم البلدان (۴۴۹/۲).

حِجَارَةٍ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ بَيْنَ أُورَيْكَ السَّلَمَاتِ» كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ [رواه البخاری: ۴۸۸].

۳۰۷- و عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت می کند که: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در سراشیبی قریه (عَرْج) ^(۱) در ناحیه که شخص به طرف پشتنه بالا می شود، نماز خواندند.

در نزدیک آن مسجد، دو و یا سه قبر است، بالای آن قبرها سنگ های کلانی قرار داشت، و به طرف راست راه، در قسمتی که راه های فرعی و باریک، از آن راه اصلی جدا می شود، این قبرها واقع گردیده است.

عبدالله رضی اللہ عنہ از قریه (عرج) در شدت گرمی روز بعد از استواء آفتاب بیرون می شد، و در بیرون شدن خود، راه های باریک و فرعی را انتخاب می کرد، و نماز پیشین را در همان مسجد اداء می نمود.

۳۰۸- قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ سَرَاحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرَشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لَأَصْقُ بِكُرَاعِ هَرَشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلَوَةٍ وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ «يُصَلِّي إِلَى سَرَحَةٍ هِيَ أَقْرَبُ السَرَاحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَظْلُهُنَّ» [رواه البخاری: ۴۸۹].

۳۰۸- و عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در زیر درختان بزرگی که به طرف چپ راه در سراشیبی قریه (هرشی) ^(۲) می باشد، استراحت نمودند، و این سراشیبی در کنار قریه (هرشی) قرار دارد.

۱- (عَرْج) به فتح عین، و سکون راء، به معنی: شتر فراوان است، این منطقه و یا این قریه را (تُبْع) به این نام، نامگذاری کرد، و سببش آن بود که چون از جنگ مردم مدینه برمی گشت و به طرف مکه مکرمه می رفت، و به اینجا رسید، دید که شترهای فراوانی این طرف و آن طرف می رود، آن را (عَرْج) نامیده، و فاصله بین (عَرْج) و بین مدینه منوره هفتاد و هشت میل است، معجم البلدان (۳/۳۰۹).

۲- (هَرَشَى): به فتح هاء، و سکون را، و فتح شین، و یاء مقصوره، عبارت از تپه ای است در نزدیک (حُجَفَه)، و به بحر نزدیک است، و کسی که به (هَرَشَى) باشد، بحر را دیده می تواند، و (هَرَشَى) در راه بین مدینه منوره و مکه مکرمه قرار دارد، معجم البلدان (۴/۴۷۲).

بین این منطقه و راه اصلی، حدود یک تیرانداز فاصله است، و عبدالله رضی الله عنه نزد درختی که نزدیکترین درختان به راه، و بلندترین آن‌ها بود، نماز می‌خواند.

۳۰۹- وِیَقُولُ: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَدْنَى مَرِّ الظُّهْرَانِ، قَبْلَ الْمَدِينَةِ حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفَرَاوَاتِ يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَزَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَّا رَمِيَّةٌ بِحَجَرٍ» [رواه البخاری: ۴۹۰].

۳۰۹- و عبدالله رضی الله عنه می‌گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رود خانه که در آخرین قسمت دشت (مر الظهران) در قسمتی که به طرف مدینه واقع است، منزل می‌گزیدند. و هنگامی که از منطقه (صفرآوات) پایین می‌شدند، در پایان این رود خانه به طرف چپ راهی که به طرف مکه می‌رود، منزل می‌گزیدند، بین جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منزل می‌گزیدند، و بین راه اصلی، فاصله یک سنگ‌انداز دست، بیشتر نبود.

۳۱۰- قَالَ: «وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى، وَبَيْتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَفْقَدُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيظَةٍ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيظَةٍ» [رواه البخاری: ۴۹۱].

۳۱۰- و عبدالله رضی الله عنه گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به منطقه (ذی طوی) [جایی است نزدیک مکه مکرمه] می‌رسیدند، در آنجا منزل کرده و شب را می‌خوابیدند، چون صبح می‌شد، هنگام آمدن به مکه، نماز صبح را اداء می‌کردند. و جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواندند، عبارت از تپه ریگی بسیار سختی است، و مسجدی که در آنجا بنا یافته است، در آن موضعی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده‌اند نیست، بلکه در پایان آن موضع، روی تپه ریگی سخت دیگری است.

۳۱۱- وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَحَدِّثُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَقْبَلَ فُرْصَتِي الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ، نَحْوَ الْكُعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ، بِطَرَفِ الْأَكْمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الْأَكْمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدْعُ مِنْ

الْأَكْمَةِ عَشْرَةَ أَذْرُعَ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْصَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الْكَعْبَةِ» [رواه البخاری: ۴۹۲].

۳۱۱- و عبدالله رضی اللہ عنہ روایت می کند که: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در دهانه کوهی که بین آن
کوه، و کوه دراز قرار دارد، روی به قبله ایستادند، مسجدی را که در آنجا بنا یافته
است، به طرف چپ مسجد، به طرف تپه سنگی قرار دادند.

و جایی را که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز خواندند، پایان تر از آن مسجد بالای تپه سیاهی
است، [و اگر می خواهی آنجا نماز بخوانی] از آن تپه حدود ده ذرع بگذر، و روی خود را
به طرف دهانه کوهی بکن که بین تو و بین کعبه قرار می گیرد، و بعد از آن نماز
بخوان.

کتاب أبواب ستره المصلی

کتاب ابواب (حمایه) برای نمازگذار

۶۲- باب: سُرَّةُ الْإِمَامِ سُرَّةٌ لِمَنْ خَلْفَهُ

باب [۱]: حمایه امام، حمایه مقتدیان است^(۱).

۳۱۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ أَمَرَنَا بِحَرْبَةٍ، فَتَوَضَّعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالتَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ»، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الْأُمَرَاءُ [رواه البخاری: ۴۹۴].

۳۱۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که روز عید بیرون می‌شدند، برای ما امر می‌کردند تا نیزه پیکان‌داری را با خود برداریم. این نیزه پیکان‌دار پیش روی‌شان نهاده می‌شد، و ایشان به طرف آن پیکان نماز می‌خواندند، و مردم پشت سرشان بودند، و این کار را در سفر هم انجام می‌دادند، و از همینجا بود که امراء نیز به این کار اقدام نمودند^(۲).

۱- آنچه را که از آن به (حمایه) تعبیر کرده‌ایم، چیزی است که آن را به عربی (سُتْرَه) می‌گویند، و (ستره): به ضم اول و سکون ثانی و فتح ثابت، بر وزن (عُمَره)، عبارت از چیزی است که نمازگذار هنگام نماز خواندن پیش روی خود - به فاصله قد خود - قرار می‌دهد، تا کسی از مکان سجده‌گاهش عبور نکند، مثلاً: چوبی، سنگی، نیزه، عصایی و هرچیز دیگری همانند این‌ها را، ولی این سنت امروز کاملاً ترک شده است، و کسی به آن اعتنایی نمی‌کند، نه نمازگذار، و نه کسی که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نصب کردن و یا گذاشتن (حمایه) در وقت نماز خواندن برای کسی که در صحرا و یا در جایی که شاید مردم از پیش رویش عبور کنند، سنت است، ولی در غیر صحرا، اگر نمازگذار در جایی نماز می‌خواند که از رفت و آمد مردم در امان بود، گذاشتن (حمایه) سنت نیست.

۳۱۳- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّةٌ، الظُّهْرَ رُكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رُكْعَتَيْنِ، يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ» [رواه البخاری: ۴۹۵].

۳۱۳- از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها در (بطحاء) [که جایی در بیرون مکه است] امانت دادند، و پیش روی‌شان عصای نیزه‌داری قرار داشت [و در اینجا] نماز پیشین را دو رکعت، و نماز عصر را دو رکعت اداء نمودند. [و در این وقت] زن و درازگوش از پیش روی‌شان عبور می‌کرد ^(۱).

(۲) آنچه را که نبی کریم صلی الله علیه و آله (حمایه) قرار داده بودند، سرنیزه پیکان‌داری بود به طول تقریباً یک ذراع، و آن را به عربی (حربه) می‌نامند.

(۳) حمایه را که امام در پیش روی خود قرار می‌دهد، برای مقتدیان نیز حمایه گفته می‌شود، و آن‌ها ضرورت به گذاشتن حمایه دیگری ندارند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عبور زن، و خر از پیش روی آن‌ها، بین (حمایه) و قبله بود، نه بین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بین حمایه.

(۲) به اتفاق، علماء اگر انسان و یا حیوانی از پیش روی نمازگذار از طرف دیگر (حمایه) عبور نماید، نمازش فاسد شود، ولی اگر کسی حمایه برایش نگذاشته شود، و یا (حمایه) گذاشته بود، ولی انسانی و یا حیوانی از پیش رویش بین وی بین (حمایه) عبور نمود، حکمش چیست؟ آیا این کار سبب اخلال به نمازش می‌شود یا نه؟ در نزد جمهور علماء و از آن جمله علمای احناف نماز چنین شخصی باطل نمی‌شود، و گناهی که هست بر شخصی است که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند، و بعضی از علماء می‌گویند: عبور کردن سگ و خر از پیش روی نمازگذار، سبب فساد نمازش می‌گردد.

(۳) نماز چهار رکعتی فرض در سفر دو رکعت خوانده می‌شود، و اینکه این دو رکعت خواندن حتمی و یا اختیاری است، قبلاً به آن اشاره نمودیم، و تفصیل بیشتر آن إن شاء الله بعد از این در باب خودش خواهد آمد.

۶۳- باب: قَدَرِ كَمْ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْمُصَلِّيِّ وَالسُّتْرَةِ

باب [۲]: فاصله بین نمازگذار و (حمایه) باید چه اندازه باشد؟

۳۱۴- عَنْ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: «كَانَ بَيْنَ مُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُ الشَّاةِ» [رواه البخاری: ۴۹۶].

۳۱۴- از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت: فاصله بین جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نماز می خواندند و بین دیوار، به اندازه راهرو یک بُز بود ^(۱).

۶۴- باب: الصَّلَاةُ إِلَى الْعِزَّةِ

باب [۳]: نماز خواندن به طرف عصای نیزه دار

۳۱۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَرَجَ لِلْحَاجَّةِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلَامٌ وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ أَوْ عَصَا أَوْ عِزَّةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَّغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَأَوَلْنَاهُ الْإِدَاوَةَ» [رواه البخاری: ۵۰۰].

۳۱۵- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که به قضای حاجت بیرون می شدند، من و جوان دیگری با ایشان می رفتیم، و با خود عصا، یا چوب دستی، و یا عصای نیزه داری را همراه ظرف آبی [جهت وضوء ساختن] برمی داشتیم. و چون از قضای حاجت فارغ می شدند، ظرف آب را به دست شان می دادیم ^(۲).

۱- مراد از دیواری که در حدیث آمده است، دیواری است، که به طرق قبله مسجد قرار داشت، و مراد از (راهرو بُز) اندازه ای است که بُز بتواند به راحتی از آن عبور نماید، و علماء این رهرو را اندازه گیری نموده و گفته اند که برابر سه ذرع است، و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: وقتی که کسی به طرف حمایه نماز می خواند، به حمایه نزدیک شود، تا شیطان نمازش را قطع نکند.

۲- از احکام متعلق به این حدیث آنکه: برداشتن عصای نیزه دار برای آن بود که اگر زمین سخت می بود آن را قدری می کنند، تا زمین نرم گردیده و سبب پاش خوردن بول نگردد، و در هنگام نماز خواندن، این عصای نیزه دار را به حیث (حمایه) پیش روی خود قرار می دادند، و آبی را که برمی داشتند، طبعاً برای استنجاء زدن و وضوء ساختن بود.

۶۵- باب: الصَّلَاةُ إِلَى الْأُسْطُوَانَةِ

باب [۴]: نماز خواندن به طرف ستون

۳۱۶- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَأَيْكَ تَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَ هَذِهِ الْأُسْطُوَانَةِ، قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَهَا» [رواه البخاری: ۵۰۲].

۳۱۶- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که: وی در نزدیک ستونی که در نزد قرآن کریم بود، نماز می خواند ^(۱).

کسی گفت: ای ابا مسلم! [سبب چیست] که تو را می بینم همیشه کوشش می کنی که در نزد این ستون نماز بخوانی؟

گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که کوشش می کردند در همینجا نماز بخوانند ^(۲).

۱- در زمان عثمان رضی الله عنه قرآن کریم را در صندوقی قرار داده، و نزدیک ستونی در مسجد نبوی می گذاشتند، این ستون به نام (اسطوانة مصحف) یا ستون قرآن نامیده می شد، و سلمه بن اکوع رضی الله عنه عادت داشت که نماز تحیه مسجد و نماز نفل را در نزدیک این ستون، می خواند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد این ستون در نمازهای نفل بود، و نمازهای فرض را در جای مخصوص آن در بین محراب اداء می کردند.

(۲) سبب نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد این ستون آن بود تا آن را برای خود (حمایه) قرار دهند، از این جهت اگر کسی در مسجد نماز سنت و یا نفل می خواند، بهتر است در جایی بخواند که از عبور و مرور مردم از پیش رویش در امان باشد، و یا آنکه پیش روی خود (حمایه) قرار دهد.

(۳) بعضی از صحابه رضی الله عنهم از آن جمله ابن عمر و سلمه بن اکوع وعده دیگری می کوشیدند که به آثار نبوی تبرک بجویند، ولی عده دیگری چنین نبودند، و به این موضوع قبلا هم اشاره نمودیم.

۶۶- باب: الصَّلَاةُ بَيْنَ السَّوَارِي فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ

باب [۵]: نماز خواندن در بین ستون‌ها در غیر نماز جماعت

۳۱۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُ دُخُولِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَعْبَةَ قَالَ: فَسَأَلْتُ بِأَلَّا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ، وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ، وَثَلَاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، فِي رِوَايَةٍ: «عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ» [رواه البخاری: ۵۰۵].

۳۱۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما - در حدیث داخل شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه کعبه - روایت است که گفت:

چون بلال از خانه [کعبه] بیرون شد، از وی پرسیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه [کعبه] چه کردند؟

گفت: [طوری ایستادند که] یک ستون را به طرف چپ خود، و یک ستون را به طرف راست خود، و سه ستون را به عقب سر خود، قرار دادند، و خانه کعبه در این وقت بر شش ستون استوار بود.

و در روایتی آمده است که: دو ستون را به طرف راست خود قرار دادند ^(۱).

۱- تقریباً پیش از این به سی سال، خداوند متعال به فضل و رحمت خود برایم توفیقی عنایت بخشید تا مشرف به داخل شدن به خانه معظمه گردم، ولی چون سراپایم را گم کرده بودم، از اینکه در داخل خانه مشرفه چند ستون بود، کاملاً فراموش کرده و چیزی را از آن به خاطر ندارم،

روز وصل تو گم کنم خود را

نو بدولت رسیده را مانم

و چیزی را که تا اندازه بخاطر دارم این است که: در وقت داخل شدن به خانه مشرفه تقریباً به طرف دست راست، جایی است به اندازه نماز خواندن یک شخص، که به سنگ گلابی رنگی فرش شده بود، و می‌گفتند که اینجا جایی است که نبی کریم صلی الله علیه و آله در وقت داخل شدن به خانه در آنجا نماز خوانده‌اند، و من هم تبرکا و تمینا در همانجا نماز خواندم، و در وقت نماز خواندن در اینجا روی نمازگذار به طرف غرب قرار می‌گیرد، به طوری که حجر الأسود به طرف دست چپ، و حجر اسماعیل به طرف دست راستش می‌باشد، و گویا در گوشه شمال شرقی خانه مشرفه زینه مدوری قرار داشت، که با این زینه به پشت بام خانه مشرفه می‌رفتند.

۶۷- باب: الصَّلَاةُ إِلَى الرَّاحِلَةِ، وَالْبَعِيرِ وَالشَّجَرِ وَالرَّحْلِ

باب [۶۱]: نماز خواندن به طرف شتر و درخت و پالان شتر

۳۱۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ «كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا»، قُلْتُ: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرَّكَابُ؟ قَالَ: «كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ - أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ -» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَفْعَلُهُ [رواه البخاری: ۵۰۷].

۳۱۸- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شتر خود را به عرض پیش روی خود خوابانده و به سوی آن نماز می خواندند.

[یکی از روایات حدیث می گوید]: پرسیدم: اگر شتر بی آرامی می کرد چه می کردند؟ گفت: پالان [جهاز] آن را گرفته و آن را راست و برابر نموده و به سوی مؤخره آن نماز می خواندند، و ابن عمر رضی الله عنهما هم همین کار را می کرد^(۱).

۶۸- باب: الصَّلَاةُ إِلَى السَّرِيرِ

باب [۷۱]: نماز خواندن به سوی تخت خواب

۳۱۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلبِ وَالْحِمَارِ؟ «لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُصْطَبِحَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ، فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ، فَأَنْسَلُ مِنْ قِبَلِ رِجْلِي السَّرِيرِ حَتَّى أُنْزَلَ مِنَ الْحَافِي» [رواه البخاری: ۵۰۸].

۳۱۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آیا شما، ما [زن ها] را با سگ و خر، برابر قرار می دهید؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مؤخره پالان شتر، عبارت از چوبی است که شخص سوار بر شتر، به آن تکیه می کند.
(۲) همانطوری که نماز خواندن به طرف شتر، و پالان شتر جواز دارد، نماز خواند به طرف هر چیزی دیگری که مانع رفت و آمد مردم از پیش روی نمازگذار شود، مانند: دیوار، درخت، پایه و ستون و امثال این ها نیز جواز دارد، در سنن نسائی از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: «در غزوه بدر هیچ کس از ما بیدار نبود، و همگی خواب بودند، به استثنای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به طرف درختی نماز می خواندند، و تا صبح دعا می کردند.

من خودم به خاطر دارم که بالای تخت خواب غلطیده بودم، و پیامبر خدا ﷺ می‌آمدند و تخت خواب را پیش روی خود قرار داده و نماز می‌خواندند، و چون مناسب نمی‌دیدم که در پیش روی‌شان قرار گیرم، از طرف دو پایه آن تخت، پائین می‌خزیدم، تا اینکه از زیر لحافم بیرون می‌شدم^(۱).

۶۹- باب: يَرُدُّ الْمَصْلَى مِنْ مَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ

باب [۸]: نمازگذار مانع عبور دیگران از پیش روی خود شود

۳۲۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ يُصَلِّي إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَتَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاعًا إِلَّا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الْأُولَى، فَتَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلِابْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ فَإِنَّ أَبِي فَلْيَقَاتِلْهُ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ» [رواه البخاری: ۵۰۹].

۳۲۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که روز جمعه به طرف چیزی که مانع عبور مردمان از پیش رویش گردد، نماز می‌خواند.

جوانی از مردم (بنی ابی معیط) می‌خواست از پیش رویش عبور نماید، ابوسعید رضی الله عنه به سینه آن جوان زد، آن جوان نگاه کرد، و چون راه دیگری را جز عبور کردن از پیش

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب گفتن عائشه رضی الله عنها از این سخن که ما زن‌ها را با سگ و خر برابر کرده‌اید این بود که شنیده بود بعضی از صحابه می‌گویند: اگر سگ و یا خر و یا زن از پیش روی نمازگذار بگذرد، نمازش فاسد می‌شود، یعنی: در فاسد شدن نماز شخص، فرقی بین آن نیست که زنی از پیش رویش بگذرد، و یا خری، و یا سگی، بنابراین عائشه رضی الله عنها این حدیث را در رد این نظریه روایت کرد.

(۲) عبور زن از پیش روی نمازگذار، سبب فساد نمی‌شود، و حتی نماز خواندن به طرف زن - اگر نامحرم نباشد - باکی ندارد.

روی ابوسعید رضی الله عنه دیدید، باز می‌خواست تا از آنجا عبور نماید، ابوسعید رضی الله عنه او را از مرتبه اول به شدت بیشتری به عقب راند.

آن جوان ابوسعید را دشنام داد، و نزد (مروان) آمد^(۱)، و از آنچه که از ابوسعید رضی الله عنه دیده بود، به او شکایت نمود، و ابوسعید هم پشت سر آن جوان نزد (مروان) آمد. مروان گفت: ای ابا سعید! بین تو و برادرزاده‌ات چه واقع شده است؟^(۲).

ابوسعید رضی الله عنه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفتند: «اگر کسی از شما به طرف چیزی که او را از [عبور و مرور] مردم حمایت می‌کرد، نماز می‌خواند، و در این حالت اگر کسی می‌خواست که از پیش رویش عبور کند، او را به عقب براند، و اگر از عبور کردن خودداری نکرد، با او مقاتله کند، زیرا [عمل] او [عمل] شیطان است»^(۳).

۱- مروان در این وقت امارت مدینه منوره را بر عهده داشت، و مروان در سال شصت و پنج هجری به سن شصت و سه سالگی درگذشت.

۲- یعنی برادرزاده‌ات در اسلام، زیرا آن جوان ولید بن عقبه بن ابی معیط بود، و با ابوسعید قرابتی نداشت، و مروان این سخن را از روی احترام به ابوسعید و استرحام به آن جوان گفت.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از مقاتله برای بار دوم آن است که در مرتبه دوم به طور شدیدتری مانع عبور وی از پیش روی خود شود، نه آنکه با وی دست به گریبان شده و کار را به مشقت و لگد برساند.

(۲) بعضی از علماء این مانع شدن را واجب دانسته‌اند، و می‌گویند به هر شکلی که باشد باید مانع عبور مردم از پیش روی خود شد، و دیگران می‌گویند که: این مانع شدن باید به شکل تنبیهی باشد، نه به طریق کشمکش، تا مبادا عمل کثیر گفته شده و سبب فساد نماز گردد.

(۳) مراد از شیطان بودن شخصی که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند این است که وی مانند شیطان سبب مشغولیت قلب نمازگذار می‌شود.

(۴) اگر کسی سبب فتنه در امور دین می‌شود، اطلاق لفظ شیطان بر وی روا است.

(۵) اگر بین دو نفر مشکلی پیش می‌آید، اگر باهم مصالحه می‌کنند خوب، ورنه باید غرض حل آن به حاکم و شخص مسؤول مراجعه نمایند.

(۶) روایت شخص عادل مقبول است، ولو آنکه روایتش متضمن حکمی به نفع خود راوی باشد.

۷۰- باب: اِثْمُ الْمَارِّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي

باب [۹]: گناه عبور کننده از پیش روی نمازگذار

۳۲۱- عَنْ أَبِي جُهَيْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ» قَالَ الرَّاوِي: لَا أَذْرِي، أَقَالَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ شَهْرًا، أَوْ سَنَةً [رواه البخاری: ۵۱۰].

۳۲۱- از ابوجهیم رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند، اگر بداند که بروی چه قدر گناه می‌شود، ایستادن چهل [؟] را بر عبور نمودن از پیش روی نمازگذار ترجیح می‌دهد».

راوی می‌گوید: نمی‌دانم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل روز گفتند، یا چهل ماه، و یا پهل سال^(۲).

۱- وی عبدالله بن جهمیم انصاری است، از حیاتش جز آنکه راوی چند حدیث است، چیزی دیگری بدست آورده نتوانستم، چنان‌چه از مقدار عمر، و سال وفاتش معلوماتی در دسترس نیست، أسد الغابه (۱۶۴/۵-۱۶۵).

۲- از احکام و متعلق به این حدیث آنکه:

حد اقل انتظاری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند چهل روز است، یعنی: زحمت و عذاب چهل روز ایستادن و انتظار کشیدن، کمتر از عذاب اخروی کسی است که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند، و با این‌هم بسیاری از مردم به این امر مهم اعتنایی نکرده و به طور عادی از پیش روی نمازگذار عبور می‌کنند، و مستوجب عذاب اخروی می‌گردند.

۲) علماء گفته‌اند که ذکر چهل، خواه چهل روز باشد، و خواه چهل ماه، و خواه چهل سال، برای تعیین نیست، بلکه جهت بزرگ شمردن گناه کسی است که از پیش روی نمازگذار عبور می‌کند، از این جهت در صحیح ابن حبان، و سنن ابن ماجه به نقل از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «اگر صد سال بایستد، برایش بهتر از آن است که یک قدم از جایش بدارد».

۷۱- باب: الصَّلَاةُ خَلْفَ النَّائِمِ

باب [۱۰]: نماز خواندن به پشت سر شخص خوابیده

۳۲۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ مُعْتَرِضَةً عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتِرْتُ» [رواه البخاری: ۵۱۲].
۳۲۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند و من بر روی بسترشان به عرض خوابیده بودم، و هنگامی که می خواستند وتر بخوانند، مرا بیدار می کردند، و من [با ایشان] وتر می خواندم^(۱).

۷۲- باب: إِذَا حَمَلَ جَارِيَةً صَغِيرَةً عَلَى عُنُقِهِ فِي الصَّلَاةِ

باب [۱۱]: کسی که هنگام نماز خواندن دختر خورده سالی را بر دوش خود نهاد

۳۲۳- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهِيَ لِأَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا، وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا» [رواه البخاری: ۵۱۶].
۳۲۳- از ابوقتاده انصاری رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند، و (أُمَامَه) دختر زینب را، که دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، با خود حمل می کردند، و پدر (أُمَامَه) ابوالعاص بن ربیع ابن عبد شمس بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نماز خواندن به طرف کسی که خواب است، جواز دارد، ولی بعضی از علماء می گویند که: نماز خواندن در چنین مکروه است، زیرا شاید از شخص خواب حرکتی و یا عملی سرزند که سبب تشویش شخص نمازگذار گردد، ولی ظاهر می دهد، مگر آنکه بگوئیم که این امر خاص برای شخص خواب را جواز می دهد، مگر آنکه بگوئیم که این امر خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله وقتی که به نماز می ایستادند، حالت خاصی داشتند که به هیچ چیز دیگری ملتفت نمی شدند، ولی دلیل نقلی خاصی در این مسئله وجود ندارد، بناء بر این جانب عمومیت آن ترجیح دارد، واللہ تعالی اعلم.

و هنگامی که پیامبر خدا ﷺ سجده می کردند، آن طفل را بر زمین می گذاشتند، و چون برمی خواستند، دوباره او را با خود برمی داشتند^(۱).

۷۳- باب: الْمَرْأَةُ تَطْرَحُ عَنِ الْمَصْلِيِّ شَيْئًا مِنَ الْأَذَى

باب [۱۲]: زنی که کثافت را از نمازگذار برمی دارد

۳۲۴- حدیث ابن مسعودؓ فی دعاء التَّيِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم عَلٰی فُرْدِشِ یَوْمَ وَضَعُوا عَلَیْهِ السَّلَى، وَقَالَ هُنَا فِی آخِرِهِ: سُحِبُوا إِلَى الْقَلِیْبِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم: «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلِیْبِ لَعْنَةً» [رواه البخاری: ۵۲۰].

۳۲۴- حدیث ابن مسعودؓ در مورد نفرین پیامبر خدا ﷺ بر قریش - هنگامی که کثافت‌ها را بر روی شانه‌های آن حضرت ﷺ نهاده بودند - قبلاً گذشت. و در اینجا می‌گوید: [...] به خداوند قسم است که قریش را دیدم که روز بدر سرنگون گردیده و کسان کشان بگودالی از گودال‌های بدر انداخته شدند. و بعد از آن پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسانی که به این گودال انداخته شده‌اند، در آخرت نیز به لعنت خدا گرفتار هستند»^(۲).

۱- ابوالعاص شوهر زینب و داماد پیامبر خدا ﷺ بود، و از اشخاصی بود که در مکه به راستی و امانت‌داری معروف بود، پیش از نزول وحی، خدیجهؓ برای پیامبر خدا ﷺ پیشنهاد کرد که زینب دختر خود را برای ابوالعاص به نکاح بدهند، و پیامبر خدا ﷺ پیشنهاد او را پذیرفته و زینب را برایش به نکاح دادند، هنگام عروسی، خدیجهؓ حمایل خود را برای زینب جهیزیه داد، و هنگامی که ابوالعاص در جنگ در صف مشرکین بود و به اسارت مسلمانان در آمد، زینبؓ آن حمایل را جهت خلاص کردن وی فرستاد، چون چشم پیامبر خدا ﷺ به آن حمایل افتاد، تحت تاثیر قرار گرفته و برای صحابه گفتند: آیا می‌پذیرید که اسیر زینب را بدون مقابل آزاد سازید، و حمایلش را برایش پس بفرستید، آن‌ها قبول کردند، و ابوالعاص آزاد شد، و هنگام هجرت مسلمانان به مدینه منوره، پیامبر خدا ﷺ از ابوالعاص خواستند تا برای اجازه بدهد که به مدینه هجرت نماید، و او برایش اجازه داد، و بعد از اینکه ابوالعاص در سال فتح مکه مسلمان شد، پیامبر خدا ﷺ زینب را به دون نکاح جدیدی برایش پس دادند، و پیامبر خدا ﷺ همیشه از صفات حمیده ابوالعاص توصیف و تمجید می‌کردند، و وی در خلافت ابوبکر صدیقؓ وفات یافت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این خبری است که از پیامبر خدا ﷺ در مورد سرنوشت این کسانی از مشرکین که در غزوۀ بدر کشته شدند، که خداوند متعال عادی حبیب خود را در مورد آنها قبول نمود، و آنها را در این دنیا به بدترین حالتی به هلاکت رسانید، و در آخرت هم آنها را از رحمت خود دور نموده و به لعنت خود گرفتار می‌سازد، و این جزای کسانی مانند ابوجهل است که با وجود علم داشتن به صدق پیامبر خدا ﷺ و حقانیت دین اسلامی، با این دین و پیروان آن با شدیدترین وجهی برخورد نموده، و از هیچ ظلم و ستمی نسبت به آنها خودداری نمی‌کردند و یا نمی‌کنند.

(۲) احکام و مسائل متعلق به این حدیث در حدیث (۱۷۸) یکصد و هفتاد و هشت قبلا گذشت، به آنجا مراجعه نمائید.